

دانشنامه امام محمدی علیه السلام

بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ

فارسی - عربی

محمدی شمس

جلد سوم

ترجم
عبدالهادی مسودی

با همکاری
مؤسسه کاظمیاتی
و مکتب ایزدشکران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



سرشناسه : محمدی ری شهری، محمد، ۱۳۲۵
عنوان و نام پدیدآور : دانشنامه امام مهدی (عج) بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ (فارسی - عربی).
محمدی ری شهری، با همکاری سید محمدکاظم طباطبایی؛ ترجمه عبدالهادی مسعودی.
مشخصات نشر : قم: موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۹۳-
مشخصات ظاهری : ۱۰ ج .

ISBN(set): 978 - 964 - 493 - 754 - 5

ISBN: 978 - 964 - 493 - 757 - 6

وضعیت فهرست نویسی : فیا

موضوع : امام مهدی (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق -

موضوع : امام مهدی (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق -- غیبت

شناسه افزوده : طباطبایی، سید محمدکاظم، ۱۳۴۴-

شناسه افزوده : مسعودی، عبدالهادی، ۱۳۴۳- مترجم.

رده بندی کنگره : ۱۳۹۳ ۳۳۲۵۲/م ۵۱/ BP

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۹

شماره کتابشناسی ملی : ۳۴۴۳۷۷۱

دانشنامه امام محمدی عجل الله فرجه

بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ

فارسی - عربی

محمدی شکر

Shiabooks.net



جلد سوم

ترجم

عبدالهادی سعودی

بایمکاری

محمد کاظم طباطبائی

و جمعی از پژوهشگران

دانشنامه امام مهدی علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ (فارسی - عربی) / ج ۳

محمد محمدی ری شهری

با همکاری: سید محمدکاظم طباطبایی

مترجم: عبد الهادی سعودی

با همکاری:

نقد علمی: رضا استادی و دیگران

أخذ روایات: محمود کریمیان، محمدرضا سجادی طلب، سید روح الله سید طباطبایی، احمد غلامعلی، غلامحسین مجیدی، محمدرضا سبحانی، حیدر مسجدی، محمدحسین صالح آبادی

تحقیق و تکمیل مصدربایی: محمود کریمیان، محمدرضا سجادی طلب

مقابله با مصادر: عبد الکریم مسجدی، عبد الکریم حلقی، زعد بهبهانی و دیگران

اعراب گذار: رسول آفتی

رجال و تراجم: محمدکاظم رحمان ستایش، محمد فنبری

اعتبارسنجی روایات: محمود کریمیان

همکاری در نگارش تحلیل و بیان: رضا برنجکار، رسول جعفریان، لاسم جوادی، سید حمید حسینی، علی راد، محمدکاظم رحمان ستایش، علی اصغر رضوانی، احمد رنجبری، غلامحسن شانه چی، علی الشیخ، هادی صادقی، مصطفی صادقی، ضیاء الدین

مرتضوی، مهدی مهریزی

بازبین ترجمه: رسول آفتی

بازبینی: سید حسن فاطمی موحد، مرتضی خوش نصیب

پیگیری نهایی: سید روح الله سید طباطبایی، سید محمود طباطبایی نژاد

همکاران دیگر: محمد هادی خانقی، محمدحسین صالح آبادی

سرپرستار فارسی: محمد خنیفرزاد

ویراستار فارسی: محمداقبریزاده شعری، حسین پورشریف، سید محمدعلی طباطبایی، سید محمد دلال موسوی

سرپرستار عربی: حسین دباغ

شرح لغات و ویراستاری عربی: حسین انصاری (حمید اوی)

نمونه خوان عربی: محمدعلی دباغی، عبدالکریم حلقی، زعد بهبهانی

نمونه خوان فارسی: علینقی نگران، محمود سپاسی، سید هاشم شهرستانی

صفحه آرا: سید علی موسوی کیا

حروفچین: حسین افخمیان، علی اصغر ذریاب، علی اکبری

خوش نویس: حسن فرزادگان

مدیر آماده سازی: محمد باقر نجفی

ناشر: سازمان چاپ و نشر دارالحدیث

چاپ: اول / ۱۳۹۳

چاپخانه: دارالحدیث

شمارگان: ۱۰۰۰



دفتر مرکزی: قم، میدان شهدا، خیابان معلم، پلاک ۱۲۵، تلفن: ۳۷۷۴۰۵۲۳ - ۰۲۵ / فاکس: ۳۷۷۴۰۵۷۱ - ۰۲۵ / ص پ ۳۷۱۸۵ / ۴۴۶۸

نمایشگاه دائمی علوم حدیث (قم، خیابان معلم) تلفن: ۳۷۷۴۰۵۴۵ - ۰۲۵ / فروشگاه شماره ۳ (قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه همکف پلاک ۲۹) تلفن: ۳۷۸۴۲۳۰۹ - ۰۲۵ / ۳۷۸۴۳۳۱۰ - ۰۲۵

فروشگاه شماره ۳ (شهر ری، حرم حضرت عبدالعظیم حسنی ۷ درب شرقی ۷) تلفن: ۵۵۹۵۲۸۶۲ - ۰۲۱ / فروشگاه شماره ۴ (مشهد مقدس، چهارراه شهدا، ضلع شمالی باغ نادری، مجتمع فرهنگی تجاری گنجینه کتاب، طبقه همکف: ۲۲۴۰۰۶۲ - ۰۵۱۱ - ۳

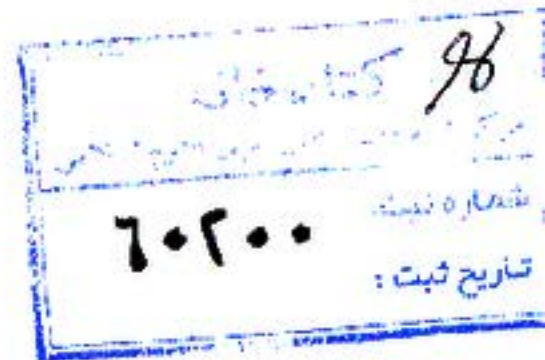
<http://darolhadith.ir>

darolhadith.20@gmail.com

ISBN(set): 978 - 964 - 493 - 754 - 5

ISHN: 978 - 964 - 493 - 757 - 6

کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است



فهرست اجمالی

- فصل ششم: ویژگی های امام مهدی علیه السلام ۷
- سخنی درباره سروران اهل بهشت ۳۸
- فصل هفتم: پاسخ چند پرسش ۴۱

بخش سوم: غیبت امام مهدی (عج)

- درآمد ۷۷
- فصل یکم: پیشگویی غیبت امام مهدی علیه السلام ۹۹
- چگونگی غیبت و توضیحی درباره سرداب غیبت ۱۳۴
- فصل دوم: اشاراتی به حکمت غیبت امام مهدی علیه السلام ۱۴۷
- تبیین حکمت غیبت ۱۷۴
- فصل سوم: برکات تکوینی امام غایب ۱۸۱
- تبیین برکات امام غایب ۲۱۶

بخش چهارم: سفیران امام مهدی علیه السلام در غیبت صغرا

- فصل یکم: نهاد وکالت در عصر امامان اهل بیت علیهم السلام ۲۳۵
- فصل دوم: فضای جامعه اسلامی منتهی به عصر غیبت کبرا ۲۷۱
- فصل سوم: نائبان چهارگانه امام مهدی علیه السلام ۳۰۹
- منزلت «عمری» نزد امامان علیهم السلام ۳۱۱

فصل ششم

ویژگی های امام مهدی علیه السلام

۱ / ۶

ویژگی های پیامبران

۴۷۹. کمال الدین - به نقل از ابوبصیر - : شنیدم که امام باقر علیه السلام می فرماید: «چهار ویژگی از ویژگی های پیامبران در صاحب این امر هست: یک ویژگی از موسی، یکی از عیسی، یکی از یوسف و یکی از محمد صلی الله علیه و آله. اما ویژگی ای که از موسی دارد، بیمناک و بر حذر است، و از یوسف، در بند بودن را^۱ دارد، و از عیسی، این که پندار مرگ در مورد او می رود، در حالی که نمرده است، و اما از محمد صلی الله علیه و آله، شمشیر [و قیام مسلحانه] دارد»^۲.

۱. در الغیبه، طوسی آمده است: «از یوسف غیبتش را دارد» (ر.ک: ج ۲ ص ۲۸۷) (مثل او مثل عیسی صلی الله علیه و آله است).
۲. کمال الدین: ص ۳۲۶ ح ۶ (با سند موثق)، الغیبه، طوسی: ص ۶۰ ح ۵۷، (با سند موثق)، کنز الفوائد: ج ۱ ص ۲۷۴، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۳۲، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۲۱۶ ح ۳ نیز، ر.ک: همین دانش نامه: ج ۴ ص ۲۸۶ ح ۴۷۸.

الفصل السادس

خَصَائِرُ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

١١٦

فَافِيهِ مِنْ خَصَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

٣٧٩. كمال الدين : حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَا : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، قَالَ : سَمِعْتُ أبا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ :

فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ أَرْبَعُ سُنَنِ مِنْ أَرْبَعَةِ أَنْبِيَاءَ عليهم السلام : سُنَّةُ مِنْ مُوسَى، وَسُنَّةُ مِنْ عَيْسَى، وَسُنَّةُ مِنْ يَوْسُفَ، وَسُنَّةُ مِنْ مُحَمَّدٍ عليه السلام، فَأَمَّا مِنْ مُوسَى : فَخَائِفُ يَتَرَقَّبُ، وَأَمَّا مِنْ يَوْسُفَ فَالْحَبْسُ ^١، وَأَمَّا مِنْ عَيْسَى فَيُتَمَلُّ : إِنَّهُ مَاتَ، وَلَمْ يَمُتْ، وَأَمَّا مِنْ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَالسَّيْفُ ^٢.

١. فِي النَّعْبَةِ لَلطَّرُوسِيِّ وَ... «فَالنَّبِيَّة» بِذَلِكَ «فَالْحَبْس» رَاجِعٌ : ج ٢ ص ٣٨٦ (مِثْلُهُ مِثْلُ عَيْسَى عليه السلام).

٢. وَقَالَ فِي آخِرِهِ : «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ الْهَمْدَانِيِّ عليه السلام قَالَ : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام بِمِثْلِ ذَلِكَ.»

٣٨٠. کمال الدین : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامٍ (ع)، قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ (الْكَلْبِيِّ)، قَالَ : حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ، قَالَ : حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيِّ الْقَزْوِينِيِّ، قَالَ : حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدِ الْحَنَاطِ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمِ النَّقْفِيِّ الطَّحَّانِ، قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ (ع)، وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ، فَقَالَ لِي مُبْتَدِئًا :
 يَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ، إِنَّ فِي الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (ع) شَبَهَا مِنْ خَمْسَةِ مِنَ الرُّسُلِ :
 يُونُسُ بْنُ مَتَّى، وَيُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ، وَمُوسَى، وَعِيسَى، وَمُحَمَّدٌ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ وَعَلَيْهِمْ.

فَأَمَّا شَبَهُهُ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى : فَرُجُوعُهُ مِنْ غَيْبِيَّتِهِ وَهُوَ شَابٌ بَعْدَ كِبَرِ السَّنِّ. وَأَمَّا
 شَبَهُهُ مِنْ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ (ع) : فَالْغَيْبَةُ مِنْ خَاصَّتِهِ وَعَامَّتِهِ، وَاخْتِفَاؤُهُ مِنْ إِخْوَتِهِ،
 وَإِشْكَالُ أَمْرِهِ عَلَى أَبِيهِ يَعْقُوبَ (ع) مَعَ قُرْبِ الْمَسَافَةِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَبِيهِ وَأَهْلِيهِ وَشِيعَتِهِ.
 وَأَمَّا شَبَهُهُ مِنْ مُوسَى (ع) فَدَوَامُ خَوْفِهِ، وَطَوْلُ غَيْبِيَّتِهِ، وَخِفَاءُ وِلَادَتِهِ، وَتَعَبُ شِيعَتِهِ
 مِنْ بَعْدِهِ مِمَّا لَقُوا مِنَ الْأَذَى وَالْهَوَانِ، إِلَى أَنْ أُنزِلَ اللَّهُ (ع) فِي ظُهُورِهِ وَنَصْرَهُ وَأَيَّدَهُ عَلَى
 عَدُوِّهِ. وَأَمَّا شَبَهُهُ مِنْ عِيسَى (ع) : فَاخْتِلَافُ مَنْ اخْتَلَفَ فِيهِ، حَتَّى قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ :
 مَا وُلِدَ، وَقَالَتْ طَائِفَةٌ : مَاتَ، وَقَالَتْ طَائِفَةٌ : قُتِلَ وَصَلِبَ. وَأَمَّا شَبَهُهُ مِنْ جَدِّهِ
 الْمُصْطَفَى (ع) فَخُرُوجُهُ بِالسَّيْفِ، وَقَتْلُهُ أَعْدَاءَ اللَّهِ وَأَعْدَاءَ رَسُولِهِ (ع)، وَالْجَبَّارِينَ
 وَالطَّوَاعِيتِ، وَأَنَّهُ يُنْصَرُّ بِالسَّيْفِ وَالرُّعْبِ، وَأَنَّهُ لَا تُرَدُّ لَهُ رَايَةٌ.

٣٨١. کمال الدین : حَدَّثَنَا الشَّرِيفُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ
 مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ
 أَبِي طَالِبٍ (ع)، قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَتَامٍ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ

۴۸۰. کمال‌الدین - به نقل از محمد بن مسلم ثقفی طحّان - : بر امام باقر ع وارد شدم و می‌خواستم از قائم خاندان محمد - که خدا بر او و ایشان در رد فرستد - ، جویا شوم که بی پرشش من فرمود: «ای محمد بن مسلم! قائم خاندان محمد، به پنج پیامبر شباهت دارد: یونس بن مثنّا، یوسف بن یعقوب، موسی، عیسی و محمد. دروذهای خدا بر او و بر ایشان باد!

شباهتش به یونس بن مثنّا باز گشت از غیبتش است، در حالی که با وجود سنّ بالا، جوان مانده است.

شباهتش به یوسف بن یعقوب، غایب شدنش از خاص و عام است و پنهان ماندنش از چشم برادرانش و نامعلوم بودنش بر پدرش یعقوب ع با وجود مسافت اندک میان او و پدر و اهل و پیروانش.

شباهتش به موسی ع، بیمنای مداومش، و طولانی شدن غیبتش، و پنهان بودن ولادتش و رنج پیروانش و آزار و توهین‌هایی که پس از او دیدند، تا آن که خدای عز در ظهور و یاری و تأییدش در برابر دشمنش اجازه دهد.

شباهتش به عیسی ع، اختلاف افراد در باره اوست، تا آن جا که دسته‌ای گفتند: متولد نشده است و دسته‌ای گفتند: مرده است و دسته‌ای گفتند: کشته و به صلیب کشیده شده است.

و شباهت او به جدش مصطفی ص، قیام مسلحانه و کشتن دشمنان خدا و دشمنان پیامبر خدا ص و نیز گردنکشان و طاغوت‌هاست، و این که او با سلاح و وحشت در دل دشمنان، یاری می‌شود و هیچ پرچمی از او مغلوب نمی‌گردد.^۱

۴۸۱. کمال‌الدین - به نقل از سعید بن جبیر - : شنیدم که سرور عابدان، امام زین‌العابدین ع می‌فرماید: «در قائم ما، سنت‌هایی از پیامبران است: سنی از پدرمان آدم، سنی از نوح، سنی از ابراهیم، سنی از موسی، سنی از عیسی، سنی از ایوب و سنی از محمد.

۱. کمال‌الدین: ص ۳۲۷ ح ۷. اعلام‌الوری: ج ۲ ص ۲۲۳. کشف‌الغمة: ج ۳ ص ۳۱۳. بحار‌الأنوار: ج ۵۱ ص ۲۱۷ ح ۶.

النُّوفَلِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَيْسَى الْكِلَابِيِّ، عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ، عَنْ حَمْرَةَ بْنِ حُمَرَانَ، عَنْ أَبِيهِ (حُمَرَانَ بْنِ أَعْيَنَ)، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليهما السلام يَقُولُ:

فِي الْقَائِمِ مِنَّا سُنُّنٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ، سُنَّةٌ مِنْ أَبِيْنَا آدَمَ عليه السلام، وَسُنَّةٌ مِنْ نُوحٍ، وَسُنَّةٌ مِنْ إِبْرَاهِيمَ، وَسُنَّةٌ مِنْ مُوسَى، وَسُنَّةٌ مِنْ عَيْسَى، وَسُنَّةٌ مِنْ أَيُّوبَ، وَسُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وسلم صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.

فَأَمَّا مِنْ آدَمَ وَنُوحٍ، فَطَوُّ الْعُمْرِ. وَأَمَّا مِنْ إِبْرَاهِيمَ، فَخِفَاءُ الْوِلَادَةِ وَاعْتِزَالُ النَّاسِ. وَأَمَّا مِنْ مُوسَى، فَالْخَوْفُ وَالْغَيْبَةُ. وَأَمَّا مِنْ عَيْسَى، فَاخْتِلَافُ النَّاسِ فِيهِ. وَأَمَّا مِنْ أَيُّوبَ، فَالْفَرَجُ بَعْدَ الْبَلْوَى. وَأَمَّا مِنْ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وسلم، فَالْخُرُوجُ بِالسَّيْفِ.

٣٨٢. الكافي: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ سَدِيرِ الصَّيرَفِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ شَبْهًا مِنْ يَوْسُفَ عليه السلام، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: كَمَا نَكَرُ تَذَكُّرُهُ حَيَاتِهِ أَوْ غَيْبَتِهِ. قَالَ: فَقَالَ لِي: وَمَا يُنَكِّرُ مِنْ ذَلِكَ؟ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَشْبَاهُ الْخَنَازِيرِ، إِنَّ إِخْوَةَ يَوْسُفَ عليه السلام كَانُوا أَسْبَاطًا، أَوْلَادَ الْأَنْبِيَاءِ، تَاجَرُوا يَوْسُفَ، وَبَايَعُوهُ وَخَاطَبُوهُ، وَهُمْ إِخْوَتُهُ، وَهُوَ أَخُوهُمْ، فَلَمْ يَعْرِفُوهُ حَتَّى قَالَ: أَنَا يَوْسُفَ وَهَذَا أَخِي.

فَمَا تُنَكِّرُ هَذِهِ الْأُمَّةَ الْمَلْعُونَةَ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ تعالى بِحُجَّتِهِ فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ كَمَا فَعَلَ بِيَوْسُفَ! إِنَّ يَوْسُفَ عليه السلام كَانَ إِلَيْهِ مُلْكُ مِصْرَ، وَكَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ وَالِدِهِ مَسِيرَةٌ ثَمَانِيَّةٌ عَشَرَ يَوْمًا، فَلَوْ أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَهُ لَقَدَّرَ عَلَى ذَلِكَ، لَقَدْ سَارَ يَعْقُوبُ عليه السلام وَوُلْدُهُ عِنْدَ الْبِشَارَةِ تِسْعَةَ أَيَّامٍ مِنْ بَدْوِهِمْ إِلَى مِصْرَ، فَمَا تُنَكِّرُ هَذِهِ الْأُمَّةَ أَنْ يَفْعَلَ اللَّهُ تعالى بِحُجَّتِهِ كَمَا فَعَلَ بِيَوْسُفَ؟ أَنْ يَمْشِيَ فِي أَسْوَاقِهِمْ، وَيَطَأُ بِسُطْحِهِمْ، حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ فِي ذَلِكَ لَهُ

درودهای خدا بر ایشان باد!

اما از آدم و نوح، طول عمرشان و از ابراهیم، پنهان بودن ولادت و کناره‌گیری از مردم، و از موسی، بیم و غایب شدن، و از عیسی علیه السلام، اختلاف مردم در باره او، و از ایوب، گشایش پس از بلا و محنت، و از محمد صلی الله علیه و آله قیام مسلحانه.^۱

۴۸۲. الکافی - به نقل از سدید صیرفی - : شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرماید: «صاحب این امر، شباهتی با یوسف علیه السلام دارد».

گفتم: گویی زنده بودنش یا غایب شدنش را می‌گویی!

به من فرمود: «چرا نگویم؟ در این امت افرادی به سان خوک اند. برادران یوسف فرزندان و نوادگان پیامبران بودند؛ اما یوسف علیه السلام را کالای تجاری کردند و او را در معرض فروش گذاشتند و فروختند، در حالی که با هم برادر بودند و او برادر آنان بود؛ ولی او را نشناختند، تا آن که یوسف علیه السلام خود گفت: «من یوسفم و این، برادرم است».

پس چگونه برخی از ملعونان این امت، منکر می‌شوند که خدای جل جلاله در وقتی از اوقات با حجّتش چنان می‌کند که با یوسف کرد؟! فرمان‌روایی مصر، با یوسف بود و میان او و پدرش تنها هجده روز راه بود و اگر می‌خواست پدرش را آگاه کند، می‌توانست و یعقوب علیه السلام و فرزندان او هنگامی که مژده زنده بودن یوسف را شنیدند، از محلّشان تا مصر، نه روز راه رفتند، اما با این فاصله کم، یوسف جای خود را به دلیل مصالح و حکمت الهی به آنها اطلاع نداد. پس چگونه این امت، انکار می‌کند که خدای جل جلاله نیز در باره حجّتش چنین می‌کند؟! این که در بازارهایشان راه برود و بر بساطشان گام نهد تا آن که خداوند، اجازه معرفی خود را به او بدهد، همان گونه که به یوسف اجازه داد، گفتند: آیا تو، خود یوسفی؟! گفت: من

۱. کمال الدین: ص ۳۲۱ ح ۳ و ص ۵۷۶، اعلام الثوری: ج ۲ ص ۲۲۱، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۲۱۷ ح ۴.

كَمَا أُذِنَ لِيُوسُفَ، قَالُوا: أَيْتُكَ لِأَنَّتَ يُوْسُفُ قَالَ: أَنَا يُوْسُفُ ١.

٣٨٣. كمال الدين: حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ -رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا- قَالَا: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْجَمِيرِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ سَدِيرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ:

إِنَّ فِي الْقَائِمِ سُنَّةً مِنْ يُوْسُفَ، قُلْتُ: كَأَنَّكَ تَذْكُرُ خَبْرَهُ أَوْ غَيْبَتَهُ؟ فَقَالَ لِي: وَمَا تُنَكِّرُ هَذِهِ الْأُمَّةَ أَشْبَاهَ الْخُنَازِيرِ؟، إِنَّ إِخْوَةَ يُوْسُفَ كَانُوا أَسْبَاطًا أَوْلَادَ أَنْبِيَاءَ، تَاجَرُوا يُوْسُفَ وَبَايَعُوهُ، وَهُمْ إِخْوَتُهُ وَهُوَ أَخُوهُمْ فَلَمْ يَعْرِفُوهُ حَتَّى قَالَ لَهُمْ: أَنَا يُوْسُفُ وَهَذَا أَخِي، فَمَا تُنَكِّرُ هَذِهِ الْأُمَّةَ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ تعالى فِي وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ يُرِيدُ أَنْ يَسْتُرَ حُجَّتَهُ عَنْهُمْ.

لَقَدْ كَانَ يُوْسُفُ يَوْمًا مَلِكًا مِصْرَ، وَكَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ وَالِدِهِ مَسِيرَةٌ ثَمَانِيَّةٌ عَشَرَ يَوْمًا، فَلَوْ أَرَادَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يُعْرِفَهُ مَكَانَهُ لَقَدَّرَ عَلَى ذَلِكَ، وَاللَّهُ لَقَدْ سَارَ يَعْقُوبُ وَوُلْدُهُ عِنْدَ الْبِشَارَةِ فِي تِسْعَةِ أَيَّامٍ إِلَى مِصْرَ، فَمَا تُنَكِّرُ هَذِهِ الْأُمَّةَ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ تعالى يَفْعَلُ بِحُجَّتِهِ مَا فَعَلَ بِيُوْسُفَ، أَنْ يَكُونَ يَسِيرَ فِيمَا بَيْنَهُمْ، وَيَمْشِي فِي أَسْوَاقِهِمْ، وَيَطَأُ بُسْطَهُمْ وَهُمْ لَا يَعْرِفُونَهُ، حَتَّى يَأْذَنَ اللَّهُ تعالى لَهُ أَنْ يُعْرِفَهُمْ نَفْسَهُ كَمَا أُذِنَ لِيُوسُفَ عليه السلام حِينَ قَالَ لَهُمْ: «مَلَّ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوْسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جُنْهَلُونَ» قَالُوا أَيْتُكَ لِأَنَّتَ يُوْسُفُ قَالَ أَنَا يُوْسُفُ وَهَذَا أَخِي ٢.

٣٨٤. الغيبة للطوسي: أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي الْمُفَضَّلِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُطَّلِبِ عليه السلام، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ بَحْرِ بْنِ سَهْلِ الشَّيْبَانِيُّ

١. إشارة إلى الآية: ٩٠ من سورة يوسف.

٢. يوسف: ٨٩ و ٩٠.

یوسف علیه السلام ۱. ۲

۲۸۲. کمال الدین - به نقل از سدیر - : شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرماید: «صاحب این امر، شباهتی با یوسف علیه السلام دارد».

گفتم: گویی زنده بودنش یا غایب شدنش را می‌گویی!

به من فرمود: «از این امت افراد به سان خوک، چه چیزی از این امر را منکرند؟ برادران یوسف، فرزندان و نوادگان پیامبران بودند؛ اما یوسف را کالای تجاری کردند و او را در معرض فروش گذاشتند و فروختند، در حالی که با هم برادر بودند و او را نشناختند، تا آن که یوسف خود گفت: «من یوسفم و این برادرم است».

پس چگونه برخی از ملعونان این امت، منکر می‌شوند که خدای تعالی در وقتی از اوقات با حاجتش چنان می‌کند که با یوسف کرد؟ فرمان‌روایی مصر با یوسف بود و میان او و پدرش تنها هجده روز راه بود و اگر می‌خواست پدرش را آگاه کند، می‌توانست و یعقوب علیه السلام و فرزندان‌ش هنگامی که مرده زنده بودن یوسف را شنیدند، از محلشان تا مصر، نه روز راه رفتند [؛ اما با این فاصله کم، یوسف جای خود را به دلیل مصالح و حکمت الهی به آنها اطلاع نداد]. پس چگونه این امت، انکار می‌کند که خدای تعالی نیز در باره حاجتش چنین کند؟! این که در بازارهایشان راه برود و بر بساطشان گام نهد تا آن که خداوند، اجازه معرفی خود را به او بدهد، همان گونه که به یوسف اجازه داد، هنگامی که به برادرانش گفت: «آیا دانستید هنگامی که نادان بودید، با یوسف و برادرش چه کردید؟! گفتند: آیا تو، خود یوسف هستی؟ گفت: من یوسفم و این، برادرم است» ۳.

۲۸۳. الغیبة، طوسی - به نقل از سدیر صیرفی - : من و مفضل بن عمر و داوود بن کثیر رقی و ابو بصیر و ابان بن تغلب بر مولایمان امام صادق علیه السلام وارد شدیم و دیدیم که بر خاک نشسته و

۱. اشاره به آیه ۹۰ از سوره یوسف است.

۲. الکافی: ج ۱ ص ۳۳۶ ح ۴ (با سند معتبر)، دلائل الإمامة: ص ۵۳۱ ح ۵۱۰.

۳. کمال الدین: ص ۱۴۴ ح ۱۱ و ص ۲۴۱ ح ۲۱. علل الشرائع: ص ۲۴۴ ح ۳ (همه منابع با سند معتبر)، الغیبة.

نعمانی: ص ۱۶۲ ح ۴. اعلام الوری: ج ۲ ص ۲۲۶. بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۴۲ ح ۱.

الرَّهْنِيُّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَارِثِ، عَنْ سَعْدِ بْنِ الْمَنْصُورِ الْجَوَاشِينِيِّ، قَالَ:
 أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَدِيلِيُّ، قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي، عَنْ سَدِيرِ الصَّيْرَفِيِّ، قَالَ:
 دَخَلْتُ أَنَا، وَالْمُفْضَلُ بْنُ عُمَرَ، وَدَاوُدُ بْنُ كَثِيرٍ الرَّقِّيُّ، وَأَبُو بَصِيرٍ، وَأَبَانُ بْنُ
 تَغْلِبَ، عَلَى مَوْلَانَا الصَّادِقِ عليه السلام فَزَأَيْنَاهُ جَالِساً عَلَى التُّرَابِ، وَعَلَيْهِ مِسْحٌ^١ خَسِيرِيٌّ
 مِطْرَفٌ^٢، بِلَا جِيْبٍ مُقَصَّرٍ الْكُمَيْنِ، وَهُوَ يَبْكِي بُكَاءَ الْوَالِيَةِ التَّكْلِي، ذَاتَ الْكَيْدِ
 الْحَرِيِّ، قَدْ نَالَ الْحُزْنَ مِنْ وَجْتِيهِ وَشَاعَ التَّغَيُّرُ فِي عَارِضِيهِ، وَأَبْلَى الدَّمْعُ مِحْجَرِيهِ،
 وَهُوَ يَقُولُ:

سَيْدِي، غَيْبُكَ نَفَتْ رُقَادِي، وَضَيِّقَتْ عَلَيَّ مِهَادِي، وَابْتَزَّتْ مِنِّي رَاحَةَ فُوَادِي،
 سَيْدِي، غَيْبُكَ أَوْصَلَتْ مَصَائِبِي بِفَجَائِعِ الْأَبْدِ، وَفَقَدْتُ الْوَاحِدَ بَعْدَ الْوَاحِدِ بِفَنَاءِ الْجَمْعِ
 وَالْعَدَدِ، فَمَا أَحْسُ بِدَمْعَةٍ تَرَقَّأُ^٣ مِنْ عَيْنِي، وَأَنْبِيْنَ يَفْشُو^٤ مِنْ صَدْرِي.
 قَالَ سَدِيرٌ: فَاسْتَطَارَتْ عُقُوبُنَا وَلَهَا، وَتَصَدَّعَتْ قُلُوبُنَا جَزَعاً مِنْ ذَلِكَ انْخَطَبِ
 الْهَائِلِ، وَالْحَادِثِ الْغَائِلِ، فَظَنَّنَا أَنَّهُ سَمْتُ^٥ لِمَكْرُوهِةٍ قَارِعَةٍ، أَوْ حَلَّتْ بِهِ مِنَ الدَّهْرِ
 بَائِقَةٌ^٦، فَقُلْنَا: لَا أَبْكِي اللَّهَ عَيْنِيكَ يَا بَنَ خَيْرِ الْوَرَى، مِنْ أَيَّةِ حَادِثَةٍ تَسْتَدْرِفُ دَمْعَتَكَ،
 وَتَسْتَعْطِرُ عَبْرَتَكَ؟ وَأَيَّةُ حَالَةٍ حَتَمَتْ عَلَيْكَ هَذَا الْمَأْتَمُ؟ قَالَ: فَزَفَرَ الصَّادِقُ عليه السلام زَفْرَةً
 انْتَفَخَ مِنْهَا جَوْفُهُ، وَاشْتَدَّ مِنْهَا خَوْفُهُ، فَقَالَ:

١. المِسْحُ: انكساء من الشعر (لسان العرب: ج ٢ ص ٥٩٦ «مسح».)
 ٢. مِطْرَفٌ: اثوب الذي في طرفه عَلَمَانِ (النهاية: ج ٣ ص ١٢١ «طرف».)
 ٣. رَقَّأُ الدَّمْعَ وَاللَّدْمَ: إِذَا سَكَنَ وَانْقَطَعَ (النهاية: ج ٢ ص ٢٤٨ «رقأ».)
 ٤. فَشَا: ظَهَرَ وَانْتَشَرَ (المصباح المنير: ص ٢٧٢ «فشا».)
 ٥. السَّمْتُ: أَيِ الْهَيْئَةِ (المصباح المنير: ص ٢٨٧ «سمت».)
 ٦. الْبَائِقَةُ: النَّازِلَةُ، وَهِيَ الدَّاهِيَةُ وَالشَّرُّ الشَّدِيدُ (المصباح المنير: ص ٦٦ «بوق».)

جَنَّةِ خَيْبَرِی طوقدارِ بی گریبانِ آستینِ کوتاهی در بر اوست. او مانند مادرِ فرزندِ مردهٔ شیدایِ جگر سوخته‌ای می‌گریست و اندوه تا وَجَنَاتش رسیده بود و گونه‌هایش دگرگون و دیدگانش پر از اشک گردیده بود و می‌فرمود: «ای آقای من! غیبت تو، خواب را از دیدگانم رُبوده و بسترم را بر من تنگ ساخته و آسایشِ قلبم را از من سلب نموده است. ای آقای من! غیبت تو، اندوه مرا به فَجایعِ ابدی پیوند داده، و فقدانِ یکی پس از دیگری، جمع و شُمار را نابود کرده است. من دیگر احساس نمی‌کنم اشکی را که از دیدگانم بر گریبانم روان است و ناله‌ای را که از مصائب و بلاهای گذشته از سینه‌ام سر می‌کشد، جز آنچه را که در برابر دیدگانم مجسم است و از همهٔ گرفتاری‌ها بزرگ‌تر و جان‌گدازتر و سخت‌تر و ناآشنا‌تر است ناملایماتی که با غضب تو در آمیخته و مصائبی که با خشم تو عجین شده است.»

چون امام صادق علیه السلام را در چنین حالی دیدیم، از شدتِ وَلَه، عقل از سرمان پرید و به واسطهٔ آن رخداد هائل و پدیدهٔ وحشتناک و از شدتِ جزع، قلوبمان چاک چاک گردید و پنداشتیم که آن، نشانهٔ مکروهی کوبنده و یا مصیبتی از مصائبِ روزگار است که بر وی نازل شده است. گفتیم: ای فرزندِ بهترینِ خلایق! چشمانت گریان مباد! از چه حادثه‌ای اشکتان روان و سرشک از دیدگانتان ریزان است؟ و کدام حالتی است که این ماتم را بر شما واجب کرده است؟

امام صادق علیه السلام نفس عمیقی کشید که بر اثر آن، درونش بر آمد و هراسش افزون شد و فرمود: «وای بر شما! صبح امروز در کتاب جفر می‌نگریستم و آن، کتابی است مشتمل بر علم منایا و بلایا و مصائبِ عظیم و علم آنچه بوده و آنچه تا روز قیامت خواهد بود، همان کتابی که خدای متعال، آن را به محمد صلی الله علیه و آله و امامان پس از او علیهم السلام اختصاص داده است. در آن، در میلاد قائم ما و غیبتش و تأخیر کردن و طولانی شدن عمرش و آزمون (/مصیبت) مؤمنان در آن زمان و پیدایش شک در قلب آنها

وَيَكُم، إِنِّي نَظَرْتُ صَبِيحَةَ هَذَا الْيَوْمِ فِي كِتَابِ الْجَفْرِ الْمُشْتَمِلِ عَلَيَّ عِلْمِ الْبَلَايَا وَالْمَنَايَا، وَعِلْمِ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، الَّذِي خَصَّ اللَّهُ تَقَدَّسَ اسْمُهُ بِهِ مُحَمَّدًا وَالْأَيْمَةَ مِنْ بَعْدِهِ (عج)، وَتَأَمَّلْتُ فِيهِ مَوْلِدَ قَائِمِنَا (عج)، وَغَيْبَتَهُ وَإِطَاءَهُ، وَطَوْلَ عُمُرِهِ وَبَلَوَى الْمُؤْمِنِينَ مِنْ بَعْدِهِ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ، وَتَوَلَّدَ الشُّكُوكِ فِي قُلُوبِ الشَّيْعَةِ مِنْ طَوْلِ غَيْبَتِهِ، وَارْتِدَادَ أَكْثَرِهِمْ عَن دِينِهِ، وَخَلَعَهُمْ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ أَعْنَاقِهِمُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ (عج): ﴿وَكُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَبْعَهُ فِي عُنُقِهِ﴾^١ يَعْنِي الْوِلَايَةَ، فَأَخَذْتَنِي الرَّقَّةُ، وَاسْتَوْلَتْ عَلَيَّ الْأَحْزَانُ. فَقُلْنَا: يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ، كَرَّمْنَا وَفَضَّلْنَا بِإِشْرَاكِكَ إِيَّانَا فِي بَعْضِ مَا أَنْتَ تَعَلَّمُهُ مِنْ عِلْمِ ذَلِكَ، قَالَ:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرُهُ، أَدَارَ فِي الْقَائِمِ مِنَّا ثَلَاثَةً، أَدَارَهَا لِثَلَاثَةٍ مِنَ الرُّسُلِ، قَدَّرَ مَوْلِدَهُ تَقْدِيرَ مَوْلِدِ مُوسَى (عج)، وَقَدَّرَ غَيْبَتَهُ تَقْدِيرَ غَيْبَتِ عِيسَى (عج)، وَقَدَّرَ إِطَاءَهُ تَقْدِيرَ إِطَاءِ نُوحٍ (عج)، وَجَعَلَ لَهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عُمُرَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ - أَعْنِي الْخِضْرَ (عج) - دَلِيلًا عَلَيَّ عُمُرِهِ. فَقُلْنَا: إِكْشِفْ لَنَا يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ (عج) عَن وُجُوهِ هَذِهِ الْمَعَانِي.

قَالَ: أَمَّا مَوْلِدُ مُوسَى (عج) فَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَمَّا وَقَفَ عَلَيَّ أَنْ زَوَّالَ مُلْكِهِ عَلَيَّ يَدِي، أَمَرَ بِإِحْضَارِ الْكَهَنَةِ، فَذَلُّوا عَلَيَّ نَسَبِي، وَأَنَّهُ يَكُونُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَلَمْ يَزَلْ يَأْمُرُ أَصْحَابَهُ بِشَقِّ بَطُونِ الْحَوَامِلِ مِنْ نِسَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ، حَتَّى قَتَلَ فِي طَلْبِي نَيْفًا وَعِشْرِينَ أَلْفَ مَوْلُودٍ، وَتَعَدَّرَ عَلَيْهِ الْوُصُولُ إِلَى قَتْلِ مُوسَى (عج) بِحِفْظِ اللَّهِ تَعَالَى إِيَّاهُ. كَذَلِكَ بَنُو أُمَيَّةَ وَبَنُو الْعَبَّاسِ لَمَّا أَنْ وَقَفُوا عَلَيَّ أَنْ يَدِ زَوَّالَ مَمْلَكَةِ الْأُمَرَاءِ وَالْجَبَابِرَةِ مِنْهُمْ عَلَيَّ يَدِي الْقَائِمِ مِنَّا، نَاصَبُونَا الْعَدَاوَةَ، وَوَضَعُوا سُيُوفَهُمْ فِي قَتْلِ أَهْلِ

١. خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ: تَرَكَ السُّنَّةَ وَاتَّبَعَ الْبِدْعَةَ (النهاية: ج ٢ ص ١٩٠ «ربق»).

٢. الْإِسْرَاءُ: ١٣.

به واسطه طولانی شدن غیبت و مرتد شدن بیشتر آنها از دینشان و برکندن رشته اسلام از گردن‌هایشان - که خدای متعال فرموده است: ﴿و طائر هر انسانی را به گردن او بسته‌ایم﴾ و مقصود از آن، ولایت است - درنگ کردم و رقتی مرا فراگرفت و اندوه بر من مستولی شد».

گفتیم: ای فرزند پیامبر خدا! ما را مشرف و گرامی بدار و در بعضی از آنچه در این باب می‌دانی، شریک گردان!

فرمود: «خدای متعال، در قائم ما، سه خصلت جاری ساخته که آن خصلت‌ها در سه تن از پیامبران نیز جاری بوده است: مولدش را چون مولد موسی علیه السلام و غیبتش را مانند غیبت عیسی علیه السلام و تأخیر کردنش را مانند تأخیر کردن نوح علیه السلام، مقدر کرده است و پس از آن، عمر عبد صالح - یعنی خضر علیه السلام - را دلیلی بر عمر او قرار داده است».

به ایشان گفتیم: ای فرزند پیامبر خدا! اگر ممکن است، وجوه این معانی را برای ما توضیح دهید.

فرمود: «اما تولد موسی علیه السلام، چون فرعون واقف شد که زوال پادشاهی او به دست موسی علیه السلام است، دستور داد که کاهنان را حاضر کنند و آنها وی را از نسب موسی آگاه کردند و گفتند که وی از بنی اسرائیل است و فرعون به کارگزاران خود، دستور می‌داد که شکم زنان باردار بنی اسرائیل را پاره کنند و حدود بیست و چند هزار نوزاد را کشت؛ اما نتوانست به کشتن موسی علیه السلام دست یابد؛ زیرا او در حفظ و حمایت خدای متعال، بود. بنی امیه و بنی عباس نیز چنین اند. وقتی آگاه شدند که زوال پادشاهی آنها و پادشاهی امیران و ستمگران آنها به دست قائم ماست، با ما به دشمنی برخاستند و در قتل خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و نابودی نسل او شمشیر کشیدند، به طمع آن که بر قتل قائم علیه السلام دست یابند؛ اما خدای متعال، امر خود را [حتی] بر یکی از ظالمان، آشکار نسازد و او نور خود را کامل می‌کند، گرچه مشرکان را ناخوش آید».

بِمَتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَإِبَادَةَ نَسْلِهِ، طَمَعاً مِنْهُمْ فِي الْوُصُولِ إِلَى قَتْلِ الْقَائِمِ ﷺ، فَأَبَى اللَّهُ أَنْ يَكْشِفَ أَمْرَهُ لِوَاحِدٍ مِنَ الظَّالِمَةِ، إِلَّا أَنْ يَتِمَّ نَوْرُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.

وَأَمَّا غَيْبَةُ عِيسَى ﷺ، فَإِنَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى اتَّفَقَتْ عَلَى أَنَّهُ قُتِلَ، فَكَذَّبَهُمُ اللَّهُ ﷻ بِقَوْلِهِ: «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ»^١ كَذَلِكَ غَيْبَةُ الْقَائِمِ، فَإِنَّ الْأُمَّةَ سَتُنَكِّرُهَا لِطَوْلِهَا، فَمِنْ قَائِلٍ يَقُولُ: إِنَّهُ لَمْ يُولَدِ، وَقَائِلٍ يَفْتَرِي بِقَوْلِهِ: إِنَّهُ وُلِدَ وَمَاتَ، وَقَائِلٍ يَكْفُرُ بِقَوْلِهِ: إِنَّ حَادِي عَشْرًا كَانَ عَقِيمًا، وَقَائِلٍ يَمَرُقُ بِقَوْلِهِ: إِنَّهُ يَتَعَدَّى إِلَى ثَالِثِ عَشَرَ فَصَاعِدًا، وَقَائِلٍ يَعْصِي اللَّهَ بِدَعْوَاهُ: إِنَّ رُوحَ الْقَائِمِ ﷺ يَنْطِقُ فِي هَيْكَلِ غَيْرِهِ.

وَأَمَّا إِبْطَاءُ نُوحٍ ﷺ، فَإِنَّهُ لَمَّا اسْتَنْزَلَ الْعُقُوبَةَ مِنَ السَّمَاءِ بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِ جِبْرَائِيلَ ﷺ مَعَهُ سَبْعَ نَوِيَّاتٍ، فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ جَلَّ اسْمُهُ يَقُولُ لَكَ: إِنَّ هَؤُلَاءِ خَلَائِقِي وَعِبَادِي، لَسْتُ أَبِيدُهُمْ بِصَاعِقَةٍ مِنْ صَوَاعِقِي إِلَّا بَعْدَ تَأْكِيدِ الدَّعْوَةِ، وَالزَّامِ الْحُجَّةِ، فَعَاوِدِ اجْتِهَادَكَ فِي الدَّعْوَةِ لِقَوْمِكَ؛ فَإِنِّي مُتَّبِعُكَ عَلَيْهِ، وَاعْرِسْ هَذَا النَّوَى، فَإِنَّ لَكَ فِي نَبَاتِهَا وَبُلُوغِهَا وَإِدْرَاكِهَا إِذَا أَثْمَرَتِ الْفَرْجُ وَالْخَلَاصُ، وَبَشِّرْ بِذَلِكَ مَنْ تَبِعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.

فَلَمَّا نَبَتِ الْأَشْجَارُ، وَتَأَزَّرَتْ^٢ وَتَسَوَّقَتْ، وَأَغْصَنَتْ، وَرَزَّهَا الثَّمَرُ عَلَيْهَا بَعْدَ زَمَانٍ طَوِيلٍ، اسْتَنْجَزَ مِنَ اللَّهِ الْعِدَّةَ، فَأَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يَغْرِسَ مِنْ نَوَى تِلْكَ الْأَشْجَارِ، وَيُعَاوِدَ الصَّبْرَ وَالْاجْتِهَادَ، وَيُؤَكِّدَ الْحُجَّةَ عَلَى قَوْمِهِ، فَأَخْبَرَ بِذَلِكَ الطَّوَائِفَ الَّتِي آمَنَتْ بِهِ، فَارْتَدَّ مِنْهُمْ ثَلَاثُمِئَةَ رَجُلٍ، وَقَالُوا: لَوْ كَانَ مَا يَدَّعِيهِ نُوحٌ حَقًّا لَمَا وَقَعَ فِي عِدَّتِهِ خَلْفٌ.

١. النساء: ١٥٧.

٢. أزرت الرجل: إذا أعنته وقويته (لسان العرب: ج ٤ ص ١٦ «أزرك»).

اما غیبت عیسی علیه السلام، یهود و نصارا اتفاق کردند که او کشته شده است؛ اما خدای متعال، با این سخن خود، آنان را تکذیب فرمود: «آنان او را نکشیدند و به صلیب نکشیدند؛ لیکن امر بر آنان مشتبه شد». غیبت قائم نیز چنین است؛ زیرا این امت به واسطه طولانی شدن مدتش آن را انکار می‌کند. پس گوینده‌ای به هذیان می‌گوید که: او متولد نشده است، و گوینده‌ای دیگر می‌گوید: او مرده است، و گوینده‌ای دیگر، این کلام کفرآمیز را می‌گوید که: یازدهمین ما امامان عقیق بوده است، و گوینده‌ای دیگر با این کلام، از دین خارج می‌شود که: تعداد امامان، به سیزده و یا بیشتر رسیده است، و گوینده‌ای دیگر به نافرمانی خدای متعال پرداخته، می‌گوید: روح قائم در جسد دیگری سخن می‌گوید.

اما تأخیر کردن نوح علیه السلام، چنین است که چون از خداوند برای قوم خود طلب عقوبت کرد، خدای متعال، روح الامین علیه السلام را با هفت هسته خرما به نزد وی فرستاد و به او گفت: ای پیامبر خدا! خدای متعال به تو می‌گوید: «اینها خلائق و بندگان من هستند و آنها را با صاعقه‌ای از صاعقه‌های خود نابود نمی‌کنم، مگر پس از تأکید بر دعوت و الزام ساختن حجت. پس بار دیگر در دعوت قومت تلاش کن که من به تو ثواب خواهم داد. این هسته‌ها را بکار و فرج و خلاص تو آن گاه است که آنها برویند و بزرگ شوند و میوه به بار آورند و این مژده را به مؤمنان پیرو خود بده.»

چون پس از زمانی طولانی درخت‌ها رویدند و پوست گرفتند و دارای ساقه و شاخه شدند و میوه دادند و به بار نشستند، از خدای متعال درخواست کرد که وعده را عملی سازد؛ اما خدای متعال، فرمان داد که هسته این درخت‌ها را بکارد و دوباره صبر و تلاش نماید و حجت را بر قومش تأکید کند. او نیز آن را به طایفه‌هایی که به او ایمان آورده بودند، گزارش کرد و سیصد تن از آنان از دین برگشتند و گفتند: اگر آنچه نوح ادعا کرده بود، حق بود، در وعده پروردگارش خلفی واقع نمی‌شد.

ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ يَأْمُرُهُ عِنْدَ إِدْرَاكِهَا كُلِّ مَرَّةٍ أَنْ يَغْرَسَ تَارَةً بَعْدَ أُخْرَى إِلَى أَنْ غَرَسَهَا سَبْعَ مَرَّاتٍ، وَمَا زَالَتْ تِلْكَ الطَّوَائِفُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ تَرْتَدُّ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ، إِلَى أَنْ عَادُوا إِلَى نَيْفٍ وَسَبْعِينَ رَجُلًا، فَأَوْحَى اللَّهُ ﷻ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَيْهِ، وَقَالَ: الْآنَ أَسْفَرَ الصُّبْحُ عَنِ اللَّيْلِ لِعَيْنِكَ، حِينَ صَرَخَ الْحَقُّ عَنِ مَحْضِهِ^١، وَصَفَا الْأَمْرُ لِلْإِيمَانِ مِنَ الْكَدْرِ، بِارْتِدَادِ كُلِّ مَنْ كَانَتْ طِينَتُهُ خَبِيثَةً. فَلَوْ أَنِّي أَهْلَكْتُ الْكُفَّارَ وَأَبْقَيْتُ مَنْ ارْتَدَّ مِنَ الطَّوَائِفِ الَّتِي كَانَتْ آمَنْتَ بِكَ لَمَا كُنْتُ صَدَقْتُ وَعَدِي السَّابِقَ لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ أَخْلَصُوا إِلَيَّ التَّوْحِيدَ مِنْ قَوْمِكَ، وَاعْتَصَمُوا بِحَبْلِ نُبُوتِكَ، بِأَنْ أَسْتَخْلِفَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَأُمْكِنُ لَهُمْ دِينَهُمْ، وَأُبَدِّلُ خَوْفَهُمْ بِالْأَمْنِ، لِكَيْ تَخْلُصَ الْعِبَادَةُ لِي بِذَهَابِ الشَّكِّ مِنْ قُلُوبِهِمْ.

وَكَيْفَ يَكُونُ الْإِسْتِخْلَافُ، وَالتَّمْكِينُ، وَبَدَلُ الْخَوْفِ بِالْأَمْنِ مِنِّي لَهُمْ، مَعَ مَا كُنْتُ أَعْلَمُ مِنْ ضَعْفِ يَقِينِ الَّذِينَ ارْتَدُّوا وَخُبْتِ طِينَتِهِمْ، وَسُوءِ سَرَائِرِهِمْ الَّتِي كَانَتْ نَتَائِجِ النُّفَاقِ وَسُنُوحِ^٢ الضَّلَالَةِ؟ فَلَوْ أَنَّهُمْ تَنَسَّمُوا مِنَ الْمَلِكِ الَّذِي أُوتِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَقَتَ الْإِسْتِخْلَافِ إِذَا هَلَكْتَ أَعْدَاؤُهُمْ لَنَشَقُوا زَوَائِحَ صِفَاتِهِ، وَلَا سَحَكَمَ سَرَائِرُ نِفَاقِهِمْ، وَتَأْبُدَّ خَبَائِلُ ضَلَالَةِ قُلُوبِهِمْ، وَلَكَاشَفُوا إِخْوَانَهُمْ بِالْعَدَاوَةِ، وَحَارَبَوْهُمْ عَلَى طَلَبِ الرِّئَاسَةِ، وَالتَّفَرُّدِ بِالْأَمْرِ وَالتَّهْيِ عَلَيْهِمْ، وَكَيْفَ يَكُونُ التَّمْكِينُ فِي الدِّينِ وَالتَّنَبُّؤِ فِي الْأَمْرِ فِي الْمُؤْمِنِينَ مَعَ إِثَارَةِ الْفِتَنِ وَابْتِغَاءِ الْحُرُوبِ؟ كَلَّا ﴿وَاصْنَعِ الْفُلُوكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّينَا﴾^٣.

١. المَحْضُ: الخالص من كل شيء (النهاية: ج ٤ ص ٣٠٢ «محض»).

٢. سُنُوحٌ: بمعنى زَسَخ (المصباح المنير: ص ٢٩١ «سنخ»).

٣. هود: ٣٧.

سپس خدای متعال، هر بار دستور می‌داد که هسته‌ها را بکارد و نوح نیز هفت مرتبه آنها را کاشت و هر مرتبه طایفه‌هایی از مؤمنان از دین بر می‌گشتند، تا آن که هفتاد و چند نفر بیشتر باقی نماندند. آن گاه خدای متعال، وحی فرمود که: «ای نوح! هم‌اکنون صبح روشن از پس شب تاریک دمید و حق محض و صافی شده، از ناخالص و کدر آن جدا شد؛ زیرا بدطینتان از دین بیرون رفتند. اگر من کفار را نابود می‌کردم و این طایفه‌های از دین بیرون شده را باقی می‌گذاشتم، به وعده خود در باره مؤمنانی که در توحید، با اخلاص و به رشته نبوت تو متمسک بودند، وفا نکرده بودم؛ زیرا من وعده کرده بودم که آنان را جانشین زمین کنم و دینشان را استوار سازم و ترسشان را به امن بدل نمایم تا با رفتن شک از دل آنان عبادت من خالص شود.

و چگونه این جانشینی و استواری و تبدیل ترس به امن ممکن بود، در حالی که ضعف یقین از دین بیرون شدگان و خبث طینت و سوء سریرت آنها - که از نتایج نفاق است - و گمراه شدن آنها را می‌دانستم، و اگر رایحه سلطنت مؤمنان را آن هنگام که ایشان را جانشین زمین می‌نمایم و بر تخت سلطنت می‌نشاندیم و دشمنانشان را نابود می‌سازم، استشمام می‌کردند، باطن نفاقشان را مستحکم و دشمنی با برادرانشان را آشکار می‌کردند و در طلب ریاست و فرماندهی، با آنها می‌جنگیدند و با وجود فتنه‌انگیزی و جنگ و نزاع بین ایشان، چگونه تمکین و استواری در دین و اعلا‌ی امر مؤمنان ممکن خواهد بود؟! خیر؛ چنین نیست ﴿اکنون﴾ در حضور ما و طبق وحی ما، کشتی بساز!».

امام صادق علیه السلام فرمود: «قائم علیه السلام نیز چنین است؛ زیرا ایام غیبت او طولانی می‌شود تا حق محض و ایمان صافی شده، از کدر آن مشخص شود و هر کس از شیعیان که طینت ناپاک دارد، از دین بیرون رود؛ کسانی که ممکن است آن گاه که استخلاف و تمکین و امنیت متشر شده در عهد قائم علیه السلام را احساس کنند، نفاق ورزند....»

اما عبد صالح - یعنی خضر -، خدای متعال، عمر او را طولانی ساخته است؛ ولی نه به

قَالَ الصَّادِقُ (ع) : وَكَذَلِكَ الْقَائِمُ (ع) ؛ فَإِنَّهُ تَمْتَدُّ غَيْبَتُهُ لِصُرْحِ الْحَقِّ عَنِ مَحْضِهِ ، وَيَصْفُو الْإِيمَانَ مِنَ الْكَدْرِ بِارْتِدَادِ كُلِّ مَنْ كَانَتْ طِينَتُهُ خَبِيثَةً مِنَ الشَّيْعَةِ الَّذِينَ يُخْشَى عَلَيْهِمُ النِّفَاقُ ، إِذَا أَحْسَوْا بِالِاسْتِخْلَافِ وَالتَّمْكِينِ وَالْأَمْنِ الْمُتَشِيرِ فِي عَهْدِ الْقَائِمِ (ع) ...

وَأَمَّا الْعَبْدُ الصَّالِحُ - أَعْنِي الْخِضْرَ (ع) - فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى مَا طَوَّلَ عُمُرَهُ لِنُبُوءِهِ قَرَّرَهَا لَهُ ، وَلَا لِكِتَابِ نَزَّلَ عَلَيْهِ ، وَلَا لِشَرِيعَةٍ يَنْسَخُ بِهَا شَرِيعَةَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ (ع) ، وَلَا لِإِمَامَةٍ يُلْزِمُ عِبَادَهُ الْإِقْتِدَاءَ بِهَا ، وَلَا لِطَاعَةٍ يَفْرِضُهَا ، بَلَى إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا كَانَ فِي سَابِقِ عِلْمِهِ أَنْ يُقَدَّرَ مِنْ عُمُرِ الْقَائِمِ (ع) فِي أَيَّامِ غَيْبَتِهِ مَا يُقَدَّرُهُ ، وَعَلِمَ مَا يَكُونُ مِنْ إِنْكَارِ عِبَادِهِ بِمِقْدَارِ ذَلِكَ الْعُمُرِ فِي الطَّوْلِ ، طَوَّلَ عُمُرَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ مِنْ غَيْرِ سَبَبٍ أَوْجَبَ ذَلِكَ إِلَّا لِعِلَّةِ الْإِسْتِدْلَالِ بِهِ عَلَى عُمُرِ الْقَائِمِ (ع) ، لِيَقْطَعَ بِذَلِكَ حُجَّةَ الْمُعَانِدِينَ ، لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ .

راجع: ص ١٦٨ (جری سنن الانبياء فيه) ج ٢ ص ٢٨٠ (فيه سنة من نوح) و ج ٩ ص ١٢٦ ح ١٦٩٧ .

تذييل: ورد في المصادر الأخرى تشبيه الإمام المهدي ببعض الأنبياء، وأن له خصالهم.

٢ / ٦

فِيهِ سُنَّةٌ مِنْ ذِي الْقُرْبَيْنِ

٣٨٥ . كمال الدين : حَدَّثَنَا أَبُو طَالِبٍ الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيِّ السَّمَرَقَنْدِيُّ (ع) ، قَالَ : حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، قَالَ : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ نَصِيرٍ ، قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى ، عَنْ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ ، عَنْ

خاطر نبوتی که برای وی تقدیر کرده است و یا کتابی که بر وی فرو فرستد و یا شریعتی که به واسطه آن شریعت‌های انبیای پیشین را نسخ کند و یا امامتی که بر بندگانش اقتدا به آن لازم باشد و یا طاعتی که انجام دادن آن بر وی واجب باشد (چرا که خضر، پیامبر و یا امام نبوده است)؛ بلکه چون در علم خداوند، گذشته بود که عمر قائم علیه السلام در دوران غیبتش طولانی خواهد شد، تا جایی که بندگانش آن را به واسطه طولانی بودنش انکار می‌کنند. عمر بنده صالح خود را طولانی کرد تا از طول عمر او، به طول عمر قائم علیه السلام استدلال شود و حجّت معاندان را باطل نماید، تا از آن پس، بر مردمان، حجّتی بر خلاف [حجّت] خدا نباشد.^۱

و.ک: ص ۱۶۹ (جزئی شدن سنت‌های پیامبران در باره او)

و ج ۲ ص ۲۸۱ (ویژگی نوح علیه السلام در امام علیه السلام)

و ج ۹ ص ۱۴۷ ح ۱۶۹۷

نکته

تشبیه امام عصر علیه السلام به برخی از پیامبران و این که آن امام ویژگی‌های آنان را داراست، در این مصادر نیز بیان شده است.^۲

۲/۶

خصوصیتی از ذوالقصرین

۴۸۵. کمال الدین - به نقل از جابر بن عبد الله انصاری - شنیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «ذو القرنین بنده‌ای صالح بود که خدای تعالی او را حجّت بر بندگانش قرار داد و او قوش را به

۱. الغیبة، طوسی: ص ۱۶۷ ح ۱۲۹، کمال الدین: ص ۳۵۲ ح ۵۰، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۲۱۹ ح ۹.
 ۲. زک: الکافی: ج ۱ ص ۵۲۸ ح ۳، الغیبة، طوسی: ص ۱۴۶ و ص ۱۶۳ ح ۱۲۵، کمال الدین: ص ۲۸ و ۱۵۲ ح ۱۳ و ۱۴ و ص ۳۴۰ ح ۱۸ و ص ۳۱۶ ح ۱ و ص ۳۵۰ ح ۴۶ و ص ۳۲۹ ح ۱۲، دلائل الإمامة: ص ۵۳۲ ح ۵۱۱، الغیبة، نعمانی: ص ۱۶۴ ح ۵ و ص ۲۸۰ ح ۶۷ و ص ۲۲۸ ح ۸ و ص ۱۶۳ ح ۲، تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۲۴۵ ح ۱۴۷، الاختصاص: ص ۲۵۶، کتابة الأثر: ص ۴۳، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۱۱۸ و ۱۲۹، منتخب الأنوار المصنفة: ص ۱۸۹.

جابر بن يزيد الجعفي، عن جابر بن عبد الله الأنصاري، قال: سمعتُ رسولَ الله ﷺ يقول:

إِنَّ ذَا الْقَرْنَيْنِ كَانَ عَبْدًا صَالِحًا، جَعَلَهُ اللَّهُ ﷻ حُجَّةً عَلَيَّ عِبَادِي، فَدَعَا قَوْمَهُ إِلَى اللَّهِ وَأَمَرَهُمْ بِتَقْوَاهُ، فَضَرَبُوهُ عَلَى قَرْنِهِ فَعَابَ عَنْهُمْ زَمَانًا، حَتَّى قِيلَ: مَاتَ أَوْ هَلَكَ، يَا أَيُّ وَاِدٍ سَلَكَ؟ ثُمَّ ظَهَرَ وَرَجَعَ إِلَى قَوْمِهِ فَضَرَبُوهُ عَلَى قَرْنِهِ الْآخَرَ، وَفِيكُمْ مَنْ هُوَ عَلَيَّ سُنَّتِي، وَإِنَّ اللَّهَ ﷻ مَكَّنَ لِيذِي الْقَرْنَيْنِ فِي الْأَرْضِ، وَجَعَلَ لَهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا، وَبَلَغَ الْمَغْرِبَ وَالْمَشْرِقَ.

وإنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى سَيَجْرِي سُنَّتُهُ فِي الْقَائِمِ مِنْ وُلْدِي، فَيَبْلُغُهُ شَرْقَ الْأَرْضِ وَغَرْبَهَا حَتَّى لَا يُبْقِيَ مِنْهَا وَلَا مَوْضِعًا مِنْ سَهْلٍ وَلَا جَبَلٍ وَطَنُهُ ذُو الْقَرْنَيْنِ إِلَّا وَطَنُهُ، وَيُظْهِرُ اللَّهُ ﷻ لَهُ كُنُوزَ الْأَرْضِ وَمَعَادِنَهَا، وَيَبْصُرُهُ بِالرُّعْبِ، فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ بِهِ عَدْلًا وَقِسْطًا، كَمَا مَلَأْتَ جَوْرًا وَظُلْمًا.

راجع: ج ٢ ص ٢٨٢ (مثله مثل الخضر).

٣ / ٦

أَشْبَهُ النَّاسِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ

٢٨٦. كمال الدين: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ وَسِّ النَّيسَابُورِيِّ الْعَطَّارِيُّ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيسَابُورِيِّ، عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ ﷺ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْقَائِمُ مِنْ وُلْدِي، اسْمُهُ اسْمِي، وَكُنْيَتُهُ كُنْيَتِي، وَشِمَائِلُهُ شِمَائِلِي، وَسُنَّتُهُ سُنَّتِي، يُقِيمُ النَّاسَ عَلَى مِلَّتِي وَشَرِيعَتِي، وَيَدْعُوهُمْ إِلَى كِتَابِ رَبِّي ﷻ.

سوی خدا خواند و آنان را به تقوا داشتن از او فرمان داد؛ اما آنان بر گیجگاه او زدند و او هم مدتی از آنان غایب شد تا آن جا که گفته شد: مرده است! یا هلاک شده و معلوم نیست کجا رفته است! سپس ظاهر شد و به سوی قومش باز گشت؛ اما آنان بر گیجگاه دیگرش زدند؛ و در میان شما کسی مانند او هست. و خداوند عج به ذو القرنین در زمین، قدرت بخشید و وسیله هر کاری را در اختیارش قرار داد و او را به غرب و شرق زمین رساند.

خدای - تبارک و تعالی - همان را در قائم از فرزندانم جاری می‌سازد و او را به شرق و غرب زمین می‌رساند، تا آن که هیچ چشمه و جایی که ذو القرنین در دشت و کوهستان بر آن گام نهاده است، باقی نمی‌گذارد، جز آن که به زیر پای مهدی عج نیز در می‌آورد، و خدای عج گنج‌ها و معادن زمین را برای او آشکار می‌کند و با وحشت در دل دشمنانش، او را یاری می‌دهد و به دستان او، زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان گونه که از جور و ستم پر شده است.^۱

و.ک: ج ۲ ص ۲۸۳ (مثل او، مثل خضر عج است).

۳/۶ شبیترین مردم به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

۴۸۶. کمال الدین - به نقل از هشام بن سالم - : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «قائم، از فرزندان من است. نام او نام من، کنیه او کنیه من، اخلاق او اخلاق من و شیوه او شیوه من است. مردم را به دین و آیین من و امانی دارد و آنها را به کتاب خدایم عج فرا می‌خواند.»^۲

۱. کمال الدین: ص ۳۹۴ ح ۴، اعلام النوری: ج ۲ ص ۲۴۹، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۳۱۷، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۲۲ ح ۳۱.

۲. کمال الدین: ص ۳۱۱ ح ۶، اعلام النوری: ج ۲ ص ۲۲۷، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۷۳ ح ۱۹، نیز، ر.ک: شرح الأخبار: ج ۳ ص ۳۸۶ ح ۱۲۶۲، برای دیدن همه حدیث، ر.ک: همین دانش‌نامه: ج ۲ ص ۳۲۹ ح ۴۱۲.

٤٨٧. كمال الدين : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رضي الله عنه ، قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ ، قَالَ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ ، عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي حَمزَةَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ ، قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله : - فِي صِفَةِ الْأَنْبِيَاءِ :-

التَّاسِعُ مِنْهُمْ قَائِمٌ أَهْلُ بَيْتِي ، وَمَهْدِيُّ أُمَّتِي ، أَشْبَهُ النَّاسِ بِي فِي شَمَائِلِهِ وَأَقْوَالِهِ وَأَفْعَالِهِ ، يَظْهَرُ بَعْدَ غَيْبَةٍ طَوِيلَةٍ ، وَحَبِيرَةٌ مُضَلَّةٌ ، فَيُعْلِنُ أَمْرَ اللَّهِ ، وَيُظْهِرُ دِينَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ، يُؤَيِّدُ بِنَصْرِ اللَّهِ ، وَيُنْصِرُ بِمَلَائِكَةِ اللَّهِ .

٤٨٨. كمال الدين : حَدَّثَنَا الْمُظْفَرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظْفَرِ الْعَلَوِيِّ السَّمَرْقَنْدِيُّ رضي الله عنه ، قَالَ : حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودِ الْعَيَّاشِيِّ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ كُلْثُومٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ الرَّازِيِّ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيِّ الْعَسْكَرِيِّ رضي الله عنه يَقُولُ :

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُخْرِجْنِي مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى أُرَانِي الْخَلْفَ مِنْ بَعْدِي ، أَشْبَهُ النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله خُلُقًا وَخُلُقًا .

راجع: ج ٢ ص ٢٥٢ (الفصل الرابع / شمائله شمائل النبي صلى الله عليه وآله) .

٤ / ٦

أَفْضَلُ الْأُمَّةِ عليها السلام مِنَ أَوْلَادِ أُمَمٍ الْمُؤْمِنِينَ عليهم السلام

٤٨٩. الغيبة للنعماني : أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَبِي وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْجَمِيرِيِّ ، قَالَا : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ ، قَالَ : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ سَنَةَ أَرْبَعٍ

۴۸۷. کمال الدین - به نقل از عبد الله بن عباس، در توصیف امامان - : پیامبر خدا ص فرمود:
«نهمین آنان، قائم اهل بیت من است و مهدی ائمتم، شبیه‌ترین مردم به من در اخلاق
و گفتار و رفتار است. پس از غیبتی طولانی و حیرتی گمراه‌کننده، ظاهر می‌شود و
امر خدا را آشکار می‌کند و دین خدای تبارک را [بر همه دین‌ها] غلبه می‌دهد. با یاری
خدا، تأیید و با فرشتگان خدا یاری می‌شود»^۱.

۴۸۸. کمال الدین - به نقل از اسحاق بن سعد - : امام عسکری عج فرمود: «ستایش، ویژه
خدایی است که مرا از دنیا بیرون نبرد تا جانشین خود را دیدم؛ شبیه‌ترین مردم به
پیامبر خدا ص در خلقت و اخلاق را»^۲.

ر.ک: ج ۲ ص ۲۵۵ (شمایل امام عج مانند شمایل پیامبر ص).

۴۱۶

برترین امامان، از اولاد امیرمؤمنان ع

۴۸۹. الغیبة، نعمانی - به نقل از ابو بصیر، از امام صادق عج - : پیامبر خدا ص فرمود:
«خداوند تبارک از هر چیزی، چیزی را برگزید: از زمین، مکه را برگزید و از مکه، مسجد
الحرام را و از مسجد الحرام، جای کعبه را؛ از چارپایان، ماده‌ها را و از گنّه، میش را؛

۱. کمال الدین: ص ۲۵۷ ح ۲، أعلام النوری: ج ۲ ص ۱۸۲، كشف الغمّة: ج ۳ ص ۳۰۰، كفاية الأثر: ص ۱۰،
بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۸۲ ح ۱۰۵.

۲. کمال الدین: ص ۴۰۸ ح ۷، كفاية الأثر: ص ۲۹۱، انصراف المستقيم: ج ۲ ص ۲۳۱، بحار الأنوار: ج ۵۱
ص ۱۶۱ ح ۹. نیز برای دیدن همه حدیث، ر.ک: همین دانش‌نامه: ج ۲ ص ۲۷۶ ح ۳۶۴.

وَمِثْلَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ غَزْوَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

إِنَّ اللَّهَ ﷻ اخْتَارَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ شَيْئاً، اخْتَارَ مِنَ الْأَرْضِ مَكَّةَ، وَاخْتَارَ مِنْ مَكَّةَ الْمَسْجِدَ، وَاخْتَارَ مِنَ الْمَسْجِدِ الْمَوْضِعَ الَّذِي فِيهِ الْكَعْبَةُ، وَاخْتَارَ مِنَ الْأَنْعَامِ إِنَائَهَا، وَمِنَ الْغَنَمِ الضَّانَ، وَاخْتَارَ مِنَ الْأَيَّامِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، وَاخْتَارَ مِنَ الشُّهُورِ شَهْرَ رَمَضَانَ، وَمِنَ اللَّيَالِي لَيْلَةَ الْقَدْرِ، وَاخْتَارَ مِنَ النَّاسِ بَنِي هَاشِمٍ، وَاخْتَارَنِي وَعَلِيّاً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، وَاخْتَارَ مِنِّي وَمِنْ عَلِيِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، وَيُكْمِلُهُ اثْنِي عَشَرَ إِمَاماً مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ، تَاسِعُهُمْ بَاطِنُهُمْ، وَهُوَ ظَاهِرُهُمْ، وَهُوَ أَفْضَلُهُمْ، وَهُوَ قَائِمُهُمْ.

٤٩٠. دلایل الإمامة: حَدَّثَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ بْنِ مُوسَى، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ غَزْوَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ، قَالَ:

يَكُونُ مِنَّا تِسْعَةٌ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، تَاسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ، وَهُوَ أَفْضَلُهُمْ.

٥/٦

خَاتَمُ الْإِمَامَةِ وَالْأَوْصِيَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

٤٩١. كتاب من لا يحضره الفقيه: رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ النَّخَعِيِّ، عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي الْقَاسِمِ، عَنْ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ ﷺ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

الْأَئِمَّةُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ، أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ.

از روزها، روز جمعه را و از ماه‌ها، ماه رمضان را و از شب‌ها، شب قدر را؛ از مردم، بنی هاشم را و از بنی هاشم، من و علی را و از [نسل] من و علی، حسن و حسین را و آنها را تا دوازده امام از نسل حسین کامل می‌کند که نهمین آنان از نسل حسین، باطن و ظاهر آنها و برترین ایشان است و او قائم ایشان است»^۱.

۴۹۰. دلایل الامامة - به نقل از ابو بصیر - : امام باقر ع فرمود: «تُه نفر از ما پس از حسین بن علی هستند که نهمین ایشان، قائم و برترین آنهاست»^۲.

۵/۶

آخرین امام و وصی

۴۹۱. کتاب من لا یحضره الفقیه - به نقل از یحیی بن القاسم، از امام صادق ع، از پدرانش ع - : پیامبر خدا ص فرمود: «امامان پس از من، دوازده تن هستند. نخستین ایشان علی بن ابی طالب است و آخرین ایشان، قائم است»^۳.

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۶۷ ح ۷ (با سند موثق)، مقتضب الأثر: ص ۱۲ (با عبارت مشابه)، المحتضر: ص ۱۵۸، بحار الأنوار: ج ۲۵ ص ۳۶۳ ح ۲۲. نیز، ر.ک: الاستصار: ص ۹، مقتضب الأثر: ص ۱۱.
۲. دلایل الإمامة: ص ۴۵۳ ح ۴۳۱.
۳. کتاب من لا یحضره الفقیه: ج ۴ ص ۱۷۹ ح ۵۴۰۶، عیون أخبار الرضائیه: ج ۱ ص ۵۹ ح ۲۸، کمال الدین: ص ۲۵۹ ح ۴، کفایة الأثر: ص ۱۵۲، أعلام الوری: ج ۲ ص ۱۷۳، کشف الغمة: ج ۳ ص ۲۹۷، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۱۲۷، بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۲۴۴ ح ۵۷.

٣٩٢. الملاحم والفتن : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ السَّرِيِّ، قَالَ : حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ خَالِدِ الْأَزْرَقِيِّ، قَالَ : حَدَّثَنَا الْوَلِيدُ، عَنِ ابْنِ لَهَيْعَةَ، قَالَ : أَخْبَرَنِي إِسْرَائِيلُ بْنُ عَبَّادٍ، عَنِ مَيْمُونِ، عَنِ أَبِي الطُّفَيْلِ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ :

بِنَا فُتِحَ الْأَمْرُ، وَبِنَا يُخْتَمُ... وَبِنَا يَكُونُ الْعَدْلُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ، وَبِنَا تُمَلَأُ الْأَرْضُ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا، تُرَدُّ الْمَظَالِمُ إِلَى أَهْلِهَا بِرَجُلٍ اسْمُهُ اسْمِي.

٣٩٣. المعجم الأوسط : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ خَالِدِ بْنِ حَيَّانَ، قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سُفْيَانَ الْخَضْرَمِيِّ، قَالَ : حَدَّثَنَا ابْنُ لَهَيْعَةَ، عَنِ أَبِي زُرْعَةَ عَمْرٍو بْنِ جَابِرٍ، عَنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ، عَنِ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَنَّهُ قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ : أَمِنَّا الْمَهْدِيُّ؟ أَمْ مِنْ غَيْرِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ :

بَلْ مِنَّا، بِنَا يَخْتَمُ اللَّهُ كَمَا بِنَا فَتَحَ، وَبِنَا يُسْتَنْقَدُونَ مِنَ الشُّرَكِ.

٣٩٤. كمال الدين : بِهَذَا الْإِسْنَادِ^١، عَنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ الْعَلَوِيِّ، قَالَ : حَدَّثَنِي طَرِيفٌ^٢ أَبُو نَصْرٍ، قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ (ع) فَقَالَ :

عَلِيٌّ بِالصَّنَدِلِ^٣ الْأَحْمَرِ، فَأَتَيْتُهُ بِهِ، ثُمَّ قَالَ :

أَتَعْرِفُنِي؟ قُلْتُ : نَعَمْ، فَقَالَ :

١. أي: المظفر بن جعفر بن المظفر بن جعفر بن محمد بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علي بن أبي طالب (ع) عن جعفر بن محمد بن مسعود عن أبيه عن آدم بن محمد البلخي عن علي بن الحسن الدقاق.

٢. في بعض المصادر: «طريف» بدل «طريف».

٣. الصندل: خشب أجوده الأحمر أو الأبيض، محلل للأورام، نافع للخفقان والصراع وضعف المعدة (التاموس المحيط: ج ٤ ص ٤ «صندل»).

۳۹۲. الملاحم والفتن - به نقل از ابو طفیل - : پیامبر خدا ص فرمود: «کار، با ما آغاز می‌شود و با ما پایان می‌گیرد...، عدالت در آخر الزمان با ما برپا می‌شود و زمین با ما از عدل پر می‌شود، همان گونه که از ستم پر شده است، و حق به ستم برده هر کسی به دست مردی همانام من، به صاحب حق بازگردانده می‌شود»^۱.

۳۹۳. المعجم الأوسط - به نقل از عمر بن علی - : علی بن ابی طالب ع از پیامبر ص پرسید: آیا مهدی، از نسل ماست، یا از غیر ما، ای پیامبر خدا؟

فرمود: «حتماً از ماست. خداوند با ما به پایان می‌برد، همان گونه که با ما آغاز کرده است [و مردم] با ما از شرک نجات می‌یابند»^۲.

۳۹۴. کمال الدین - به نقل از ابو نصر طریف^۳ - : بر صاحب الزمان ع وارد شدم. فرمود: «برایم صندل^۴ سرخ بیاورید». برایش آوردم. سپس فرمود: «آیا مرا می‌شناسی؟».

گفتم: آری.

فرمود: «من کیستم؟».

۱. الملاحم و الفتن: ص ۳۲۱ ح ۴۶۳.

۲. المعجم الأوسط: ج ۱ ص ۵۶ ح ۱۵۷. مقدمه ابن خلدون: ص ۳۱۸، الفتن. ابن حماد: ج ۱ ص ۳۷۰ ح ۱۰۸۹ (با عبارت مشابه). کنز العمال: ج ۱۴ ص ۵۹۸ ح ۳۹۶۸۲؛ كشف الغمة: ج ۳ ص ۲۶۳ (با عبارت مشابه). بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۸۴.

۳. در برخی منابع، «طریف» آمده است.

۴. صندل، درختی خوش بو شبیه گردو و محصولش شبیه پسته وحشی است (ر.ک: فرهنگ عمید).

مَنْ أَنَا؟ فَقُلْتُ: أَنْتَ سَيِّدِي وَأَبْنُ سَيِّدِي، فَقَالَ:

لَيْسَ عَن هَذَا سَأَلْتُكَ، قَالَ طَرِيفٌ: فَقُلْتُ: جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ، فَبَيَّنَ لِي؟ قَالَ:

أَنَا خَاتِمُ الْأَوْصِيَاءِ، وَبِي يَدْفَعُ اللَّهُ الْبَلَاءَ عَن أَهْلِي وَشِيعَتِي.

٣٩٥. الغيبة للطوسي: أَحْمَدُ بْنُ عَلِيِّ الرَّازِيِّ، عَن مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَن عَبْدِ اللَّهِ بْنِ

مُحَمَّدِ بْنِ خَاقَانَ الدَّهْقَانَ، عَن أَبِي سُلَيْمَانَ دَاوُدَ بْنِ غَسَّانَ الْبَحْرَانِيِّ، قَالَ: قَرَأْتُ

عَلَى أَبِي سَهْلِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَلِيٍّ النَّوْبَخْتِيِّ، قَالَ: - فِي ذِكْرِ آخِرِ لَحَظَاتِ الْإِمَامِ

الْعَسْكَرِيِّ (ع)، وَحُضُورِ بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْمَجْلِسِ، وَإِسْقَائِهِ الْمَاءَ الْمُصْطَكِيَّ وَتَوَضُّؤِهِ -

فَقَالَ لَهُ أَبُو مُحَمَّدٍ (ع):

أَبْشِرْ يَا بُنَيَّ، فَأَنْتَ صَاحِبُ الزَّمَانِ، وَأَنْتَ الْمَهْدِيُّ، وَأَنْتَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى أَرْضِهِ،

وَأَنْتَ وَوَلَدِي وَوَصِيِّي، وَأَنَا وَوَلَدْتُكَ، وَأَنْتَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ

عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع)،

وَلَدَكَ رَسُولُ اللَّهِ (ص)، وَأَنْتَ خَاتِمُ الْأَوْصِيَاءِ، الْأَيْمَّةِ الطَّاهِرِينَ، وَبَشَّرَ بِكَ

رَسُولُ اللَّهِ (ص)، وَسَمَّاكَ وَكُنَّاكَ، بِذَلِكَ عَهْدَ إِلَيَّ أَبِي عَن آبَائِكَ الطَّاهِرِينَ صَلَّى اللَّهُ

عَلَى أَهْلِ الْبَيْتِ - رَبُّنَا - إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، وَمَاتَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ مِنْ وَقْتِهِ، صَوَاتُ

اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

راجع: ج ٢ ص ٢٤٤ (خاتم الاوصياء).

١. المصطكا: وهو عنك رومي. وقال الأطباء: أبيضه نافع للمعدة والأمعاء والكبد والسعال المزمن شرباً (تاج

العرس: ج ١٣ ص ٦٤٤ «مصطك»).

گفتم: تو آقا و آقازاده‌ای.

فرمود: «از این نپرسیدم!».

گفتم: خدا مرا فدایت کند! مقصود را برایم روشن کن.

فرمود: «من آخرین وصی هستم و خدای تعالی به دست من، بلا را از خاندان و

پیر و انم دور می‌کند».^۱

۲۹۵. الغیبة، طوسی - به نقل از ابو سلیمان داوود بن غسان بحرانی - : بر اسماعیل بن علی نوبختی، این حدیث را خواندم که در ذکر آخرین لحظه‌های زندگی امام عسکری علیه السلام بود و نیز حضور بقیة الله در مجلس و نوشتن داروی مصطکا^۲ به امام حسن علیه السلام و شستن دست و روی ایشان. و سخن امام عسکری علیه السلام به امام زمان: «پسر عزیزم! مرده ده که تو صاحب الزمان هستی. تو مهدی و حجت خدا بر روی زمینش هستی! تو فرزند و وصی من هستی و من پدر تو هستم، و تو محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب و از نسل پیامبر خدایی. تو آخرین وصی و آخرین امام از ائمة اطهار هستی. پیامبر خدای تعالی، بشارت [تولد و ظهور] تو را داده و نام و کنیه برایت گذاشته و خداوند، آن را از طریق پدران و اجداد پاکت - که خدا بر این خاندان، درود بفرستد - به پدرم رسانده و او ستوده و بزرگ است.

امام عسکری علیه السلام همان موقع وفات کرد. دروذهای خدا بر همه ایشان باد!^۳

ر.ک: ج ۲ ص ۲۴۵ (خانم اوصیا).

۱. کمال الدین: ص ۴۴۱ ح ۱۲، الغیبة، طوسی: ص ۲۴۶ ح ۲۱۵. الخرائج و الجرائح: ج ۱ ص ۴۵۸ ح ۳. کشف الغمة: ج ۳ ص ۲۸۹، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۰ ح ۲۵.

۲. مصطکا، خمیری رومی است که سفید آن برای دستگاه گوارشی و جگر و نیز درد سینه مزمن، سودمند است.

۳. الغیبة، طوسی: ص ۲۷۱ ح ۲۲۷، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۶ ح ۱۴. نیز، ر.ک: الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۲۳.

٦ / ٦

يَشْهَدُ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ

٤٩٦. كتاب من لا يحضره الفقيه: رُوِيَ^١ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ الْعَمْرِيِّ ع أَنَّهُ قَالَ: وَاللَّهِ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لَيَحْضُرُ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ، يَرَى النَّاسَ وَيَعْرِفُهُمْ، وَيَرَوْنَهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ.

٤٩٧. الكافي: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُتَنَّى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ:

يَفْقِدُ النَّاسُ إِمَامَهُمْ، يَشْهَدُ الْمَوْسِمَ فَيَرَاهُمْ وَلَا يَرَوْنَهُ.

٧ / ٦

مِنْ سَادَةِ أَهْلِ الْجَنَّةِ

٤٩٨. الغيبة للطوسي: مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ أَحْمَدَ السَّمَاكِيِّ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْهَاشِمِيِّ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْفَضْلِ الْبُوصْرَائِيِّ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادِ الْيَمَامِيِّ، عَنْ عِكْرِمَةَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص:

١. قال الصدوق ع في المنيخة: وما كان فيه عن محمد بن عثمان العمري فقد رويته عن أبي ومحمد بن الحسن ومحمد بن موسى المتوكل، عن عبدالله بن جعفر الحميري، عن محمد بن عثمان العمري (كتاب من لا يحضره الفقيه: ج ٤ ص ٥١٠) وقال المجلسي الأول ع في ذيل هذا الحديث: وروي عن محمد بن عثمان العمري في الصحيح (روضة المتقين: ج ٥ ص ٢١٧).

۶/۶

حضور همه ساله در حج

۳۹۶. کتاب من لا یحضره الفقیه - به نقل از محمد بن عثمان عمری - : به خدا سوگند، صاحب این امر، هر ساله در موسم حج حضور می‌یابد و مردم را می‌بیند و می‌شناسد و مردم نیز او را می‌بینند؛ اما نمی‌شناسند.^۱

۳۹۷. الکافی - به نقل از عبید بن زراره - : شنیدم که امام صادق (ع) می‌فرماید: «مردم امامشان را نمی‌یابند. او در موسم حج حاضر می‌شود و مردم را می‌بیند؛ اما آنان او را [به گونه‌ای که بشناسند] نمی‌بینند».^۲

۷/۶

از سروران بهشت

۳۹۸. الغیبة، طوسی - به نقل از انس بن مالک - : پیامبر خدا (ص) فرمود: «ما فرزندان عبد المطلب، سرور بهشتیان هستیم: من و علی و حمزه و جعفر و حسین و حسین و مهدی».^۲

۱. کتاب من لا یحضره الفقیه: ج ۲ ص ۵۲۰ (با سند صحیح)، الغیبة، طوسی: ص ۲۶۳ ح ۳۲۹. بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۲۵۰ ح ۲.
 ۲. الکافی: ج ۱ ص ۳۲۷ ح ۶، کمال الدین: ص ۳۴۶ ح ۳۳ و ص ۳۵۱ ح ۴۹ و ص ۴۴۰ ح ۷. الغیبة، طوسی: ص ۱۶۱ ح ۱۱۹، الغیبة، نعمانی: ص ۱۷۵ ح ۱۴، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۲۸. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۵۱ ح ۲.
 ۳. الغیبة، طوسی: ص ۱۸۳ ح ۱۴۲، العمدة: ص ۵۲ ح ۴۸ و ص ۴۳۰ ح ۹۰۰. کشف الغمة: ج ۳ ص ۲۶۳، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۶۵ ح ۱.

نَحْنُ بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، سَادَةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ: أَنَا، وَعَلِيُّ وَحَمْرَةَ، وَجَعْفَرُ، وَالْحَسَنُ،
وَالْحُسَيْنُ، وَالْمَهْدِيُّ.

٢٩٩. الأماشي للصدوق : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ إِسْحَاقَ، قَالَ: أَخْبَرَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ
إِبْرَاهِيمَ الْخَلَوَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَنْصُورٍ بَزْرَجٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا هَدِيثُهُ بْنُ
عَبْدِ الْوَهَّابِ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ جَعْفَرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ
زِيَادِ الْيَمَامِيِّ، عَنْ عِكْرِمَةَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ، عَنْ
أَنْسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

نَحْنُ بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، سَادَةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ: رَسُولُ اللَّهِ، وَحَمْرَةُ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ،
وَجَعْفَرُ ذُو الْجَنَاحَيْنِ، وَعَلِيُّ، وَفَاطِمَةُ، وَالْحَسَنُ، وَالْحُسَيْنُ، وَالْمَهْدِيُّ.

٥١٠. سنن ابن ماجه : حَدَّثَنَا هَدِيثُهُ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ، حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ جَعْفَرٍ،
عَنْ عَلِيِّ بْنِ زِيَادِ الْيَمَامِيِّ، عَنْ عِكْرِمَةَ بْنِ عَمَّارٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
أَبِي طَلْحَةَ، عَنْ أَنْسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ:

نَحْنُ وُلْدُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، سَادَةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ، أَنَا وَحَمْرَةُ، وَعَلِيُّ وَجَعْفَرُ، وَالْحَسَنُ
وَالْحُسَيْنُ، وَالْمَهْدِيُّ.

۴۹۹. الأمالی، صدوق - به نقل از انس بن مالک - : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ما فرزندان عبد المطلب، سرور بهشتیان هستیم: پیامبر خدا، حمزه سرور شهیدان، جعفر طیار، علی، فاطمه، حسن، حسین و مهدی»^۱.

۵۰۰. سنن ابن ماجه - به نقل از انس بن مالک - : شنیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «ما فرزندان عبد المطلب، سرور بهشتیان هستیم: من و حمزه و علی و جعفر و حسن و حسین و مهدی»^۲.

۱. الأمالی، صدوق: ص ۵۶۲ ح ۷۵۷، روضة الواعظین: ص ۲۹۴، بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۲۷۵ ح ۲۲.
۲. سنن ابن ماجه: ج ۲ ص ۱۳۶۸ ح ۴۰۸۷، المستدرک علی الصحیحین: ج ۲ ص ۲۳۳ ح ۴۹۴۰، تاریخ بغداد: ج ۹ ص ۴۳۴ ش ۵۰۵۰، تاریخ أصبهان: ج ۲ ص ۹۵ ح ۱۱۹۶، کنز العمال: ج ۱۲ ص ۹۷ ح ۳۴۱۶۲، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۲۶۷، بحار الأنوار: ج ۵۱ ح ۸۳.

سخنی درباره سروران اهل بهشت

احادیثی که ملاحظه شدند، هر چند از نظر سند، معتبر نیستند، ولی در منابع معتبر شیعه و اهل سنت آمده‌اند. آنچه در این احادیث قابل تأمل است، این است که حمزة بن عبدالمطلب و جعفر بن ابی طالب، در کنار پیامبر ﷺ، امام علی ﷺ، فاطمه ﷺ، حسنین ﷺ، و امام مهدی ﷺ، «سروران اهل بهشت» نامیده شده‌اند و لذا ممکن است تصور شود که آنان در فضیلت، همسان با اصحاب کسا هستند و بر سایر اهل بیت ﷺ یعنی اجداد امام مهدی ﷺ تا امام حسین ﷺ برتری دارند؛ ولی با توجه به دو نکته معلوم می‌شود که این تصور صحیح نیست:

اولاً: سیادت و سروری اهل بهشت، یک امر نسبی است. از این رو در احادیثی دیگر، افراد دیگری نیز سرور اهل بهشت نامیده شده‌اند، مانند آنچه از امام علی ﷺ نقل شده که:

سَادَةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْأَسْبِيَاءُ وَ الْمُتَّقُونَ.^۱

سروران اهل بهشت، سخاوتمندان تقوا پرهیزگارند.

سَادَةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْأَتْقِيَاءُ الْأَبْرَارُ.^۲

سروران اهل بهشت، تقوایندگان نیکوکاراند.

سَادَةُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْمُخْلِصُونَ.^۳

سروران اهل بهشت، اهل اخلاص اند.

۱. غرر الحكم: ح ۵۵۸۴.

۲. غرر الحكم: ح ۵۵۹۹.

۳. غرر الحكم: ح ۵۵۹۱. عبون الحكم و المواعظ: ص ۲۸۴ ح ۵۱۱۲. نیز، ر. ک: بهشت و دوزخ از نگاه قرآن و حدیث: ج ۱ ص ۶۰۶ (سروران اهل بهشت).

بنا بر این، توصیف برخی افراد به سروری اهل بهشت، نه جامع افراد است و نه مانع اغیار. همچنین ویژگی یاد شده در احادیث این باب، نه دلیل همسان بودن حمزه و جعفر با پیامبر ﷺ در فضیلت می شود و نه دلیل برتری آنان بر سایر اهل بیت ﷺ که نامشان در این احادیث نیامده است.

ثانیاً: بر اساس احادیث معتبر، هیچ کس در فضیلت، همسان با پیامبر خاتم ﷺ و اهل بیت آن بزرگوار نیست و بالاترین درجات بهشت، به آنان اختصاص دارد.^۱

۱. رک: بهشت و دوزخ از نگاه قرآن و حدیث: ج ۱ ص ۶۱۰ (درجه پیامبر ﷺ و اهل بیت او).

فصل هفتم پانچ چند پرش

۱/۷

توضیحی درباره امامت در خردسالی^۱

در آموزه‌های اعتقادی شیعی، امامت در خردسالی، امری مسلم است. امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام در هشت سالگی به امامت رسیده‌اند، چنان‌که امام مهدی علیه السلام نیز در پنج سالگی به امامت رسیده است.

شیخ مفید در کتاب الفصول المختارة پس از آن‌که به امامت رسیدن امام مهدی علیه السلام را در کودکی بیان کرده، می‌نویسد:

عالمان شیعه عقیده دارند که پدر امام مهدی از دنیا نرفت تا این‌که خداوند عقل مهدی علیه السلام را کامل کرد و به او حکمت و فضل الخطاب آموخت و او را با این ویژگی‌ها از سایر انسان‌ها ممتاز ساخت؛ چرا که او خاتم حجّت‌ها و جانشین اولیا و بر پا دارنده دوران است. آنان برای روایی این نظریه به دلیل عقلی استناد جسته‌اند؛ زیرا این امر از نگاه عقل، امری محال نیست و قدرت، پندار تعلق می‌گیرد. آنان همچنین به سخن خداوند در داستان عیسی علیه السلام ﴿و در گهواره با مردم سخن می‌گفت﴾^۲ و در داستان یحیی علیه السلام : ﴿و در کودکی به او حکمت دادیم﴾^۳ استدلال کرده‌اند.

۱. به قلم پژوهشگر ارجمند، حجة الاسلام والمسلمین مهدی مهریزی.

۲. آل عمران: ۴۶.

۳. رک: ج ۲ ص ۲۰۸ ح ۳۳۳.

شیخ مفید در این عبارت، از یک سو امکان عقلی رهبری الهی در کودکی را مطرح می‌سازد و این که عقل، آن را محال نمی‌داند و از دیگر سو تحقق آن را طبق اخبار قرآن بیان می‌کند، که در تاریخ نبیای الهی، دو تن از پیامبران (یحیی علیه السلام و عیسی علیه السلام) در کودکی به مقام نبوت رسیده‌اند.

در باره امام مهدی نیز ادله اثبات اصل مهدویت و ادله اثبات ولادت ایشان که در نوشته‌های پیشین مطرح شدند، تحقق امامت امام علیه السلام را در خردسالی نتیجه می‌دهند.

با این همه، برخی از نویسندگان مسلمان در نوشته‌های خود، وقوع امامت در خردسالی را مورد طعن و انکار قرار داده‌اند. شاید نخستین کسی که از این منظر بر مهدویت خرده گرفته، ابن حجر هیثمی (م ۹۷۳ ق) در کتاب الصواعق المحرقة باشد و وی در این زمینه نوشته است:

آنچه در دین پاک اسلامی به اثبات رسیده، آن است که کودک ولایت ندارد. پس چگونه شیعیان...^۱ گمان می‌برند کسی که پنج سال داشته به امامت رسیده و حال آن که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن خبر نداده است. این، سخنی گزاف و بیستازی بر دین است.^۲

پس از وی در دوره معاصر، احمد امین مصری (۱۸۸۶ - ۱۹۵۴ م) بدین شبهه پرداخته است. او پس از آن که به اصل مهدویت و چگونگی پیدایش این نظریه در جهان اسلام ایراد گرفته، می‌نویسد:

اندیشمندان از دو چیز، شگفت زده می‌شود: یکی آن که کودک خردسال چهار یا پنج ساله به امامت برگزیده شود، با این که امامت، جایگاهی بزرگ است که بر امور مسلمانان، اشراف دارد و نیازمند به پختگی کامل برای ادای این مسئولیت است و

۱. جمله‌ای که حذف شده، اهانت آمیز و خلاف ادب نویسنده است.

۲. الصواعق المحرقة: ص ۱۶۸.

دیگر، آن که شیعه مدعی است که این کودک، پنهان و غایب است و در زمانی خاص ظهور می‌کند... ادعای امامت کودک خردسال، از سوی وکلا و نمایندگان امام پیشین، به انگیزه و هدف دستیابی به اموال و ثروت‌هایی که از مناطق مختلف برای امامان شیعه ارسال می‌شد، مطرح شده است.^۱

همین سخن را احمد کاتب نیز با تعبیر بحر ان طفولیت مطرح کرده است: معقول نیست خداوند، کودک خردسالی را که مکلف شرعی نیست بلکه محجور است و حق تصرف در اموال شخصی خود را ندارد، برای رهبری مسلمانان برگزیند.^۲

شیخ مفید در عبارت موجز و کوتاه خود، زمینه این شبهه‌ها را برچیده و بدانها پاسخ گفته است؛ زیرا برای تحقق چنین امری نخست باید امکان وقوعی آن اثبات گردد و سپس برای تحقق در عالم خارج، ادله اثباتی اقامه شوند.

ایشان بیان می‌کند که عقل، چنین امری را محال نمی‌داند و چنان که قرآن خبر داده، این موضوع در امت‌های پیشین رخ داده است و خداوند، عیسی علیه السلام و یحیی علیه السلام را در خردسالی به پیامبری و حاکمیت رسانده است. همه مسلمانان بدان اذعان دارند و این سه نفری که این شبهه‌ها را مطرح کرده‌اند، به عنوان مسلمان و مؤمن به قرآن، بدین امر عقیده دارند.

پس در امکان وقوعی و تحقق عینی آن، شک و تردیدی از منظر و نگاه دینی نیست. از این رو باید در مقام اثبات، مستندات قوی برای تحقق آن اقامه گردد.

این مستندات را در فصل‌های پیشین کتاب در دو بخش آوردیم: یکی اصل نظریه مهدویت به عنوان امر مسلم و متواتر در نزد مسلمانان که همه فریق اسلامی

۱. ضحی الاسلام: ج ۳ ص ۵۲۴.

۲. الإمام المهدی: ص ۳۲.

اعم از شیعه و اهل سنت، آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند و دیگری، اثبات ولادت امام مهدی بر پایه شواهد و ادله‌ای اطمینان‌آور که شیعیان بر آنها اتفاق نظر دارند و برخی از اهل سنت نیز آن را پذیرفته‌اند. آری! در باره امامت در کودکی، از پیامبر صلی الله علیه و آله و از طریق اهل سنت حدیثی نقل نشده و اختلافی مبنایی در میان شیعه و اهل سنت وجود دارد.

نیز این که گفته‌اند کودک از نظر دینی و شرعی محجور است و در اموال و امور خود نمی‌تواند تصرف کند، چه رسد به داشتن حق تصرف در امور عمومی و دیگران، پاسخ روشن است؛ زیرا کسانی که از امامت در خردسالی سخن می‌گویند، بر این عقیده‌اند که وی تنها از نظر جسمی و سنی خردسال است، و گرنه از جهت ادراک و اراده - که دو رکن امامت و پیشوایی‌اند - به کمال رسیده است، چنان که شیخ مفید بدان تصریح کرده بود که خداوند در زمان حیات پدرش، عقل او را کامل کرد و به وی حکمت و فصل الخطاب بخشید و با این صفات، از دیگران ممتاز شد. بنا بر این، سخن از امامت کودک محجور و ممنوع التصرف نیست. سخن از امامت کسی است که خداوند به قدرت الهی، این توانایی را به وی بخشیده است، چنان که به عیسی علیه السلام و یحیی علیه السلام بخشید.

ضمناً این نکته روشن است که خصوصیات و ویژگی‌های طبیعی کودکان، یکسان نیست و برخی کودکان، توانمندی‌های خدادادی بیشتری دارند و آمادگی آنان برای رشد و به فعلیت رسیدن استعدادهایشان فراتر از معمول است و قاعدتاً تفضل الهی برای داشتن مقامات معنوی از سنخ امامت، به چنین کودکانی تعلق می‌گیرد.

۲/۷

ازدواج امام مهدی علیه السلام ۱

یکی از موضوعات مرتبط با مسئله مهدویت، ازدواج امام مهدی علیه السلام، و نسل و ذریه وی است: آیا امام مهدی ازدواج کرده است و فرزندان دارد؟ یا تاکنون ازدواج نکرده است؟ در این زمینه بحث‌های مختصری (و عمدتاً در سال‌های اخیر)^۲، صورت گرفته که بیشتر در مقام پاسخگویی به پرسش‌های مطرح شده در این باب بوده‌اند.

۱. به قلم پژوهشگر ارجمند، حجة الاسلام و المسلمین مهدی مهریزی.
۲. با بررسی‌های انجام شده، تنها به منابع ذیل دست یافتیم که مدعای متن مقاله را به اثبات می‌رسانند. قدیمی‌ترین منبعی که به بحث تحلیلی پرداخته، به چهل سال قبل بر می‌گردد.
- الف - بحار الأنوار، باب ۳۰، باب «خلفاء المهدی و اولاده و ما یکون بعده علیه و علی آبانة السلام»، ج ۵۳ ص ۱۲۵-۱۴۹.
- در این باب، هشت روایت آورده است که عمده آنها بر جانشینان مهدی دلالت داشته و بر اولاد و ذریه او دلالتی ندارند.
- ب - تاریخ الغیبة الکبری، سید محمد صدر، دار التعارف، ۱۴۱۲ ق / ۱۹۹۲ م؛ ج ۲ ص ۶۶-۶۱.
- می‌توان گفت نخستین منبعی که به صورت تحلیلی به این موضوع پرداخته، همین کتاب است. وی مسئله را در دو سطح قواعد عامه و اخبار، بررسی می‌کند و از جهت قواعد عامه، معتقد است منعی بر داشتن اولاد نیست و لذا می‌گوید: «حاصل قواعد عامه، آن است که امام مهدی علیه السلام ازدواج کرده؛ ولی فرزندی ندارد» و نی از جهت اخبار، مسئله را قابل اثبات نمی‌داند.
- ج - الجزيرة الخضراء و قضية مثلث برمودا، ناجی النجار، بیروت، ۱۴۱۰ ق؛ ص ۲۸۸-۲۷۷.
- این کتاب توسط آقای علی اکبر مهدی پور به فارسی ترجمه شده و با عنوان جزیره خضراء و تحقیق پیرامون مثلث برمودا در قم به سال ۱۴۱۱ ق به چاپ رسیده و مباحثی به آن افزوده شده است.
- د - دراسة فی علامات الظهور و الجزيرة الخضراء، السید جعفر مرتضی العاملی، قم؛ مستندی جیل تعامل الاسلامی، ۱۴۱۲ ق / ۱۹۹۲ م؛ ص ۲۵۶-۲۶۶.
- ه - مجله در مآدنامه حوزه، ش ۷۰-۷۱، مهر - آبان - آذر و دی ۱۳۷۴؛ ص ۵۴-۵۸ در ضمن مقاله‌ای با عنوان «تواند و زندگی امام مهدی» حدود پنج صفحه رایه این مسئله اختصاص داده است.
- و - در پایگاه اینترنتی «تنها منجی»، نویسنده‌ای با اسم مستعار: «منتظر ظهور»، سه مقاله در این موضوع در تاریخ‌های ۱۳۹۰/۸/۹ و ۱۳۹۱/۷/۲۷ و ۱۳۹۱/۹/۲۱ نوشته که مفصل‌ترین مکتوب در این زمینه به شمار می‌رود و البته مقالات وی ظاهراً ادامه دارد.

در این باره سه دیدگاه مطرح شده است: دیدگاه کسانی که به استناد شواهد و ادله، بر این باورند که امام مهدی (عج) ازدواج کرده است، گرچه ما از خصوصیات و کم و کیف آن اطلاعی نداریم. در مقابل، گروهی دیگر با نقد ادله موافقان و تکیه بر شواهد و قرآنی، بر این عقیده اند که امام مهدی (عج) ازدواج نکرده است. گروهی نیز سکوت در این مسئله را ترجیح می‌دهند و هیچ کدام از ادله موافقان و مخالفان را برای اظهار نظر کافی نمی‌دانند.

اینک به بیان شواهد و ادله این سه گروه پرداخته، در پایان، دیدگاه خود را بیان می‌کنیم:

یک. نظریه موافقان

گروهی از عالمان شیعه از قبیل: علامه مجلسی،^۱ محدث نوری،^۲ شیخ علی اکبر نهاوندی^۳ و سید محمد صدر^۴ به صراحت یا ضمنی به استناد شواهد و قرآنی پذیرفته‌اند که امام مهدی (عج) ازدواج کرده است، گرچه در چگونگی آن اختلاف نظر داشته یا وارد آن نشده‌اند. ادله و شواهد آنان، از این قرار است:

الف - ازدواج، سنت مؤکد اسلامی

ازدواج، یک سنت مؤکد اسلامی است که پیامبر (ص) و پیشوایان دینی بر آن تأکید فراوان کرده‌اند و امام مهدی (عج) نیز که رسالت حفظ و حفاظت از سنت‌های اسلامی

۱. بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۴۵.

۲. نجم الثاقب: ص ۴۰۳ و ۴۰۴.

۳. البغری الحسان: ج ۲ ص ۱۲۴. ایشان نوشته است: «و بالجمله بعد از اعتقاد به زندگی و غیبت آن بزرگوار و استحباب تناکح و تناسل و منع از رهبانیت و عزوبت. لابد آن حضرت را عیال و اولاد می‌باشد و کثرت آن به سبب طول - چنان که عادت اقتضا می‌کند - باعث اختیار بلدی خاص که خالی از غیر خواص است، گردد تا آن که ذکر آن حضرت چنانچه مقتضای غیبت است، مستور ماند و اولاد او هم به آسودگی خاطر زندگی کنند. پس گوی این شبهات را مغرور و این استبعاد و انکار وجود بلاد آن بزرگوار و اولاد او را افسانه شمر.»

۴. تاریخ الغیبه الکبری: ج ۲ ص ۶۴.

را بر عهده دارد، قطعاً به سنت «ازدواج» عمل کرده است. احادیثی که در تشویق به ازدواج و مذمت ترک ازدواج در منابع حدیثی نقل شده، به حدی هستند که نمی‌توان گفت امام مهدی علیه السلام این سنت دینی را ترک می‌کند.

ب - احادیث، ادعیه و زیارات

احادیث، ادعیه و زیارت‌هایی در کتب حدیث نقل شده‌اند که به صراحت یا به دلالت تضمنی و التزامی بر داشتن فرزند و همسر دلالت دارند. این مجموعه عبارت‌اند از:

۱. شیخ طوسی از امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله در شب وفات خود، خطاب به امام علی علیه السلام فرمود: «دوات و کاغذ بیاور» و سپس وصیت‌نامه‌ای املا نمود که در آن آمده بود: «ای علی! پس از من، دوازده امام و پس از آنها نیز دوازده مهدی خواهند بود. تو، اولین نفر از دوازده هستی». سپس یکایک امامان را نام برد و هنگامی که به امام یازدهم رسید، فرمود: «هنگام وفاتش این وصیت‌نامه را به پسرش، محمد، می‌سپارد و با او دوازده امام، کامل می‌شوند ... سپس بعد از او دوازده مهدی خواهد بود. وقتی وفاتش فرا رسد، این وصیت را به فرزندش که اولین نزدیکان به اوست می‌سپارد که سه نام دارد»^۱.

۲. امام علی علیه السلام در سخنی در مورد امام زمان علیه السلام فرمود:

وَيَسْكُنُهُ هُوَ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ الرَّحْبَةَ وَ الرَّحْبَةُ إِنَّمَا كَانَتْ مَسْكَنَ نُوحٍ وَ هِيَ أَرْضٌ طَيِّبَةٌ وَ لَا يَسْكُنُ رَجُلٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ لَا يَقْتُلُ إِلَّا بِأَرْضِ طَيِّبَةٍ زَاكِيَةٍ فَهُمْ لِأَوْصِيَاءِ الطَّيِّبِينَ.^۲

او و اهل بیتش را در [مکانی به نام] رحبه سکنا می‌دهد، آن جا که سرزمین مقدس و اقامتگاه نوح علیه السلام بود. هیچ یک از خاندان محمد صلی الله علیه و آله زندگی نمی‌کند و کشته نمی‌شود، مگر در سرزمینی پاک. به حقیقت که آنان، اوصیای پاک‌اند.

۱. الغيبة، طوسی: ص ۱۵۰ ح ۱۱۱.

۲. تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۶۶ ح ۱۱۶. معارج الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۲۵ ح ۸۷.

۳. امام صادق علیه السلام در باره مسجد سهله فرمود:

أَمَّا إِنَّهُ مُنْزَلٌ صَاحِبِنَا إِذَا قَدِمَ بِأَهْلِيهِ.

آن جا منزل صاحب ماست، هنگامی که با اهل بیت خود در آن اقامت می‌کند.

۴. حدیثی که با اسناد از صدوق، از محمد بن علی بن مفضل بن تمام، از احمد

بن محمد بن عمار، از پدرش، از حمدان قلانسی، از محمد بن جمهور، از مرازم^۱ بن

عبد الله، از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام نقل شده که می‌فرماید:

يَا اَبَا مُحَمَّدٍ! كَأَنِّي أَرَى نُزُولَ الْقَائِمِ فِي مَسْجِدِ السَّهْلَةِ بِأَهْلِيهِ وَ عِيَالِهِ.

ای ابو محمد! گویا فرود آمدن قائم را در مسجد سهله با اهل و عیالش می‌بینم.

۵. حدیثی که از احمد بن ادریس، از علی بن محمد، از مفضل بن شاذان، از عبد

الله بن بجله، از مستنیر، از مفضل بن عمر روایت شده که امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَيْنِ، أَخْدَاهُمَا تَطَوُّلُ حَتَّى يَقُولَ بَعْضُهُمْ مَاتَ وَ يَقُولُ

بَعْضُهُمْ قُتِلَ وَ يَقُولُ بَعْضُهُمْ ذَهَبَ حَتَّى لَا يَبْقَى عَلَى أُخْرِهِ مِنْ أَصْحَابِهِ إِلَّا نَفَرٌ يَبِيرُ لَا

يَطَّلِعُ عَلَى مَوْضِعِهِ أَحَدٌ مِنْ وُلْدِهِ وَ لَا غَيْرِهِ إِلَّا التَّمَوَّلِيُّ الَّذِي يَلِي أَمْرَهُ.

صاحب الزمان علیه السلام دو غیبت دارد: یکی از آن دو به اندازه‌ای طولانی می‌شود که

بعضی می‌گویند او از دنیا رفته و برخی می‌گویند کشته شده است، تا آن حد که جز

اندکی از یاران، بر امامت وی ماندگار نمی‌مانند و کسی هم از مکان و جایگاه

زندگی او آگاه نیست، نه از فرزندان و نه دیگران، جز آن کسی که امور وی را بی

می‌گیرد.

۶. محدث نوری، در نجم الثاقب آورده است:

شیخ ابراهیم کفعمی در مصباح نقل کرده که همسر امام مهدی علیه السلام یکی از دختران

۱. الإرشاد: ج ۲ ص ۲۸۰، الغيبة: طوسی: ص ۴۷۱ ح ۴۸۸، الکافی: ج ۳ ص ۲۹۵ ج ۲ (در این منبع «قام» بدل «قدم» آمده است).

۲. در قصص الأنبياء، «مرازم» آمده است.

۳. قصص الأنبياء: ص ۸۰ ح ۶۳، المزار الكبير: ص ۱۳۴، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۱۷ ح ۱۳.

۴. ر.ک: ص ۱۲۸ ح ۵۲۰.

ابو لهب است.^۱

۷. در عبارتی از زیارت مخصوص امام مهدی علیه السلام در هر روز جمعه چنین آمده

است:

یا مولای یا صاحب الزمان، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ عَلَى آلِ بَيْتِكَ ... صَلَوَاتُ اللَّهِ
عَلَيْكَ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ الطَّاهِرِينَ!^۲

ای سرور من! ای صاحب الزمان! دروذهای خدا بر تو و اهل بیت تو بادا ...
دروذهای خدا بر تو و خاندان پاک تو بادا!

۸. ابو محمد حسین بن احمد مکتب از ابو علی بن همام، دعایی را برای غیبت

قائم علیه السلام نقل نموده که شیخ عمری، آن را املا نموده و به قرائت آن، دستور داده است:

حَتَّى نَنْظُرَ إِلَى وَ لِيْكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ظَاهِرَ الْمُقَابَلَةِ وَ اَضْحَى الدَّلَالَةِ هَادِيًا مِنْ
الضَّلَالَةِ شَافِيًا مِنَ الْجَهَالَةِ.^۳

تا بر ولی تو - که دروذهای تو بر او و خاندانش باد - نگاه کنیم با گفتاری روشن،
برهانی آشکار، راه گشا از گمراهی و نجات دهنده از نادانی.

۹. در بخشی از صلوات بسیاری مفصلی که در صبح جمعه وارد شده، چنین

آمده است:

وَ تَجْعَلُهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ فِيهَا الْاَثَمَةَ الْوَارِثِينَ.^۴

او و ذریه اش را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهی.

همین مضمون در دعای شب بیست و سوم ماه رمضان نیز وارد شده که آن را

۱. النجم الثاقب: ص ۴۰۵ (به نقل از المصباح)، در المصباح کفعمی (ص ۶۹۲ / چاپ بیروت در جدولی که
اسامی ائمه علیهم السلام همراه با شرح حال آنان ارائه شده، آمده است: «همسر او علیه السلام، از دختران ابو شیب است» و در
چاپ اسماعیلیان (ص ۵۴۳) به دلیل ناخوانا بودن، «ابو شیب / ابولیت» آمده است.

۲. رک: ج ۶ ص ۴۱۳ ح ۱۱۲۲.

۳. کمال الدین: ص ۵۱۲، جمال الأسبوع: ص ۵۲۳، نیز، رک: همین دانش نامه: ج ۶ ص ۲۶۱ ح ۱۰۹۲.

۴. بحار الأنوار: ج ۸۹ ص ۳۴.

سید ابن طاووس با سند خود در کتاب عمل شهر رمضان آورده است^۱.

۱۰. حدیثی که شیخ طوسی از امام رضا (ع) نقل کرده است که فرمود:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ وَوَلَاةِ عَهْدِي وَالأئِمَّةِ مِن وُلْدِي.

خدایا! بر والیان و فرزندان وی، درود فرست.

۱۱. سید ابن طاووس در جمال الأسبوع از امام رضا (ع) صلواتی را نقل می‌کند که

در آن به فرزندان و خانواده امام مهدی (ع) نیز سلام و صلوات فرستاده می‌شود:

اللَّهُمَّ فَضِّلْ عَلَيْهِ وَ عَلَيَّ آبَائِهِ ، وَ أَعْطِهِ فِي نَفْسِهِ وَ وُلْدِهِ وَ أَهْلِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ وَ أُمَّتِهِ وَ

جَمِيعِ رَعِيَّتِهِ مَا تُقِرُّ بِهِ عَيْنُهُ ، وَ تُسَرُّ بِهِ نَفْسُهُ .^۲

بار خدایا! بر او و پدرانش درود فرست و به او و فرزندان و خاندان و امت و جمیع

پیروانش چیزی عطا فرما که بدان سبب، چشمانش روشن و جانش مسرور گردد.

۱۲. در زیارت مخصوص ولی عصر (ع) در روزهای جمعه چنین آمده است:

السَّلَامُ عَلَيَّ وَوَلَاةِ عَهْدِكَ وَالأئِمَّةِ مِن وُلْدِي.

درود بر اولیای عهدت و پیشوایان از میان فرزندان.

۱۳. در ضمن دعایی که به هنگام وداع با سرداب مقدس وارد شده، آمده است:

صَلِّ عَلَيَّ وَوَلِيَّتِكَ وَوَلَاةِ عَهْدِكَ وَالأئِمَّةِ مِن وُلْدِي.

[خداوند!] بر ولی امرت و اولیای عهدت و پیشوایان از فرزندان درود فرست.

۱۴. در ضمن صلواتی که از ناحیه مقدسه صادر شده، آمده است:

وَ عَلَيَّ وَوَلِيَّتِكَ وَوَلَاةِ عَهْدِي وَالأئِمَّةِ مِن وُلْدِي وَ مَدَّ فِي أَعْمَارِهِمْ وَ زَادَ فِي آجَالِهِمْ

۱. ر.ک: ج ۶ ص ۲۵۳ ح ۱۰۸۹.

۲. نجم الناقب: ص ۲۲۶ و ۴۳۴.

۳. جمال الأسبوع: ص ۵۱۰.

۴. ر.ک: ج ۶ ص ۸۷ ح ۱۰۴۳. جمال الأسبوع: ص ۵۱۰ بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۲ با عبارت مشابه.

۵. بحار الأنوار: ج ۱۰۲ ص ۲۲۸ (به نقل از کتاب العتق الفروی).

۶. مصباح الزائر: ج ۱ ص ۲۳۷. بحار الأنوار: ج ۱۰۲ ص ۱۱۴.

و بَلَّغَهُمْ أَقْصَىٰ آمَالِهِمْ دِينًا وَ دُنْيَا وَ آخِرَةً إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.^۱

بر ولی امرت و اولیای عهدش و پیشوایان از فرزندان او درود فرست و بر عمر و اجَلشان بیفزای و آنها را به عالی‌ترین آرزوهای دینی، دنیوی و اخروی‌شان برسان، که تو حَقّاً به هر چیز، توانایی.

ج - داستان جزیره خضرا

عَلَّامَه مجلسی در بحار الأنوار رساله‌ای را مشهور به «جزیره خضرا» به خط فضل

بن یحیی بن علی طیبی به طور کامل، نقل کرده که می‌گوید:

از شمس الدین نجیح حلّی و جلال الدین عبد الله بن حرام حلّی در کربلا در نیمه

شعبان ۶۹۹ قمری شنیدم که گفتند: این داستان را از علی بن فاضل مازندرانی در

سامرا شنیدیم. در ضمن این داستان آمده است: جزیره خضرا از جزیره‌های اولاد

و فرزندان صاحب الزمان است.^۲

همچنین محدث نوری در جنّة المأوی داستان را از کمال الدین انباری نقل

می‌کند که وی جزیره‌هایی را دیده است که فرزندان امام زمان، قاسم و ابراهیم، بر آن

حکمرانی می‌کنند.^۳

۱. ر.ک: ج ۶ ص ۲۸۴ ح ۱۰۹۳.

۲. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۶۴.

۳. بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۲۱۹. گفتمی است که در برخی نسب‌نامه‌های سادات مصر در قرون اخیر، پسرانی

برای امام «محمد المهدی بن الحسن العسکری بن العلی النقی الهادی - صلوات الله علیه و علی آبائه -» یاد شده

و چند خاندان از شریفان این سرزمین نیز - که امروزه خانواده‌های شناخته شده‌ای را تشکیل می‌دهند - از این

تبار، شمرده شده‌اند. به عنوان نمونه، می‌توان به کتابی از شریف احمد و فقی محمد یاسین، نَسَابَة «نَسَابَة

السادات» مصر، به نام الجامع لصلّة الأرحام فی نسب السادة الکرام اشاره کرد که ظاهراً نخستین بار در سال

۱۳۹۸ در قاهره، به همت سید حسین محمد ارفاعی المصری، رئیس انجمن بین المللی سادات (رابطه عموم

السادة الأشراف الکبری) توسط وزارت اوقاف مصر و بار دیگر در ۱۴۱۶ ق، در مدینه و به همت نَسَابَة این

شهر، شریف انس یعقوب الحسنی، توسط الخزانة الکتابیة الحسنية منتشر شده است. روشن است که این گونه

نسبت‌ها و نَسَب‌ها، نیازمند بررسی و ارزیابی دقیق‌تر تاریخی و نسب‌شناختی است. چنان که انس یعقوب، در

کتابش: الأصول فی ذریة البضعة الینول (ص ۹۸ - ۱۰۴)، نَسَب خاندان‌های یاد شده را تصحیح کرده و آن را به

جعفر بن الإمام علی الهادی علیه السلام متصل نموده است.

د - کنیه «ابا صالح»

یکی از کنیه‌های امام مهدی (عج)، «ابا صالح» است و این نشان می‌دهد که ایشان، فرزندی دارد که این کنیه، از نام وی گرفته شده است.^۱

در کتاب من لا یحضره الفقیه چنین آمده است که امام صادق (ع) فرمود:

إِذَا ضَلَلْتَ عَنِ الطَّرِيقِ فَنَادِ: يَا صَالِحُ - أَوْ يَا أَبَا صَالِحٍ - أُرْشِدُونَا إِلَى الطَّرِيقِ
يَرْحَمَكُمُ اللَّهُ!^۲

هر گاه راه را گم کردی، صدا بزن «یا صالح!» یا بگو: «یا ابا صالح! راه را به ما نشان دهید. خداوند، شما را رحمت کند!».

علامه مجلسی نیز در ضمن حکایات و داستان اشخاصی که امام زمان (عج) را دیده‌اند، قضیه‌ای را از پدرش و او نیز از شخصی به نام امیر اسحاق استرآبادی - که چهل مرتبه با پای پیاده به حج مشرف شده بود - نقل می‌کند که در یکی از سفرهایش قافله را گم کرده و متحیر با حالت عطفش و بی‌آبی مانده بود. سپس صدا زد «یا صالح! یا ابا صالح! ما را راهنمایی بفرما» و ناگاه سوازی را از دور دیده که آمده و او را راهنمایی کرده و به قافله‌اش رسانده است. وی می‌گوید: پس از آن قضیه متوجه شدم که او امام مهدی (عج) بوده است.^۳

گفتنی است که در بخش اسامی امام مهدی (عج) اثبات شد که دلیلی بر انتساب کنیه «ابا صالح» برای امام مهدی (عج) وجود ندارد.

دو. نظریه مخالفان

کسانی که با این نظریه که امام مهدی (عج) ازدواج نموده و ذریه و فرزند دارد، مخالف اند نیز بر شواهد و ادله‌ای استناد کرده‌اند که عبارت‌اند از:

الف - ازدواج و صاحب اولاد شدن امام مهدی (عج) با یکی از مهم‌ترین فلسفه‌های

۱. ر.ک: ج ۲ ص ۳۲۲ (بخش دوم / فصل سوم / توضیحی در باره کنیه «ابا صالح»).

۲. کتاب من لا یحضره الفقیه: ج ۲ ص ۲۹۸ ح ۲۵۰۶.

۳. ر.ک: ج ۵ ص ۱۳۷ (بخش ششم / فصل سوم / امیر اسحاق استرآبادی).

غیبت او - که خفا و شناخته نشدن امام است - سازگار نیست؛ زیرا کسی که ازدواج می‌کند و صاحب فرزند می‌شود، به هر گونه که تصویر گردد، مورد شناسایی خانواده‌اش قرار می‌گیرد و این با غیبت و خفانا سازگار است.

از سوی دیگر، احادیثی بر غیبت تام و کامل امام مهدی علیه السلام دلالت دارند، از قبیل این دو حدیث که از امام صادق علیه السلام نقل شده‌اند:

صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ تَغِيبُ وَلَا ذَنْبُ عَنْ هَذَا الْخَلْقِ؛ كَيْلَا يَكُونَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ إِذَا خَرَجَ.^۱

صاحب امر، ولادتش از مردمان پنهان است تا به هنگام قیام، بیعت کسی بر گردنش نباشد.

لِقَائِمٍ غَيْبَةٌ قَبْلَ قِيَامِهِ ... يَخَافُ عَلَى نَفْسِهِ الذُّبْحَ.^۲

قائم، پیش از ظهور، غیبتی دارد... [چراکه] بر جان خویش می‌ترسد.

ب - سفر او و ولایت امام مهدی علیه السلام در طول حدود هفتاد سال، هیچ یک به ازدواج امام و همسر و فرزندان ایشان اشاره‌ای نکرده‌اند. اگر چنین اتفاقی افتاده بود، قاعدتاً بدان اشاره‌ای می‌نمودند.

ج - برخی از احادیث، به صراحت بر فرزند نداشتن امام مهدی علیه السلام دلالت دارند که آنها را نقل می‌کنیم:

۱. مسعودی نقل می‌کند که وقتی علی بن حمزه و ابن سراج و ابن ابی سعید

مکاری بر امام رضا علیه السلام وارد شدند، چنین اتفاق افتاد:

علی بن حمزه به ایشان گفت:

فَأَنَا زَوْبِنَا أَنَّ الْإِمَامَ لَا يَعْضِي خَتْمِي يَرَى عَقْبَهُ؛

از پدرانانت نقل کرده‌ایم که هیچ امامی از دنیا نمی‌رود تا فرزندش را ببیند؟

امام رضا علیه السلام فرمود:

۱. ر.ک: ص ۱۶۲ ح ۵۵۲.

۲. کمال الدین: ص ۴۸۱ ح ۱۰.

أَمَا زَوَيْتُمْ فِي هَذَا الْحَدِيثِ بِعَيْنِهِ : «إِلَّا الْقَائِمَ» ؟
 آیا در این حدیث، روایت کرده‌اید: «مگر قائم؟»
 گفتند: خیر.

امام رضا عج فرمود:

بَلَى، قَدْ زَوَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ لَا تَدْرُونَ، لِمَ قِيلَ وَلَا مَعْنَاهُ.

آری! روایت کرده‌اید؛ ولی نمی‌دانید چرا. و نمی‌دانید معنایش چیست.

ابن ابی حمزه گفت:

إِنَّ هَذَا لَقَبِي الْحَدِيثِ؟

این در حدیث بود؟

امام رضا عج به وی فرمود:

وَيَحْكُ كَيْفَ تَجَزَّأَتْ أَنْ تَحْتَجَّ عَلَيَّ بِشَيْءٍ تُدْمِجُ بَعْضَهُ.

وای بر تو، جرئت کرده‌ای که با من مواجهه کنی با حدیثی که در آن دخل و تصرف کردی؟!

سپس فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى سَيُرِينِي عَقِبِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

به زودی، فرزند مرا خواهی دید.^۱

۲. محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری، به نقل از پدرش، از علی بن سلیمان بن

رشید، از حسن بن علی خزاز نقل می‌کند که:

دَخَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ عَلِيَّ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عج فَقَالَ لَهُ: أَنْتَ إِمَامٌ قَالَ: نَعَمْ فَقَالَ

لَهُ: إِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عج يَقُولُ لَا يَكُونُ الْإِمَامُ إِلَّا وَ لَهُ عَقِبٌ. فَقَالَ: أ

نَبِيَّتَ يَا شَيْخُ أَوْ تَنَاسَيْتَ لَيْسَ هَكَذَا قَالَ جَعْفَرُ عج: إِنَّمَا قَالَ جَعْفَرُ عج: لَا يَكُونُ

الْإِمَامُ إِلَّا وَ لَهُ عَقِبٌ إِلَّا الْإِمَامَ الَّذِي يَخْرُجُ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عج ^۲ فَإِنَّهُ لَا عَقِبَ

۱. إنبات الوصية: ص ۲۲۱.

۲. ذیل حدیث به رجعت و خروج امام حسین عج از قبر و نماز خواندن بر امام مهدی اشاره دارد (ر.ک: درلسته فی

لَهُ. فَقَالَ لَهُ: صَدَقْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ! هَكَذَا سَمِعْتُ جَدَّكَ يَقُولُ.^۱

علی بن ابی حمزه بر امام رضا علیه السلام وارد شد و گفت: آیا شما امام هستید؟ فرمود: «آری». آن گاه به ایشان گفت: از جدتان جعفر بن محمد شنیدم که فرمود: «امامی نیست، مگر آن که فرزند دارد». فرمود: «پیر مرد! فراموش کرده‌ای، یا خود را به فراموشی می‌زنی؟! جعفر، چنین نفرمود؛ بلکه فرمود: هر امامی فرزندی دارد، مگر امامی که حسین بن علی علیه السلام [پس از رجعت] و خروج از قبر بر او نماز می‌خواند». او گفت: راست می‌گویی، قربانت گردم! این چنین فرمود.

سه. نظریه تردید یا سکوت

برخی بر این عقیده اند که ازدواج امام مهدی علیه السلام و آنچه بدان بر می‌گردد، جزو مسائل حاشیه‌ای مهدویت به شمار می‌رود و لغزشگاهی است که به سالم بیرون آمدن از آن، اطمینانی نیست. از این رو، بهترین کار در این زمینه سکوت و توقف یا بیان موضع شک و تردید است.

سید جعفر مرتضی عاملی می‌نویسد:

ما در باره فرزند داشتن امام مهدی علیه السلام بر این باوریم که این قضیه، محل شک و تردید است.^۲

تحلیل و ارزیابی

به نظر ما در این مسئله باید نظریه سکوت را انتخاب کرد و از ابراز نظرهای احتمالی و غیر مطمئن خودداری کرد؛ زیرا:

اولاً این مسئله از مسائل حاشیه‌ای مهدویت است که سکوت در آن به اصل مسئله و جایگاه و آثار آن لطمه‌ای نمی‌زند. ما در موارد مشابهی هم که در قرآن کریم

۱. علامات الظهور: ص ۲۳۵.

۲. انقیاب، طوسی: ص ۱۲۵-۱۲۴.

۳. دراسة فی علامات الظهور و الجزیرة الخضراء: ص ۲۵۷.

آمده (مانند خضر علیه السلام) چنین رفتار می‌کنیم.

ثانیاً بزرگان شیعه تا قبل از دوره معاصر، به صورت جدی در این مسئله وارد نشده‌اند و چنان که در ابتدای این پژوهش گفته شد، این موضوع در چهل سال اخیر مورد توجه جدی واقع شده است. از این رو، حدود هزار سال این مسئله مسکوت بوده و هیچ مشکلی نیز ایجاد نکرده است.

ثالثاً ادله هر دو طرف در آن حد از اعتبار نیست که بتوان به استناد آن، تکلیف این مسئله تاریخی را روشن ساخت؛ چرا که بسیاری از آنها مُرسل نقل شده‌اند یا در اسناد آنها راویان مجهول (ناشناخته) وجود دارند.

رابعاً ادله نقل شده، گذشته از ضعف سندی، با هم معارضه دارند و هیچ رجحانی برای یک دسته بر دسته دیگر نیست. بلی، از نظر کمی، شمار روایات گروه موافقان، بیشتر است؛ ولی به حدی نیست که رجحانی اطمینان‌آور را به دنبال داشته باشد. از این رو، سکوت اختیار کردن در مسئله، با موازین عقلی و دینی، سازگارتر است.

۳ / ۷

مکان های شوب به امام مهدی علیه السلام ۱

در ادبیات شیعه، برخی از مکان‌ها به امام زمان منسوب است و شیعیان برایشان احترام ویژه قائل‌اند، مانند: مسجد سهله، مسجد جمکران، مقامی در مسجد کوفه، مکانی در وادی السلام و ... از این میان، مسجد سهله و جمکران، از شهرت بیشتری برخوردارند و مستنداتی برای آنها ذکر می‌شود. در این پژوهش، به بررسی اجمالی دو مورد اخیر یعنی مسجد سهله و مسجد جمکران پرداخته می‌شود و از موارد دیگر، بدان جهت که مستند قابل توجهی ندارند، صرف نظر می‌گردد:

۱. به قلم پژوهشگر ارجمند، حجة الاسلام والمسلمین مهدی مهریزی.

۱. مسجد سهله

مسجد سهله، کهن ترین مکان منسوب به بقیة الله علیه السلام است. این مسجد، در اطراف کوفه و در دو کیلومتری شمال غربی مسجد کوفه واقع شده است.

برای مسجد سهله، ویژگی‌ها و امتیازات فراوانی در روایات شیعی نقل شده است، از جمله: اقامتگاه پیامبران و صالحان،^۱ اقامتگاه ابراهیم، خضر، و ادریس،^۲ محل نزول فرشتگان،^۳ آرامگاه صالحان و پیامبران،^۴ حشر و نشر همگان به سوی مسجد سهله،^۵ آفرینش پیامبران از تربت مسجد سهله^۶ و ...

همچنین در احادیث فراوانی، مسجد سهله، به عنوان اقامتگاه شخصی امام مهدی علیه السلام و نیز جانشینان ایشان معرفی شده است که در ذیل به چند حدیث اشاره می‌گردد:

۱. از امام صادق علیه السلام راجع به مسجد سهله آمده است:

أما إنَّه مَنْزِلُ صَاحِبِنَا إِذَا قَدِمَ بِأَهْلِيهِ .^۷

آن جا اقامتگاه مهدی است هنگامی که همراه خانواده‌اش در آن اقامت می‌کند.

۲. امام صادق علیه السلام خطاب به ابو بصیر فرمود:

يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، كَأَنِّي أَرَى نُزُولَ الْقَائِمِ فِي مَسْجِدِ السَّهْلَةِ بِأَهْلِيهِ وَعِيَالِهِ. قُلْتُ: يَكُونُ مَنْزِلَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ، هُوَ مَنْزِلُ إِدْرِيسَ عليه السلام، وَمَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلَّا وَقَدْ صَلَّى فِيهِ، وَالْمُقِيمُ فِيهِ كَالْمُقِيمِ فِي فُسْطَاطِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم، وَمَا مِنْ مُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِلَّا وَقَلْبُهُ يَسْجُدُ

۱. المزار الكبير: ص ۱۱۲ و ۱۴۱. كامل الزيارات: ص ۲۶. بحار الأنوار: ج ۱۰۰ ص ۴۴۴.

۲. المزار الكبير: ص ۱۳۴. بحار الأنوار: ج ۱۰۰ ص ۴۳۶.

۳. المزار الكبير: ص ۱۳۴. بحار الأنوار: ج ۱۰۰ ص ۴۳۶.

۴. المزار الكبير: ص ۱۴۱. بحار الأنوار: ج ۱۰۰ ص ۴۴۴.

۵. كامل الزيارات: ص ۲۵. المزار. مفيد: ص ۲۴. تهذيب الأحكام: ج ۶ ص ۲۷.

۶. همان جا.

۷. الإرشاد: ج ۲ ص ۳۸۰. نیز. ر.ک: همین دانش‌نامه: ص ۴۸ یا نوشت ۱.

۱. اَلَيْهِ ...

ای ابا محمد! گویا نزول قائم به همراه خانواده اش را در مسجد سهله نظاره می‌کنم. ابو بصیر گفت: آیا مسجد سهله، محل اقامت ایشان است؟ امام فرمود: «آری آن جا منزل حضرت ادریس است. هیچ پیامبری مبعوث نگردیده جز این که در آن جا به نماز ایستاده است و هر کس در آن جا اقامت نماید، گویا در خیمه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اقامت نموده و هیچ مرد و زن مؤمنی یافت نمی‌گردد جز این که قلبش برای آن مکان می‌تپد».

۳. امام باقر عج فرمود:

و فِيهَا يَكُونُ قَائِمُهُ وَالْقَوْمُ مِنْ بَعْدِهِ.^۲

در آن مسجد، قائم و قائمان بعد از وی سکنا دارند.

این احادیث، سبب شده‌اند که در طول قرون متمادی، این مکان، مورد توجه بزرگان شیعه و عموم شیعیان قرار گیرد و نیز آن را نخستین مقام منسوب به قائم عج بدانند.

البته در منابع حدیثی، دلیلی بر این که در این مکان، به عنوان نام مهدی عج عملی عبادی انجام شود و یا زمان خاصی به یاد ایشان به این مکان رفت و آمد شود، وجود ندارد.

مهم‌ترین عمل در مسجد سهله، دو رکعت نماز تحیت میان نماز مغرب و عشاء است.^۳ اگر چه مرسوم است که شیعیان در شب چهارشنبه به آن مسجد می‌روند، ولیکن در این زمینه، دلیل دینی در دست نیست. البته سید ابن طاووس گفته است: اگر خواستی به مسجد سهله بروی، آن را در میان مغرب و عشاء شب چهارشنبه

۱. نصح الأنبياء، ص ۸۰ ح ۶۲، المزار الكبير: ص ۱۳۵ ح ۷، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۱۷ ح ۱۳ و ج ۱۰۰ ص ۴۳۵ ح ۳.

۲. تهذيب الأحكام: ج ۶ ص ۳۱ ح ۵۷، المزار، مفيد: ص ۵ ح ۱، بحار الأنوار: ج ۱۰۰ ص ۴۴۰ ح ۱۷.

۳. المزار، مفيد: ص ۲۶، تهذيب الأحكام: ج ۶ ص ۲۸.

قرار بده که افضل از دیگر وقت‌هاست.^۱

۲. مسجد جمکران

۱. مسجد در فرهنگ اسلامی، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و به عنوان «خانه خدا» و «آشیانه مؤمن»، شناخته می‌شود. تکریم و احترام آن، لازم و بی‌ادبی نسبت بدان ناروا و ناپسند است. تنجیس آن حرام است و افراد جُنُب و حائض نمی‌توانند به آن وارد شوند. از این رو، ساخت مسجد، و رفت و آمد به آن، مورد تأکید پیشوایان دینی ما قرار گرفته است.^۲

۲. عبادت خداوند به هر شکل و قالب، بویژه خواندن نماز و قرائت قرآن در هر مکان و زمانی مطلوب است و این مطلوبیت، در مکان‌ها و زمان‌های خاص افزایش می‌یابد. عبادت کردن در مساجد، و زمان‌های ویژه مذهبی (مانند جمعه و ماه مبارک رمضان)، ثواب چند برابر پیدا می‌کند.

۳. مکانی که در شهر قم به نام مسجد جمکران و منسوب به امام زمان علیه السلام وجود دارد، جدا از مستندات تاریخی و صحت و سُقم آن بر اساس دو مقدمه یاد شده به عنوان خانه خدا و محلّ انجام دادن عبادات دینی، قابل تکریم و احترام است، و رفت و آمد بدانجا و خواندن نماز و انجام دادن عبادات مذهبی در آن مطلوب است و برای این مقدار، نیازی به داشتن سند موثق تاریخی نیست.

اینک پس از این مقدمه، نگاهی تاریخی به این مکان و مستندات آن می‌افکنیم. در برخی از منابع تاریخی و حدیثی چنین آمده که در سال ۳۹۳ ق، شخصی به نام حسن بن مسلم جمکرانی از جانب امام زمان علیه السلام مأمور به ساختن این مسجد می‌شود. چنان‌که مأمور می‌شود تا مردم را برای رفت و آمد به این مکان، تشویق و

۱. مصباح الزائر: ص ۱۰۵، بحار الأنوار: ج ۱۰۰ ص ۴۴۵.

۲. ر.ک: میزان العکمة: ج ۵ ص ۲۳۹۰ - ۲۴۰۱. نیز، برای آگاهی بیشتر از فضیلت و جایگاه مسجد در فرهنگ اسلامی، ر.ک: فرهنگنامه مسجد.

ترغیب کند.

۲-۱- گزارش آغاز بنا

تفصیل این داستان بر اساس کتاب جنة المأوی حاجی نوری چنین است:

شیخ فاضل حسن بن محمد بن حسن قمی، معاصر صدوق در تاریخ قم نقل کرده از کتاب مونس الحزین فی معرفة الحق و الیقین از مصنفات شیخ ابی جعفر محمد بن بابویه قمی به این عبارت باب «بنای مسجد جمکران از قول حضرت امام محمد مهدی - علیه صلوات الله الرحمن -»، سبب بنای مسجد مقدس جمکران و عمارت آن به قول امام (عج) این بوده است که شیخ عقیف صالح حسن بن مثله جمکرانی - رحمة الله علیه - می‌گوید که: من شب سه شنبه هفدهم ماه مبارک رمضان سنه ثلاث و تسعین در سرای خود خفته بودم که ناگاه جماعتی مردم به در سرای من آمدند نصفی از شب گذشته، مرا بیدار کردند گفتند: برخیز و طلب امام محمد مهدی صاحب الزمان - صلوات الله علیه - را اجابت کن که تو را می‌خواند. حسن گفت: من برخاستم به هم بر آمدم و آماده شدم گفتم: بگذارید تا پیراهن بپوشم. آواز آمد که: «هو ما کان قمیصک؛ پیراهن به بر مکن که از تو نیست». دست فرا کردم و سراویل خود را برگرفتم، آواز آمد که «لیس ذلک منک فخذ سراویلک؛ یعنی آن سراویل که برگرفتی، از تو نیست؛ از آن خود بر گیر». آن را انداختم و از خود برگرفتم و در پوشیدم و طلب کلید در سرای کردم، آواز آمد که: «الباب مفتوح». چون به در سرای آمدم، جماعتی بزرگان را دیدم سلام کردم، جواب دادند و ترحیب کردند (مرحبا گفتند). مرا بیاوردند تا بدان جایگاه که اکنون مسجد است. چون نیک بنگریدم، تختی دیدم نهاده و فرش نیکو بر آن تخت گسترده و بالش‌های نیکو نهاده و جوانی سی ساله بر آن تخت تکیه بر چهار بالش کرده و پیری پیش او نشسته و کتابی در دست گرفته و بر آن جوان می‌خواند و فزون از شصت مرد بر این زمین برگرد او

نماز می‌کنند. بعضی جامه‌های سفید و بعضی جامه‌های سبز داشتند و آن پیر، حضرت خضر بود پس آن پیر مرا نشانید و امام علیه السلام مرا به نام خود خواند و گفت: «برو و حسن مثله را بگو که تو چند سال است که عمارت این زمین می‌کنی و می‌کاری و ما خراب می‌کنیم و پنج سال است که زراعت می‌کنی و امسال دیگر باره باز گرفتی و عمارتش می‌کنی و رخصت نیست که تو در این زمین، دیگر باره زراعت کنی. باید هر انتفاع که از این زمین بر گرفته‌ای، رد کنی تا بدین موضع، مسجد بنا کنند و بگو این حسن مسلم را که این، زمین شریفی است و حق تعالی این زمین را از زمین‌های دیگر برگزیده است و شریف کرده و تو با زمین خود گرفتی و خدای تعالی دو پسر جوان از تو باز ستد و تو تنبیه نشدی و اگر نه چنین کنی، آزار وی به تو رسد آنچه تو آگاه نباشی».

حسن مثله گفت: یا سیدی و مولای! مرا در این نشانی باید که جماعت، سخن بی‌نشان و حجت نشنوند و قول مرا مصدق ندارند.

گفت: «علامت ما این جا بکنیم تا تصدیق قول تو باشد. تو برو و رسالت ما بگذار و به نزدیک سید ابوالحسن رو و بگو تا برخیزد و بیاید و آن مرد را حاضر کند و انتفاع چند ساله که گرفته است، از او طلب کند و بستاند و به دیگران دهد تا بنای مسجد بنهند و باقی وجوه از رهق به ناحیه اردهال که ملک ماست بیارد و مسجد را تمام کند و یک نیمه رهق را وقف کردیم بر این مسجد که هر ساله، وجوه آن را بیاورند و صرف عمارت مسجد بکنند. و مردم را بگو تا رغبت بکنند بدین موضع، و عزیز دارند و چهار رکعت نماز این جا بگذارند: دو رکعت تحیت مسجد، در هر رکعتی یکبار «الحمد لله» و هفت بار «قل هو الله احد» و تسبیح رکوع و سجود هفت بار بگویند و دو رکعت نماز امام صاحب الزمان علیه السلام بگذارند بر این نسق: چون فاتحه خواند به «ایاک نعبد و ایاک نستعین» رسد، صد بار بگوید و بعد از آن فاتحه را تا

آخر بخواند و در رکعت دویم نیز به همین طریق بگذارد و تسبیح در رکوع و سجود، هفت بار بگوید و چون نماز تمام کرده باشد، تهلیل بگوید و تسبیح فاطمه زهرا (ع) و چون از تسبیح فارغ شود، سر به سجده نهد و صدبار صلوات بر پیغمبر و آتش - صلوات الله علیهم - بفرستد و این نقل، از لفظ مبارک امام (ع) است که: «فمن صلاهما فکأنما صلی فی البیت العتیق؛ یعنی هر که این دو رکعت نماز بگذارد، همچنین باشد که دو رکعت نماز در کعبه گذارده باشد».

حسن مثله جمکرانی گفت که: من چون این سخن بشنیدم، گفتم با خویشان که گویا این موضع است که می‌پنداری: «انما هذا المسجد للإمام صاحب الزمان» و اشارت بدان جوان کردم که در چهار بالش نشسته بود. پس آن جوان به من اشارت کرد که برو. من بیامدم. چون پاره‌ای راه بیامدم، دیگر باره مرا باز خواندند و گفتند: بُزی در گله جعفر کاشانی زاعی است. باید آن بز را بخری. اگر مردم ده بها نهند، بخر و اگر نه، تو از خاصه خود بدهی و آن بز را بیاوری و بدین موضع بکشی فردا شب. آن گاه روز هجدهم ماه مبارک رمضان، گوشت آن بز را بر بیماران و کسی که علتی داشته باشد سخت، انفاق کنی که حق تعالی همه را شفا دهد و بُز ابلق [است] و موی‌های بسیار دارد و هفت علامت دارد: سه بر جانی (کذو الدرهم) سیاه و سفید همچون درم‌ها پس رفتم. مرا دیگر باره باز گردانید و گفت: هفتاد روز یا هفت روز ما این جاییم اگر بر هفت روز حمل کنی، دلیل کند بر شب قدر که بیست و سیم است و اگر بر هفتاد حمل کنی، شب بیست و پنجم ذی القعدة الحرام بود و روز بزرگواری است.

پس حسن مثله گفت: من بیامدم و تا خانه آمدم و همه شب در آن اندیشه بودم تا صبح اثر کرد. فرض بگذاردم و نزدیک علی المنذر آمدم و آن احوال با وی بگفتم. او با من بیامد رفتم بدان جایگاه که مرا شب برده بودند. پس گفت بالله نشان و علامتی

که امام علیه السلام مرا گفت، یکی این است که زنجیرها و میخ‌ها اینجا ظاهر است. پس به نزدیک سید ابوالحسن الرضا شدیم. چون به در سرای وی رسیدیم، خدمت و حشم وی را دیدیم که مرا گفتند از سحرگاه سید ابوالحسن در انتظار توست. تو از جمکرانی؟ گفتم: بلی. من در حال به درون رفتم و سلام کردم و خدمت کردم. جواب نیکو داد و اعزاز کرد و مرا به تمکین نشانید و پیش از آن که من حدیث کنم، مرا گفت: «ای حسن! من خفته بودم در خواب شخصی مرا گفت: حسن! مثله، نام مردی از جمکران پیش تو آید بامداد باید آنچه گوید سخن او را مصدق داری و بر قول او اعتماد کنی که سخن او سخن ماست. باید که قول او را رد نگردانی». از خواب بیدار شدم تا این ساعت منتظر تو بودم.

حسن مثله احوال را به شرح با وی بگفت، در حال بفرمود تا اسب‌ها را زین برنهادند و بیرون آوردند و سوار شدند. چون به نزدیک ده رسیدند، جعفر راعی، گله بر کنار راه داشت. حسن مثله در میان گله رفت و آن بز از پس همه گوسفندان می‌آمد، پیش حسن مثله دوید و او آن بز را گرفت که بها به وی دهد و بز را بیاورد. جعفر راعی سوگند یاد کرد که من هرگز این بز را ندیده‌ام و در گله من نبوده است، الا امروز که می‌بینم و هر چند که می‌خواهم که این بز را بگیرم، میسر نمی‌شود و اکنون که پیش آمد، پس بز را همچنان که سید فرموده بود در آن جایگاه آوردند و بکشتند و سید ابوالحسن الرضا بدین وضع آمدند و حسن مسلم را حاضر کردند و انتفاع از او بستند و وجوه رهق را بیاوردند و مسجد جمکران را به چوب پیوشانیدند و سید ابوالحسن الرضا زنجیرها و میخ‌ها را به قم برد و در سرای خود گذاشت. همه بیماران و صاحب‌علتان می‌رفتند و خود را در زنجیر می‌مالیدند. خدای تعالی شفای عاجل می‌داد و خوش می‌شدند و ابو الحسن محمد بن حیدر گوید که به استفاضه شنیدم که سید ابو الحسن الرضا مدفون است در موسویان به شهر قم و بعد از آن فرزندی از آن وی را بیماری نازل شد و وی در خانه شد و سر

صندوق را برداشتند، زنجیرها و میخ‌ها را نیافتند. این است مختصری از احوال آن موضع شریف که شرح داده شد.

۲-۲- منابع گزارش

منابعی که امروزه در اختیارند و این گزارش را روایت کرده‌اند، عبارت‌اند از:

۱. جنّة المأوی^۱ و نجم الثاقب^۲ حاجی حسین محدّث نوری (م ۱۳۲۰ ق).

محدّث نوری، در این دو کتاب، این حدیث را از مخطوطات سیّد نعمه الله جزایری نقل می‌کند^۳ که وی آن را از ترجمه فارسی تاریخ قم و تاریخ قم، آن را از کتاب مونس الحزین فی معرفة الحق و الیقین شیخ صدوق روایت کرده است.

۲. أنوار المشعشعین فی تاریخ قم و القمیین^۴ شیخ محمّد کچویبی (م ۱۳۳۵ ق).

نویسنده، این حدیث را از کتاب خلاصة البلدان نوشته سیّد محمّد بن محمّد بن هاشم رضوی قمی و وی آن را از مونس الحزین شیخ صدوق روایت کرده است. به جز این دو منبع، مصدر مکتوب کهن دیگری در اختیار نیست که این گزارش در آن ثبت شده باشد. سایر آثار، از این دو کتاب نقل کرده‌اند و بدانها نسبت می‌دهند.

اینک چند نکته در این زمینه مطرح می‌شود:

یک. بررسی منابع گزارش

۱. کتابی از شیخ صدوق به نام مونس الحزین موجود نیست؛ بلکه در کتب فهارس نیز چنین اثری به شیخ صدوق منسوب نشده است مگر آن که مراد از این کتاب، مونس

۱. جنّة المأوی: ص ۴۷. بحار الآثار: ج ۵۳ ص ۲۳۴.

۲. نجم الثاقب: ص ۲۱۲-۲۱۵.

۳. گرچه وی در کتاب کلمة طیبه همین داستان را از بیاض ابو الشرف محمّدهدی بن علی نقی حسینی قمی، معروف به «توحید»، خطیب و واعظ قم (زنده در ۱۱۱۶ ق) نقل کرده است.

۴. أنوار المشعشعین: ج ۱ ص ۵۴۳.

الحزین نگاشته ابن فتال نیشابوری باشد.^۱

۲. کتاب تاریخ قم به زبان عربی بوده و نویسنده اش حسن بن محمد بن حسن قمی معاصر شیخ صدوق است. متن اصلی این کتاب موجود نیست.

۳. تاریخ قم در سال ۸۶۵ ق توسط حسن بن علی بن حسن عبد الملک قمی به فارسی ترجمه شده که اینک موجود است؛ ولیکن تنها چند فصل آن به جای مانده است و داستان جمکران در متن حاضر، موجود نیست. البته به سبب نقص کتاب، نمی توان ادعای عدم وجود داستان جمکران در کل کتاب را مطرح کرد.

۴. دست خط های سید نعمت الله جزایری از تاریخ قم که محدث نوری از آن نقل کرده، مفقود است و این داستان در آثار فراوان حدیثی سید نعمت الله جزایری که اینک در دسترس است، وجود ندارد.

۵. کتاب خلاصة البلدان سید محمد رضوی نیز مفقود است و معلوم نیست وی به چه سندی این داستان را از کتاب مونس الحزین نقل کرده است.

دو. بررسی محتوای گزارش

۱. در این گزارش، سال وقوع داستان، ۳۹۳ ق ذکر شده است و داستان از کتاب شیخ صدوق که در سال ۳۸۱ ق فوت کرده منقول است؛ یعنی وقوع داستان، دوازده سال پس از فوت نویسنده کتاب مونس الحزین است.^۲

۲. نکته مبهم داستان این است که روشن نیست این ماجرا در رؤیا و خواب اتفاق

۱. گفتنی است ابن فتال نیشابوری (م ۵۰۸ ق) (صاحب روضة الواعظین) کتابی به نام مونس الحزین داشته (که البته اکنون مفقود است) و احتمال دارد نام ایشان با این بابویه صدوق اشتباه شده باشد و در حقیقت، ابن فتال منبع اصلی باشد. در این صورت، بسیاری اشکالات از جمله اشکال بالا و اشکال شماره ۱ و ۳ در بحث محتوای روایت، از میان می رود.

۲. برخی از محققان، از جمله آیه الله شبیری زنجانی، به این ایراد پاسخ داده و گفته اند که شاید در این نقل، تسعین با سبعین، اشتباه شده است؛ یعنی نقل کتاب تاریخ قم ۳۷۲ قمری بوده است که شش سال قبل از فوت شیخ صدوق می شود (ماهنامه پاسدار اسلام؛ ش ۳۸۵ - ۳۸۶ ص ۱۲۰).

افتاده است یا در بیداری! و چون چند نوبت زبان گزارش عوض شده، نمی‌توان به درستی، آن را مشخص کرد.

متن اصلی عربی بوده و سپس به فارسی ترجمه شده و مجدداً تعریب شده و در کتب یاد شده منقول است.

۳. در این حدیث، نام اصلی امام زمان علیه السلام ذکر شده است با آن که شیخ صدوق بنا بر کتاب کمال الدین ذکر نام را در عصر غیبت، حرام می‌داند.^۱

۴. در برخی نسخه‌ها شب دیدار، چهارشنبه نقل شده است؛ ولی در برخی دیگر، مذکور نیست.

سه. موارد دیگر

۱. جای تعجب است که اعمال مسجد جمکران در هیچ یک از کتب ادعیه و مزار کهن، از قبیل: کامل الزیارات، مصباح المتهجد، و کتب سید ابن طاووس، کفعمی و ابن فهد حلّی مذکور نیست و حتی شیخ عباس قمی، آن را در اصل مفاتیح الجنان نیاورده؛ بلکه در ملحقات (باقیات الصالحات) آورده است که اینک در حواشی مفاتیح الجنان جای دارد.

۲. همچنین محدثان بزرگی چون علامه مجلسی و سید هاشم بحرانی در کتب خود - که ذایرة المعارف حدیث شیعه اند - به این روایت اشاره‌ای ندارند.

۳. نیز نام این مسجد در کتب کهن تاریخی بویژه در کتاب نقض عبدالجلیل رازی (ق ۶۶) که به گزارش مساجد و مدازس قم اهتمام داشته، موجود نیست. اولین گزارشی که از این مسجد در دست ماست، مربوط به نسخه‌ای از کتاب خلاصة التواریخ است که نویسنده در ضمن وقایع سال ۹۸۶ق، نوشته است:

میر میران... چهار پنج ماه در قریه لنجرود (لنگرود) که تا شهر [قم] دو فرسخ راه

است ماند و در بعضی ایام در مقام با احترام حضرت امام صاحب العصر و الزمان معتکف گشت.^۱

از این گزارش معلوم می شود که در اواخر سده دهم هجری، این مکان به نام مقام امام زمان علیه السلام مطرح بوده است.

۴. راوی داستان، حسن بن مثله است که در کتب رجال و تراجم، شرح حالی از او نیامده است و احوالش معلوم نیست.

بر اساس مطالب یادشده، از نظر تاریخی نمی توان این داستان را تأیید کرد و جالب آن است که تنها کتیبه به جای مانده از ساخت مسجد، به سال ۱۱۶۷ ق برمی گردد که در قالب شعری به نام آقا علی اکبر، بانی ساخت یا تعمیر مسجد، موجود است.^۲

با این همه، چند نکته را نباید از نظر دور داشت:

۱. خواندن نماز تحیت و نیز خواندن نماز امام زمان علیه السلام^۳ در این مکان به عنوان مسجد، نه تنها منعی در آن نیست، بلکه فی حد نفسه، مطلوب است. برخی از بزرگان شیعه نیز بر همین بُعد تأکید داشته اند. آیه الله مکارم شیرازی از مراجع تقلید فرموده اند:

من تعجب می کنم از کسانی که باز هم در باره مسجد جمکران منفی بافی می کنند. ما می گوئیم حسن بن مثله جمکرانی ای بود یا نبود؛ اما مسجدی هست که نام امام زمان در آن برده می شود و عبادتی هست که عبودیت خالص است؛ صد مرتبه «ایاک نعبد و ایاک نستعین»، چنین عبادتی چنان جذائیتی ایجاد کرده که هفته ای صدها هزار نفر و در ایام مخصوص، میلیون ها نفر به این مکان می روند.

کدام عقل اجازه می دهد که با این چنین مرکز مؤثری مخالفت کنند؟ بخصوص که آن مسئله تاریخی در خواب نبوده و در بیداری اتفاق افتاده. این مسئله را علمای

۱. ر.ک: دیروز و امروز قم: ص ۱۹۱ (به نقل از: خلاصه التواریخ: ج ۲ ص ۱۰۱۹).

۲. ر.ک: گنجینه آثار قم: ج ۲ ص ۳۰۷.

۳. در باره این نماز حاجت، ر.ک: ج ۶ ص ۲۴۹.

بزرگ تأیید کرده‌اند و مخالفت‌کنندگان نباید در مقابل علما پایستند.^۱

در عین حال، بر پرهیز از خرافه و سوء استفاده نیز تأکید کرده‌اند:

... منتها مراقب باشید خرافات را با آن نیامیزند. من شنیده‌ام لایه لای این زوار، افراد فرصت‌طلبی می‌آیند، یکی خود را مأمور امام زمان معرفی می‌کند، یکی می‌گوید نایب خاصم. دیگری بشارت ظهور می‌دهد و مردم را گول می‌زنند و سرکینه می‌کنند.^۲

۲. رفت و آمد برخی از علمای گذشته چون فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ق) و فرزندش، و نیز شیخ بهایی (م ۱۰۳۱ق) و محمدتقی مجلسی (م ۱۰۷۰ق) به این مسجد و در دوران معاصر رفت و آمد تعدادی از مراجع و علما به این مکان، قابل توجه است و می‌تواند مستند مطلوبیت انجام یافتن چنین عمل عبادی‌ای قرار گیرد.^۳

آیه الله صافی گلپایگانی فرموده‌اند:

علما و بزرگان ما همه به مسجد جمکران افتخار می‌کردند. مرحوم پدرم - رحمت الله علیه - پیاده به مسجد جمکران می‌رفتند. در آن زمان، اسب بود و بعضی به ایشان اصرار می‌کردند که شما سوار بشوید. می‌گفتند: من می‌خواهم پیاده باشم. این کار را با کیفیت خاصی انجام می‌دادند.^۴

و نیز فرموده‌اند:

۱. ماهنامه پاسدار اسلام: ش شماره ۳۸۵-۳۸۶ ص ۲۰.

۲. همان جا.

۳. در پاورقی کتاب تاریخ قم با تحقیق: محمد رضا انصاری قمی (ص ۱۱۳)، دست نوشته علم الهدی فرزند فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ق) این گونه آمده است:

«فی سنة ۱۰۸۱ در جوار والد، مولانا حجة الله فی العالمین - روحی فداء - مشرف شدیم به حرم اهل بیت - صلوات الله علیهم - و بعد مشرف شدیم به زیارت مسجد مقدس جمکران که از مضافات قم المشرفة می‌باشد. حقیر فقیر شنیدم از والد مکرم - روحی فداء - که مولانا شیخ محمد بهاء الدین عاملی - عطر الله مرقده - و مولانا حضرت علامه آخوند ملا محمدتقی مجلسی - عطر الله مضجعه - به این مکان مقدس مشرف می‌شدند.»

۴. ماهنامه پاسدار اسلام: ش ۳۸۵-۳۸۶ ص ۲۱.

من افتخار می‌کنم که خادم این مسجد باشم.^۱

۳. معجزات و کراماتی که در این سال‌ها در این مکان به وقوع پیوسته نیز می‌تواند شاهدهی بر توجّه امام زمان علیه السلام به این مسجد و این مکان باشد.^۲

آیه الله شبیری، از این منظر به مسجد جمکران نگریسته و فرموده است:

اگر کسی در مسئله تاریخ مسجد ایجاد شبهه کند، قضایای مستقیم و متواتر یقینی‌ای را که خیلی از افراد با رفتن به آن جا و توسّل پیدا کردن، مشکلات مهمشان حل شده، نمی‌تواند انکار کند.

این مسجد، مکانی است که اولیا و مقدّسین و رجال معنوی، سالیان دراز در آن جا توسّل به شخص اوّل فعلی عالم داشته‌اند. بنا بر این، مسجد جمکران قطعاً مورد عنایت خداوند است و طبیعی است که مشکلات در آن جا حل شود. ما می‌دانیم که خیلی از افراد به حسب ظاهر، مشکلات لاینحل داشتند و آن جا رفتند و مشکلشان حل شده است.

امام خمینی علیه السلام بیماری‌ای داشتند که احتمال نجات از آن بعید به نظر می‌رسید، و هنوز این خبر بین مردم منتشر نشده بود. پسر دایی ما دکتر ولایی برای رسیدگی، با یکی از وزرا آمدند و گفت: «حال ایشان وخیم است»، کسی هم نمی‌دانست که ایشان مریض شده‌اند. ما با یکی از رفقا گفتیم که «باید برویم مسجد جمکران برای توسّل». رفتیم و الحمدلله خطری که احتمال نجات از آن بعید به نظر می‌آمد، حل شد. به هر حال، ما تجربه‌ای این چنین در باره مسجد جمکران داریم. اشخاص دیگر هم تجربه‌های مختلفی دارند.^{۳، ۴}

۱. همان جا.

۲. ر.ک: ج ۵ ص ۲۷۷ (بخش ششم / فصل پنجم / تشریح آقای عبدالرحیم بلورساز).

۳. ماهنامه پاسدار اسلام: ش ۲۸۵-۲۸۶ ص ۲۰.

۴. آیه الله حاج آقا رضا بهاء الدینی علیه السلام در پاسخ به این سؤال که «نظر شما درباره مسجد جمکران چیست؟»، فرمود: «چیزی که من خود دیده‌ام این است که قریب ده بار در مُحاذات آن، حال من تغییر کرده و ناراحتی‌ها برطرف شده است». همچنین آیه الله بهجت علیه السلام کرامت شگفتی در باره این مسجد نقل کرده‌اند. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: زمزم عرفان ص ۲۹۲ (امداد غیبی در تعمیر مسجد جمکران).

۴ / ۷

جزیره خضراء^۱

یکی از موضوعات و مسائلی که برای شیعیان و پیروان امام زنده غایب مطرح بوده، مسئله محل سکونت و زندگی ایشان است. می‌توان گفت طرح «جزیره خضراء»، پاسخی به این کنجکاوی‌هاست.

جزیره خضراء، منطقه‌ای است در جنوب اسپانیا نزدیک تنگه جبل الطارق که نامش در تواریخ اندلس و مغرب آمده است و در منابع کهن، از آن به «باب الأندلس» یاد شده است.

جزیره خضراء به عنوان محل سکونت و اقامت صاحب الأمر، از دوره صفویه در ادبیات شیعیان مطرح شده است. از این داستان، دو گزارش در منابع حدیثی و اعتقادی شیعه آمده است:

۱. واقعه‌ای که برای زین الدین علی بن فاضل مازندرانی در یازدهم شوال ۶۹۱ ق، اتفاق افتاده و او آن را در نجف در پانزدهم شعبان ۶۹۹ ق، برای فضل بن یحیی طیبی نقل کرده است و البته فضل بن یحیی، پیش از این تاریخ، آن را از طریق دو نفر دیگر به نام‌های شمس الدین نجیح حلّی و جلال الدین عبدالدین حوام حلّی شنیده بوده است. فضل بن یحیی، پس از استماع، این واقعه را کتابت می‌کند و رساله‌ای می‌شود که مورد توجه عالمان شیعه قرار می‌گیرد.

خلاصه داستان چنین است: زین العابدین با یکی از استادان حنفی مذهبش به مصر سفر می‌کنند و از آن جا عازم سرزمین اندلس و جزائر آن می‌شوند. در ضمن سفر، نام «جزائر الرافضة» را از مردمان آن جا می‌شنود و تصمیم می‌گیرد که به آن جا

۱. به قلم پژوهشگر ارجمند، حجة الاسلام و المسلمین مهدی مهریزی.

سفر کند. پس از سه روز سفر، به جزیره‌هایی می‌رسد با برج‌ها و دژهای محکم. مردمان آن جا را شیعه و معتقد می‌یابد. از آنها می‌پرسد: رزق و روزی شما از کجا می‌آید؟ می‌گویند: از جزیره خضراء در بحر ایض که محل سکونت فرزندان امام زمان است و از آن جا تا به این جا، چهار ماه طول سفر است. علاقه‌مند می‌شود که بدان جا سفر کند. با کاروانی که ارزاق را برای شیعیان آن منطقه می‌آورد، به جزیره خضراء سفر می‌کند. آن جا را سرسبز و زیبا می‌بیند. در آن جا شخصی را به نام سید شمس الدین محمد عالم، زیارت می‌کند که خود را نائب خاص امام زمان علیه السلام معرفی می‌کند. گفتگوها و پرسش و پاسخ‌هایی میان او و سید شمس الدین صورت می‌گیرد. اطرافیان سید شمس الدین، او را از نوادگان امام زمان علیه السلام معرفی می‌کنند و در ادامه داستان، پاره‌ای از پرسش‌ها و پاسخ‌ها نقل شده‌اند.^۱

متن اصلی این رساله، به زبان عربی بوده است و ترجمه آن را به فارسی، شیخ آقا بزرگ به محقق کرکی (م ۹۴۰ ق)^۲ و برخی نیز به میر شمس الدین محمد بن اسدالله شوشتری نسبت داده‌اند.^۳

۲. داستان دیگر را محدث نوری در جنة المأوی آورده است که کمال الدین احمد بن محمد بن یحیی انباری به سال ۵۴۳ ق، مشابه واقعه پیشین برایش اتفاق می‌افتد. محدث نوری، این داستان را از کتاب التعازی شریف زاهد محمد بن علی علوی و الصراط المستقیم بیاضی (م ۸۷۷ ق)^۴ و نیز از طریق سید نعمت الله جزایری در الأنوار النعمانیة از علی بن فتح الله کاشانی و او از شریف زاهد علوی، نقل کرده

۱. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۵۹ - ۱۷۴.

۲. الذریعة إلى تصانیف النبیة: ج ۲ ص ۹۲.

۳. برخی از محققان چنین نسبتی را مطابق واقع نمی‌دانند؛ چون از محقق کرکی، تألیف یا ترجمه‌ای به فارسی گزارش نشده است (مقاله «حکایت جزیره خضراء»، رسول جعفریان پاورقی ۵).

۴. مشکل آن است که زاهد علوی، معاصر ابو الفرج نعمانی (م ۲۵۶ ق) و ابو الفضل شیبانی (م ۳۸۵ ق) است و چه طور داستان دو قرن بعد را آورده است؟!

است. خلاصه داستان طبق نقل محدث نوری چنین است:

احمد بن محمد بن یحیی انباری می‌گوید: شبی در خانه وزیر عون الدین یحیی بن هبیره بودیم و گروهی دیگر نیز میهمان بودند. در آن جمع، شخص ناشناسی بود که وزیر، او را بسیار تکریم می‌کرد. در پایان گفتگوها وزیر به مذمت شیعیان پرداخت. وقتی سخن به این جا می‌رسد، شخص ناشناس می‌گوید: می‌خواهم داستانی را تعریف کنم. با گروهی از شهر خود به نام «باهیه»، عازم سفر دریا شدیم. به جزایری رسیدیم که ناخدا نیز اطلاعی از آن نداشت. پرس و جو کردیم گفتند نام جزیره، «مبارکه» و سلطان آن، «طاهر» نام دارد. از محل حکومت وی پرسیدیم، گفتند: مکانی به نام «زاهره» است که با این جا ده شبانه‌روز راه خشکی و بیست و پنج شبانه‌روز راه دریا فاصله دارد و مردمان آن مسلمان‌اند.

از نائب سلطان در این شهر پرسیدیم، مردی صالح را معرفی کردند. نزد او رفتیم. او خواست از یهودیان و مسیحیان گروه جزیه بگیرد و برخی دیگر را خوارج معرفی کرد که اموالشان محترم نیست. از وی خواستیم ما را به سلطان معرفی کند. او نیز چنین کرد. به سمت زاهره حرکت کردیم. آن جا را شهری زیبا و خوش آب و هوا یافتیم. نزد طاهر رفتیم. او خود را فرزند امام زمان عج معرفی کرد. پس از زاهره، شهری دیگر بود به نام «راقیه» که سلطانش قاسم پسر امام زمان عج بود و پس از آن، شهری دیگر به نام «صافیه» که سلطانش ابراهیم پسر امام زمان عج بود و پس از آن، دو شهر دیگر به نام‌های «ظلوم» و «عناطیس» که حاکمانش عبدالرحمان و هاشم پسران امام زمان عج بودند. در این پنج شهر، جز شیعه زندگی نمی‌کرد. یک سال در آن جا اقامت کردیم. وزیر وقتی داستان را شنید، همه ما را تهدید کرد که این داستان را بر زبان نیاوریم.^۱

در دوره معاصر و هم‌زمان با پیروزی انقلاب اسلامی، مسئله جزیره خضراء

۱. جنة المأوی (چاپ شده در معارج الأنوار: ج ۵۳): ص ۲۱۳ - ۲۲۰ (حکایت دوم).

مجدداً با نگارش کتابی با عنوان مثلث برمودا فی «بحار الأنوار» الشیخ المجلسی، دراسة مفصلة لظاهرة مثلث برمودا و الصحون الطائره و بحث خاص حول الإمام المهدي، به بحث گزارده شد که محل گفتگوهای علمی و دینی قرار گرفت. این کتاب، به فارسی ترجمه شد و نقدهایی به فارسی و عربی بر این کتاب نوشته شد.

تحلیل و نقد

تا این جا گزارشی اجمالی از منابع و مصادر این داستان را آوردیم. اینک در مقام تحلیل و نقد آن باید گفت:

۱. اتصال این داستان‌ها از قرن یازدهم به قرن ششم و هفتم که زمان وقوع ادعایی آن است، قابل اثبات نیست. نقل‌ها به صورت و جاده^۱ هستند و از اعتبار لازم برخوردار نیستند.

۲. شکل و لحن قصه‌پردازی حاکم بر داستان، گونه‌ای قصه‌گویی را به ذهن متبادر می‌کند که با فرهنگ حدیثی ما بیگانه است.

۳. جزیره مورد بحث در این گزارش‌ها، از جمله چیزهایی است که حتی در دوره‌های اخیر و با گسترش امکانات جستجو و کاوش، اثری از آن دیده نمی‌شود. در حالی که در صورت موجود بودن می‌باید قابل تجربه حسی باشد.

۴. هیچ اثر اعتقادی بر این مطالب بار نمی‌شود؛ زیرا مکان زندگی امام علیه السلام و خانواده ایشان، موضوعی تاریخی است و عقیدتی محسوب نمی‌شود.

موضوعات عقیدتی به سبب اهمیتی که دارند، نیازمند ادله معتبر برای اثبات هستند و به گفته برخی حتی مشمول ادله حجیت خبر واحد نیز نمی‌شوند. از این رو، استنتاج مباحث عقیدتی از این داستان‌ها ممکن نیست.

۱. یعنی به صورت نقل از روی نسخه‌های منسوب به محدثان گذشته، بدون روایت معتبر و سلسله زوایان و اجازه روایت.

بخش سوم

غیبت امام محمدی علیه السلام

- فصل یکم : پیشگویی غیبت امام مهدی عج
- فصل دوم : اشاراتی بجلت غیبت امام مهدی عج
- فصل سوم : برکات تکوینی امام نایب

درآمد

جامعه اسلامی از آغاز، با مفهوم «حکومت» آشنا بوده و به حضور و ظهور حاکمان خو گرفته و جامعه شیعی نیز از مفهوم «امامت» و حضور همیشگی «حجت» آگاه بوده است، هر چند تنها، راویان، عالمان و حلقه‌های مرتبط با آنان با مفهوم دقیق این حضور آشنا بودند و فضای اختناق و تقیّه، فرصت عمومی‌سازی این آگاهی و ژرف‌نگری در آن را فراهم نیاورد.

اهل بیت علیهم‌السلام در کنار ترویج و تبیین مفهوم امامت، از همان آغاز کوشیدند که شیعیان مرتبط با خود را از این موضوع آگاه کنند که حضور همیشگی حجت و نیاز همواره هستی به او، با ظهور و آشکار بودن او تفاوت دارد. البته این کوشش‌های جانبی، تحت تأثیر محدودیت‌های فضای صدور بودند. از این رو، گستره آگاهی بخشی و دانش‌افزایی آن، همه شیعیان را در بر نمی‌گرفت؛ اما تلاش مستمر و خستگی‌ناپذیر اهل بیت علیهم‌السلام توانست فضا و فرهنگ عمومی شیعه را تا حد قابل قبولی آماده پذیرش «غیبت» نماید و به سؤال‌ها، ابهام‌ها و حتی انکارهای برخاسته از مواجهه با مسئله نوپدید غیبت امام عصر علیه‌السلام و فضای برساخته منحرفان، کژاندیشان و دشمنان، پاسخی در خور دهد.

آنچه می‌آید، اشاره‌ای به تلاش‌های امامان علیهم‌السلام و اصحاب ایشان است. در پایان نیز از دو تدبیر جانبی یاد می‌کنیم که اگر چه به گونه مستقیم در راستای آماده‌سازی برای غیبت نبوده است، اما گذار از آن را تسهیل نموده و به آمادگی ذهنی و عملی

پذیرش و باور امام غایب، یاری رسانده است.

الف - اقدامات علمی (آگاهی‌بخشی و انکارزدایی)

اهل بیت ع آگاهی‌های همه‌جانبه‌ای را در اختیار پیروان خود نهادند تا تحمّل آنان را در برابر فقدان امام خود، افزایش دهند. این آگاهی‌بخشی گسترده، در قالب‌های گوناگون و تقریباً از سوی همه معصومان ع صورت گرفته است. این تلاش‌ها و زمینه‌سازی‌ها را در سه بخش: انکارزدایی، ارائه ویژگی‌های غیبت، و تبیین آسیب‌ها و سختی‌های روزگار غیبت، دسته‌بندی کرده‌ایم.

۱. انکارزدایی

ناگوارترین آسیب روزگار غیبت، تاب نیاوردن در برابر شبهه‌ها، طعنه‌ها و یأس حاصل از به درازا کشیدن غیبت و در نتیجه انکار امام غایب و یا غیبت اوست. از این رو، معصومان ع به موازات خبر دادن به وقوع غیبت، از انکار امام غایب، بر حذر می‌داشتند. پیامبر خدا ص در این زمینه می‌فرماید:

مَنْ أَنْكَرَ الْقَائِمَ مِنْ وُلْدِي فِي زَمَانِ غَيْبَتِهِ (فَ) مَاتَ، (فَقَدْ مَاتَ) مِثْلَهُ جَاهِلِيَّةً.^۱

هر کس [امام] قائم از فرزندانم را در روزگار غیبتش انکار کند و در همان حال بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است.

امام صادق ع نیز در کلامی صریح، از انکار غیبت امام بر حذر داشته و فرموده است:

إِنْ بَلَغَكُمْ عَنْ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً فَلَا تُنْكِرُوهَا.^۲

اگر به شما خبر رسید که صاحب این امر (قیام) غیبت کرده است، انکار نکنید.

اهل بیت ع برای زدودن این انکارها می‌کوشیدند و با آگاهی‌بخشی، زمینه

۱. ر.ک: ج ۲ ص ۵۶ ح ۲۱۲.

۲. ر.ک: ص ۱۱۶ ح ۵۱۵.

باورمندی به حضور غایبانه امام مهدی را فراهم می‌آوردند.

۱-۱. دو گونه بودن حضور امام

خانندان رسالت از آغازین روزهای شکل‌گیری امامت و حتی اندکی پیش از آن، در کنار تبیین ضرورت وجود امام، دو گونه حضور او را در جامعه انسانی ترسیم و به صراحت بیان کردند که امام حقیقی جامعه، گاه ظاهر و گاه غایب است. پیامبر خدا ﷺ به عنوان نخستین مسئول نصب و معرفی امامان، در جامعه دعا می‌فرماید:

اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالِي خُلَفَائِي وَ أُمَّةٌ أُمَّتِي بَعْدِي... وَ لَا تُخَلِّ الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ مِنْهُمْ بِحُجَّتِكَ . ظاهراً أو خافياً مغموراً . لئلا يبطل دينك و حجتك و برهانك و بيناتك .^۱

بار خدایا! هر کسی را که جانشینان من و امامان امتم پس از مرا دوست می‌دارد، دوست بدار... و زمین را از وجود شخصی از آنان که حجت تو را بر پای دارد، خواه آشکار باشد، خواه پنهان و گم‌نام، تهی مدار تا دین تو و حجت و برهان و نشانه‌هایت، از بین نروند.

پیام علی علیه السلام با شناختی پیامبرگونه و با ایمان به استجاب دعا، با اطمینان کامل می‌فرماید:

اعلموا أن الأرض لا تخلو من حجة لله عليه السلام ، و لكن الله سيعمى خلقه عنها بظلمهم و جورهم و إسرافهم على أنفسهم .^۲

بدانید که زمین از حجت خدای علیه السلام خالی نمی‌ماند؛ اما خداوند علیه السلام خلقش را به دلیل ظلم و ستم و زیاده‌روی‌شان بر خودشان، نسبت به او نابینا می‌کند.

همچنین در جایی دیگر، خود دعای پیامبر علیه السلام را در قالبی مشابه تکرار می‌کند^۳ و

۱. ر.ک: ج ۱ ص ۲۳۶ ح ۵۳.

۲. ر.ک: ج ۱ ص ۲۳۶ ح ۵۴.

۳. ر.ک: ج ۱ ص ۲۳۸ ح ۵۵.

بر بالای منبر کوفه آشکارا می‌فرماید:

اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا بُدَّ لَكَ مِنْ حُجْجٍ فِي أَرْضِكَ ، حُجَّةٌ بَعْدَ حُجَّةٍ عَلَيَّ خَلْقِكَ ، يَهْدُونَكَ
إِلَى دِينِكَ ، وَ يُعَلِّمُونَكَ عِلْمَكَ ، كَيْلَا يَتَفَرَّقَ أَتْبَاعُ أَوْلِيَائِكَ ، ظَاهِرٌ غَيْرِ مُطَاعٍ ، أَوْ
مُكْتَمٍ يَتَرَقَّبُ ، إِنْ غَابَ عَنِ النَّاسِ شَخْصُهُمْ فِي حَالِ هُدْيَتِهِمْ فَلَمْ يَغِبْ عَنْهُمْ قَدِيمٌ
مَبْرُوثٌ عَلَيْهِمْ ، وَ آدَابُهُمْ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مُثَبَّتَةٌ ، فَهُمْ بِهَا عَامِلُونَ .^۱

بار خدایا! تو را ناگزیر، حجت‌هایی در زمینت باید؛ حجتی از پی حجتی بر
خلقت، که آنان را به دین تو رهبری کنند و دانش تو را به ایشان بیاموزند تا بیروان
دوستانت پراکنده نشوند، خواه این حجت، آشکار باشد و نافرمان‌روا، و خواه
پنهان و در انتظار. اگر چه جسمش، در حال آتش‌بس مردم [با دشمن]، از آنان
پنهان باشد، اما دانش دیرین و منتشر آنان، از مردم، نهان نیست و آدابشان، در
دل‌های مؤمنان، پابرجاست و به آنها عمل می‌کنند.

امام زین العابدین ع نیز حجت الهی را لازمه وجود و بقای پرستش خدا از
سوی انسان دانسته و آن را به دو گونه: «ظاهر مشهور» یا «غائب مستور»، تقسیم
نموده است.^۲

۱-۲. مشابه پیشین داشتن غیبت

امامان ع برای زدودن زمینه انکارهای برخاسته از غریب بودن غیبت، از راهی ساده
سود جسته‌اند. آنان برای باور غیبت حجت - که غیر عادی می‌نمود -، به نمونه
مشابه ارجاع داده و برای بیان امکان تحقق آن به دیگر حجت‌های الهی مانند: عزیز،
یوسف، موسی، یونس و خضر ع استناد نموده‌اند.^۳

آنان همچنین برای رویارویی با انکار ناشی از طولانی شدن عمر امام غایب، به
طول عمر نوح و خضر اشاره نموده و بستری هموار را برای پذیرش غیبت ایشان

۱. ر.ک: ص ۱۹۶ ح ۵۸۹.

۲. ر.ک: ص ۲۱۲ ح ۶۰۳ و ج ۱ ص ۲۳۸ ح ۵۶.

۳. ر.ک: ص ۷ (بخش دوم / فصل ششم / ویژگی‌های پیامبرانه).

فراهم آورده‌اند.^۱

البته این آگاهی بخشی، برای غیبتی طولانی، بویژه در پی حضور دوپست و پنجاه ساله امامان، کافی نمی‌نمود. از این رو امامان علیهم‌السلام افزون بر این، به بیان ویژگی‌های این غیبت خاص همت گماشته، نشانه‌هایی را ارائه داده‌اند تا شناخت و باور آن را آسان‌تر کنند.

۲. بیان ویژگی‌های غیبت

آگاهی کامل از پدیده ناآشنای غیبت، جز از طریق وقوع خارجی آن ممکن نیست؛ اما ارائه برخی ویژگی‌ها و توضیح چگونگی آن می‌تواند از غرابت آن بکاهد و آن را به امری نه چندان غریب تبدیل کند. بر این اساس، امامان علیهم‌السلام چندین ویژگی دوران غیبت را بر شمرده‌اند تا به گاه پیشامدش، مردمان آن را انکار نکنند و با انطباق آنچه واقع می‌شود با آنچه پیش‌تر نسبت به آن آگاهی یافته‌اند، آن را آسان‌تر باور کنند.

اهل بیت علیهم‌السلام غیبت را امری الهی و از پیش تقدیر شده خوانده و آن را نه یک امر تصادفی و بی‌برنامه، بلکه دورانی با سرآغاز مشخص، هرچند طولانی دانسته‌اند و با بیان برخی رویدادهای دور و نزدیک پیش از آن، انتظار خردمندانه‌ای را برای آن فرمان داده‌اند.

۲-۱. مقدر بودن غیبت

تفاوت غیبت با روال عادی و معهود امامت، نیاز به تحلیل درست و عقلانی آن دارد و پذیرش استناد آن به حکمت الهی، در گرو تبیین و فهم عمیق آن است. برخی احادیث پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان علیهم‌السلام، ابتدا مسئله دیرباور غیبت امام قائم علیه‌السلام را حتمی، مستند به تقدیر الهی و آن را واقعه‌ای قابل انتظار و پیش‌بینی دانسته و سپس آن را تحلیل نموده‌اند.

۱. ر.ک: ج ۲ ص ۲۸۱ (بخش دوم: فصل پنجم: طول عمر امام).

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله غیبت را نه یک امر تصادفی و اتفاقی، بلکه گوشه‌ای از تدبیر الهی برای نظام امامت و امت اسلامی خوانده که از پیش به اطلاع ایشان رسانده‌اند.

لَيَغِيبَنَّ الْقَائِمُ مِنْ وَادِي بَعْدِ مَعْهُدِ إِلَيْهِ مِنِّي.^۱

قائم از میان فرزندانم با عهده‌ی که از من به او رسیده است، غایب می‌شود.

امام زین العابدین علیه السلام نیز در خطاب به یکی از اصحاب سرش، ابو خالد کابلی، تحقق غیبت را در روزگاری معرفی می‌نماید که دست کم عده‌ای از باورمندان به امامت وجود دارند که با عقل و فهم و شناخت خدادادی خود، امام غایب را مانند امام ظاهر می‌دانند و نزد آنان، غیبت، با شهود، تفاوتی نمی‌کند.^۲

امام رضان علیه السلام نیز غیبت امام زمان علیه السلام و درازای آن را به دست خداوند و تقدیر الهی خوانده است:

يُغَيِّبُهُ اللَّهُ فِي بَيْتِهِ مَا شَاءَ.^۳

خداوند، او را در پرده غیب خود، هر اندازه بخواهد، نگاه می‌دارد.

نیز در بیان حتمی بودن غیبت و طراحی الهی و از پیش آن، امام باقر علیه السلام به آیه: ﴿إِنْ أَضْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾^۴ اگر آب هایتان [در ژرفای زمین] فرو رود، چه کسی آب گوارا برایتان می‌آورد؟ اشاره نموده و غیبت امام عصر علیه السلام را تأویل تحقق نیافته اما حتمی الوقوع آن شمرده و فرموده است:

وَلَا بُدَّ أَنْ يَجِيءَ تَأْوِيلُهَا.^۵

تأویل این آیه ناگزیر خواهد آمد.

احادیث دیگری نیز دلالت دارند که اندازه و درازای غیبت، مانند اصل آن به

۱. رک: ج ۵ ص ۱۰۰ ح ۵۰۳.

۲. رک: ج ۵ ص ۱۰۰ ح ۵۰۳.

۳. رک: ج ۵ ص ۱۱۸ ح ۵۱۹.

۴. ملک: آیه ۳۰.

۵. رک: ص ۱۱۲ ح ۵۱۲.

مشیت و تقدیر الهی است و متأثر از عجله بندگان و یا پیشگویی و خواست آنان نیست. امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْجَلُ لِعَجَلَةِ الْعِبَادِ. إِنَّ لِهَذَا الْأَمْرِ غَايَةً يَنْتَهَى إِلَيْهَا، فَلَوْ قَدْ بَلَغُوا لَمْ يَسْتَقْدِمُوا سَاعَةً وَ لَمْ يَسْتَأْخِرُوا.^۱

خداوند، به خاطر عجله بندگانش عجله نمی کند. این امر، نهایتی دارد که باید به آن برسد و اگر به آن برسند، یک لحظه پس و پیش نمی شود.

ممکن است کردار نادرست امت و یا برخی حرکت های خام شیعیان و افشای اسرار آنان، امر قیام را به تأخیر اندازد و غیبت را طولانی کند؛^۲ اما همه اینها در لوح و اثبات الهی منقوش است و کسی جز خداوند متعال، از آن اطلاعی ندارد و کسانی که برای پایان غیبت، وقت تعیین می کنند، مدعیانی دروغگو پیش نیستند؛ مدعیانی که خود را از امامان معصوم، عالم تر نشان می دهند؛ زیرا امام صادق علیه السلام با صراحت فرموده است:

كَذَّبَ الْوَقَاتُونَ. إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نُوقِتُ.^۳

وقت گذاران، دروغ می بافند. ما اهل بیت، تعیین وقت نمی کنیم.

۲-۲. تعیین سرآغاز غیبت

مقدّر بودن امر غیبت، بدین معناست که غیبت، در زمانی مشخص و از پیش تعیین شده به وقوع می پیوندد. امامان علیهم السلام نیز در نسل های متوالی، با اعلام نزدیکی تحقق غیبت و نشانه های نزدیک شدن آن، به پذیرش آن کمک کرده اند.

امام علی علیه السلام، مهدی علیه السلام را یازدهمین نسل از سلاله خود اعلام می دارد و بدین سان، فاصله حدود دو قرنی خود را با غیبت قائم علیه السلام، بیان می دارد.^۴ امام

۱. ر.ک: ج ۵ ص ۳۶۸ ح ۹۵۷.

۲. ر.ک: ج ۸ ص ۱۳۳ (بخش یازدهم / فصل یکم / آیا در وقت قیام، بدارخ می دهد).

۳. ر.ک: ج ۸ ص ۹۶ ح ۱۴۸۸.

۴. ر.ک: ص ۱۰۲ ح ۵۰۵.

حسن (ع) نیز به هنگام توصیف مهدی (عج)، او را نهمین فرزند برادرش حسین (ع) می‌خواند،^۱ چنان‌که امام حسین (ع) نیز خود همین را بیان نموده است.^۲

اندکی بعد امام زین العابدین (ع) سخن پیامبر (ص) را در باره امام جعفر صادق (ع) فراز می‌آورد که فرمان می‌دهد او را «صادق» لقب دهند؛ چرا که در نسل پنجم از او، جعفری کذاب، پدیدار می‌شود که معاصر امام مهدی (عج) و در پی غصب جایگاه اوست.

امام زین العابدین (ع) پس از نقل سخن پیامبر (ص)، قائم را دوازدهمین وصی پیامبر (ص) می‌خواند و می‌فرماید:

ثُمَّ تَمَّتْ الْغَيْبَةُ بِوَلِيِّ اللَّهِ الرَّثَانِي عَشْرًا مِنْ أَوْصِيَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَالْأُتَمَّةُ بَعْدَهُ.^۳

سپس غیبت ولیّ خدای (ع) که دوازدهمین نفر از اوصیای پیامبر خدا و امامان پس از اوست، استمرار می‌یابد.

امام کاظم (ع) نیز در بیانی رمزآلود، اما مفهوم برای خواصّ شیعه، اندکی زمان را دقیق‌تر بیان می‌دارد و می‌فرماید:

إِذَا قُفِدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ قَالَهُ اللَّهُ فِي أَدْيَانِكُمْ، لَا يُزِيلُكُمْ عَنْهَا أَحَدٌ، يَا بَنِي آدْنَةَ لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ.^۴

هنگامی که بنجمین نفر از نسل هفتمین امام، ناپیدا شود، خدا را خدا را در دین‌هایتان! مبادا کسی شما را از آن جدا کند. پسر عزیزم! صاحب این امر (قیام) را ناگزیر از غیبتی است.

هر چند این بیان در زمان خود، رمزآلود بوده است، اما پس از تحقق و شروع غیبت، به راحتی معلوم گردید که مقصود امام کاظم (ع) از هفتم، وجود مبارک خود

۱. ر.ک: ج ۳ ص ۱۰۲ ح ۵۰۷.

۲. ر.ک: ج ۳ ص ۱۰۷ (خبر دادن امام حسین (ع) از غیبت امام مهدی (عج)).

۳. ر.ک: ج ۳ ص ۱۰۹ (خبر دادن امام زین العابدین (ع) از غیبت امام مهدی (عج)).

۴. ر.ک: ج ۳ ص ۱۱۷ (خبر دادن امام کاظم (ع) از غیبت امام مهدی (عج)).

ایشان و مراد از پنجم، نسل پنجم از ایشان است.
پس از امام کاظم علیه السلام، امام رضا علیه السلام یک نسل جلوتر می آید و در معرفی قائم
می فرماید:

ذَاكَ الرَّابِعُ مِنْ وُلْدِي، يُغَيِّبُهُ اللَّهُ فِي بَيْتِهِ مَا شَاءَ.^۱

او چهارمین نفر از نسل من است. خداوند، او را در پرده غیب خود، هر اندازه
بخواهد، نگاه می دارد.

امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام نیز هر یک به ترتیب، او را سومین و دومین نسل
خود بر می شمردند^۲ و در آخرین حلقه، امام حسن عسکری علیه السلام قائم را فرزند خود
می خواند و به غیبتش اشاره می کند.

امام عسکری علیه السلام همچنین سال ۲۶۰ هجری را آغاز اختلاف شیعه خوانده^۳ و در
سخنی دیگر، این اختلاف را در باره جانشین خود دانسته است.^۴ از این رو،
بسیاری از شیعیان می توانستند با کنار هم نهادن این دو سخن، شروع غیبت را
حدس بزنند.

۲-۳. دو بخشی و طولانی بودن غیبت

از دیگر اقدامات علمی امامان علیهم السلام برای کاستن از غرابت و جلوگیری از انحرافات
اعتقادی و ناامیدی شیعیان، آگاهی بخشی آنان در باره شکل و دوره زمانی غیبت
است. آنان افزون بر تعیین سرآغاز غیبت، چگونگی آن را نیز توضیح داده و بیان
داشته اند که غیبت امام به صورت محدود شروع می شود؛^۵ اما در آن حد نمی ماند و

۱. ر.ک: ص ۱۱۹ (خبر دادن امام رضا علیه السلام از غیبت امام مهدی علیه السلام).

۲. ر.ک: ص ۱۲۱ (خبر دادن امام جواد علیه السلام از غیبت امام مهدی علیه السلام) و ص ۱۲۳ (خبر دادن امام هادی علیه السلام از
غیبت امام مهدی علیه السلام).

۳. کمال الدین: ص ۴۰۸ ح ۶.

۴. ر.ک: ج ۲ ص ۵۵ (بخش یکم / فصل چهارم / نهی از انکار امامت امام قائم علیه السلام).

۵. ر.ک: ص ۱۱۵ (خبر دادن امام صادق علیه السلام از غیبت امام مهدی علیه السلام) و ص ۱۲۷ (دو غیبت کوتاه و بلند دارد)

بر شدت آن افزوده می‌شود و به درازا می‌کشد.

امامان (ع) بر دو قسمتی بودن غیبت امام عصر (ع) تأکید کرده و بخش اول را «غیبت قصیر» و بخش دوم را «غیبت طویل» خوانده‌اند.^۱ نکته این جاست که غیبت نخست، ۶۹ سال و به اندازه عمر طبیعی یک انسان بوده است. از این رو، امامان (ع) برای رفع شبهه وفات امام عصر (ع) در پایان این مدت، چندین بار بر عدم وفات امام تا ظهور و خروج و اصلاح دنیا و آکندن آن از عدل و داد پس از فراگیری ظلم و جور، پای فشرده‌اند.

امام عصر (ع) خود نیز در پایان دوره غیبت صغرا، خطاب به آخرین نایب خاص خود (علی بن محمد سمری)، به وقوع غیبت دوم و به درازا کشیدن این دوران، آگاهی داده است.^۲

طولانی شدن غیبت نیز در بسیاری از احادیث امامان (ع) گوشزد و به آن، تصریح شده است.^۳ تعبیر امامان از دوره غیبت با عنوان «فترت» و تنظیر آن به «فترت پیامبران» می‌تواند ناظر به طولانی بودن آن باشد.^۴

۳. تبیین آسیب‌های روزگار غیبت

بخش مهمی از پیشگویی‌های امامان (ع)، برای آماده‌سازی جهت رویارویی با پیشامدهای سخت روزگار غیبت است و بخش مهمی از تمهیدات، به این منظور صورت گرفته که شیعه در دوران غیبت نلغزد و امامت را از یاد نبرد.

♦♦♦♦

۱. ر.ک: ص ۱۲۷ (دو غیبت کوتاه و بلند دارد). نیز، ر.ک: الغیبة، نعمانی: ص ۱۷۱ ح ۳ و ص ۱۷۲ ح ۶ و ۷ و ص ۱۷۳ ح ۸ و ۹.

۲. ر.ک: ص ۳۹۸ ح ۶۵۷.

۳. ر.ک: ص ۱۰۴ ح ۵۰۷ و ص ۱۱۳ (خبر دادن امام باقر (ع) از غیبت امام مهدی (ع)) و ص ۱۲۵ (غیبتی طولانی دارد و...).

۴. الکافی: ج ۱ ص ۲۴۱ ح ۲۱.

امامان علیهم السلام می دانستند که فتنه‌ها، آشوب‌ها و حوادث توان فرسای این روزگار، پیروان آنها را آزار می دهد و برخی را به حیرت و گمراهی فرو می برد و عده‌ای را نیز به انکار امام می کشد و تنها دسته‌ای از استوارگامان ولایت مدار را در گردونه باور به ولی عصر علیه السلام نگاه می دارد. آنها این وضعیت را بیان کردند؛ زیرا آگاه بودن به سختی، از رنج آن می کاهد و آمادگی تحمل آن و توان رویارویی با آثارش را افزایش می دهد.

۳- ۱. حیرت و ضلالت

از مهم‌ترین آسیب‌های غیبت طولانی، پیدایش زمینه شک در اصل وجود امام و احساس نادرست بی‌نیازی انسان به حضور اوست. امامان معصوم، با پیش‌بینی این گمراهی و انحراف، کوشیده‌اند که باورمندان به امامت را از افتادن به این ورطه نجات دهند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نخستین کسی است که گمراهی مردمان را در روزگار غیبت مهدی علیه السلام تذکر داده است:

تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَ حَيْرَةٌ حَتَّى تَضِلَّ الْخَلْقُ عَن أَدْيَانِهِمْ.^۱

غیبت او و حیرت مردم، چنان خواهد بود که مردم از دینشان گمراه می شوند.

و بازبانی دیگر فرموده است:

تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَ حَيْرَةٌ تَضِلُّ فِيهَا الْأُمَّمُ.^۲

غیبت و حیرتی دارد که مردمان در آن، گمراه می شوند.

ایشان گستره شک مردم را تا تولد و وجود امام مهدی علیه السلام بیان فرموده است:

حَتَّى يَقُولَ أَكْفَرُ النَّاسِ: مَا بَلَّغَهُ فِي آلِ مُحَمَّدٍ حَاجَةً، وَ يَشْكُ آخِرُونَ فِي وِلَادَتِهِ.^۳

۱. ر.ک: ص ۹۸ ح ۵۰۱.

۲. ر.ک: ص ۹۸ ح ۵۰۲.

۳. ر.ک: ص ۱۰۰ ح ۵۰۲.

تا آن جا که بیشتر مردم می‌گویند: خدا را با خاندان محمد، کاری نیست، و حتی برخی در تولد او نیز شک می‌کنند.

امام صادق (ع) نیز احساس نادرست بی‌نیازی به اهل بیت (ع) را چنین رد نموده است:

أَمَّا وَ اللَّهِ لَيَغَيِّرَنَّ عَنْكُمْ مَهْدِيَّكُمْ حَتَّى يَقُولَ الْجَاهِلُ مِنْكُمْ : مَا لِلَّهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ حَاجَةٌ .
ثُمَّ يَقْبَلُ كَالشُّهَابِ النَّاقِبِ .^۱

هان! به خدا سوگند، مهدی شما از دیده‌هایتان پنهان می‌شود تا آن جا که ناآگاهانتان می‌گویند: خدا را با خاندان محمد، کاری نیست، سپس مانند شهابی نورافشان می‌آید.

دستور پیامبر خدا (ص) برای رویارویی با این بحران، چنگ زدن به دین است. ایشان از امتش می‌خواهد که شک و تردید به خود راه ندهند تا شیطان، منفذی برای رخنه کردن به دل‌های ایشان و به در بردن از راه دین نیابد.

امام علی (ع) نیز اندیشناکی این آسیب خطرناک بوده است. ایشان در پاسخ اصبع بن نباته می‌فرماید:

فَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي ، الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي ، هُوَ الْمَهْدِيُّ يَمَلُؤُهَا
عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا . تَكُونُ لَهُ خَيْرَةٌ وَ غَيْبَةٌ ، يَصِلُ فِيهَا أَقْوَامٌ وَ يَهْتَدِي
فِيهَا آخَرُونَ .^۲

در اندیشه مولودی از نسل خودم هستم که یازدهمین فرزند من است. او همان مهدی است که زمین را از عدالت آکنده می‌کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است. او حیرت و غیبتی دارد که گروه‌هایی در آن، گم‌راه و گروه‌هایی دیگر، رهنمون می‌شوند.

امام علی (ع) در سخن دیگرش با اصبع بن نباته، بر پیش‌بینی پیامبر خدا (ص)، چنین

۱. ر.ک: ص ۱۱۴ ح ۵۱۴.

۲. ر.ک: ص ۱۰۲ ح ۵۰۵.

تأکید می‌فرماید:

أَمَا لَيْغَيْبَنَّ حَتَّى يَقُولَ الْجَاهِلُ : مَا لِي فِي آلِ مُحَمَّدٍ حَاجَةٌ .^۱

هان! چنان غیبتی می‌کند که نادان می‌گوید: خدا را با خاندان محمد، کاری نیست.

امام حسین علیه السلام با لحنی صریح‌تر، ارتداد برخی از مردم را متذکر شده، می‌فرماید:

لَهُ غَيْبَةٌ يَرْتَدُّ فِيهَا أَقْوَامٌ ، وَ يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى الَّذِينَ آخَرُونَ .^۲

او غیبتی دارد که گروه‌هایی در آن از دین باز می‌گردند و گروهی دیگر بر دین باقی می‌مانند.

همین تعبیر را امام کاظم علیه السلام آورده و این وضعیت را آزمون الهی در باره خلقتش

دانسته است:

لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ حَتَّى يَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ ، إِنَّمَا هِيَ وَمِحْنَةٌ مِنَ اللَّهِ تعالى امْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ .^۳

صاحب این امر (قیام) راناکزیر از غیبتی است، تا آن‌جا که [برخی] معتقدان به آن، از نظرشان باز می‌گردند و این، آزمونی سخت از سوی خدای تعالی برای بندگانش است.

ما اکنون تحقق این پیشگویی‌ها را با نگرستن به آن از پس قرن‌های متوالی مشاهده می‌کنیم. آخرین حلقه پیشگویی‌ها در باره ضلالت (گم‌راهی) و حیرت، سخن پدر بزرگوار امام زمان، امام حسن عسکری علیه السلام است که می‌فرماید:

أَمَا إِنَّ لَهٗ غَيْبَةً يَحَارُّ فِيهَا الْجَاهِلُونَ ، وَ يَهْلِكُ فِيهَا الْمُسْطَلُونَ ، وَ يُكْذِبُ فِيهَا الْوَقَاتُونَ .^۴

۱. ر.ک: ص ۱۰۴ ح ۵۰۶.

۲. ر.ک: ص ۱۰۸ ح ۵۱۰.

۳. ر.ک: ص ۱۱۶ ح ۵۱۸.

۴. ر.ک: ص ۱۲۲ ح ۵۲۳.

هان! او غیبتی دارد که نادانان در آن حیران می‌مانند و باطل‌گرایان، در آن هلاک می‌گردند و وقت‌گذاران [برای ظهورش] دروغ می‌گویند.

۳-۲. فتنه و یأس

توصیف دوران غیبت به روزگار فتنه و یأس، بخش دیگری از آماده‌سازی شیعه برای فهم آسیب‌های غیبت و گذار از این دوران سخت است.

فتنه یا همان فضای شبهه‌آلود، در روزگار غیبت امام عصر ع بسیاری از مردم را از گزینش راه درست و انتخاب راهبر حقیقی، باز می‌دارد و یأس موجب می‌شود که روح انتظار، از جامعه رخت بر بندد. و راهبرد رویارویی با آن، روشنگری و دمیدن روح امیدواری است. امام باقر ع می‌فرماید:

وَ قَالَ النَّاسُ: مَا الْقَائِمُ أَوْ هَلْكَ، بِأَيِّ وَادٍ سَلَكَ، وَقَالَ الطَّالِبُ: أَتَنِي يَكُونُ ذَلِكَ
وَ قَدْ بُلَيْتَ عِظَامَهُ، فَعِنْدَ ذَلِكَ فَارْجُوهُ.^۱

و مردم می‌گویند: قائم مُرد یا هلاک شد و معلوم نیست کجا رفته است، و آن که در پی اوست، می‌گوید: کی قیام می‌کند؟ استخوان‌هایش نیز فرسوده شده است. پس این هنگام، به او امیدوار باشید.

گفتنی است که امام صادق ع، امام کاظم ع و امام عسکری ع نیز این حیرت را پیشگویی کرده‌اند^۲ و از افتادن به وادی حیرت و هلاکت، بر حذر داشته‌اند. این هشدارهای به هنگام، بسیاری از باورمندان به نظام امامت را در مواجهه با پدیده غیبت، هوشیار و در رویارویی با جریان‌های انحرافی و شکاکان، آماده ساخت. کلینی، احادیثی را که آسیب یأس و فتنه را در این روزگار تذکر داده‌اند، در کتاب الکافی آورده است.^۳

۱. ر.ک: ص ۱۱۴ ح ۵۱۳.

۲. ر.ک: ص ۱۱۴ ح ۵۱۴ و ص ۱۱۶ ح ۵۱۸ و ص ۱۲۱ ح ۵۲۳.

۳. ر.ک: الکافی: ج ۱ ص ۳۶۹ (باب التمعیص والامتحان).

۳. ۳. بلا و محنت

امامان شیعه، دوره غیبت را دوره سختی‌ها و نیش زبان‌ها خوانده و بدین‌سان، شیعیان را برای تحمل بلا آماده کرده‌اند.

امام حسین علیه السلام سختی‌های دوران غیبت امام عصر علیه السلام را این‌گونه برشمرده است:

لَهُ غَيْبَةٌ يَرْتَدُّ فِيهَا أَقْوَامٌ، وَ يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى الَّذِينَ آخَرُونَ، فَيُؤْذَوْنَ وَ يُقَالُ لَهُمْ:
﴿مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۱.

او غیبتی دارد که گروه‌هایی در آن از دین باز می‌گردند و گروهی دیگر، بر دین باقی می‌مانند و این دسته، آزار می‌بینند و به ایشان گفته می‌شود: «این وعده (قیام)، کی محقق می‌شود، اگر راست می‌گویید؟».

امام حسین علیه السلام در ادامه سخن، پیروان خود را به صبر و بردباری در برابر این سخنان نیش‌دار و زهرآلود دعوت نموده، با فراز آوردن پاداش‌های کلان خداوند بر این شکیب خردمندان، به گونه‌ای لطیف تذکر می‌دهد که مقاومت در برابر هجوم تبلیغاتی دشمن، کمتر از پایداری در برابر سلاح نظامی او نیست. ایشان می‌فرماید:

أَمَا إِنَّ الصَّابِرَ فِي غَيْبَتِهِ عَلَى الْأَذَى وَالْكَذِيبِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِ بِالسَّيْفِ بَيْنَ يَدَيِ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.^۲

هان! شکیبا بر آزار و انکار در روزگار غیبت او، مانند مجاهدی است که با شمشیرش در پیش روی پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌جنگد.

این تشبیه زیبا در سخنان امام زین العابدین علیه السلام نیز دیده می‌شود و ایشان شیعیان باورمند و منتظران ظهور امام عصر علیه السلام را مخلصان حقیقی و شیعیان راستین و دعوتگران به دین خدا در پیدا و نهان خوانده است.^۴

۱. یونس: آیه ۴۸.

۲. ر.ک: ص ۱۰۸ ح ۵۱۰.

۳. همان.

۴. ر.ک: ص ۱۱۰ ح ۵۱۱.

گفتنی است زخم زبان جاهلان را می‌توان به هجوم تبلیغاتی دشمن در دنیای امروز تشبیه دانست.

۳-۴. اختلاف و درگیری

اختلاف و درگیری، دیگر پیشامد روزگار غیبت است که امامان (ع) یاران خود را نسبت به آن هوشیار کرده‌اند و آن را از رویدادهای پیش از ظهور قائم (ع) و برچیدن آن را یکی از اهداف قیام وی دانسته‌اند. امام حسن مجتبی (ع) از نخستین کسانی است که رویداد اختلاف و درگیری شیعیان را در روزگار غیبت، پیشگویی نموده و فرموده است:

لَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ الَّذِي تَنْتَظِرُونَ حَتَّى يَبْرَأَ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ ، وَ يَلْقَى بَعْضُكُمْ بَعْضًا ، وَ يَتَقَلَّ بَعْضُكُمْ فِي وَجْهِ بَعْضٍ .^۱

این امر (قیام) را که انتظار می‌کشید، واقع نمی‌شود تا آن که از همدیگر بیزاری بجوید و برخی از شما برخی دیگر را نفرین کنند و به صورت یکدیگر، آب دهان بیندازید.

همین پیشگویی و آماده‌سازی را امام صادق (ع) نیز با الفاظی مشابه بیان نموده است.^۲

می‌توان این اختلاف‌ها را سر برآورده از هوا و هوس برخی مدعیان و جاه‌طلبان دانست که در نهایت، به پدیدار شدن داعیه‌ها و پرچم‌های مختلف می‌انجامد. هر مدعی‌ای، دیگران را به خود می‌خواند و پرچم خودخواهی خویش را برمی‌افرازد و با فراخواندن مردم به سوی خود، آنان را از دیگری باز می‌دارد و هواخواهان خود را به سوی نزاع و درگیری با طرفداران رقیب خود می‌برد. این کژروی و خلط

۱. ر.ک: ص ۱۰۶ ح ۵۰۸.

۲. ر.ک: ج ۷ ص ۲۴۶ ح ۱۳۰۳. نیز، ر.ک: الکافی: ج ۱ ص ۳۴۰ ح ۱۷.

مدعیان راستگو و دروغگو، در احادیث و پیشگویی معصومان علیهم السلام گوشزد شده^۱ است، چنان که آنان راه کارهایی را برای تشخیص مدعیان صادق از کاذب، در اختیار ما نهاده‌اند.

آزمودن مدعیان با پرسش‌هایی که پاسخ آنها را جز امامان مرتبط با غیب و ملکوت هستی نمی‌داند، یکی از این راه‌هاست.^۲

ب - جریان‌های جانبی یاری دهنده

در کنار اقدام‌های اصلی و علمی اهل بیت علیهم السلام، دو اتفاق و اقدام دیگر ایشان، به آمادگی ذهنی و اجتماعی شیعیان یاری رساند: یکی نصب و کیلان و دیگری ارجاع به عالمان و راویان فقیه (دین‌شناس)، که اولی بیشتر برای رتق و فتق امور مالی بود و دومی برای حل پرسش‌ها و مشکلات علمی.

۱. نصب و کیلان خاص

با توسعه اقتصادی جامعه اسلامی در اوایل قرن دوم هجری، ارتباطات مالی امامان و شیعیان، گسترش یافت و امامان علیهم السلام و کیلانی را برای تدبیر امور مالی شیعیان، نصب کردند و با تبیین مسائل خمس، زکات و دیگر انفاق‌های واجب و مستحب، آنان را برای اخذ، ارسال و توزیع این وجوه مالی، جانشین خود نمودند.^۳ این و کیلان، مورد اعتماد مردم و گاه عالم بودند و بویژه در مناطق دوردست جامعه اسلامی، نیاز مردم را در حوزه ارتباطات مالی با امام و نیز اوقاف و صدقات، حل می‌کردند. نهاد

۱. ر.ک: ج ۷ ص ۲۳۳ ح ۱۲۹۰.

۲. ر.ک: الکافی: ج ۱ ص ۳۴۰ ح ۲۰ (و فیه: «إِذَا ادَّعَاهَا مُدَّعٍ، فَاسْأَلُوهُ عَنِ أَشْيَاءٍ يُجِيبُ فِيهَا مَسْئَلَهُ؛ هَرَّكَادَ مَدَّعِي أَي ادَّعَايِ اِمَامَتِ كَرَد، اَز او چنډ سوال كنيد، كه مثل صاحب در آنها جواب مي دهد») و ص ۲۴۳ باب «ما يفصل به بين دعوى المحقق والمبطل فى أمر الإمامة: باب در بیان آنچه به واسطه آن در میان دعوی آن که در امر امامت، بر حق و آن که بر باطل است، جدایی به هم می‌رساند».

۳. ر.ک: ص ۲۳۵ (بخش چهارم / فصل یکم: نهاد وکالت در عصر امامان اهل بیت علیهم السلام).

«وکالت»، از روزگار امامت امام صادق (ع)، به تدریج استقرار یافت^۱ و به دلیل حبس طولانی و شدید امام کاظم (ع)، به سرعت قوت گرفت و در روزگار امام هادی (ع) و امام عسکری (ع) به دلیل محدودیت شدید ارتباط با امام، کارآیی خود را نشان داد و راه را برای پذیرش غیبت امام، هموار کرد. امام زمان (ع) نیز با استفاده از این نهاد، نمایان خاص خود را در روزگار غیبت، معین نمود و رابطه خود را با مردم از طریق ایشان سامان داد و پس از مدتی، ارتباط خود را با این بزرگان نیز قطع نمود و شیعیان را برای باورمندی به امام ناپیدا و پیروی از فرمان‌های غیر مستقیم پیشوای نهان، آماده ساخت.

در کنار وکیلان، از افراد دیگری به نام «ابواب ائمه (ع)» نیز یاد شده است. اینان، خواص ائمه (ع) و نزدیک‌ترین کسان به ایشان بوده‌اند و گاه که وضعیت ارتباط مردم با امام (ع) به حد اقل می‌رسید و حبس‌ها و فشارهای سیاسی، مانع حضور امام در جامعه می‌شد، باب‌ها دریچه اتصال مردم با امامان می‌گشتند و این نکته، آمادگی عملی مردم را برای تحمل فقدان امام، بالا می‌برد و سرانجام، همین نهاد، دوران غیبت صغرا را با چهار نایب خاص ولی عصر (ع)، به عنوان دوره گذار از حضور همیشگی به غیبت مطلق، با موفقیت پشت سر نهاد.^۲

۲. ارجاع به عالمان

نیاز دیگر شیعیان به امام، پاسخگویی به پرسش‌های فقهی، اعتقادی و هر آن چیزی بود که به کار زندگی اخروی ایشان می‌آمد. امامان (ع) این نیاز را خود در طول دو قرن و نیم حضورشان برطرف ساختند و میراث علمی بزرگی را از خود بر جای نهادند و اصول علم را ترسیم نمودند و راه تفریع و نتیجه‌گیری را نیز به مسلمانان آموختند. آنان با تعلیم روش اجتهاد منطقی به یاران بزرگ خویش، اندک اندک،

۱. رک: تاریخ سیاسی غیبت امام، جاسم حسین: ج ۱۲ ص ۱۳۴.

۲. رک: رازداران حریم نعل بیت (ع)، جواد سلیمانی: ص ۵۳-۶۰.

آنان را به جای خود نهادند و شیعیان را به تدریج به سوی آنان سوق دادند و بدین سان، شیعه را برای قرن‌ها، دست کم در مسائل نه چندان حاد و دشوار شخصی و اجتماعی، خوداتکا نمودند.

منابع بزرگ علم به یادگار مانده از امامان علیهم‌السلام قدرت فرا گرفته شده اجتهاد و مشروعیت کسب شده از ارجاعات ائمه علیهم‌السلام، عالمان عادل شیعه را به عنوان جانشینانی لایق در توضیح مسائل علمی و اقناع مردمان، فراز آورد و وظیفه عملی شیعه را در روزگاران غیبت، معین کرد.

این جانشینی به صورتی تدریجی و بسیار نرم به فرجام رسید. سرچشمه‌های این جریان بزرگ تاریخی را می‌توان در سخنان امام علی علیه‌السلام یافت. ایشان بر بالای منبر کوفه می‌فرماید:

إِنْ غَابَ عَنِ النَّاسِ شَخْصُهُمْ... فَلَمْ يَغِبْ عَنْهُمْ قَدِيمُ مَبْثُوثِ عَلَيْهِمْ^۱.

اگر خودشان حضور ندارند... دانش کهن انتشار یافته‌شان حاضر است.

امام حسین علیه‌السلام نیز در خطبه عرفه، عالمان را مسئول قیام دانسته و مجاری کارها را به دست آنها می‌داند.^۲

امام باقر علیه‌السلام نیز به ابان بن تغلب می‌فرماید:

إِجْلِسْ فِي مَسْجِدِ الْمَدِينَةِ وَأُفْتِ النَّاسَ^۳.

در مسجد مدینه بنشین و فتوا بده.

امام صادق علیه‌السلام نیز به مسلم بن ابی حیّه که هنگام وداعش، درخواست توشه‌ای معنوی می‌کند، می‌فرماید:

إِنَّ ابَانَ بْنَ تَغْلِبٍ فَإِنَّهُ قَدْ سَمِعَ مِنِّي حَدِيثًا كَثِيرًا^۴.

نزد ابان بن تغلب برو که او از من، بسیار حدیث شنیده است.

۱. رک: ص ۱۹۶ ح ۵۸۹.

۲. تحف العقول: ص ۲۳۸.

۳. رجال النحاسی: ج ۱ ص ۷۳ ش ۶.

۴. رجال الکشی: ج ۲ ص ۶۲۲ ح ۶۰۴.

امام صادق علیه السلام همچنین شاگردانی مانند هشام بن حکم، هشام بن سالم، حمران و مؤمن طاق و دیگران را برای ارجاعات کلامی و عقایدی تربیت نمود و افراد را به اینان ارجاع می فرمود.^۱ افزون بر این می توان به تربیت راویان فقیه و عالمی مانند زراره، محمد بن مسلم، ابو بصیر، برید و جمیل بن ذراج و ارجاع راویان و پرسشگران به کسانی مانند محمد بن مسلم و حارث بن مغیره اشاره کرد،^۲ به گونه ای که در کنار حلقه درس امام صادق علیه السلام، ده ها حلقه در مدینه و کوفه و دیگر شهرها، مسئولیت پاسخگویی و حل مشکلات علمی و دینی مردم را به عهده داشتند.^۳

این سیره در اواخر قرن دوم، به گونه ای معمول و متعارف شد که از امام رضا علیه السلام در باره مصداق ها و عالمان شایسته مراجعه و نه اصل جواز آن، سؤال می شود.^۴

در سال های نزدیک به وقوع غیبت و دوره ارتباط غیر حضوری و مکاتباتی شیعیان با امام جواد علیه السلام و هادی علیه السلام نیز بسیاری سؤال ها از وکیلان و عالمان، پاسخ گرفته می شود. امام هادی علیه السلام در پاسخ احمد بن حاتم بن ماهویه و برادرش، گرفتن معالم دین را از کسانی توصیه می فرماید که عمری را در محبت اهل بیت علیهم السلام سپری کرده و در امر امامت، استوارگام و با سابقه باشند.^۵

در این جا می توان به سخن مشهور امام عسکری علیه السلام در معرفی عام و نصب کلی همه عالمان عادل برای جواز تقلید و پیروی شیعیان از ایشان اشاره کرد:

فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ

۱. ر.ک: الکافی: ج ۱ ص ۷۴ و ۱۷۱.

۲. ر.ک: رجال الکشی: ج ۱ ص ۳۴۸ ش ۲۲۰ و ص ۲۸۳ ش ۲۷۳ و ج ۲ ص ۶۲۸ ش ۶۲۰.

۳. ر.ک: وسائل الشیعة: ج ۲۷ ص ۱۳۶ (باب وجوب الرجوع فی القضاء و الفتوی الی رواة الحدیث).

۴. ر.ک: رجال الکشی: ج ۲ ص ۷۷۹ ش ۹۱۰ و ص ۷۸۴ ش ۹۳۵ و ص ۷۸۵ ش ۹۳۸ (در باره یونس بن عبد الرحمن) و ص ۸۵۸ ش ۱۱۱۲ (در باره زکریا بن آدم).

۵. رجال الکشی: ج ۱ ص ۱۵ ح ۷.

مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ.^۱

و اما مردم می توانند از هر کدام از فقیهان که خویشترند، دین نگهدار، مخالف با هوای نفس و مطیع فرمان مولایش بود، تقلید کنند.

پس از امام عسکری علیه السلام، امام عصر علیه السلام خود نیز در روزگار غیبت صغرا به صراحت

می فرماید:

وَ أَمَّا الْخَوَارِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَيَّ رُوَاةَ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.^۲

و اما در پیشامدهایی که روی می دهند، به راویان حدیث ما مراجعه کنید، که آنان، حجت من بر شما، و من حجت خدا بر ایشان هستم.

و افزون بر این به نایبان خاص و برخی عالمان اجازه می فرماید که واسطه

پرسش ها و استفتائات مردم باشند و امام علیه السلام، خود نیز پاسخ ها را از طریق همین

نایبان و عالمان ارسال می فرماید.^۳

۱. الاحتجاج: ج ۲ ص ۵۱۱.

۲. ر.ک: ص ۳۴۴ ح ۶۲۳.

۳. ر.ک: کمال الدین: ص ۴۸۲-۵۲۲ (باب ۴۵).

الفصل الأول

التَّبَوُّ بِغَيْبَةِ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

١ / ١

إخْبَارُ النَّبِيِّ ﷺ عَنْ غَيْبَةِ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

٥٠١. كمال الدين : حَدَّثَنَا أَبِي ، وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ ، وَمُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى [بْنِ] الْمُتَوَكَّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ ، قَالُوا : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ ، وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ جَمِيعاً ، قَالُوا : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، وَإِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ ، وَأَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ ، وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ جَمِيعاً : قَالُوا : حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبِ السَّرَّادِ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ ، عَنْ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام ، قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ :

الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِي ، اسْمُهُ اسْمِي ، وَكُنْيَتُهُ كُنْيَتِي ، أَشْبَهُ النَّاسِ بِي خُلُقاً وَخُلُقاً ، تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَخَيْرَةٌ حَتَّى تَضِلَّ الْخَلْقُ عَنْ أَدْيَانِهِمْ ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يُقْبَلُ كَالشَّهَابِ النَّاقِبِ^١ ، فَيَمْلُؤُهَا قِسْطاً وَعَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ ظُلْمًا وَجَوْرًا .

٥٠٢. كمال الدين : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ وَسِّ الْعَطَّارُ النَّيْسَابُورِيُّ ، قَالَ :

١. الناقب: المضيء (النهاية: ج ١ ص ٢١٦ «ثقوب»).

فصل یکم

پیشگویی غیبت امام مهدی علیه السلام

۱ / ۱

خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله از غیبت امام مهدی علیه السلام

۵۰۱. کمال الدین - با سندش به نقل از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام، از پدرانش - نقل کردند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مهدی، از فرزندان من است. نام او، نام من و کنیه او، کنیه من است. شبیه ترین مردم به من در خلقت و اخلاق است. غیبت او و حیرت مردم چنان خواهد بود که مردم از دین شان گمراه می شوند و در این هنگام، او به سان شهابی نورافشان می آید و زمین را از عدل و داد می آکند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است»^۱.

۵۰۲. کمال الدین - با سندش به نقل از صالح بن عقبه، از پدرش، از امام محمد باقر علیه السلام، از پدرش زین العابدین علیه السلام از پدرش امام حسین علیه السلام از پدرش امام علی بن

۱. کمال الدین: ص ۲۸۷ ح ۴ (با سند موقوف)، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۲۶، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۷۲ ح ۱۶.

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ سُلَيْمَانَ النَّيْسَابُورِيُّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيحٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ، عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

المهدي من ولدي، تكون له غيبةٌ وحيرةٌ تَضِلُّ فيها الأممُ، يأتي بذخيرةِ الأنبياء ع، فَيَمَلُؤُهَا عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلِئْتَ جَوْرًا وَظُلْمًا.

٥٠٣. كمال الدين: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلِيِّ ع، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ:

وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا، لَيَغِيْبَنَّ الْقَائِمُ مِنْ وُلْدِي بِعَهْدٍ مَعَهُودٍ إِلَيْهِ مِنِّي، حَتَّى يَقُولَ أَكْثَرُ النَّاسِ: مَا لِلَّهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ حَاجَةٌ، وَيَشْكُ آخَرُونَ فِي وِلَادَتِهِ، فَمَنْ أَدْرَكَ زَمَانَهُ فَلْيَتَمَسَّكَ بِدِينِهِ، وَلَا يَجْعَلْ لِلشَّيْطَانِ إِلَيْهِ سَبِيلًا بِشَكِّهِ فَيُزِيلَهُ عَنْ مِلَّتِي، وَيُخْرِجَهُ مِنْ دِينِي، فَقَدْ أَخْرَجَ أَبُوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ مِنْ قَبْلُ، وَإِنَّ اللَّهَ ﷻ جَعَلَ الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ.

٥٠٤. عيون أخبار الرضا ع: بِإِسْنَادِهِ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ:

لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَقُومَ قَائِمٌ لِلْحَقِّ مِنَّا، وَذَلِكَ حِينَ يَأْذَنُ اللَّهُ ﷻ لَهُ، وَمَنْ تَبِعَهُ

١. أي محمد بن عمر بن محمد بن سلم بن البراء الجعابي، قال: حدَّثني أبو محمد الحسن بن عبد الله بن محمد بن العباس الرازي التميمي، قال: حدَّثني سيدي علي بن موسى الرضا ع، قال: حدَّثني أبي موسى بن جعفر، قال: حدَّثني أبي محمد بن علي، قال: حدَّثني أبي علي بن الحسين، قال: حدَّثني أبي الحسين بن علي، قال: حدَّثني أبي علي بن أبي طالب ع.

ابی طالب علیه السلام :- پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مهدی، از فرزندان من است. غیبت و حیرتی دارد که مردمان در آن، گمراه می شوند. او اندوخته پیامبران را می آورد و زمین را از عدل و داد پر می کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است»^۱.

۵۰۳. کمال الدین - با سندش به نقل از عبد السلام بن صالح هروی، از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، از پدرش، از پدرانش، از امام علی علیه السلام :- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند به کسی که مرا بشارت دهنده به حق برانگیخت، قائم از میان فرزندانم با عهدی که از من به او رسیده است، غایب می شود، تا آن جا که بیشتر مردم می گویند: خدا را با خاندان محمد، کاری نیست! و حتی برخی در تولد او نیز شک می کنند. پس هر کس به روزگار او می رسد، دینش را محکم نگاه دارد و به شیطان اجازه نفوذ ندهد که او را به شک اندازد و از دین و آیین من، بیرونش ببرد، که پیش تر نیز پدر و مادرتان (آدم و حوا) را از بهشت بیرون برد، و خداوند جل جلاله شیاطین را اولیای کسانی قرار داده که ایمان نمی آورند»^۲.

۵۰۴. عیون أخبار الرضا علیه السلام - با سندش :- پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «قیامت برپا نمی شود، مگر قائم بر حق ما قیام کند، و این زمانی است که خداوند جل جلاله به او اجازه بدهد. هر کس از او

۱. کمال الدین: ص ۲۸۷ ح ۵. إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۲۶. بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۷۲ ح ۱۷.

۲. کمال الدین: ص ۵۱ (با سند حسن مثل صحیح). بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۶۸ ح ۱۰.

نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ هَلَكَ، اللَّهُ اللَّهُ عِبَادَ اللَّهِ، فَاتَّوَهُ وَلَوْ عَلَى التَّلَجِّ، فَإِنَّهُ خَلِيفَةُ اللَّهِ ﷺ
وَحَلِيفَتِي.

راجع: ج ٢ ص ٥٨ ح ٢١٢

و ج ٨ ص ٩٢ (القسم الحادي عشر / الفصل الأول / يقوم
بعد اليأس عن قيام ح ١٣٥٢ و ١٢٥٢).

٢ / ١

اخبار الإمام علي بن غنبة المهدي عليه السلام

٥٠٥. كمال الدين : حَدَّثَنَا أَبِي، وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ
عَبْدِ اللَّهِ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْجَمِيرِيِّ، وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، وَأَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ
جَمِيعاً، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، وَأَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى،
وَأَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ وَإِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمِ جَمِيعاً، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ
عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ مَالِكِ الْجُهَنِيِّ، وَحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ
الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ،
وَسَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ الطَّيَالِسِيِّ، عَنْ مُنْذِرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قَابُوسَ،
عَنِ النَّصْرِ بْنِ أَبِي السَّرِيِّ، عَنْ أَبِي دَاوُدَ سُلَيْمَانَ بْنِ سُفْيَانَ الْمُسْتَرْقِيِّ، عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ
مَيْمُونٍ، عَنْ مَالِكِ الْجُهَنِيِّ، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ النَّصْرِيِّ، عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ،
قَالَ:

أَتَيْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَوَجَدْتُهُ مُتَّفَكِّراً يَنْكُتُ^١ فِي الْأَرْضِ،

١. ينكت: من النكت بالحصى، ونكت الأرض بالفضيب، وهو أن يؤثر فيها بطرفه، فعل المتفكر المهموم (التهذيب: ج ٥ ص ١١٣ «نكت»).

پیروی کند، نجات می‌یابد و هر کس نافرمانی نماید، هلاک می‌شود. خدارا، خدارا، ای بندگان خدا! به سراغ او بروید، اگر چه از لابه لای یخ و برف باشد؛ چرا که او خلیفه خدای تبارک و تعالی و خلیفه من است.^۱

و.ک: ج ۲ ص ۵۶ ح ۲۱۲

و ج ۸ ص ۹۳ (فیه پس از ناصیدی مردم از نیام)

۲ / ۱

خبر دادن امام علی علیه السلام از غیبت امام مهدی علیه السلام

۵۰۵. کمال الدین - با سندش به نقل از اصبع بن نباته - : بر امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام، وارد شدم. او را دیدم که در فکر فرو رفته و آرام بر زمین می‌کوبد. گفتم: ای امیر مؤمنان! چرا شما را اندیشناک می‌بینم و بر زمین می‌کوبی؟ آیا علاقه‌ای به آن داری؟ فرمود: «نه، به خدا سوگند، تاکنون یک روز هم به زمین و دنیا رغبتی نورزیده‌ام؛ اما در اندیشه مولودی از نسل خودم هستم که یازدهمین فرزند من است. او همان

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۵۹ ح ۲۳۰، کفایة الأثر: ص ۱۰۶، دلائل الإمامة: ص ۴۵۲ ح ۴۲۸، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۱۱۶ (با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۶۵ ح ۲.

فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا لِي أَرَاكَ مُتَّفَكِّرًا تَنَكُّتُ فِي الْأَرْضِ؟ أَرِغِبْتَ فِيهَا؟ فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ مَا رَغِبْتُ فِيهَا وَلَا فِي الدُّنْيَا يَوْمًا قَطُّ، وَلَكِنْ فَكَّرْتُ فِي مَوْلُودٍ يَكُونُ مِنْ ظَهْرِي، الْحَادِي عَشَرَ مِنْ وُلْدِي، هُوَ الْمَهْدِيُّ يَمَلُؤُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا، تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَعَيْبَةٌ، يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَيَهْتَدِي فِيهَا آخَرُونَ. فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَإِنَّ هَذَا لَكَائِنٌ؟ فَقَالَ: نَعَمْ كَمَا أَنَّهُ مَخْلُوقٌ^١، وَأَنْتَى لَكَ بِالْعِلْمِ بِهَذَا الْأَمْرِ يَا أَصْبَغُ، أَوْلَيْكَ خِيَارُ هَذِهِ الْأُمَّةِ مَعَ أَبْرَارِ هَذِهِ الْعِتْرَةِ.

٥٠٦. كمال الدين: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكِ الْفَزَارِيِّ الْكُوفِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدِ الصَّيْرَفِيِّ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ، عَنْ فُرَاتِ بْنِ أَحْنَفَ، عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ، عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ ذَكَرَ الْقَائِمَ عليه السلام، فَقَالَ: أَمَا لِيَغِيْبَنَّ حَتَّى يَقُولَ الْجَاهِلُ: مَا لِي فِي آلِ مُحَمَّدٍ حَاجَةٌ.

٣ / ١

إخْبَارُ الْإِمَامِ الْحَسَنِ عَنِ غَيْبَةِ الْمَهْدِيِّ عليه السلام

٥٠٧. كمال الدين: حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيِّ السَّمَرْقَنْدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَبْرَيْلُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْبَغْدَادِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ الصَّيْرَفِيِّ، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِيهِ سَدِيرِ بْنِ حُكَيْمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَقِيصَا، قَالَ: لَمَّا صَالَحَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ عليه السلام مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ دَخَلَ عَلَيْهِ النَّاسُ، فَلَامَهُ بَعْضُهُمْ

١. «كما أنه» أي هنا الأمر، وهو الغيبة «مخلوق» أي مقدر، أو الضمير راجع إلى المهدي عليه السلام، أي كما أن خلقه محتوم فكذا غيبته (مرآة المقول: ج ٣ ص ٤٤).

مهدی است که زمین را از عدالت پر می‌کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است. او حیرت و غیبتی دارد که گروه‌هایی در آن، گم‌راه و گروه‌هایی دیگر، ره‌نمون می‌شوند.»

گفتم: ای امیر مؤمنان، آیا این می‌شود؟

فرمود: «آری، همان گونه که به دنیا می‌آید، و تو کجا و آگاهی از این امر کجا، ای

اصبغ بن نباته! آنان برگزیدگان این امت به همراه نیکان این عترت اند.»^۱

۵۰۶. کمال‌الدین - با سندش به نقل از اصبغ بن نباته - : امیر مؤمنان علیه السلام قائم (عج) را یاد کرد و

فرمود: هان، چنان غیبتی می‌کند که نادان می‌گوید: خدا را با خاندان محمد کاری

نیست.^۲

۳/۱

خبر دادن امام حسن علیه السلام از غیبت امام مهدی علیه السلام

۵۰۷. کمال‌الدین - با سندش به نقل از ابو سعید عقیصا - : هنگامی که امام حسن علیه السلام با معاویه

بن ابی سفیان مصالحه کرد، مردم بر وی وارد شدند و برخی‌شان او را به خاطر بیعت

با معاویه، سرزنش کردند. پس فرمود: «وای بر شما! به خدا سوگند نمی‌دانید من چه

کردم! آنچه کردم، برای شیعیانم بهتر از [همه] چیزهایی است که خورشید بر آنها

طلوع یا غروب می‌کند. آیا نمی‌دانید که من امام شما هستم و اطاعت از من بر شما

واجب است و من مطابق تصریح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، یکی از دو سرور جوانان بهشتم؟».

۱. کمال‌الدین: ص ۲۸۸ ح ۱، الکافی: ج ۱ ص ۳۲۸ ح ۷، الغیبة، طوسی: ص ۱۶۴ ح ۱۲۷ و ص ۳۳۶ ح ۲۸۲،

الغیبة، نعمانی: ص ۶۰ ح ۴، الاختصاص: ص ۲۰۹، دلائل الإمامة: ص ۵۲۹ ح ۵۰۴، إعلام‌الوری: ج ۲

ص ۲۲۸، کفایة الأثر: ص ۲۱۹، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۱۷ ح ۱۸.

۲. کمال‌الدین: ص ۳۰۲ ح ۹ و ص ۳۰۳ ح ۱۵، الغیبة، طوسی: ص ۳۴۰ ح ۲۹۰ (به نقل از فرات بن أحنف)،

الغیبة، نعمانی: ص ۱۲۰ ح ۱ (به نقل از فرات بن أحنف، از امام صادق علیه السلام از پدران‌ش از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، با

عبارت مشابه)، إعلام‌الوری: ج ۲ ص ۲۲۸، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۱۹ ح ۱۹.

عَلَىٰ بَيْعَتِهِ، فَقَالَ ﷺ:

وَيَحْكُمُ مَا تَدْرُونَ مَا عَمِلْتُ وَاللَّهِ، الَّذِي عَمِلْتُ خَيْرٌ لِّشَيْعَتِي مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْ غَرَبَتْ، أَلَا تَعْلَمُونَ أَنَّنِي إِمَامُكُمْ، مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ عَلَيْكُمْ، وَأَحَدُ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ بِنَصِّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَلَيَّ؟ قَالُوا: بَلَىٰ، قَالَ: أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ الْخِضْرَ ﷺ لَمَّا خَرَقَ السَّفِينَةَ وَأَقَامَ الْجِدَارَ وَقَتَلَ الْغُلَامَ كَانَ ذَلِكَ سَخَطًا لِمُوسَىٰ بْنِ عِمْرَانَ إِذْ خَفِيَ عَلَيْهِ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ، وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَىٰ ذِكْرُهُ حِكْمَةً وَصَوَابًا؟

أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّهُ مَا مِنَّا أَحَدٌ إِلَّا وَيَقَعُ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِّطَاغِيَّةِ زَمَانِهِ، إِلَّا الْقَائِمُ الَّذِي يُصَلِّي رُوحَ اللَّهِ عِيسَىٰ بْنِ مَرْيَمَ ﷺ خَلْفَهُ، فَإِنَّ اللَّهَ ﷻ يُخْفِي وِلَادَتَهُ، وَيُعَيِّبُ شَخْصَهُ؛ لِئَلَّا يَكُونَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ إِذَا خَرَجَ، ذَلِكَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِ أَخِي الْحُسَيْنِ، ابْنُ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ، يُطِيلُ اللَّهُ عُمُرَهُ فِي عَيْبَتِهِ، ثُمَّ يُظَهِّرُهُ بِقُدْرَتِهِ فِي صُورَةِ شَابٍّ دُونَ أَرْبَعِينَ سَنَةً، ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

٥٠٨. الغيبة للطوسي: عنه^١ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ، عَنْ أَبِي عَمَّارٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي الْمُغِيرَةِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَرِيكَ الْعَامِرِيِّ، عَنْ عَمِيرَةَ بِنْتِ نُفَيْلٍ، قَالَتْ: سَمِعْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ ﷺ يَقُولُ:

لَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ الَّذِي تَنْتَظِرُونَ حَتَّىٰ يَبْرَأَ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ، وَيَلْعَنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا، وَيَتَقَلَّ بَعْضُكُمْ فِي وَجْهِ بَعْضٍ، وَحَتَّىٰ يَشْهَدَ بَعْضُكُمْ بِالْكَفْرِ عَلَيَّ بَعْضٍ.

١. أي الفضل بن شاذان وطريق الشيخ إليه على ما يظهر من أسناد الروايات السابقة عليها هو «الحسين بن عبيد الله عن محمد بن سفيان البرزوفري عن أحمد بن إدريس عن علي بن محمد بن قتيبة» (راجع: الغيبة للطوسي: ص ٤٢٣ ح ٤٢٣) وهذا الإسناد غير طريقه إلى الفضل بن شاذان في الفهرست ومشيغة تهذيب الأحكام.

گفتند: چرا.

فرمود: «آیا نمی‌دانید که چون خضر علیه السلام کشتی را سوراخ کرد و دیواری را ادر شهری که از آنان پذیرایی نکرده بود، استوار نمود و پسر بچه را کشت، موجب خشم موسی بن عمران شد؛ زیرا او حکمت این کارها را نمی‌دانست، در حالی که همه آنها نزد خدای متعال، حکیمانه و درست بود. آیا نمی‌دانید هیچ یک از ما نیست، جز آن که بیعتی با طاغوت روزگارش به گردنش می‌افتد، مگر قائم که عیسی بن مریم علیه السلام پشت سرش نماز می‌گزارد، و خداوند، ولادتش را پنهان و او را از دیده‌ها پنهان می‌کند تا بیعت کسی را هنگام قیام، به گردن نداشته باشد. او نهمین نفر از نسل برادرم حسین است؛ پسر سرور کنیزان. خداوند، عمر او را در غیبتش طولانی می‌کند. سپس با قدرت خویش او را در صورت جوانی کمتر از چهل سال، ظاهر می‌سازد تا دانسته شود که خداوند بر هر کاری تواناست»^۱.

۵۰۸. الغیبة، طوسی - با سندش به نقل از عمیره دختر نفیل - شنیدم که حسن بن علی علیه السلام می‌فرماید: «این امر (قیام) را که انتظار می‌کشید، واقع نمی‌شود، تا آن که از همدیگر بیزاری بجوید و برخی از شما، برخی دیگر را نفرین کنند و به صورت یکدیگر، آب دهان بیندازید و حتی برخی از شما، بعضی دیگر را کافر بخوانند». گفتم: پس در آن، خیری نیست؟ فرمود: «همه خیر، در آن است. آن هنگام، قائم ما قیام می‌کند و همه این کارهای نادرست را بر می‌اندازد»^۲.

۱. کمال الدین: ص ۳۱۵ ح ۲. الاحتجاج: ج ۲ ص ۶۷، کفایة الأثر: ص ۲۲۴، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۲۹، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۳۱۱، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۳۲ ح ۱.
 ۲. الغیبة، طوسی: ص ۲۳۷ ح ۴۲۹، الغیبة، نعمانی: ص ۲۰۵ ح ۵، الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۵۳ ح ۵۹، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۱۱ ح ۵۸.

قُلْتُ: مَا فِي ذَلِكَ خَيْرٌ. قَالَ: الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي ذَلِكَ، عِنْدَ ذَلِكَ يَقُومُ قَائِمُنَا، فَيَرْفَعُ ذَلِكَ كُلُّهُ.

٤ / ١

اخبار الإمام الحسين بن علي بن أبي طالب

٥٠٩. كمال الدين: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الْمُعَاذِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْهَمْدَانِيِّ الْكُوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْفَرَابِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَرِيكٍ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ هَمْدَانَ^١، قَالَ: سَمِعْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام يَقُولُ:

قَائِمٌ هَذِهِ الْأُمَّةِ هُوَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِي، وَهُوَ صَاحِبُ الْغَيْبَةِ، وَهُوَ الَّذِي يُقَسِّمُ مِيرَاثَهُ وَهُوَ حَيٌّ.

٥١٠. كمال الدين: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا وَكَيْعُ بْنُ الْجَرَّاحِ، عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَلِيطٍ^٢، قَالَ: قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام:

مِنَّا اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا، أَوْ ثَلَاثِينَ أَمِيرًا الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَآخِرُهُمُ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِي، وَهُوَ الْإِمَامُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ، يُحْيِي اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا، وَيُظْهِرُ بِهِ دِينَ الْحَقِّ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، لَهُ غَيْبَةٌ يَرْتَدُّ فِيهَا أَقْوَامٌ، وَيُنْبِئُ فِيهَا عَلَى

١. في إعلام النوفى: روى جميعاً الهمداني عنه عليه السلام.

٢. في كفاية الأثر «سليط» بدل «سليط».

خبر دادن امام حسین علیه السلام از غیبت امام مهدی علیه السلام

۵۰۹. کمال الدین - با سندش به نقل از عبد الله بن شریک، از مردی از قبیله همدان - شنیدم که حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام می فرماید: «قائم این امت، نهمین نفر از نسل من است. او کسی است که پنهان می شود و میراثش را در حال حیاتش تقسیم می کنند»^۱.

۵۱۰. کمال الدین - با سندش به نقل از عبد الرحمان بن سلیط - حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: «از میان ما، دوازده ره یافته است که نخستین آنها، امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب است و آخرین ایشان، نهمین نفر از نسل من و او امام قیام کننده به حق است. خدا به دست او، زمین مرده را زنده می کند و دین حق را بر همه دین ها چیره می سازد، هر چند مشرکان را ناخوش آید. او غیبتی دارد که گروه هایی در آن از دین باز می گردند و گروهی دیگر بر دین باقی می مانند و این دسته، آزار می بینند و به ایشان گفته می شود: "این رعه (قیام)، کی محقق می شود، اگر راست می گوئید؟". هان! شکیباً بر آزار و انکار در روزگار غیبت او، مانند مجاهدی است که با شمشیرش

۱. کمال الدین: ص ۳۱۷ ح ۲، اعلام انوری: ج ۲ ص ۲۳۰، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۱۲۹، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۳۳ ح ۳.

الَّذِينَ آخَرُونَ، فَيُؤَدُّونَ وَيُقَالُ لَهُمْ: «مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^١. أما إنَّ الصَّابِرَ فِي غَيْبِهِ عَلَى الْأَذَى وَالتَّكْذِيبِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِ بِالسَّيْفِ بَيْنَ يَدَي رَسولِ اللَّهِ ﷺ.

٥/١

اخبار الإمام زين العابدين عن غيبة المهدي عليه السلام

٥١١. كمال الدين : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصَّوْفِيُّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنِي صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثُّمَالِيِّ، عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابِلِيِّ، قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ ﷺ فَقُلْتُ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَخْبِرْنِي بِالَّذِينَ فَرَضَ اللَّهُ ﷻ طَاعَتَهُمْ وَمَوَدَّتَهُمْ، وَأَوْجَبَ عَلَيَّ عِبَادَتِهِ الْإِقْتِدَاءَ بِهِمْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ لِي: ... حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ:

«إِذَا وُلِدَ ابْنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَسَمُوهُ الصَّادِقَ، فَإِنَّ لِلْخَامِسِ مِنْ وُلْدِهِ وَوَلَدِ اسْمُهُ جَعْفَرُ يَدْعِي الْإِمَامَةَ اجْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ وَكُذِباً عَلَيْهِ، فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ جَعْفَرُ الْكُذَّابِ الْمُفْتَرِي عَلَى اللَّهِ ﷻ، وَالْمُدَّعِي لِمَا لَيْسَ لَهُ بِأَهْلِ، الْمُخَالِفُ عَلَى أَبِيهِ وَالْحَاسِدُ لِأَخِيهِ، ذَلِكَ الَّذِي يَرُومُ كَشْفَ سِتْرِ اللَّهِ عِنْدَ غَيْبَةِ وَليِّ اللَّهِ ﷻ».

ثُمَّ بَكَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ﷻ بُكَاءً شَدِيداً، ثُمَّ قَالَ: كَأَنِّي بِجَعْفَرِ الْكُذَّابِ وَقَدْ

در پیش روی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می جنگد.^۱

۵/۱

خبر دادن امام زین العابدین علیه السلام از غیبت امام مهدی علیه السلام

۵۱۱. کمال الدین - با سندش به نقل از ابو خالد کابلی - : بر سرورم، علی بن الحسین، زین العابدین علیه السلام وارد شدم و به ایشان گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! مرا از کسانی باخبر کن که خداوند تعالی اطاعت و محبت آنان را واجب و اقتدا به آنان را پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر بندگانش لازم کرده است.

به من فرمود: «... پدرم از پدرش از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل نمود: هنگامی که پسرم، جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب متولد می شود، او را صادق بنامید که پنجمین نفر از نسل او نیز نامش جعفر است و با جسارت و دورغ بستن بر خدا، ادعای امامت می کند. او نزد خدا جعفر کذاب و افترا زننده به خدای تعالی است و ادعای چیزی را می کند که شایسته آن نیست. با پدرش مخالفت می کند و بر برادرش حسد می ورزد. او کسی است که می خواهد پرده را از آنچه خداوند تعالی هنگام غیبت و لیش پوشانده، بردارد.»

سپس امام زین العابدین علیه السلام به شدت گریست و آن گاه فرمود: «گویی جعفر کذاب را می بینم که طاغوت زمانش را داشته تا از کار ولی خدا - که در پرده غیب او محفوظ است -، تفتیش کند و از سر ناآگاهی به ولادتش، بر حرم پدرش، کسی را بگمارد تا هر گاه بر او دست یافت، وی را بکشد و میراثش را طمعکارانه و به ناحق برگیرد.»

۱. کمال الدین: ص ۳۱۷ ح ۳، عون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۶۸ ح ۳۶، إعلام الوری: ج ۲ ص ۱۹۴، کفایة الأثر: ص ۲۳۱، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۱۱۱ (بدون سند آورده است)، مقتضب الأثر: ص ۲۷، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۳۳ ح ۴.

حَمَلٌ طَائِعِيَّةَ زَمَانِهِ عَلَى تَفْتِيشِ أَمْرِ وَايِّ اللَّهِ، وَالْمُعْتَبِ فِي حِفْظِ اللَّهِ، وَالتَّوَكُّلِ بِحَرَمِ
أَبِيهِ جَهْلًا مِنْهُ بِوِلَادَتِهِ، وَحِرْصًا مِنْهُ عَلَى قَتْلِهِ إِنْ ظَفِرَ بِهِ، (و) طَمَعًا فِي مِيرَاثِهِ حَتَّى
يَأْخُذَهُ بِغَيْرِ حَقِّهِ.

قَالَ أَبُو خَالِدٍ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَإِنَّ ذَلِكَ لَكَائِنٌ، فَقَالَ: إِي وَرَبِّي، إِنْ
ذَلِكَ لَمَكْتُوبٌ عِنْدَنَا فِي الصَّحِيفَةِ الَّتِي فِيهَا ذِكْرُ الْمَحْنِ الَّتِي تَجْرِي عَلَيْنَا بَعْدَ رَسُولِ
اللَّهِ ص. قَالَ أَبُو خَالِدٍ: فَقُلْتُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، ثُمَّ يَكُونُ مَاذَا، قَالَ: ثُمَّ تَعْتَدُ الْغَيْبَةَ
يَوْمَئِذٍ اللَّهُ ع الثَّانِي عَشَرَ مِنْ أَوْصِيَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَالْأَيْمَةَ بَعْدَهُ.

يَا أَبَا خَالِدٍ، إِنَّ أَهْلَ زَمَانِ غَيْبَتِهِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ وَالْمُنْتَظِرِينَ لِظُهُورِهِ أَفْضَلُ مِنْ
أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ؛ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَالْأَفْهَامِ وَالْمَعْرِفَةِ مَا
صَارَتْ بِهِ الْغَيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ، وَجَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ
الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ ص بِالسَّيْفِ، أَوْلِيكَ الْمُخْلِصُونَ حَقًّا وَشَيْعَتُنَا صِدْقًا،
وَالدُّعَاءُ إِلَى دِينِ اللَّهِ ع سِرًّا وَجَهْرًا. وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع: إِنْ تَنْتَظَرُ الْفَرَجَ مِنْ
أَعْظَمِ الْفَرَجِ ^١.

٦/١

اخبار الامام الباقر عن غيبة المهدي ع

٥١٢. كمال الدين: حَدَّثَنَا أَبِي، وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ

١. قَالَ فِي آخِرِهِ «وَحَدَّثَنَا بِهَذَا الْحَدِيثِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى وَمُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ وَعَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ
الْوَرَّاقُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادِ الْأَدْمِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيِّ رَضِيَ
اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ صَفْوَانَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ أَبِي زِيَادٍ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ، عَنْ أَبِي خَالِدِ الْكَسْبَلِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ
أَحْسَنِ ع».

گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! آیا این گونه می شود؟

فرمود: «به خدایم سوگند، آری. این نزد مادر صحیفه‌ای نوشته شده است که به ذکر گرفتاری‌هایی پرداخته که پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دامنگیر ما می شود».

گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! سپس چه می شود؟

فرمود: «سپس غیبت ولیّ خدای صلی الله علیه و آله که دوازدهمین نفر از اوصیای پیامبر خدا و امامان پس از اوست، استمرار می یابد. ای ابو خالد! باورمندان به امامت و منتظران ظهورش در روزگار غیبت او، از مردم هر زمان دیگری، برترند؛ زیرا خدای - تبارک و تعالی - چنان عقل و فهم و شناختی به آنان داده که غیبت نزد آنان همچون شهود است، و آنان را در آن روزگار، به سان مجاهدان با شمشیر در پیش روی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قرار داده است. آنان، مخلصان حقیقی و شیعیان راستین ما و دعوتگران پیدا و نهان به دین خدای صلی الله علیه و آله هستند».

و امام زین العابدین علیه السلام فرمود: «انتظار فرج (گشایش) را کشیدن، از بزرگ‌ترین گشایش‌هاست»^۱.

۶/۱

خبر دادن امام باقر علیه السلام از غیبت امام مهدی علیه السلام

۵۱۲. کمال الدین - با سندش به نقل از ابوبصیر -؛ امام باقر علیه السلام در باره سخن خدای صلی الله علیه و آله: «بگو: آیا می‌دانید اگر آب هایتان [در ژرفای زمین] فرو رود، چه کسی آب گوارا برایتان می‌آورد؟» فرمود:

۱. کمال الدین: ص ۳۱۹ ح ۲، الاحتجاج: ج ۲ ص ۱۵۲، إعلام الوری: ج ۲ ص ۱۹۴، قصص الانبیاء، راوندی: ص ۳۶۵ ح ۴۲۸، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۱۳۰ (با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۳۸۶ ح ۱، نیز: رک: کمال الدین: ص ۲۰۷ ح ۲۲ و ص ۲۲۱ ح ۲ و ص ۲۲۳ ح ۷ و ۸، الأملی، صدوق: ص ۲۵۲ ح ۲۷۷، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۳۱، الدعوات: ص ۲۷۴ ح ۷۸۷.

عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ الصَّقَلِيُّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مُعِينٍ﴾^١، فَقَالَ:

هَذِهِ نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ، يَقُولُ: إِنْ أَصْبَحَ إِمَامُكُمْ غَائِبًا عَنْكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيْنَ هُوَ، فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ ظَاهِرٍ، يَأْتِيكُمْ بِأَخْبَارِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَحَلَالِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَحَرَامِهِ؟ ثُمَّ قَالَ عليه السلام: وَاللَّهِ مَا جَاءَ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ وَلَا بُدَّ أَنْ يَجِيءَ تَأْوِيلُهَا.

٥١٣. كمال الدين: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ؛ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادِ الْأَنْصَارِيِّ، وَمُحَمَّدِ بْنِ سِنَانِ جَمِيعًا، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ زِيَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عليه السلام، قَالَ: قَالَ لِي:

يَا أَبَا الْجَارُودِ، إِذَا دَارَتْ فَالْكَ، وَقَالَ النَّاسُ: مَاتَ الْقَائِمُ أَوْ هَلَكَ، بِأَيِّ وَاوٍ سَلَكَ، وَقَالَ الطَّالِبُ: أَنِّي يَكُونُ ذَلِكَ وَقَدْ بُلِيَتْ عِظَامُهُ، فَعِنْدَ ذَلِكَ فَارْجُوهُ، فَإِذَا سَمِعْتُمْ بِهِ فَاتَوْهُ وَلَوْ حَبْوًا^٢ عَلَى الشَّلْحِ.

٧/١

إِخْبَارُ الْإِمَامِ الصَّادِقِ عَنْ غَيْبَةِ الْمُهَدِيِّ عليه السلام

٥١٤. كمال الدين: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مِهْرَانَ الْجَمَّالِ، قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام:

١. الملك: ٣٠.

٢. الحَبْوُ: أَنْ يَمْشِيَ عَلَى يَدَيْهِ وَرُكْبَتَيْهِ أَوْ أَسْتَه (النهاية: ج ١ ص ٣٣٦ «حبا»).

«این، در باره قائم نازل شده است. می فرماید: اگر امام شما پنهان شود و ندانید کجاست، چه کسی امام را برایتان آشکار می کند تا اخبار آسمان و زمین و حلال و حرام الهی را برایتان بیاورد؟». سپس فرمود: «به خدا سوگند، تاویل این آیه هنوز نیامده است و ناگزیر خواهد آمد»^۱.

۵۱۳. کمال الدین - با سندش به نقل از ابو جارود، زیاد بن منذر - ابو جعفر، امام محمد باقر علیه السلام، به من فرمود: «ای ابو جارود! هنگامی که روزگار بچرخد و مردم بگویند: «قائم مُرد یا هلاک شد و معلوم نیست کجا رفته است» و آن که در پی اوست بگوید: «کی قیام می کند؟! استخوان هایش نیز فرسوده شده است»، پس این هنگام، به او امیدوار باشید و چون خبرش را شنیدید، به سویش بشتابید، حتی اگر ناگزیر بر خزیدن بر روی یخ باشید»^۲.

۷ / ۱

خبر دادن امام صادق علیه السلام از غیبت امام مهدی علیه السلام

۵۱۴. کمال الدین - با سندش به نقل از صفوان بن مهران جمال - امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «هان! به خدا سوگند، مهدی شما از دیده های پنهان می شود، تا آن جا که

۱. کمال الدین: ص ۳۲۵ ح ۳ (با سند معتبر)، الغیبة، طوسی: ص ۱۵۸ ح ۱۱۵، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۵۲ ح ۲۷.

۲. کمال الدین: ص ۳۲۶ ح ۵، الغیبة، نعمانی: ص ۱۵۴ ح ۱۲، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۳۲، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۳۶ ح ۱.

أما والله، لَيَغَيِّبَنَّ عَنْكُمْ مَهْدِيَّكُمْ حَتَّى يَقُولَ الْجَاهِلُ مِنْكُمْ: مَا لِلَّهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ حَاجَةٌ، ثُمَّ يَقْبَلُ كَالشُّهَابِ الثَّاقِبِ، فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مِلْتُمْ جَوْرًا وَظُلْمًا.

٥١٥. الكافي: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ:

إِنْ بَلَغَكُمْ عَنْ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةٌ فَلَا تُتَكْرَمُوا.

٥١٦. الكافي: الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَنْبَارِيِّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُثَنَّى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ، عَنْ عُبيدِ بْنِ زُرَّارَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع، قَالَ:

لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ، يَشْهَدُ فِي إِحْدَاهُمَا الْمَوَاسِمَ، يَرَى النَّاسَ وَلَا يَرَوْنَهُ.

٥١٧. الغيبة للطوسي: رَوَى الْفَضْلُ بْنُ شاذَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ جَنَاحِ الْجُعْفِيِّ، عَنْ حَازِمِ بْنِ حَبِيبٍ، قَالَ: قَالَ (لِي) أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع:

يَا حَازِمُ، إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَتَيْنِ، يَظْهَرُ فِي الثَّانِيَةِ، إِنْ جَاءَكَ مَنْ يَقُولُ: إِنَّهُ نَفَضَ يَدَهُ مِنْ تُرَابِ قَبْرِهِ فَلَا تُصَدِّقْهُ.

راجع: ص ١٢٤ (قَدَّ غَيْبَتَانِ: إِحْدَاهُمَا فَصِيحَةٌ وَالْأُخْرَى طَوِيلَةٌ).

إِخْبَارُ الْأِمَامِ الْكَاسِمِ عَنْ غَيْبَةِ الْمَهْدِيِّ ع

٥١٨. الكافي: عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَيْسَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع، قَالَ:

إِذَا فَقِدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ فَاللهُ اللهُ فِي أَدْيَانِكُمْ، لَا يُزِيلُكُمْ عَنْهَا أَحَدٌ.

ناآگاهانتان می گویند: خدا را با خاندان محمد، کاری نیست! سپس مانند شهابی نورافشان می آید و زمین را از عدل و داد می آکند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است.^۱

۵۱۵. الکافی - با سندش به نقل از محمد بن مسلم - شنیدم که، امام صادق علیه السلام می فرماید:

«اگر به شما خبر رسید که صاحب این امر (قیام) غیبت کرده است، انکار نکنید».^۲

۵۱۶. الکافی - با سندش به نقل از عبید بن زراره - : امام صادق علیه السلام فرمود: «قائم، دو غیبت

دارد. در یکی از آنها، در موسم های حج حاضر می شود و مردم را می بیند؛ ولی

مردم او را نمی بینند».^۳

۵۱۷. الغیبة، طوسی - با سندش به نقل از حازم بن حبیب - : امام صادق علیه السلام به من فرمود:

«ای حازم! صاحب این امر (قیام)، دو غیبت دارد که در دومی ظهور می کند. پس اگر

کسی نزد تو بیاید و بگوید که دستش را از خاک قبر او تکانده است او تردیدی ندارد

که او در گذشته است، تصدیقش مکن».^۴

ر.ک: ص ۱۲۵ (دو غیبت کوناه و بلند دارد).

۸ / ۱

خبر دادن امام کاظم علیه السلام از غیبت امام مهدی علیه السلام

۵۱۸. الکافی - با سندش به نقل از علی بن جعفر - : [برادرم] امام کاظم علیه السلام فرمود: «هنگامی

که پنجمین نفر از فرزندان هفتمین [امام]، نابیدا شود، خدا را، خدا را در دین هایتان!

۱. کمال الدین: ص ۳۴۱ ح ۲۲ (با سند حسن مانند صحیح)، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۴۵ ح ۱۱.

۲. الکافی: ج ۱ ص ۳۳۸ ح ۱۰ (با سند حسن مانند صحیح)، الغیبة، طوسی: ص ۱۶۰ ح ۱۱۸ (با سند معتبر).

الغیبة، نعمانی: ص ۱۸۸ ح ۴۲ (با دو سند صحیح که یکی از آن دو، همان سند کافی است). بحار الأنوار: ج ۵۱

ص ۱۴۶ ح ۱۵.

۳. اما در غیبت دیگر که غیبت صغری است، خواص شیعه او را می بینند. (م)

۴. الکافی: ج ۱ ص ۳۲۹ ح ۱۲. الغیبة، نعمانی: ص ۱۷۵ ح ۱۶.

۵. الغیبة، طوسی: ص ۴۲۳ ح ۴۰۷. الغیبة، نعمانی: ص ۱۷۲ ح ۶، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۵۴ ح ۸.

يا بُنَيَّ^١، إِنَّهُ لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ حَتَّى يَرْجِعَ عَنِ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ يَقُولُ بِهِ، إِنَّمَا هِيَ مِحْنَةٌ مِنَ اللَّهِ ﷻ امْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ، لَوْ عَلِمَ آبَاؤُكُمْ وَأَجْدَادُكُمْ دِيناً أَصَحَّ مِنْ هَذَا لَاتَّبَعُوهُ.

قال: فَقُلْتُ: يا سَيِّدِي، مَنْ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ؟ فَقَالَ: يا بُنَيَّ! عُقُولُكُمْ تَصْغُرُ عَنِ هَذَا، وَأَحْلَامُكُمْ^٢ تَضِيقُ عَنِ حَمَلِهِ، وَلَكِنْ إِنْ تَعِيشُوا فَسَوْفَ تُدْرِكُونَهُ^٣.

٩/١

اِخْبَارُ الْاِمَامِ الرِّضَا عَنِ غَيْبَةِ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

٥١٩. كمال الدين: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ، قَالَ:

قُلْتُ لِلرِّضَا ع: أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ؟ فَقَالَ: أَنَا صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ، وَلَكِنِّي لَسْتُ بِالَّذِي أَمَلُوها عَدَلاً كَمَا مِلْتُمْ جَوَراً، وَكَيْفَ أَكُونُ ذَلِكَ عَلَيَّ مَا تَرَى مِنْ ضَعْفِ بَدَنِي؟

وَإِنَّ الْقَائِمَ هُوَ الَّذِي إِذَا خَرَجَ كَانَ فِي سِنَّ الشُّيُوخِ وَمَنْظَرِ الشُّبَّانِ، قَوِيّاً فِي بَدَنِهِ، حَتَّى لَوْ مَدَّ يَدَهُ إِلَى أَعْظَمِ شَجَرَةٍ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لَقَلَعَهَا، وَلَوْ صَاحَ بَيْنَ الْجِبَالِ لَتَدَكَّدَتْ^٤ صُخُورُهَا، يَكُونُ مَعَهُ عَصَا مُوسَى، وَخَاتَمُ سُلَيْمَانَ ع. ذَلِكَ الرَّابِعُ مِنْ

١. جدير بالذكر أن إطلاق التعبير «يا بني» على «علي بن جعفر» من قبل الإمام الكاظم ع بسبب أنه عاش في ظل الإمام وكنفه. انظر: الإرشاد: ج ٢ ص ٢١٤ وعمدة الطالب: ص ٢٤١. وجاء في بحار الأنوار «قوله: يا بني» على جهة اللطف والشفقة وزاد في مرآة العقول (ج ٤ ص ٣٤): والأخ الصغير كالابن.

٢. الجلم: العقل والتؤدة. وضبط النفس والجمع: أحلام (مجمع البحرين: ج ١ ص ٤٢٨ «حلم»).

٣. وفي الصراط المستقيم إلى قوله «من كان يقول به».

٤. «وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا» أي: جعلت بمنزلة الأرض اللينة (مفردات ألفاظ القرآن: ص ٣١٦ «دك»).

مبادا که کسی شما را از آن جدا کند. پسر عزیزم! صاحب این امر (قیام) را ناگزیر از غیبتی است، تا آن جا که [برخی] معتقدان به آن، از نظرشان باز می گردند و این، آزمونی سخت از سوی خدای عز و جل برای بندگانش است. [از دیتان دست نکشید که] اگر پدران و نیاکانتان، دینی را درست تر از این می دانستند، از آن پیروی می کردند.

گفتم: سرورم! پنجمین نفر از فرزندان هفتمین چه کسی است؟

فرمود: «دلبندم! عقل شما به این نمی رسد و روحتان گنجایش فراگیری آن را

ندارد؛ اما اگر زنده بمانید، او را درک خواهید کرد».^۲

۹ / ۱

خبر دادن امام رضا ع از غیبت امام مهدی عج

۵۱۹. کمال الدین - باسندش به نقل از ریان بن صلت - : به امام رضا ع گفتم: شما صاحب این امر هستی؟

فرمود: «من صاحب این امر (امامت) هستم؛ اما من کسی نیستم که زمین را از عدالت پر می کنم، همان گونه که از ظلم پر شده است، و چگونه با این ضعف جسمی ام آن باشم؟! و قائم، همان کسی است که در سن پیران، اما در چهره جوانان، خروج می کند و پیکرش چنان نیرومند است که اگر دست به بزرگترین درخت روی زمین برد، آن را از ریشه بیرون می آورد و اگر میان کوه ها فریاد برآورد، صخره ها خرد می شوند. عصای موسی و انگشتر سلیمان را همراه دارد و او چهارمین نفر از نسل من است. خداوند، او را در پرده غیب خود، هر اندازه بخواهد، نگاه می دارد و سپس او را آشکار می کند تا زمین را با او از

۱. علی بن جعفر. برادر کوچک امام موسی بن جعفر ع است و کاربرد «پسر عزیز» برای او از سوی امام عج، به دلیل سرپرستی او و بی نظف و مهربانی با برادر کوچک تر است که به سان فرزند انسان شمرده می شود.
 ۲. الکافی: ج ۱ ص ۳۳۶ ح ۲، کمال الدین: ص ۳۵۹ ح ۱. علل الشرائع: ص ۲۴۴ ح ۴. الغیبة، خوسی: ص ۱۶۶ ح ۱۲۸، الغیبة، نعمانی: ص ۱۵۴ ح ۱۱. کنایة الأثر: ص ۲۶۴. إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۳۹. دلائل الإمامة: ص ۵۳۴ ح ۵۱۶. الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۲۹. بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۵۰ ح ۱.

وُلْدِي، يُعْبِيهِ اللهُ فِي سِتْرِهِ مَا شَاءَ، ثُمَّ يُظْهِرُهُ فِيمَلَأُ (بِهِ) الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا كَمَا
مُلِئْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا.

١٠ / ١

اخبار الإمام الجواد عن غيبة المهدي عليه السلام

٥٢٠. كمال الدين : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى الدَّقَاقُ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو تَرَابٍ عَبْدُ اللهِ بْنُ مُوسَى الرَّوْيَانِيُّ، قَالَ:
حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ
أَبِي طَالِبٍ عليه السلام (الْحَسَنِيُّ)، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ
جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ
عَنِ الْقَائِمِ: أَهُوَ الْمَهْدِيُّ أَوْ غَيْرُهُ؟ فَابْتَدَأَنِي فَقَالَ لِي:

يَا أَبَا الْقَاسِمِ، إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا هُوَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَجِبُ أَنْ يُنْتَظَرَ فِي غَيْبِيهِ، وَيُطَاعَ فِي
ظُهُورِهِ، وَهُوَ الثَّلَاثُ مِنْ وُلْدِي، وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا عليه السلام بِالنُّبُوَّةِ، وَخَصَّنَا بِالْإِمَامَةِ، إِنَّهُ
لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ، فَيَمَلَأُ الْأَرْضَ
قِسْطاً وَعَدْلًا كَمَا مِلِئْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا^١.

٥٢١. كمال الدين : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ الْعَبْدُوسِ الْعَطَّارُ عليه السلام، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ
مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ سُلَيْمَانَ، قَالَ: حَدَّثَنَا الصَّقَرِيُّ بْنُ
أَبِي دُلْفٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيِّ الرَّضَاءِ عليه السلام يَقُولُ:

إِنَّ الْإِمَامَ بَعْدِي ابْنِي عَلِيُّ، أَمْرُهُ أَمْرِي، وَقَوْلُهُ قَوْلِي، وَطَاعَتُهُ طَاعَتِي، وَالْإِمَامُ

١. وليس في الصراط المستقيم ذيله «فيملا به الأرض...».

عدل و داد پر کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است»^۱.

۱۰/۱

خبر دادن امام جواد علیه السلام از غیبت امام مهدی علیه السلام

۵۲۰. کمال الدین - با سندش به نقل از عبد العظیم حسنی - : بر سرورم محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (امام جواد علیه السلام) وارد شدم و می خواستم در باره «قائم» از او بپرسم که : آیا همان مهدی یا غیر اوست؟ اما ایشان قبل از پرسش من فرمود: «ای ابو القاسم! قائم ما، همان مهدی است که لازم است در غیبتش، منتظر او باشند و در ظهورش اطاعتش کنند و او نسل سوم من است، و سوگند به کسی که محمد را به نبوت برانگیخت و ما را به امامت ویژه ساخت، اگر از دنیا تنها یک روز بماند، خداوند، آن روز را طولانی می نماید تا در آن، قیام کند و زمین را از عدل و داد پر کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است»^۲.

۵۲۱. کمال الدین - با سندش به نقل از صقر بن ابی ذؤف - : شنیدم که امام جواد علیه السلام می فرماید: «امام پس از من، فرزندی علی است. فرمان او، فرمان من، سخن او، سخن من و اطاعت از او، اطاعت از من است، و امام پس از او، فرزندش حسن است و فرمان او، فرمان پدرش، سخن او، سخن پدرش و اطاعت از او، اطاعت از پدرش است» و سپس ساکت شد.

به ایشان گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! امام پس از حسن کیست؟

ایشان به شدت گریست و سپس فرمود: «پس از حسن، فرزندش قائم به حق است که انتظارش را می کشند». به ایشان گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! چرا «قائم» نامیده شده است؟ فرمود: «زیرا پس از آن که دیگر، یادی از او نمی شود و بیشتر باورمندان به

۱. کمال الدین: ص ۲۷۶ ح ۷ (با سند حسن مانند صحیح) و ص ۲۷۰ ح ۱ (با سند صحیح، با عبارت مشابه)، إعلام النوری: ج ۲ ص ۲۴۰، کشف الغم: ج ۲ ص ۲۱۴، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۲۹، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۲۲ ح ۳۰.

۲. کمال الدین: ص ۳۷۷ ح ۱ و ۲ (با سند معتبر، با عبارت مشابه)، کفایة الأثر: ص ۲۷۶، إعلام النوری: ج ۲ ص ۲۴۲، الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۷۱ ح ۶۶ (با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۵۶ ح ۱ - نیز، ر.ک: کمال الدین: ص ۳۷۸ ح ۳ و الاحتیاج: ج ۲ ص ۴۸۱ ح ۲۲۲ و الغیبة، نعمانی: ص ۱۸۶ ح ۳۷.

بَعْدَهُ ابْنَةُ الْحَسَنِ، أَمْرُهُ أَمْرُ أَبِيهِ، وَقَوْلُهُ قَوْلُ أَبِيهِ، وَطَاعَتُهُ طَاعَةُ أَبِيهِ. ثُمَّ سَكَتَ. فَقُلْتُ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَمَنْ الْإِمَامُ بَعْدَ الْحَسَنِ؟ فَبَكَى بَيْتًا شَدِيدًا.
ثُمَّ قَالَ: إِنَّ مِنْ بَعْدِ الْحَسَنِ ابْنَةَ الْقَائِمِ بِالْحَقِّ الْمُنْتَظَرِ. فَقُلْتُ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ لِمَ سُمِّيَ الْقَائِمُ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ يَقُومُ بَعْدَ مَوْتِ ذِكْرِهِ وَارْتِدَادِ أَكْثَرِ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَتِهِ.

١١/١

إخبار الإمام الهادي عن غيبته المهدي (عج)

٥٢٢. كمال الدين: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْعَلَوِيُّ، عَنْ أَبِي هَاشِمٍ دَاوُدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ [الهادي] صَاحِبَ الْعَسْكَرِ يَقُولُ:
الْخَلْفُ مِنْ بَعْدِي ابْنِي الْحَسَنُ، فَكَيْفَ لَكُمْ بِالْخَلْفِ مِنْ بَعْدِ الْخَلْفِ؟ فَقُلْتُ: وَلِمَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ؟ فَقَالَ: لِأَنَّكُمْ لَا تَرَوْنَ شَخْصَهُ، وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ، قُلْتُ: فَكَيْفَ نَذْكُرُهُ؟ قَالَ: قُولُوا: الْحُجَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (عج).

راجع: ج ٢ ص ٢٧٨ ح ٢٤٤.

١٢/١

إخبار الإمام العسكري عن غيبته المهدي (عج)

٥٢٣. كمال الدين: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ بْنُ هَمَّامٍ، قَالَ: سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعَمْرِيَّ - قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ - يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: سُئِلَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ (عج) - وَأَنَا عِنْدَهُ - عَنِ الْخَبَرِ الَّذِي رُوِيَ عَنْ آبَائِهِ (عج):

امامتش، از عقیده به او بر می گردند، قیام می کند.^۱

۱۱ / ۱

خبر دادن امام هادی علیه السلام از غیبت امام مهدی علیه السلام

۵۲۲. کمال الدین - با سندش به نقل از ابو هاشم داوود بن قاسم جعفری - :^۲ شنیدم که امام هادی

می فرماید: «جانشین پس از من، فرزندیم حسن است! اما با جانشین او چگونه آید؟».

گفتم: فدایت شوم! از چه رو این گونه می فرماید؟ فرمود: «زیرا شما پیکرش را

نمی بینید و بردن نامش برایتان روا نیست». گفتم: پس چگونه او را یاد کنیم؟

فرمود: «بگویند: حجّت خاندان محمد».^۳

ر.ک: ج ۲ ص ۲۷۸ ح ۲۶۴.

۱۲ / ۱

خبر دادن امام عسکری علیه السلام از غیبت امام مهدی علیه السلام

۵۲۳. کمال الدین - با سندش به نقل از ابو علی بن همام - : شنیدم که محمد بن عثمان عمری - که

خدا روحش را پاک بدارد - می گوید: شنیدم که پدرم [عثمان بن سعید عمری] می گوید:

من نزد ابو محمد، حسن بن علی (امام عسکری علیه السلام)، بودم که از ایشان در باره حدیثی که

۱. کمال الدین: ص ۲۷۸ ح ۳، کفایة الأثر: ص ۲۷۹، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۲۲، الخرائج والجرائح: ج ۳ ص ۱۱۷۱ ح ۶۶ (با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۰ ح ۴، نیز، ر.ک: ج ۲ ص ۲۲۸ ح ۴۱۱.

۲. ابو هاشم داوود بن قاسم بن اسحاق جعفری (م ۲۶۱ ق.)، اهل بغداد، تقه و جلیل القدر است. نزد امام رضا، امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیه السلام منزلتی والا داشت و از آنان روایت کرده است. دارای کتاب است و نیز روایاتی از پدرش دارد که از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. در زمره سفیران و ابواب معروفی قرار دارد که شیعیان امام عسکری علیه السلام در مورد آنان اختلاف ندارند (ر.ک: رجال النجاشی: ج ۱ ص ۳۶۲ ش ۴۰۹ و رجال الطوسی: ص ۲۵۷ ش ۵۲۹۰ و ص ۲۷۵ ش ۵۵۵۳ و ص ۳۸۶ ش ۵۶۸۹ و ص ۳۹۹ ش ۵۸۶۷ و خلاصة الأقول: ص ۶۸ ش ۳، شرح أصول الکافی: ج ۱ ص ۲۹۲ و ج ۷ ص ۳۲۲، الفهرست، طوسی: ص ۲۵۷ ش ۵۲۹۰ و ص ۳۷۵ ش ۵۵۵۳ و ص ۳۸۶ ش ۵۶۸۹ و ص ۳۹۰ ش ۵۸۶۷).

۳. کمال الدین: ص ۲۸۱ ح ۵ و ص ۶۴۸ ح ۴، علل الشرائع: ص ۲۴۵ ح ۵ (هر دو منبع با سند معتبر)، الغیبة، طوسی: ص ۲۰۲ ح ۱۶۹، کفایة الأثر: ص ۲۸۴، إعلام الوری: ج ۲ ص ۱۳۶، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۱۷۰، روضة الواعظین: ص ۲۸۷، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۲۳۹، بحار الأنوار: ج ۵ ص ۲۴۰ ح ۵.

إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَأَنَّ مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً. فَقَالَ ﷺ:

إِنَّ هَذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ. فَقِيلَ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَمَنْ الْحُجَّةُ وَالْإِمَامُ بَعْدَكَ؟ فَقَالَ:

إِبْنِي مُحَمَّدٌ، هُوَ الْإِمَامُ وَالْحُجَّةُ بَعْدِي، مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً. أَمَا إِنَّ لَهُ عَيْبَةً يَحَارُّ فِيهَا الْجَاهِلُونَ، وَيَهْلِكُ فِيهَا الْمُبْطِلُونَ، وَيَكْذِبُ فِيهَا الْوَقَاتُونَ، ثُمَّ يَخْرُجُ فَكَأَنِّي أَنْظَرُ إِلَى الْأَعْلَامِ الْبَيْضِ تَخْفِقُ فَوْقَ رَأْسِهِ بِنَجْفِ الْكُوفَةِ.

٥٢٣. إثبات الهداة: قَالَ [الْفَضْلُ بْنُ شاذَانَ]: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعْدِ الْكَاتِبِ، قَالَ: قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ ﷺ: قَدْ وَضَعَ بَنُو أُمَّيَّةَ وَبَنُو الْعَبَّاسِ سُيُوفَهُمْ عَلَيْنَا لِعِلَّتَيْنِ: إِحْدَاهُمَا: إِنَّهُمْ كَانُوا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْخِلَافَةِ حَقٌّ، فَيَخَافُونَ مِنْ ادِّعَائِنَا إِيَّاهَا وَتَسْتَقْرِؤُ فِي مَرْكَزِهَا.

وِثَانِيهَا: إِنَّهُمْ قَدْ وَقَفُوا مِنَ الْأَخْبَارِ الْمُتَوَاتِرَةِ، عَلَى أَنَّ زَوَالَ مُلْكِ الْجَبَابِرَةِ وَالظُّلْمَةِ عَلَى يَدِ الْقَائِمِ مِنَّا، وَكَانُوا لَا يَشْكُونَ أَنََّّهُمْ مِنَ الْجَبَابِرَةِ وَالظُّلْمَةِ، فَسَعَوْا فِي قَتْلِ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَإِبَادَةِ نَسْلِهِ؛ طَمَعًا مِنْهُمْ فِي الْوُصُولِ إِلَى مَنْعِ تَوْلُدِ الْقَائِمِ أَوْ قَتْلِهِ، فَأَبَى اللَّهُ أَنْ يَكْثِفَ أَمْرَهُ لِوَاحِدٍ مِنْهُمْ، إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ.

١٣/١

لَهُ عَيْبَةٌ طَوِيلَةٌ

٥٢٥. كمال الدين: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ ع، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ، عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ

از پذیرانش نقل شده است، سؤال شد. حدیث، این بود که: «زمین تا روز قیامت، از حجت خدا بر خلقش خالی نمی ماند و هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلی مرده است». امام علیه السلام پاسخ داد: «این حدیث، حقیقت دارد، همان گونه که روز، حقیقت دارد». به ایشان گفته شد: ای فرزند پیامبر خدا! حجت و امام پس از تو کیست؟ فرمود: «پسرم محمد، که امام و حجت پس از من است. هر کس بمیرد و او را نشناسد، به مرگ جاهلی مرده است. هان! او غیبتی دارد که نادانان در آن، حیران می مانند و باطل گرایان، در آن، هلاک می گردند و وقت گذاران [برای ظهورش]، دروغ می گویند. او [پس از غیبت] قیام می کند و من گویی پرچم های سپید برافراشته در بالای سرش را بر بلندی های کوفه می بینم».^۱

۵۲۴. اثبات الهداة - با سندش به نقل از عبد الله بن حسین بن سعد کاتب :- امام عسکری علیه السلام فرمود: «بنی امیه و بنی عباس به دو علت به روی ما شمشیر کشیدند یکی، چون آنها می دانستند که حقی در خلافت ندارند و از ادعای ما برای خلافت و این که خلافت در جایگاهش قرار بگیرد، می ترسیدند. دوم، آنها از طریق اخبار متواتر، مطلع شدند که نابودی حکومت زورگویان و ستمگران، به دست قائم ماست، و تردیدی هم نداشتند که خودشان از زورگویان و ستمگران اند. از این رو، تلاش در کشتن اهل بیت پیامبر خدا علیهم السلام و نابودی نسل ایشان داشتند، به امید این که جنوی توئد قائم را بگیرند، یا او را بکشند؛ اما خداوند نخواست که راز او را حتی برای یکی از آنان بر ملا کند، تا آن گاه که نورش را کامل نماید، هر چند کافران را خوش نیاید».^۲

۱۳/۱ غیبت طولانی دارو

۵۲۵. کمال الدین - با سندش به نقل از عبد الله بن عباس :- پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «قائم اهل

۱. کمال الدین: ص ۴۰۹ ح ۹ (با سند معتبر). کفایة الأثر: ص ۲۹۲، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۵۲، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۲۱۸، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۶۰ ح ۷، نیز، ر.ک: کمال الدین: ص ۲۸۴ ح ۱ و ص ۴۰۸ ح ۷ و ص ۴۰۹ ح ۸ و إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۴۸ و ۲۵۲ و کفایة الأثر: ص ۲۹۱ و کشف الغمّة: ج ۳ ص ۳۱۶ و الغرر المعتبرة و الجرائع: ج ۲ ص ۹۶۴ و الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۳۸ و ۲۳۱ و ۲۳۲.
۲. اثبات الهداة: ج ۳ ص ۵۷۰ ح ۶۸۵.

يزيد، عن الحسن بن علي بن سالم، عن أبيه، عن أبي حمزة، عن سعيد بن جبير،
عن عبد الله بن عباس، قال: قال رسول الله ﷺ:

قائم أهل بيتي، ومهدي أمتي، أشبه الناس بي في شمائله وأقواله وأفعاله، يظهر
بعد غيبته طويلاً، وخيرة مضية.

٥٢٦. كمال الدين: حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رحمه الله، قال: حدثنا علي بن

إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن صالح بن السندي، عن يونس بن عبد الرحمن،
قال: دخلت على موسى بن جعفر عليه السلام فقلت له: يا بن رسول الله، أنت القائم بالحق؟

فقال: أنا القائم بالحق، ولكن القائم الذي يطهر الأرض من أعداء الله ﷻ،
ويملؤها عدلاً كما ملئت جوراً وظلماً، هو الخامس من وُلدي، له غيبة يطول أمدها
خوفاً على نفسه، يرتد فيها أقوامٌ ويثبت فيها آخرون.

ثم قال: طوبى لشيعتنا، المتمسكين بحبلنا في غيبة قائمنا، الثابتين على مواليتنا
والبراءة من أعدائنا، أولئك منا ونحن منهم، قد رضوا بنا أئمة، ورضينا بهم شيعة،
فطوبى لهم، ثم طوبى لهم، وهم والله معنا في درجاتنا يوم القيامة.

١٤ / ١

لَهُ غَيْبَتَانِ: إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ وَالْآخَرَى طَوِيلَةٌ

٥٢٧. الكافي: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ
عَمَّارٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام:

لِلْقَائِمِ غَيْبَتَانِ: إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ، وَالْآخَرَى طَوِيلَةٌ، الْغَيْبَةُ الْأُولَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ

بیت من و مهدی امّتم، شبیه ترین مردم در شمایل، گفتار و کردار به من است. پس از غیبتی طولانی و حیرتی گمراه کننده، ظهور می کند»^۱.

۵۲۶. کمال الدین - با سندش به نقل از یونس بن عبد الرحمان - : بر امام موسی کاظم ع وارد شدم و به ایشان گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! تو قائم به حق هستی؟

فرمود: «من، قائم به حق هستم؛ اما آن قائم که زمین را از دشمنان خدای ع پاک و از عدالت پر می کند - همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است -، پنجمین نسل من است. او از بیم جانش غیبتی دارد که به درازا می کشد و گروه هایی در آن دوران، از دین باز می گردند و گروه هایی دیگر، استوار می مانند».

سپس فرمود: «خوشا به حال شیعیان ما؛ چنگ زندگان به رشته ما در روزگار غیبت قائم ما؛ استواران بر دوستی ما و بیزاری از دشمنان ما! آنان از مایند و ما از ایشان هستیم. به امامت ما رضایت دادند و ما به پیرو ما بودن ایشان، رضایت دادیم. خوشا به حال آنان! خوشا به حال آنان! به خدا سوگند، آنان روز قیامت در جایگاه ما، با ما هم رتبه خواهند بود»^۲.

۱۴/۱

دو غیبت کوتاه و بلند دارو

۵۲۷. الکافی - با سندش به نقل از اسحاق بن عمار - : امام صادق ع فرمود: «قائم، دو غیبت دارد: یکی کوتاه و دیگری طولانی. در غیبت نخست، جز خواص شیعه، جای او را

۱. کمال الدین: ص ۲۵۷ ح ۲. اعلام الوری: ج ۲ ص ۱۸۲. کفایة الأثر: ص ۱۰. کشف القمّة: ج ۳ ص ۳۰۰. الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۱۲۱. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۷۹ ح ۱۸۷. نیز برای دیدن همه حدیث ر. ک: همین دانش نامه: ج ۲ ص ۲۶ ح ۴۸۷.

۲. کمال الدین: ص ۳۶۱ ح ۵ (با سند معتبر). کفایة الأثر: ص ۲۶۵. اعلام الوری: ج ۲ ص ۲۳۹. بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۵۱ ح ۶.

فيها إلا خاصةً شيعته، والأخرى لا يعلم بمكانه فيها إلا خاصةً مواليه.

٥٢٨. الغيبة للطوسي: أخبرنا ابن أبي جدي القمي، عن محمد بن الحسن بن الوليد، عن محمد بن الحسن الصفار، عن العباس بن معروف، عن عبد الله بن حمدويه بن البراء، عن ثابت، عن إسماعيل، عن عبد الأعلى مولى آل سام، قال:

خَرَجْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع، فَلَمَّا نَزَلْنَا الرُّوحَاءَ^١ نَظَرْتُ إِلَى جَبَلِهَا مُطِلاً عَلَيْهَا^٢ فَقَالَ لِي: تَرَى هَذَا الْجَبَلَ، هَذَا جَبَلٌ يُدْعَى رَضْوَى مِنْ جِبَالِ فَارِسَ، أَحَبَّنَا فَنَقَلَهُ اللَّهُ إِلَيْنَا، أَمَا إِنَّ فِيهِ كُلَّ شَجَرَةٍ مَطْعَمٍ، وَنِعْمَ أَمَانٌ لِلدَّخَائِفِ - مَرَّتَيْنِ - أَمَا إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ فِيهِ غَيْبَتَيْنِ، وَاحِدَةٌ قَصِيرَةٌ، وَالْأُخْرَى طَوِيلَةٌ.

٥٢٩. كمال الدين: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ بَشَّارِ الْقَزْوِينِيِّ ع، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْفَرَجِ الْمُظَفَّرُ بْنُ أَحْمَدَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْكُوفِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحِ الْبَزَّازِ، قَالَ: سَمِعْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ ع يَقُولُ:

إِنَّ ابْنِي هُوَ الْقَائِمُ مِنْ بَعْدِي، وَهُوَ الَّذِي يَجْرِي فِيهِ سُنَنُ الْأَنْبِيَاءِ ع بِالتَّعْمِيرِ وَالْقِيَّةِ، حَتَّى تَقْسُو الْقُلُوبُ لِطَوْلِ الْأَمْدِ، فَلَا يَبْتُ عَلَى الْقَوْلِ بِهِ إِلَّا مَنْ كَتَبَ اللَّهُ ع فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ، وَأَيَّدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ.

٥٣٠. الغيبة للطوسي: أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ، عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَمِعْتُ

١. الرُّوحَاءُ: بلد من عمل (أي توابع) الفُرْعِ عَلَى نَحْوِ أَرْبَعِينَ مَيْلًا مِنَ الْمَدِينَةِ (مجمع البحرين: ج ٢ ص ٧٥٠ «روح»).

٢. مُطِلاً عَلَيْهَا: مشرفاً عليها (انظر: لسان العرب: ج ١١ ص ٢٠٧ «طلل»).

نمی دانند و در غیبت دیگر، جز خواص و بستگانش جای او را نمی دانند.^۱

۵۲۸. الغیبة، طوسی - با سندش به نقل از عبد الأعلى (مولای آل سام) - : با امام صادق علیه السلام از مدینه بیرون آمدم و چون به روحاء (در چهل میلی مدینه) رسیدیم، رو به روی کوه آن جا ایستاد و به آن نگریست و به من فرمود: «این کوه را می بینی؟ این کوهی است به نام رضوی که از کوه های فارس بود و چون ما را دوست داشت، خداوند، آن را به این جا آورد. هان که در آن، هر درخت خوردنی هست!» و دو بار فرمود: «بهترین مأمن برای بیمناکان است. هان، که صاحب این امر (قیام)، دو غیبت دارد: یکی کوتاه و دیگری بلند».^۲

۵۲۹. کمال الدین - با سندش به نقل از حسن بن محمد بن صالح بزّاز - : شنیدم که امام حسن عسکری علیه السلام می فرماید: «این پسر، قائم پس از من است و او کسی است که ویژگی های پیامبران، مانند عمر دراز و غیبت، در او جریان می یابد تا آن جا که دل ها از طول این مدت، سخت می شوند و بر باوز به او، کسی جز آن که خدای تعالی ایمان را در دلش نوشته و با روحی از خود تأییدش کرده، استوار نمی ماند».^۳

۵۳۰. الغیبة، طوسی - با سندش به نقل از مفضل بن عمر - : شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرماید: «صاحب این امر (قیام)، دو غیبت دارد. یکی از آنها به درازا می کشد، تا

۱. الکافی: ج ۱ ص ۳۴۰ ح ۱۹. الغیبة، نعمانی: ص ۱۷۰ ح ۲ (هر دو منبع با سند صحیح). بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۵۵ ح ۱۰.

۲. الغیبة، طوسی: ص ۱۶۳ ح ۱۲۳. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۵۳ ح ۷.

۳. کمال الدین: ص ۵۲۴ ح ۴. الغرائج و الجرائح: ج ۲ ص ۹۶۴. الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۲۸. بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۲۲۴ ح ۱۱.

أبا عبد الله (ع) يقول: إن لصاحب هذا الأمر غيبين: إحداهما تطول حتى يقول بعضهم: مات، ويقول بعضهم: قُتِلَ، ويقول بعضهم: ذهب، حتى لا يبقى على أمره من أصحابه إلا نفرٌ يسيرٌ. لا يطلع على موضعه أحدٌ من ولديه ولا غيره، إلا المولى الذي يلي أمره.

٥٣١. الكافي: علي بن محمد، عن الحسن بن عيسى بن محمد بن علي بن جعفر، عن أبيه، عن جدّه، عن علي بن جعفر، عن أخيه موسى بن جعفر (ع)، قال:

إذا فقد الخامس من ولد السابع، فأنه الله في أديانكم، لا يزيلكم عنها أحد، يا بني إنه لا بد لصاحب هذا الأمر من غيبته، حتى يرجع عن هذا الأمر من كان يقول به، إنما هي محنة من الله (ع) امتحن بها خلقه، لو علم آباؤكم وأجدادكم ديناً أصح من هذا لا تبعوه. قال: فقلت: يا سيدي، من الخامس من ولد السابع؟

فقال: يا بني! عقولكم تصفر عن هذا، وأحلامكم تضيق عن حمليه، ولكن إن تعيشوا فسوف تدركونه.

راجع: من ١١٢ (الخبر الإمام الصالح عن غيبة المهدي (ع)).

١٥/١

استبعاد الناس ظهوراً لطول غيبته

٥٣٢. الغيبة للنعماني: أخبرنا محمد بن همام (ع) قال: حدثنا حميد بن زياد، عن الحسن بن محمد بن سماعة، عن أحمد بن الحسن الميثمي، عن زائدة بن قدامة، عن بعض رجاله عن أبي عبد الله (ع)، قال:

آن جا که برخی می گویند: مرده است و برخی دیگر می گویند: کشته شده و برخی دیگر می گویند: رفته است، تا آن جا که جز شماری اندک از یارانش بر عقیده به او نمی مانند. هیچ کس از فرزندانش تا کسان دیگر، از جای او آگاه نمی شود، مگر مولایی که امر او را به دست دارد.^۱

۵۳۱. الکافی - با سندش به نقل از علی بن جعفر -: [برادرم] امام کاظم (عج) فرمود: «هنگامی که پنجمین نسل از [امام] هفتم ناپیدا شد، خدا را؛ خدا را در دین هایتان که کسی شما را از آنها جدا نکند! ای فرزند عزیزم! صاحب این امر را ناگزیر از دو غیبت است، تا آن جا که کسی که به او عقیده دارد، از این باور دست می کشد. آن، آزمونی از سوی خدای (عزوجل) برای بندگان اوست. اگر پدران و نیاکان شما، دینی درست تر از این می دانستند، از آن پیروی می کردند».

گفتم: ای سرور من! پنجمین نسل از هفتمین کیست؟

فرمود: «ای پسر عزیزم! خردهایتان، کوچک تر از این و فکرهایتان، کوچک تر از دریافت این است؛ اما اگر زنده بمانید، او را به زودی در می یابید»^۲.

و.ک: ص ۱۱۳ (خبر دادن امام صادق (عج) از غیبت امام مهدی (عج)).

۱۵/۱

مردم، ظهور امام (عج) را به دلیل طولانی شدن غیبتش، بعید می شمرد

۵۳۲. الغیبة، نعمانی - با سندش به نقل از زائدة بن قدامة -: امام صادق (عج) فرمودند: «قائم

۱. الغیبة، طوسی: ص ۱۶۱ ح ۱۲۰، الغیبة، نعمانی: ص ۱۷۱ ح ۵، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۵۲ ح ۵.
 ۲. ما اکنون می توانیم به کمک احادیث دیگر و قایع تاریخی بگوییم که پنجمین از هفتم، چه مفهومی و به چه کسی اشاره دارد، و گرنه در روزگار خود، معنا و مجهول بوده است. (م)
 ۳. الکافی: ج ۱ ص ۳۳۶ ح ۲، غلل الشرائع: ص ۲۴۴ ح ۴، کمال الدین: ص ۳۵۹ ح ۱، الغیبة، طوسی: ص ۱۶۶ ح ۱۲۸، الغیبة، نعمانی: ص ۱۵۴ ح ۱۱، دلائل الإمامة: ص ۵۳۴ ح ۵۱۶، کفایة الأثر: ص ۲۶۵ (با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۵۰ ح ۱.

إِنَّ الْقَائِمَ إِذَا قَامَ يَقُولُ النَّاسُ: أَنَّى ذَلِكَ وَقَدْ بُلِّيتَ عِظَامُهُ^١؟

٥٣٣. كمال الدين : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ (ع)، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادِ الْأَنْصَارِيِّ وَمُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ جَمِيعاً، عَنْ أَبِي الْجَارُودِ زِيَادِ بْنِ الْمُنْدِرِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ (ع)، قَالَ: قَالَ لِي:

يَا أَبَا الْجَارُودِ، إِذَا دَارَتْ الْقُلُوكُ، وَقَالَ النَّاسُ: مَاتَ الْقَائِمُ أَوْ هَلَكَ، بِأَيِّ وَادٍ سَلَكَ، وَقَالَ الطَّالِبُ: أَنَّى يَكُونُ ذَلِكَ، وَقَدْ بُلِّيتَ عِظَامُهُ؟ فَعِنْدَ ذَلِكَ فَارْجُوهُ، فَإِذَا سَمِعْتُمْ بِهِ، فَأَتُوهُ وَلَوْ حَبِو^٢ عَلَى الثَّلْجِ.

١. في الغيبة للطوسي: ص ٢٢٣ قال الشيخ الطوسي: فالوجه في هذه الأخبار وما شاكلها أن نقول: يموت ذكره، ويعتقد أكثر الناس أنه بلي عظامه ثم يظهره الله كما أظهر صاحب الحمار بعد موته الحقيقي. وهذا وجه قريب في تأويل هذه الأخبار، على أنه لا يرجع بأخبار آحاد لا توجب علماً عقداً دلت العقول عليه، وساق الاعتبار الصحيح إليه، وعضده الأخبار المتواترة التي قد مناهها، بل الواجب التوقف في هذه والتمسك بما هو معلوم، وإنما تأولناها بعد تسليم صحتها على ما يفعل في نظائرها، ويعارض هذه الأخبار ما ينافيها.

٢. الحبو: أن يمشي على يديه وركبتيه أو أسته (النهاية: ج ١ ص ٣٢٤ «حبا»).

چون قیام کند، مردم می‌گویند: این کجا بود؟! او که استخوان‌هایش هم پوسیده بود؟!»^۱

۵۳۳. کمال‌الدین - با سندش به نقل از ابو جارود زیاد بن منذر - : امام محمد باقر علیه السلام به من فرمود: «ای ابو جارود! هنگامی که روزگار بچرخد و مردم بگویند: "قائم در گذشت و یا هلاک شد و معلوم نشد کجا رفت!" و حتی خواستار [ظهور او] بگویند: "این کجا بود؟! این که استخوان‌هایش هم پوسیده بود؟!"، در این هنگام، به او امیدوار باشید، و چون شنیدید که قیام کرده است، نزد او بروید، حتی اگر ناگزیرید چهار دست و پا و بر برف و یخ بخزید».^۳

۱. شیخ طوسی می‌گوید: وجه این دسته احادیث آن است که بگوییم: فراموش شده و از خاطره‌ها رفته است و بیشتر مردم بر این باورند که استخوان‌هایش پوسیده است، و آن گاه، خداوند، او را آشکار می‌کند، همان گونه که صاحب‌اللاغ (عزیر پیامبر) را بعد از مردن قطعی، آشکار و زنده کرد. این، وجهی مقبول در تأویل و توجیه این روایات است، افزون بر این، اخبار یکه و تنها (و بدون قرینه) که علم آور نیستند و نمی‌توانند به رهاورد عقل‌ها و آنچه اعتبار صحیح، آنها را قبول می‌کند و احادیث متواتری که گذشت، مؤید آنهاست، آسیب بزنند؛ بلکه واجب (ضروری) است که در اینها توقف کنیم و به آنچه علم داریم، تمسک نماییم. ما این احادیث را پس از آن که صحتشان را پذیرفتیم، تأویل کردیم، همان گونه که با مانند اینها می‌شود، و این احادیث، معارض هم دارند (الغیبة، طوسی: ص ۴۲۳).

۲. الغیبة، نعمانی: ص ۱۵۴ ح ۱۳ و ص ۱۵۵ ح ۱۴، الغیبة، طوسی: ص ۴۲۳ ح ۴۰۶ (هر دو منبع به نقل از حماد بن عبد الکریم)، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۴۸ ح ۱۹.

۳. کمال‌الدین: ص ۳۲۶ ح ۵، الغیبة، نعمانی: ص ۱۵۴ ح ۱۲ و ص ۱۵۶ ح ۱۹ (به نقل از مفضل بن عمرو) و ص ۱۵۷ ح ۲۰؛ به نقل از عبد الکریم) (هر دو منبع به نقل از امام صادق علیه السلام، با عبارت مشابه)، أعلام الوری: ج ۲ ص ۲۳۲، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۳۶ ح ۱. نیز، ر.ک: الغیبة، طوسی: ص ۴۲۰ ح ۳۹۸ و ص ۴۲۵ ح ۴۰۹ و کمال‌الدین: ص ۳۲۷ ح ۷ و الغیبة، نعمانی: ص ۱۸۸ ح ۴۳ و ص ۱۵۶ ح ۱۸ و ص ۱۸۹ ح ۴۴.

چگونگی غیبت و توضیحی درباره سرداب غیبت^۱

با شهادت امام عسکری علیه السلام، غیبت امام مهدی علیه السلام آغاز گردید. شروع غیبت، مسئله‌ها و پرسش‌هایی را مطرح ساخت. برخی از پرسش‌ها از نوع و کیفیت غیبت بودند: غیبت چگونه است؟ آیا جسم، غایب شده و امام به نقطه‌ای دور از زمین برده شده است؟ یا انسان‌های معمولی، قدرت و توان دیدن ایشان را ندارند؟

مکان غیبت امام نیز یکی از پرسش‌ها بود: آیا غیبت از محل خاصی، مورد نظر بوده؟ یا مسئله اصلی، خود غیبت بوده و نه مکان آن؟

مدت غیبت و مسائل مربوط به آن نیز از جمله پرسش‌ها بودند: غیبت تا کی ادامه خواهد داشت؟ در زمان غیبت، ارتباط امت با امام، چگونه است؟ و ...

در این نوشته، دو مسئله نخست، یعنی چگونگی غیبت و محل آن - که در منابع از آن به «سرداب» یاد می‌شود -، تحلیل می‌شوند:

۱. چگونگی غیبت

در بررسی چگونگی غیبت، این پرسش‌ها کاوش می‌گردند که: پنهان شدن امام مهدی علیه السلام از دیدگان انسان‌ها چگونه است؟ آیا خداوند، ایشان را به نقطه‌ای دور از زمین برده و از دسترس مردم خارج ساخته است؟ یا این که در میان مردم زندگی می‌کند؛ ولی به قدرت و اعجاز الهی دیده نمی‌شود؟ و یا این که در جامعه و میان

۱. به قلم پژوهشگر ارجمند، حجة الإسلام والمسلمین مهدی مهریزی.

مردم زندگی می‌کند و مردم ایشان را می‌بینند؛ ولی نمی‌شناسند؟
 اکنون باید دید کدام یک از این سه احتمال در باره غیبت امام مهدی عج، درست
 است: ۱. نبودن در میان مردم، ۲. بودن در میان مردم و دیده نشدن، ۳. بودن و دیده
 شدن؛ ولی شناخته نشدن.

در پاسخ به این پرسش می‌گوییم: وقوع هر سه احتمال، امکان‌پذیر است، چنان
 که نمونه هر یک در عالم اتفاق افتاده است. خداوند در قرآن عیسی ع را نمونه
 احتمال اول شمرده، می‌فرماید:

﴿وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ. ۱﴾

و یقیناً او را نکشتند؛ بلکه خدا او را به سوی خود، بالا برد.

موارد وقوع احتمال‌های دوم و سوم نیز در آیات و گزارش‌های تاریخی ذکر
 شده‌اند که به چند مورد، اشاره می‌شود:
 ۱. خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ. ۲﴾

و ما در برابر آنان، دیواری کشیدیم و در پشت سرشان [نیز] دیواری و بر دیدگان‌شان
 نیز پرده ای افکندیم تا نتوانند بنگرند و ببینند.

در مورد این آیه، مفسران از عبد الله بن مسعود روایت کرده‌اند که: قریش بر در
 خانه پیامبر ص گرد آمدند. ایشان از خانه خارج شد و مستی خاک بر سر و روی آنان
 پاشید و آنان، پیامبر ص را نمی‌دیدند.

و نیز از ابن عباس آورده‌اند که: قریش اجتماع نمودند و گفتند: «اگر محمد
 بخواهد داخل شود، همگی یک‌پارچه بر ضد او به پا خواهیم خواست»؛ اما

۱. نساء: آیه ۱۵۷-۱۵۸.

۲. یس: آیه ۹.

پیامبر ﷺ وارد شد و خدا در برابر دیدگان و پشت سر آنان، دیواری قرار داد و آنان پیامبر ﷺ را ندیدند. پیامبر ﷺ نماز خواند و نزد آنان آمد و مثنی خاک بر سر و روی آنان پاشید؛ ولی ایشان را نمی‌دیدند. هنگامی که پیامبر ﷺ از آن جا گذشت، قریش خاک و گرد و غبار را دیدند و گفتند: «این، همان سحر و جادوی ابن ابی کبشه^۱ - یعنی محمد ﷺ - است»^۲.

طبری، در ذیل این آیه، آورده است: ابو جهل گفت: «اگر محمد را ببینم، چنین و چنان می‌کنم» و این آیه نازل گردید. وقتی آیه نازل شد، قریش به ابو جهل می‌گفتند: «این، محمد است!» اما او می‌گفت: «محمد کجاست؟ محمد کجاست؟ و ایشان را نمی‌دید»^۳.

۲. خداوند در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَجَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّشُورًا﴾^۴

[ای پیامبر!] هنگامی که قرآن تلاوت می‌نمایی، ما میان تو و آنانی که به قیامت ایمان ندارند، پرده‌ای سستبر قرار می‌دهیم^۵.

در تفسیر این آیه آمده است: عده‌ای هنگام تلاوت و یا نماز خواندن پیامبر ﷺ، در کعبه و یا به هنگام دعوت مردم، ایشان را آزار می‌دادند و خداوند با این کار، مانع آنان شد^۵.

۱. ابن ابی کبشه، مردی از «خزاعه» بود که با بت پرستی قریش مخالفت کرد و بت نپرستید و به همین دلیل هنگامی که پیامبر ﷺ مردم را به توحید فراخواند و بت پرستی را مردود اعلام کرد، قریش، پیامبر ﷺ را به آن مرد - که از اجداد مادری پیامبر ﷺ نیز بود - تشبیه کردند.

۲. مجمع البیان: ج ۸ ص ۶۵۰.

۳. تفسیر الطبری: ج ۱۲ جز ۲۲ ص ۱۵۲.

۴. اسرا: آیه ۴۵.

۵. مجمع البیان: ج ۶ ص ۶۲۵.

۳. خداوند در داستان سامری می فرماید:

﴿قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا﴾^۱

سامری گفت: من چیزی دیدم که آنان نمی دیدند. مستی از خاکی که نقش پای آن فرستاده خدا بر آن بود. برگرفتم و در آن پیکر افکندم.^۲

طبری گفته است: سامری، جای پای مرکب جبرائیل را دید و در این هنگام، مستی از خاک پای مرکب او را برداشت و آن را بر زیورآلات شکسته شده و گداخته افکند و گفت گوساله شود.^۳

به عبارت دیگر، منظور مفسران، این است که «سامری» فرشته وحی را در حالی دید که هیچ کسی از بنی اسرائیل، او را نمی دید.

۴. بر اساس احادیث متعدّد، خضر علیه السلام - که قرآن از او به عنوان بنده‌ای از بندگان الهی^۴ یاد می کند -، در میان مردم زندگی می کند و مردم یا او را نمی بینند و یا نمی شناسند.^۵

اینک با توجه به این نمونه‌های واقع شده، به این مسئله می رسیم که غیبت امام زمان چگونه است. احادیث متعدّدی دلالت دارند که امام زمان علیه السلام بر روی زمین و در میان مردم زندگی می کند. در این زمینه می توان به این شواهد، اشاره کرد:

۱. حدیث‌هایی که از غیبت انبیای گذشته سخن گفته و غیبت امام زمان را بدان تشبیه کرده است (مانند تشبیه به غیبت موسی علیه السلام^۶ و یوسف علیه السلام^۷ در چندین حدیث) و یا تصریح به وقوع سنت غیبت انبیا گذشته در باره امام زمان علیه السلام، مانند آنچه ابو

۱. طه: آیه ۹۶.

۲. تفسیر الطبری: ج ۹ جزء ۱۶ ص ۲۰۵.

۳. کهف: آیه ۶۵.

۴. ر.ک: ص ۱۰ ح ۴۸۱. کمال الدین: ص ۳۹۰ ح ۴.

۵. ر.ک: ج ۲ ص ۲۸۷ ح ۴۷۸، ج ۲ ص ۸ ح ۴۸۰. کمال الدین: ص ۱۲۷-۱۵۲ و ص ۳۲۶-۳۲۹ ح ۶ و ۷ و ۱۱ و ص ۳۲۰ ح ۱۸.

۶. کمال الدین: ص ۳۴۵ ح ۳۱.

بصیر، نقل کرده است:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: إِنَّ سُنَنَ الْأَنْبِيَاءِ بِمَا وَقَعَ بِهِمْ مِنَ الْغَيْبَاتِ حَادِثَةٌ فِي الْقَائِمِ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ، خَذَوَ النَّعْلَ بِالنَّعْلِ.^۱

شنیدم که امام صادق (ع) می‌فرماید: به راستی که سنت‌های پیامبران در غیبت‌های آنان دقیقاً در قائم اهل بیت، رُخ می‌دهد.

و آنچه محمد بن مسلم، نقل کرده است:

ذَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ (ع)، وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ، فَقَالَ لِي مُبْتَدِئًا: يَا مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ! إِنَّ فِي الْقَائِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (ع) شَبَهًا مِنْ خَمْسَةِ مِنَ الرُّسُلِ: يُونُسُ بْنُ مَتَّى، وَ يَوْسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ، وَ مُوسَى، وَ عِيسَى، وَ مُحَمَّدٌ، صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَلَيْهِمْ. فَأَمَّا شَبَهُهُ مِنْ يُونُسَ بْنِ مَتَّى: فَرُجُوعُهُ مِنْ غَيْبَتِهِ وَ هُوَ شَابٌّ بَعْدَ كِبَرِ السَّنِّ. وَ أَمَّا شَبَهُهُ مِنْ يَوْسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ: فَالْغَيْبَةُ مِنْ خَاصَّتِهِ وَ عَامَّتِهِ، وَ اخْتِفَاؤُهُ مِنْ إِخْوَتِهِ.^۲

بر امام باقر (ع) وارد شدم و می‌خواستم در باره «قائم از خاندان محمد» بپرسم که خودشان شروع به سخن گفتن نمود و فرمود: «ای محمد بن مسلم! در قائم خاندان محمد! شباهت‌هایی از پنج تن از پیامبران موجود است: یونس پسر متی، یوسف پسر یعقوب، موسی، عیسی و محمد درودهای خدا بر او و خاندانش و بر آنان باد! شباهت به یونس، آن است که پس از غیبت، در حالت جوانی می‌آید، با آن که کهن سال است و شباهت به یوسف، غیبت او از عموم و خواص و پنهان بودن از برادرانش است».

۲. حدیث‌هایی که دلالت دارند شخص او یا جسم او دیده نمی‌شود، مانند:

سُئِلَ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا (ع) عَنِ الْقَائِمِ فَقَالَ: لَا يُرَى جِسْمُهُ، وَلَا يُسَمَّى اسْمُهُ.^۳

۱. ر.ک: ص ۱۶۸ ح ۵۶۰.

۲. ر.ک: ص ۸ ح ۴۸۰.

۳. کمال‌الدین: ص ۳۷۰ ح ۲. نیز، ر.ک: همین دانش‌نامه: ج ۲ ص ۲۹۶ ح ۲۹۰.

از امام رضا علیه السلام در باره قائم سؤال شد. فرمود: «جسم او دیده نمی شود و نامش برده نمی شود».

عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَيَّ سَيِّدِي عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام، فَلَمَّا بَصُرَ بِي قَالَ لِي: ... فَقُلْتُ: وَكَيْفَ ذَاكَ يَا مَوْلَايَ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ لَا يُرَى شَخْصَهُ، وَ لَا يَجِلُّ ذِكْرُهُ بِاسْمِهِ حَتَّى يَخْرُجَ.^۱

عبد العظیم حسنی می گوید: بر امام هادی وارد شدم. چون مرا دید، فرمود: ... گفتم: [غیبت] چگونه است، مولای من؟ فرمود: «بدنش دیده نمی شود و یاد کردن نامش حلال نیست».

لَمَّا صَالَحَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ دَخَلَ عَلَيْهِ النَّاسُ، فَلَامَهُ بَعْضُهُمْ عَلَيَّ بِيَعْتِهِ، فَقَالَ عليه السلام: ... فَإِنَّ اللَّهَ يَخْفَى وَلَا دَتَّهُ، وَ يُغَيِّبُ شَخْصَهُ؛ لِئَلَّا يَكُونَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ إِذَا خَرَجَ.^۲

هنگامی که امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد، عده ای نزد ایشان رفتند و او را به خاطر بیعت با معاویه، سرزنش کردند. امام علیه السلام فرمود: «... خداوند تعالی و ولادت قائم را پنهان می کند و شخص او را از دیدگان، پنهان می دارد تا این که وقت ظهور، بیعت کسی بر گردنش نباشد».

در دعای ندبه نیز می خوانیم:

عَزِيزٌ عَلَيَّ أَنْ أَرَى الْخَلْقَ وَأَنْتَ لَا تُرَى.^۳

بر من گران است که مردم را ببینم و تو دیده نشوی.

۳. حدیث هایی که دلالت دارند که امام مهدی علیه السلام مانند موسی علیه السلام، بیعناک و در انتظار، زندگی می کند؛ زیرا اگر خارج از زمین بود، خوف معنا نداشت. این احادیث فراوان اند و از جمله آنها، حدیث ابو بصیر است که:

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: فِي صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ أَرْبَعُ سُنِينَ مِنْ أَرْبَعَةِ أَنْبِيَاءَ عليهم السلام:

۱. ر.ک: ج ۲ ص ۱۵۶ ح ۳۰۴.

۲. ر.ک: ص ۱۰۵ ح ۵۰۷.

۳. ر.ک: ج ۶ ص ۱۲۸ ح ۱۰۵۴.

سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى، وَ سُنَّةٌ مِنْ عِيسَى، وَ سُنَّةٌ مِنْ يُوْسُفَ، وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَمَّا مِنْ مُوسَى: فَخَائِفٌ يَتَرَقَّبُ.^۱

شنیدم که امام باقر علیه السلام می فرمود: «در صاحب الأمر، چهار سنت از چهار پیامبر، وجود دارد: سنتی از موسی و سنتی از عیسی و سنتی از یوسف و سنتی از محمد. اما آنچه از سنت موسی است، این است که بیمناک و در انتظار است.»

۴. حدیث‌هایی که دلالت دارند زمین از حجت ظاهر یا غایب، خالی نیست، مانند آنچه امام علی علیه السلام به کمیل بن زیاد نخعی فرمود:

اللَّهُمَّ، بَلِّغْ لِي لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّتِهِ، (إِمَّا) ظَاهِرٍ مَشْهُورٍ، وَ بَاطِنٍ مَغْمُورٍ،
إِنَّمَا تَبْطُلُ حُجُجُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُهُ.^۲

به خدا سوگند، زمین، از قیام کننده به حجت، خالی نیست خواه ظاهر و آشکار و یا باطن و پنهان، تا حجت‌های الهی و ادله روشنش باطل نگردند.

بر اساس این شواهد و قراین و مانند آنها نتیجه می‌گیریم که امام علیه السلام در زمین و در میان مردم زندگی می‌کند؛ اما این که از میان احتمال دوم و سوم در باره غیبت (دیده نشدن و یا شناخته نشدن)، کدام یک قوی‌تر است؟ باید گفت که دلیلی بر تعیین یکی از اینها نیست و هر دو می‌تواند صادق باشند، بدین معنا که امام علیه السلام، گاه دیده نمی‌شود و گاه شناخته نمی‌گردد. البته برخی از ادله پیشین مانند دلیل دوم، دلالت داشتند که امام علیه السلام دیده نمی‌شود و برخی نیز از این جهت، ساکت بودند. از این روی، اظهار نظر صریح در این باره، دشوار است؛ بلکه می‌توان گفت که امام علیه السلام گاه دیده نمی‌شود و گاه شناخته نمی‌شود.

۲. سرداب غیبت

در شهر سامرای عراق و در جوار حرم عسکریین علیهم السلام، زیرزمینی وجود دارد که

۱. ر.ک: ص ۶ ح ۴۷۹.

۲. ر.ک: ص ۱۹۸ ح ۵۹۲.

مشهور به «سرداب^۱ غیبت» است.^۲

شماری از منابع اهل سنت با طرح این اتهام که شیعه امامیه بر این باور است که امام مهدی عج در سرداب زندگی می‌کند^۳ و یا از آن جا غیبت کرده است^۴ و یا از آن

۱. سرداب به معنای زیر زمین است که زیر ساختمان ساخته و در مناطق گرمسیری برای سکونت در تابستان مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۲. در سال‌های اخیر، ورودی این سرداب، از داخل صحن حرم سامرا^۵ بوده است. در داخل سرداب سه غرفه داشت که جایگاه نماز مردان و زنان بود و با راهروهایی به یکدیگر متصل می‌شد. سمعانی و باقوت حموی به این سرداب اشاره کرده‌اند؛ ولی در متون کهن شیعی، ذکری از سرداب نشده است. شیخ طوسی به «بیت کبیر» اشاره کرده که ظاهراً مکانی غیر از منزل عسکریین بوده است. در برخی متون، از دهلیز و بیوت و بیت مستور، سخن به میان آمده است که محلی برای اختفا و حفاظت از امامان عج بوده است (ر.ک: انکافی: ج ۱ ص ۵۱۷ ح ۴ والهدایه الکبری: ص ۳۲۹).

در قرن چهارم و در زمان حکومت آل بویه، سرداب به شکل فعلی، مورد توجه قرار گرفته است. برخی گفته‌اند: در این مکان، حوضی وجود داشته که محل وضو گرفتن ائمه عج بوده است. شیعیان برای تبرک، از خاک آن بر می‌داشتند و گودی این محل را بیشتر می‌کردند. از این رو به تدریج این محل به شکل سرداب در آمده است. معزالدوله این گودی را پر کرد و محلی به شکل سرداب ایجاد کرد تا قداست محل، باقی بماند. پس از آن، ناصر عباسی در سال ۶۰۶ هجری و احمد خان دنبلی در سال ۱۲۰۲ هجری به بازسازی این سرداب پرداخته و آن را در کنار مسجد جامع و حرم عسکریین، احیا کردند. در آخرین بازسازی، سرداب به شکل زیرزمینی بسیار وسیع در آمده است (ر.ک: مزارات اهل البیت عج و تاریخها و موسوعه العتبات المقدسه: ج ۱۲ ص ۱۴۰-۱۴۱).

۳. ابن اثیر (م ۶۳۰ ق) می‌گوید: «وفیها سنة ۲۶۰» توفی الحسن بن علی ... و هو أحد الأئمة الاثنی عشر علی مذهب الإمامیة و هو والد محمد الذی يعتقدونه المنتظر بسرداب سامرا: در سال ۲۶۰ قمری، حسن بن علی - که یکی از امامان دوازده گانه بر مذهب امامیه است - وفات یافت. او پدر محمد است که شیعیان معتقدند در سرداب سامرا در انتظار ظهور است» (الکامل فی التاریخ: ج ۴ ص ۴۵۴).

۴. ابن تیمیّه (م ۷۲۸ ق) می‌گوید: «والمعصوم عند الرافضة الإمامیة الاثنی عشریة: هو الذی یزعمون أنه دخل سرداب سامرا بعد موت ابیه الحسن بن علی العسکری، سنة ستین و مائتین، و هو إلى الآن لم يعرف له خبر، و لا وقع له أحد علی عین و لا أثر» (امام) معصوم نزد شیعیان رافضی دوازده امامی: او کسی است که شیعیان، گمان می‌کنند پس از مرگ پدرش حسن بن علی عسکری در سال ۲۶۰، وارد سرداب سامرا شد و تا به حال از او خبری نیست و کسی از او نشان و اثری ندیده است» (رأس الحسین، ابن تیمیّه: ص ۱۸۴).

ابن خلکان (م ۶۸۱ ق) می‌گوید: «أبو القاسم محمد بن الحسن العسکری ... و هو صاحب السرداب عندهم و أقوالهم فیه کثیرة و هم ينتظرون ظهوره فی آخر الزمان من السرداب بسر من رأی ... و الشيعة یقولون إنه دخل

جا ظهور خواهد کرد،^۱ عقاید پیروان اهل بیت (ع) را در باره مهدویت را به تمسخر گرفته‌اند. ابن خلدون در انتقاد به عقاید امامیه می‌نویسد:

گمان می‌کنند که امام دوازدهم - یعنی محمّد بن حسن عسکری - که او را «مهدی» لقب می‌دهند، در سردابی در حله وارد شد و از آن جا غیبت کرد و در آخر الزمان قیام می‌کند و زمین را از عدل و داد پُر می‌کند و اشاره آنان به حدیثی است که در کتاب ترمذی در باره مهدی آمده است. شیعیان تاکنون انتظار او را می‌کشند و بدین جهت او را «مُنْتَظَر» می‌نامند. آنان هر شب پس از نماز مغرب بر در سرداب می‌ایستند، در حالی که با خود مرکبی همراه دارند. او را صدا می‌زنند و او را به خروج و قیام فرا می‌خوانند تا این که آسمان از ستاره‌ها پُر شود و سپس باز می‌گردند تا شب بعد و این رویت همیشه آنان است.^۲

عنه السرداب فی دار آیه و أمه تنظر إلیه فلم یعد یخرج إلیها و ذلک فی سنة خمس و ستین و مائتین و عمره یومئذ تسع سنین: أبو القاسم محمّد بن حسن عسکری. او نزد شیعیان، صاحب سرداب است و سخنان شیعه در باره او فراوان است. شیعیان، ظهور او را در آخر الزمان از سرداب سامرا انتظار می‌کشند... و شیعیان معتقدند که او وارد سردابی در منزل پدرش شد، در حالی که مادرش بدو می‌نگریست و دیگر باز نگشت و این در سال ۲۶۵ اتفاق افتاد، در حالی که نه ساله بود» (ر.ک: وفيات الأعیان: ج ۲ ص ۱۷۶ ش ۵۶۲).

ذهبی (م ۷۴۸ ق) می‌گوید: المنتظر الشریف، أبو القاسم، محمّد بن الحسن العسکری... خاتمة الاثنی عشر سیداً، الذین تدعی الإمامیة عصمتهم - و لا عصمة إلا لنبی - و محمّد هذا هو الذی یزعمون أنه الخلف الحجة، و أنه صاحب الزمان، و أنه صاحب السرداب بسامرا. و أنه حی لا یموت، حتی یخرج، فیملا الأرض عدلاً و قسطاً، كما ملئت ظلماً و جوراً... قلت: و یزعمون أن محمّداً دخل سرداباً فی بیت آیه، و أمه تنظر إلیه، فلم یخرج إلی الساعة منه، و كان ابن تسع سنین، و قبل دون ذلک: منتظر شریف، أبو القاسم محمّد بن حسن عسکری، آخرین دوازده آقا، که شیعیان، عصمت آنان را ادعا می‌کنند. در حالی که عصمت جز برای پیامبر نیست. و او کسی است که گمان می‌کنند آخرین حجّت است، صاحب الزمان است و صاحب سرداب سامرا است و زنده است و نمی‌میرد تا قیام کند و زمین را از عدل و داد پُر سازد، چنان که از ظلم و جور پُر شده است. می‌گویم: و آنان گمان می‌کنند که محمّد وارد سرداب خانه پدرش شد، در حالی که مادرش بدو می‌نگریست و تاکنون از آن سرداب بیرون نیامده است و در آن زمان، نه ساله بود و گفته‌اند کمتر» (سیر اعلام النبلاء: ج ۱۳ ص ۱۱۹ ح ۶۰).

۱. سماعی (م ۵۶۲ ق) می‌گوید: «سرّ من رأی: و بها السرداب المعروف فی جامعها الذی تزعم الشیعة أن مهدیهم یخرج منه سرّ من رأی: سردابی معروف در مسجد جامع آن است که شیعیان گمان می‌کنند مهدی موعود از آن جا قیام می‌کند» (الأنساب: ج ۳ ص ۲۰۲).

۲. تاریخ ابن خلدون: ج ۱ ص ۲۴۹.

اکنون برای تبیین این که آنچه در منابع یاد شده آمده، افترا به شیعه امامیه است، موضوع «سرداب غیبت» را در چند بند، بررسی می‌نماییم:

۱. سرداب غیبت در منابع شیعه

نخستین نکته قابل تأمل، این است که در منابع کهن معتبر شیعی تا قرن پنجم، اشاره‌ای به «سرداب غیبت» نشده است. بلکه! در برخی منابع دست دوم شیعی آمده است:

معتضد، بیکی فرستاد و دستور داد که ماسه نقر مخفیانه حرکت کنیم و به سامرا به خانه حسن بن علی برویم (زیرا او وفات کرده است) و هر کس را در خانه یافتیم، سرش را برای معتضد ببریم. ما هم طبق دستور به آن خانه رفتیم. خانه را متروکه یافتیم. پرده را کنار زدیم. به سردابی برخوردیم. وارد سرداب شدیم و گویا در آن جا دریایی بود و در انتهای آن، حصیری پهن بود و بر روی حصیر، مرد خوش رویی نماز می‌خواند و اصلاً به ما توجهی نکرد. احمد بن عبد الله، جلو رفت، که در آب فرو رفت و در آن دست و پامی زد که دست خود را دراز کردم و او را نجات دادم.^۱ گذشته از ضعف سند این گزارش و جایگاه دست دوم منبع، این گزارش از نظر تاریخی و محتوایی، غیر قابل قبول است؛ زیرا معتضد در سال ۲۷۹ هجری، یعنی ۲۴ سال پس از شهادت امام عسکری علیه السلام به خلافت رسیده است. همچنین در این گزارش، تصریح نشده که شخص موجود در سرداب کیست؛ بلکه تصریح گردیده که مردی روی حصیری روی آب نماز می‌خواند، در حالی که امام مهدی علیه السلام طبق عقاید امامیه پس از شهادت پدرش، کودکی چهار یا پنج ساله بوده است.

گفتنی است که این گزارش در کتاب شیخ طوسی نقل شده؛ اما اشاره‌ای به سرداب و یا وقوع این ماجرا پس از شهادت امام عسکری ندارد. بنا بر این، ارتباط آن با غیبت امام مهدی علیه السلام روشن نیست.^۲

۱. الخرائج و الجرائح: ج ۱ ص ۴۶۰ ح ۵. همچنین در همین صفحه، گزارش دیگری وجود دارد که همانند گزارشی که در متن آمده، مخدوش است.

۲. ر.ک: ج ۵ ص ۵۵ ح ۷۹۰.

۲. افترای ظهور امام مهدی (عج) از سرداب غیبت

منابع حدیثی امامیه اتفاق دارند که ظهور امام مهدی (عج) از شهر مکه و در کنار کعبه است.^۱ بنا بر این، نسبت دادن عقیده «ظهور از سرداب غیبت» به آنان، کذب محض است. این نکته نیز قابل تأمل است که هیچ یک از کسانی که چنین دروغی را به شیعه نسبت داده‌اند، به منبعی که بر ادعای آنان دلالت کند، اشاره نکرده‌اند.

۳. افترای زندگی امام (عج) در سرداب غیبت

منابع حدیثی شیعه تصریح می‌کنند که در دوران غیبت کبرا، عامه مردم از محل اقامت امام (عج) آگاهی ندارند، چنان که از امام صادق (عج) روایت شده است:

لِلقَائِمِ غَيْبَتَانِ: إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ، وَ الْأُخْرَى طَوِيلَةٌ. النَّبِيَّةُ الْأُولَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ شِيعِيَّةٍ، وَ الْأُخْرَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ مَوَالِيَةٍ.^۲

قائم دو غیبت دارد: یکی کوتاه و دیگری طولانی. در غیبت نخست، جز خواص شیعه، جای او را نمی‌دانند و در غیبت دیگر، جز خواص و بستگانش جای او را نمی‌دانند.

محقق اربلی (م ۶۹۳ ق) در پاسخ به این افترا می‌نویسد:

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ بِوُجُودِهِ لَا يَقُولُونَ إِنَّهُ فِي سَرْدَابٍ بَلْ يَقُولُونَ إِنَّهُ حَتَّىٰ مَوْجُودٌ يَحُلُّ وَيُتَحَلُّ فِي الْأَرْضِ.^۳

آنان که معتقد به زنده بودن او هستند، نمی‌گویند که وی در سرداب زندگی می‌کند؛ بلکه عقیده دارند که وی زنده است و در زمین رفت و آمد می‌کند.

همچنین در برخی احادیث آمده که امام (عج) در میان مردم است؛ ولی آنان ایشان را نمی‌بینند و نمی‌شناسند.^۴

۱. رک: ج ۸ ص ۱۹۱ (جای قیام).

۲. رک: ص ۱۲۶ ح ۵۲۷.

۳. كشف الغمة: ج ۳ ص ۲۸۳.

۴. الغيبة، نعمانی: ص ۱۷۵ ح ۱۳ (در این منبع، به نقل از امام صادق (عج) آمده: «وَفِيهِ: يُفْتَقِدُ النَّاسُ إِمَامًا».)

احتمالاً ریشه این نسبت نازوا، سخن برخی از نویسندگان چون گنجی شافعی است که به پندار خود در دفاع از عقیده به مهدویت، در پاسخ این شبهه که «چگونه امام مهدی علیه السلام سال‌ها در سرداب بدون آب و غذا زندگی می‌کند؟»، زندگی آن امام را به زندگی عیسی علیه السلام تشبیه کرده اند.^۱

اما باید توجه داشت که گنجی شافعی، پیرو مذهب اهل سنت است و عدم آشنایی وی با فرهنگ و عقاید شیعه موجب گردیده که این افترا را باور کند و به دلیل احترامی که برای عقاید امامیه قائل است، از آن دفاع نماید.

۴. افترای اجتماع همه شب شیعیان در اطراف در سرداب غیبت

از همه دروغ‌های گذشته خنده‌آورتر، سخن ابن خلدون است که می‌گوید: «شیعیان هر شب بعد از نماز مغرب بر در سرداب می‌ایستند و مرکبی را آماده می‌کنند و امام را صدا می‌زنند که خارج شود، تا پاسی از شب بگذرد. سپس باز می‌گردند تا شب دیگر»،^۲ هر چند متأسفانه برخی دیگر، این اتهام را تکرار کرده‌اند. گفتنی است که اکثر قریب به اتفاق اهل سامرا از آغاز تا کنون، اهل سنت‌اند و به آسانی می‌توان با پرس و جو از آنان به صحت و سقم چنین دعوایی پی برد.^۳ یادآور می‌شویم که ابن خلدون در این نقل و نیز در جایی دیگر از کتاب خود، این اقدام را به شیعیان حله نسبت داده است، در صورتی که کسی جز او، ادعای وجود سرداب غیبت در حله را ندارد.

«يَشْهَدُ الْقَوْمَ يَرَاهُمْ وَلَا يَرَوْنَهُ: مردم امام را نمی‌بینند که در مراسم حج حضور دارد و آنان را می‌بینند؛ ولی آنان او را نمی‌بینند».

۱. البيان في أخبار صاحب الزمان (كفاية الطالب): ص ۵۲۱، نیز، ر.ک: كشف الغمة: ج ۳ ص ۲۷۸ و ۲۸۳.

۲. تاریخ ابن خلدون: ج ۴ ص ۳۹.

۳. صاحب کتاب أضواء علی السنة المحمدية (ص ۲۳۶) از نویسندگان معاصر اهل سنت، از علامه عسکری نقل می‌کند: «أما سرداب الغيبة الذي قيل عنه في الحلة أو سامراء فلم أسمع بشيعة يقول بغيبة المهدي فيه أو بوجوده فيه أو بخروجه منه؛ أما سرداب غيبتي که گفته شده است در حله یا سامراست. من از هیچ شیعه‌ای نشنیدم که مهدی علیه السلام در سرداب، غیبت نموده یا در آن جا سکونت دارد و یا از آن جا ظهور می‌کند». با توجه به تولد و سکونت علامه عسکری در شهر سامرا، این سخن ایشان، بسیار روشنگر است.

الفصل الثاني

ما يشير إلى حكمة غيبة الإمام المهدي عليه السلام

١ / ٢

سُرُّ لا يَنْكَشِفُ إِلَّا بَعْدَ ظُهُورِهِ

٥٣٤. علل الشرايع : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ وَسِّ النَّيسَابُورِيِّ الْعَطَّارُ رَجِمَهُ اللَّهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيسَابُورِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ سُلَيْمَانَ النَّيسَابُورِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْمَدَائِنِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً لَا بُدَّ مِنْهَا، يَرْتَابُ فِيهَا كُلُّ مُبْطِلٍ. فَقُلْتُ لَهُ: وَلِمَ جُعِلَتْ فِدَاكَ؟ قَالَ: لِأَمْرٍ لَمْ يُؤْذَنَ لَنَا فِي كَشْفِهِ لَكُمْ. قُلْتُ: فَمَا وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ؟ قَالَ: وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ، وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غِيَابِ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ حُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ، إِنَّ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ لَا يَنْكَشِفُ إِلَّا بَعْدَ ظُهُورِهِ، كَمَا لَا يَنْكَشِفُ وَجْهُ الْحِكْمَةِ لِمَا أَتَاهُ الْخِضْرُ عليه السلام مِنْ خَرَقِ السَّفِينَةِ، وَقَتْلِ الْغُلَامِ، وَإِقَامَةِ الْجِدَارِ لِمُوسَى عليه السلام إِلَّا وَقْتَ افْتِرَاقِهِمَا.

١. الرِّيبُ: انْشَكُّ، وَقِيلَ: انْشَكُّ مَعَ التُّهْمَةِ (النهاية: ج ٢ ص ٢٨٤ «ريب»).

فصل دوم

اشاراتی به حکمت غیبت امام مهدی علیه السلام

۱ / ۲

رازی که جز پس از ظهور، آشکار نمی شود

۵۳۴. علل الشرائع - با سندش به نقل از عبد الله بن فضل هاشمی :- شنیدم که امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید: «صاحب این امر (قیام)، غیبتی ناگزیر دارد که هر باطل گرای در آن به تردید می افتد».

گفتم: فدایت شوم! چرا؟

فرمود: «به خاطر چیزی که اجازه نداده اند برای شما آشکارش کنیم».

گفتم: پس حکمت غیبتش چیست؟

فرمود: «حکمت غیبتش، همان حکمت غیبت حجّت های پیشین خدای متعال است. حکمت این کار، جز پس از ظهورش، آشکار نمی شود، همان گونه که حکمت سوراخ کردن کشتی و کشتن جوان و بنا کردن دیوار از سوی خضر علیه السلام برای موسی علیه السلام تا هنگام جدایی شان، آشکار نشد. ای پسر فضل! این امر، امری از امور خدا و رازی از رازهای او و امری نهان از نهان های اوست، و چون می دانیم که خدای جل جلاله حکیم است، تصدیق می کنیم که همه کارهایش حکیمانه است، هر چند

يَابْنَ الْفَضْلِ: إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ، وَسِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ، وَعَيْبٌ مِنْ عَيْبِ اللَّهِ، وَمَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ ﷺ حَكِيمٌ صَدَقْنَا بِأَنَّ أفعالَهُ كُلَّهَا حِكْمَةٌ، وَإِنْ كَانَ وَجْهُهَا غَيْرَ مُكْشَفٍ لَنَا.^١

٥٣٥. كمال الدين: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدِ الْأَشْعَرِيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْخَلْفِ (مِنْ) بَعْدِهِ، فَقَالَ لِي مُبْتَدِئًا:

يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يُخْلِ الْأَرْضَ مِنْذُ خَلَقَ آدَمَ ﷺ، وَلَا يُخْلِهَا إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، بِهِ يَدْفَعُ الْبَلَاءَ عَنِ أَهْلِ الْأَرْضِ، وَبِهِ يُنْزَلُ الْغَيْثُ، وَبِهِ يُخْرِجُ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ.

قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَمَنْ الْإِمَامُ وَالْخَلِيفَةُ بَعْدَكَ؟ فَهَضَّ ﷺ مُسْرِعًا فَدَخَلَ الْبَيْتَ، ثُمَّ خَرَجَ وَعَلَى عَاتِقِهِ غُلَامٌ كَأَنَّ وَجْهَهُ الْقَمَرُ لَيْلَةَ الْبَدْرِ مِنْ أَبْنَاءِ الثَّلَاثِ سِنِينَ، فَقَالَ: يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ، لَوْلَا كَرَامَتُكَ عَلَى اللَّهِ ﷻ وَعَلَى حُجَجِهِ مَا عَرَضْتُ عَلَيْكَ ابْنِي هَذَا، إِنَّهُ سَمِيَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكُنْيَتُهُ، الَّذِي يَمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلِئْتَ جَوْرًا وَظُلْمًا. يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ، مَثَلُهُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ مَثَلُ الْخِضْرِ ﷺ، وَمَثَلُهُ مَثَلُ ذِي الْقَرْنَيْنِ، وَاللَّهُ لَيَغِيْبُنَّ غَيْبَةً لَا يَنْجُو فِيهَا مِنَ الْهَلَكَةِ إِلَّا مَنْ نَبَّهَهُ اللَّهُ ﷻ عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ، وَوَفَّقَهُ (فِيهَا) لِلدُّعَاءِ بِتَعْجِيلِ فَرَجِهِ.

فَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا مَوْلَايَ، فَهَلْ مِنْ عَلَامَةٍ يَطْمَئِنُّ إِلَيْهَا قَلْبِي؟ فَتَطَّقَ الْغُلَامُ ﷺ بِلِسَانِ عَرَبِيٍّ فَصَبَحَ فَقَالَ: أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَالْمُنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِهِ، فَلَا تَطْلُبْ أَنْرًا بَعْدَ عَيْنٍ يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ. فَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ:

١. وفي الخرائج من «فما وجه الحكمة في غيبته؟ ...» إلى «وقت افتراقهما».

دلیل آنها برایمان روشن نباشد»^۱.

۵۳۵. کمال الدین - با سندش به نقل از احمد بن اسحاق بن سعد اشعری^۲ - بر ابو محمد، امام حسن عسکری علیه السلام وارد شدم و می‌خواستم از جانشین پس از او بپرسم که بدون مقدمه فرمود: «ای احمد بن اسحاق! خداوند - تبارک و تعالی - زمین را از آغاز خلقت آدم علیه السلام تا قیام قیامت، از حجّت خداوند بر خلقش، خالی نمی‌گذارد و به خاطر او بلا را از اهل زمین، دور می‌کند و باران فرو می‌فرستد و برکات زمین را بیرون می‌کشد».

به ایشان گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! امام و جانشین پس از تو کیست؟

ایشان به سرعت برخاست و به درون اتاق رفت و سپس بیرون آمد، در حالی که پسری سه‌ساله بر دوشش بود و صورت او، ماه شب چهارده می‌نمود. آن‌گاه به من فرمود: «ای احمد بن اسحاق! اگر نزد خدای تعالی و حجّت‌های او، محترم و عزیز نبودی، این فرزندم را به تو نشان نمی‌دادم. او همانم و هم‌کینه پیامبر خداست. او زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان‌گونه که از ظلم و ستم پر شده است. ای احمد بن اسحاق! او در این امت، مانند خضر و ذوالقرنین است. به خدا سوگند، او چنان غایب می‌شود که تنها کسی از هلاک شدن نجات می‌یابد که خدای تعالی او را بر اعتقاد به امامتش استوار و در آن روزگار به دعا برای تعجیل در فرجش، موفق بدارد».

پرسیدم: ای مولای من! آیا نشانه‌ای هست که دلم به آن آرام گیرد؟ آن کودک سه‌ساله با زبان شیوای عربی گفت: «من باقی نهاده [حجّت‌های] خدا در زمین و انتقام‌گیرنده از دشمنان خدا هستم. ای احمد بن اسحاق! پس از رسیدن به اصل، دنبال نشانه مگرد».

شاد و خوش حال بیرون آمدم و فردا دوباره به سوی امام علیه السلام باز گشتم و به ایشان گفتم:

۱. علل الشرائع: ص ۲۴۵ ح ۸. کمال الدین: ص ۴۸۱ ح ۱۱. الاحتجاج: ج ۲ ص ۳۰۳، انخراجه و الجرائع: ج ۲ ص ۹۵۶، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۲۷ (با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۹۱ ح ۴.

۲. ابو علی احمد بن اسحاق بن عبد الله اشعری: بزرگ اهالی قم، نماینده آنان و فردی ثقة بود و احادیثی در شأن و صلاحیت او وارد شده است. وی از امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام روایت نقل کرده و از اصحاب خاص امام عسکری علیه السلام است. توفیق زیارت امام مهدی علیه السلام را داشته است (ر.ک: ج ۵ ص ۹۲ ح ۸۱۰ و این افراد) رجال النجاشی: ج ۱ ص ۲۳۴ ش ۲۲۳ و رجال الطوسی: ص ۳۹۷ ش ۵۸۱۷ و الفهرست، طوسی: ص ۷۰ ش ۷۸ و رجال النکشی: ج ۲ ص ۸۳۱ ش ۱۰۵۱-۱۰۵۳.

فَخَرَجْتُ مَسْرُوراً فَرِحاً، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ عُدْتُ إِلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ: يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ، لَقَدْ عَظُمَ سُورِي بِمَا مَنَنْتَ (بِهِ) عَلَيَّ، فَمَا السُّنَّةُ الْجَارِيَةُ فِيهِ مِنَ الْخَضِرِ وَذِي الْقَرْنَيْنِ؟ فَقَالَ: طَوْلُ الْغَيْبَةِ يَا أَحْمَدُ، قُلْتُ: يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَإِنَّ غَيْبَتَهُ لَتَطُولُ؟ قَالَ: إِي وَرَبِّي حَتَّى يَرْجِعَ عَنِ هَذَا الْأَمْرِ أَكْثَرُ الْقَائِلِينَ بِهِ، وَلَا يَبْقَى إِلَّا مَنْ أَخَذَ اللَّهُ ﷻ عَهْدَهُ لِيُؤَلِّمَنَا، وَكَتَبَ فِي قَلْبِهِ الْإِيمَانَ، وَأَيَّدَهُ بِرُوحٍ مِنْهُ، يَا أَحْمَدُ بَنَ إِسْحَاقَ: هَذَا أَمْرٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ، وَسِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ، وَغَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ، فَخُذْ مَا آتَيْتَكَ وَاكْتُمَهُ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ، تَكُنْ مَعَنَا غَداً فِي عَلِّيِّينَ.

قال مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه: لم أسمع بهذا الحديث إلا من علي بن عبد الله الوراق، وجدت بخطه مثبتاً، فسألته عنه فرواه لي عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن إسحاق رضي الله عنه كما ذكرته.

٥٣٦. كمال الدين: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ الْبَرْمَكِيُّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَاتِ، عَنْ ثَابِتِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ:

إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (ع) إِمَامُ أُمَّتِي، وَخَلِيفَتِي عَلَيْهَا مِنْ بَعْدِي، وَمِنْ وُلْدِهِ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الَّذِي يَمَلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا وَظُلْمًا، وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا، إِنَّ الثَّابِتِينَ عَلَى الْقَوْلِ بِهِ فِي زَمَانِ غَيْبَتِهِ لَأَعَزُّ مِنَ الْكِبْرِيَةِ الْأَحْمَرِ. فَقَامَ إِلَيْهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَلِلْقَائِمِ مِنْ وُلْدِكَ غَيْبَةٌ؟ قَالَ: إِي وَرَبِّي، «وَلِيَمَحِضَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَمْحَقَ الْكٰفِرِينَ»^١، يَا جَابِرُ، إِنَّ هَذَا

١. آل عمران: ١٤١. وانحرف: انقص والمحو والابطال (النهاية: ج ٤ ص ٣٠٢ «محق»).

از متنی که دیروز بر من نهادی، بسی خوش حالم؛ اما سنت خضر و ذو القرنین چیست که در او نیز جاری است؟

فرمود: «به درازا کشیدن غیبت، ای احمد!».

گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! آیا غیبتش به درازا می کشد؟

فرمود: «به خدایم سوگند، آری، تا آنجا که بیشتر باورمندان به این امر، از آن باز می گردند و تنها کسی می ماند که خدای عز و جل پیمان ولایت ما را از او ستانده و ایمان را در دلش استوار کرده و با روحی از جانب خودش او را تأیید کرده است. ای احمد بن اسحاق! این امری از امور خدا، رازی از رازهای خدا و امری نهان از نهانهای خداوند است. پس آنچه را به تو عطا کردم، بگیر و پنهان بدار و از سپاس گزاران باش تا فردا در علیین با ما باشی».

شیخ صدوق، مؤلف کتاب کمال الدین، می نویسد: این حدیث را جز از علی بن عبد الله و زاق نشنیدم. دست خط او را دیدم و در باره آن از او پرسیدم. او آن را از سعد بن عبد الله، از احمد بن اسحاق - که خدا از او خشنود باد - به همان گونه که آوردم، برایم نقل کرد.^۱

۵۳۶. کمال الدین - با سندش به نقل از ابن عباس - : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «علی بن ابی طالب، پیشوای امت و جانشینم پس از من بر آنهاست. قائم منتظر - که خداوند، زمین را به دست او از عدل و داد پر می کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده است -، از نسل اوست. سوگند به کسی که مرا بشارت دهنده به حق برانگیخت، استواران بر اعتقاد به او در روزگار غیبتش، از گوگرد سرخ، کمیاب ترند».

جابر بن عبد الله انصاری برخاست و به ایشان گفت: ای پیامبر خدا! آیا فرزند پیام کننده ات، غایب می شود؟

فرمود: «به خدایم سوگند، آری. «تا خداوند، مؤمنان را خالص و کافران را نابود کند». ای

۱. کمال الدین: ص ۲۸۴ ح ۱ (با سند معتبر)، إعلام التوری: ج ۲ ص ۲۴۸، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۳ ح ۱۶.

لَأَمْرًا مِنْ أَمْرِ اللَّهِ، وَسِرًّا مِنْ سِرِّ اللَّهِ، مَطْوِيٌّ عَنِ عِبَادِ اللَّهِ، فَأَيْتَاكَ وَالشُّكَّ فِيهِ؛ فَإِنَّ الشُّكَّ فِي أَمْرِ اللَّهِ عج كُفْرٌ.

٢ / ٢

إِخْتِبَارُ النَّاسِ أَنْوَاعَ الْحُكُومَاتِ

٥٣٧. الغيبة للنعماني: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عج أَنَّهُ قَالَ:

مَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ حَتَّى لَا يَبْقَى صِنْفٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا وَقَدْ وُلُوا عَلَى النَّاسِ، حَتَّى لَا يَقُولَ قَائِلٌ: إِنَّا لَوْ وُلِينَا لَعَدَلْنَا، ثُمَّ يَقُومُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ وَالْعَدْلِ.

٥٣٨. الغيبة للطوسي: عَنْهُ^٢، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، عَنْ سُفْيَانَ الْجَرِيرِيِّ، عَنْ أَبِي صَادِقٍ^٣، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عج، قَالَ:

دَوْلَتُنَا آخِرُ الدُّوَلِ، وَلَنْ يَبْقَى أَهْلُ بَيْتِ لَهُمْ دَوْلَةٌ إِلَّا مَلَكَوْا قَبْلَنَا؛ لِنَلَّا يَقُولُوا إِذَا رَأَوْا سِيرَتَنَا: إِذَا مَلَكَنَا سِرْنَا مِثْلَ سِيرَةِ هُؤُلَاءِ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عز وجل: ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^٤.

٥٣٩. الإرشاد: زَوَى عَلِيُّ بْنُ عَقَبَةَ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ:

إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عج حَكَمَ بِالْعَدْلِ، وَارْتَفَعَ فِي أَيَّامِهِ الْجَوْرُ، وَأَمِنَتْ بِهِ السُّبُلُ،

١. في المصدر: «الأمر أمر» والتصويب من بحار الأنوار.

٢. أي الفضل بن شاذان.

٣. هو كيسان بن كليب.

٤. الأعراف: ١٢٨ و القصص: ٨٣.

جابر! این امر، امری از امور خدا و رازی از رازهای خداست که از بندگان خدا پنهان مانده است. مبادا در آن، شک کنی که شک در امر خدای تعالی، کفر است.^۱

۲ / ۲

آزمودن همه حکومت‌ها

۵۳۷. الغیبة، نعمانی - با سندش به نقل از هشام بن سالم -: امام صادق علیه السلام فرمود: «این امر (قیام) روی نمی‌دهد، تا آن که هیچ گروهی از مردم نماند، جز آن که بر مردم حکومت کنند، برای این که کسی نگوید: اگر ما حاکم می‌شدیم، عدالت می‌ورزیدیم! سپس قائم به حق و عدالت، قیام می‌کند».^۲

۵۳۸. الغیبة، طوسی - با سندش به نقل از ابو صادق علیه السلام -: امام باقر علیه السلام فرمود: «دولت ما، آخرین دولت است و هیچ خاندانی نمی‌ماند، جز آن که پیش از ما به حکومت می‌رسد، تا آن که وقتی روش حکومتداری ما را دیدند، نگویند: اگر ما هم به حکومت می‌رسیدیم، مانند اینها حکومت می‌کردیم! و این، همان سخن خدای تعالی است که فرمود: ﴿و فرجام، از آن پرهیزکاران است﴾».^۴

۵۳۹. الإرشاد - به نقل از علی بن عقبه، از پدرش -: [امام علیه السلام] فرمود: «هنگامی که قائم قیام کند، به عدالت حکم می‌راند و ستم در روزگار او از میان می‌رود و راه‌ها امن می‌شوند و زمین، برکت‌هایش را بیرون می‌آورد و هر حقی به صاحبش بازگردانده می‌شود و گروندگان به هیچ دینی، باقی نمی‌مانند، مگر آن که اظهار اسلام کنند و به ایمان [به آن] اقرار آورند. آیا سخن خداوند متعال را نشنیده‌ای که می‌فرماید:

۱. کمال الدین: ص ۲۸۷ ح ۷، إعلام التوری: ج ۲ ص ۲۲۷، كشف الغمة: ج ۳ ص ۳۱۱، التبین: ص ۴۹۴، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۷۳ ح ۱۸.

۲. الغیبة، نعمانی: ص ۲۷۲ ح ۵۳ (با سند موثق)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۴۴ ح ۱۱۹.

۳. منظور، کیسان بن کلب است.

۴. الغیبة، طوسی: ص ۲۷۲ ح ۴۹۳، روضة الواعظین: ص ۲۹۱، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۳۲ ح ۵۸.

وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ بُرُكَاتِهَا، وَرَدَّ كُلُّ حَقٍّ إِلَىٰ أَهْلِهِ، وَلَمْ يَبْقَ أَهْلٌ دِينٍ حَتَّىٰ يُظْهِرُوا
 الْإِسْلَامَ وَيَعْتَرِفُوا بِالْإِيمَانِ، أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ تَعَالَىٰ يَقُولُ: ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾^١، وَحَكَمَ بَيْنَ النَّاسِ بِحُكْمِ دَاوُدَ وَحُكْمِ
 مُحَمَّدٍ ﷺ، فَحِينَئِذٍ تُظْهِرُ الْأَرْضُ كُنُوزَهَا وَتُبْدِي بُرُكَاتِهَا، فَلَا يَجِدُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ
 يَوْمَئِذٍ مَوْضِعًا لِمَصَدَقَتِهِ وَلَا لِبِرِّهِ لِشُمُولِ الْغِنَىٰ جَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ.

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ دَوْلَتَنَا آخِرُ الدَّوَلِ، وَلَمْ يَبْقَ أَهْلٌ بَيْتِ لَهُمْ ذَوْلَةٌ إِلَّا مَلَكَوْنَا قَبْلَنَا؛ لِئَلَّا
 يَقُولُوا إِذَا رَأَوْا سِيرَتَنَا: إِذَا مَلَكَنَا سِرْنَا بِمِثْلِ سِيرَةِ هَؤُلَاءِ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَىٰ:
 ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾.

٣ / ٢

إِمْتِحَانُ الْخَلْقِ وَتَمْخِصُهُمْ

٥٢٠. الغيبة للنعماني: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ:
 حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ سِنَانٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ خَارِجَةَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ
 فِرَاتِ بْنِ أَحْنَفٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ آبَائِهِ ﷺ، قَالَ:

زَادَ الثُّرَاتُ عَلَىٰ عَهْدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ فَرَكِبَ هُوَ وَابْنَاهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ﷺ فَمَرَّ
 بِتَقِيفٍ، فَقَالُوا: قَدْ جَاءَ عَلِيٌّ يَرُدُّ الْمَاءَ، فَقَالَ عَلِيٌّ ﷺ: أَمَا وَاللَّهِ، لَأُقْتَلَنَّ أَنَا وَابْنَايَ
 هَذَا، وَلَيَبْعَثَنَّ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ وُلْدِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ يُطَالِبُ بِدِمَائِنَا، وَلَيَغَيِّبَنَّ عَنْهُمْ
 تَمِيزًا لِأَهْلِ الضَّلَالَةِ، حَتَّىٰ يَقُولَ الْجَاهِلُ: مَا لِلَّهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ حَاجَةٍ.^٢

٥٢١. كمال الدين: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ:

١. آل عمران: ٨٢.

٢. وفي دلائل الإمامة ذيله «الغيبين عنهم...».

«و هر که در آسمان‌ها و زمین است. خواه ناخواه. تسلیم او خواهد شد و [همه] به سوی او باز گردانده می‌شوند»؟! و میان مردم به حکم داوود علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله قضاوت می‌کند و این هنگام است که زمین، گنج‌هایش را آشکار و برکت‌هایش را نمایان می‌کند و آن هنگام؛ کسی از شما، جایی برای دادن صدقه و احسان خویش نمی‌یابد؛ زیرا بی‌نیازی، همه مؤمنان را فرا می‌گیرد».

سپس فرمود: «حکومت ما، آخرین حکومت خواهد بود و هیچ خاندانی نخواهند بود، جز آن که پیش از ما حاکم خواهد شد تا چون شیوه ما را دیدند، نگویند: اگر ما نیز حاکم می‌شدیم، مانند همین‌ها رفتار می‌کردیم! و این، همان سخن خدای متعال است که: «و فرجام، از آن پرهیزگاران است»^۱.

۳ / ۲

آزمودن بنام کردن مردم

۵۴۰. الغیبة، نعمانی - با سندش به نقل فرات ابن احنف :- امام جعفر صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام نقل کرد: «فرات در روزگار امیر مؤمنان علیه السلام طغیان کرد. امام و دو فرزندش، حسن و حسین، سوار شدند و بر قبیله ثقیف گذشتند. آنان گفتند: علی آمده است تا آب را باز گرداند.

علی علیه السلام فرمود: «هان! به خدا سوگند که من و این دو فرزندم، کشته خواهیم شد و خداوند، مردی از فرزندانم را در آخر الزمان به خونخواهی ما بر خواهد انگیخت و او را از مردم، پنهان می‌کند تا گم‌راهان مشخص شوند و نادان‌ها بگویند: خدا را با خاندان محمد، کاری نیست»^۲.

۵۴۱. کمال الدین - با سندش به نقل زرارة بن اعین :- شنیدم که امام جعفر صادق علیه السلام

۱. الإرشاد: ج ۲ ص ۲۸۴، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۹۰، كشف الغمة: ج ۳ ص ۲۵۵، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۳۳۸ ح ۸۳.

۲. الغیبة، نعمانی: ص ۱۴۰ ح ۱، دلائل الإمامة: ص ۵۲۴ ح ۵۱۷ (به نقل از فرات بن احنف، از امام علی علیه السلام)، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۱۲ ح ۷.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى^١،
عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ، عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ، قَالَ:
سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ (ع) يَقُولُ: إِنَّ لِلْعُلَامِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ، قُلْتُ: وَلِمَ
ذَاكَ جُعِلَتْ فِدَاكَ؟ فَقَالَ: ... لِأَنَّ اللَّهَ (ع) يُحِبُّ أَنْ يَمْتَحِنَ خَلْقَهُ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَرْتَابُ
الْمُبْطِلُونَ.

٥٢٢. الغيبة للطوسي: رُوِيَ عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (ع): مَتَى يَكُونُ
فَرَجُكُمْ؟ فَقَالَ: هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ، لَا يَكُونُ فَرَجُنَا حَتَّى تَغْرَبَلُوا ثُمَّ تَغْرَبَلُوا ثُمَّ تَغْرَبَلُوا،
يَقُولُهَا ثَلَاثًا، حَتَّى يَذْهَبَ (اللَّهُ تَعَالَى) الْكَدِرَ، وَيُبْقِيَ الصَّفْوَةَ.

٥٢٣. الكافي: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَالحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ
إِسْمَاعِيلَ الْأَنْبَارِيِّ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي الْمَغْرَاءِ، عَنْ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، قَالَ:
سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ:

وَيْلٌ لِبَطْغَةِ الْعَرَبِ، مِنْ أَمْرِ قَدِ اقْتَرَبَ، قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ، كَمْ مَعَ الْقَائِمِ مِنَ
الْعَرَبِ؟ قَالَ: نَفَرٌ يَسِيرٌ، قُلْتُ: وَاللَّهِ، إِنَّ مَنْ يَصِفُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْهُمْ لَكَثِيرٌ، قَالَ: لَا بُدَّ
لِلنَّاسِ مِنْ أَنْ يُمَخَّصُوا وَيُمَيَّزُوا وَيُغْرَبَلُوا، وَيُسْتَخْرَجُ فِي الْغُرَبَالِ خَلْقٌ كَثِيرٌ.

٥٢٤. الغيبة للنعماني: أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ، قَالَ: أَخْبَرَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى، عَنْ رَجُلٍ،
عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ، عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُسَلِّيِّ - مِنْ بَنِي مُسْلِمِيَّةَ - عَنْ مِهْزَمِ بْنِ
أَبِي بَرْدَةَ الْأَسَدِيِّ وَغَيْرِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَنَّهُ قَالَ:

وَاللَّهُ لَتَكْسَرُنَّ تَكْسَرَ الزُّجَاجِ، وَإِنَّ الزُّجَاجَ لَيَعَادُ فَيَعُودُ كَمَا كَانَ، وَاللَّهُ لَتَكْسَرُنَّ
تَكْسَرَ الْفَخَّارِ، فَإِنَّ الْفَخَّارَ لَيَتَكْسَرُ فَلَا يَعُودُ كَمَا كَانَ، وَاللَّهُ لَتَغْرَبَلُنَّ، وَاللَّهُ لَسُمَيَّزُنَّ.

می فرماید: «آن جوان را غیبتی پیش از قیام است».

گفتم: فدایت شوم! به چه خاطر؟

فرمود: «... چون خدای تعالی دوست دارد خنقش را بیازماید. در روزگار غیبت، باطل گرایان به تردید می افتند».^۱

۵۳۲. الغیبة، طوسی: به نقل از جابر جعفری -: به امام باقر علیه السلام گفتم: فرَج شما چه زمانی است؟ فرمود: «دور است، دور! فرَج ما واقع نمی شود تا آن که غربال شوید، غربال و غربال شوید تا آن که خدای متعال، ناخالصی ها را ببرد و خالص ها را باقی بماند».^۲

۵۳۳. الکافی - با سندش به نقل از ابن ابی یعفور -: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرماید: «وای بر طاغوت های عرب، از امری که به زودی در می رسد!».

گفتم: فدایت شوم! از قوم عرب، چند نفر همراه قائم هستند؟

فرمود: «تعدادی اندک».

گفتم: به خدا سوگند، بسیاری از آنان ولایت و قیام شما را توصیف می کنند [و خود را معتقد نشان می دهند].

فرمود: «مردم، گزیری ندارند، جز آن که آزموده و غربال و تمییز داده شوند و تعداد فراوانی از غربال بیرون می ریزند».^۳

۵۳۴. الغیبة، نعمانی - با سندش به نقل از مهزَم بن ابی بردة اسدی و جز او -: امام صادق علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، مانند شیشه می شکنید؛ ولی شیشه را می توان به هم چسباند و به حالت قبلی اش باز گرداند. به خدا سوگند مانند سفال می شکنید، که پس از شکسته شدن، دیگر به حالت اول باز نمی گردد. به خدا سوگند غربال می شوید. به خدا سوگند، تمییز داده

۱. کمال الدین: ص ۲۴۶ ح ۳۲. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۹۵ ح ۱۰. نیز. ر. ک: الغیبة، طوسی: ص ۴۲۷ ح ۴۲۹.

و الغیبة، نعمانی: ص ۲۰۵ ح ۹ و ص ۲۰۶ ح ۱۰ و الخرائج و المعارج: ج ۳ ص ۱۱۵۳ ح ۵۹.

۲. الغیبة، طوسی: ص ۳۳۹ ح ۲۸۷. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۱۳ ح ۲۸. نیز. ر. ک: کمال الدین: ص ۳۴۷ ح ۳۶ و ص ۵۲۴ ح ۴ و الغیبة، نعمانی: ص ۲۰۸ ح ۱۴.

۳. الکافی: ج ۱ ص ۳۷۰ ح ۲. دلائل الإمامة: ص ۴۵۶ ح ۴۳۶. الغیبة، نعمانی: ص ۲۰۴ ح ۷. العدد القویة: ص ۷۴ ح ۱۲۳. بحار الأنوار: ج ۵ ص ۲۱۹ ح ۱۳.

وَاللّٰهُ لَتَمَحَّضُنَّ، حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا الْأَقْلُ - وَصَعَّرَ كَفَّهُ - .

٥٣٥. تفسیر العیاشی: عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَاءِ بِإِسْنَادٍ لَهُ يُرْسِلُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ:

وَاللّٰهُ لَتَمَحَّضُنَّ، وَاللّٰهُ لَتَمَيِّزُنَّ، وَاللّٰهُ لَتُغْرِبَلُنَّ، حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا الْأَنْدَرُ. قُلْتُ: وَمَا الْأَنْدَرُ؟ قَالَ: الْبَيْدَرُ^٢، وَهُوَ أَنْ يُدْخِلَ الرَّجُلُ فِيهِ الطَّعَامَ يُطَيِّنُ عَلَيْهِ، ثُمَّ يُخْرِجُهُ قَدْ أَكَلَ بَعْضَهُ بَعْضًا، فَلَا يَزَالُ يُنْقِيهِ، ثُمَّ يُكِنُّ^٣ عَلَيْهِ ثُمَّ يُخْرِجُهُ، حَتَّى يَفْعَلَ ذَلِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، حَتَّى يَبْقَى مَا لَا يَضُرُّهُ شَيْءٌ.

٥٣٦. الكافي: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورِ الصَّيْقَلِ، عَنِ أَبِيهِ، قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَالْحَارِثُ بْنُ الْمُغِيرَةِ وَجَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا جُلُوسًا وَأَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَسْمَعُ كَلَامَنَا، فَقَالَ لَنَا:

فِي أَيِّ شَيْءٍ أَنْتُمْ؟ هَيْهَاتَ، هَيْهَاتَ!! لَا وَاللّٰهُ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى تُغْرِبَلُوا، لَا وَاللّٰهُ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى تُمَحَّضُوا، لَا وَاللّٰهُ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى تُمَيِّرُوا، لَا وَاللّٰهُ مَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَّاسٍ، وَلَا وَاللّٰهُ لَا يَكُونُ مَا تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُمْ حَتَّى يَشْقَى مَنْ يَشْقَى، وَيَسْعَدُ مَنْ يَسْعَدُ.

٥٣٧. الإرشاد: الْفَضْلُ بْنُ شاذَانَ، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ، عَنِ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَاءِيِّ عليه السلام، قَالَ:

١. كذا في المصدر، ولم يذكر التصغير في كتب اللغة إلا نخذُ خاصة، وقالوا: التصغير: إمالة الخذ عن النظر إلى الناس تهاوتاً من كبر وعظمة كأنه معرض (انظر مادة «صعر»).

٢. البيدر: الموضع الذي يُداس فيه الطعام (الصحيح: ج ٢ ص ٥٨٧ «بدر»).

٣. أي يجعله في الكين، والكين - بالكسر -: وقاء كل شيء وسره (انظر: التاموس المحيط: ج ٢ ص ٢٦٤ «كنن»).

می شوید. به خدا سوگند، خالص می شوید، تا آن که جز اندکی از شما باقی نماند» و کف دستش را برگرداند.^۱

۵۲۵. تفسیر العیاشی - با سندش به نقل از حسین بن علی و شاه. به سندی مُرسَل - : امام صادق علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، خالص می شوید. به خدا سوگند، از هم متمایز می شوید. به خدا سوگند، غربال می شوید، تا آن جا که جز "اندر" از شما باقی نمی ماند». گفتیم: «اندر» چیست؟

فرمود: «خرمنگاه را به یاد آر که غله را در آن، ذخیره و دورش را گِل می گیرند. وقتی آن را بیرون می آورند، برخی دانه های آن، خراب شده و آن را پاکسازی می کنند و روی آن را می پوشانند و دوباره بیرونش می آورند و تا سه مرتبه چنین می کنند تا دانه هایی بمانند که هیچ چیزی خرابشان نمی کند».^۲

۵۲۶. الکافی - با سندش به نقل از محمد بن منصور صیقل، از پدرش - : من و حارث بن مغیره و گروهی از یارانمان [به گفتگو] نشسته بودیم و امام صادق علیه السلام سخن ما را می شنید. پس به ما فرمود: «شما کجا هستید؟! دور است، دور است! به خدا سوگند، آنچه را به آن چشم دوخته اید، نمی شود، تا آن که غربال شوید. به خدا سوگند، آنچه را به آن چشم دوخته اید، نمی شود تا خالص شوید. به خدا سوگند، آنچه را به آن چشم دوخته اید، نمی شود تا از هم متمایز شوید. به خدا سوگند، آنچه را به آن چشم دوخته اید، نمی شود، جز پس از ناامیدی. به خدا سوگند، آنچه را به آن چشم دوخته اید، نمی شود، تا آن که بدبخت شود، هر که باید بدبخت بشود و خوش بخت شود هر که باید خوش بخت شود».^۳

۵۲۷. الا-رشاد - با سندش به نقل از احمد بن محمد بن ابی نصر - : امام رضا علیه السلام فرمود: «آنچه را به سوی آن گردن کشیده اید، واقع نمی شود، تا آن که از هم متمایز و خالص شوید که در

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۲۰۷ ح ۱۳، الغیبة، طوسی: ص ۳۴۰ ح ۲۸۹ (با عبارت مشابه با سند معتبر)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۰۱ ح ۳.

۲. تفسیر العیاشی: ج ۱ ص ۱۹۹ ح ۱۴۶، بحار الأنوار: ج ۵ ص ۲۱۶ ح ۱.

۳. الکافی: ج ۱ ص ۳۷۰ ح ۶ و ح ۳، کمال الدین: ص ۳۴۶ ح ۳۲ (هر دو منبع با عبارت مشابه)، الغیبة، طوسی: ص ۳۳۵ ح ۲۸۱، الغیبة، نعمانی: ص ۲۰۸ ح ۱۶ (به نقل از امام باقر علیه السلام)، بحار الأنوار: ج ۵ ص ۲۱۹ ح ۱۵.

لا يَكُونُ ما تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعناقَكُم حَتَّى تُمَيِّزُوا وَتُمَحَّصُوا^١ فَلَا يَبْقَى مِنْكُم إِلَّا القَلِيلُ، ثُمَّ قَرَأَ: «الْم * أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءِامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»^٢.

٥٣٨. الغيبة للطوسي: أحمد بن إدريس، عن علي بن محمد بن قتيبة، عن الفضل بن شاذان، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، قال: قال أبو الحسن (عج):

أما والله لا يكون الذي تُمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْيُنَكُم حَتَّى تُمَيِّزُوا أو تُمَحَّصُوا، حَتَّى لا يَبْقَى مِنْكُم إِلَّا الأَنْدَرُ، ثُمَّ تلا «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُم»^٣ وَيَعْلَمِ الصَّابِرِينَ.

راجع: ص ١١٢ (أخبار الإمام الكاظم عن غيبة المهدي (عج)).

٤ / ٢

لِئَلَّا تُكُونَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ

٥٣٩. كمال الدين: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الكُوفِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ زِيَادِ الأَدَمِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ العَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الحَسَنِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ موسى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ (عج)، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ أمير المؤمنين (عج)، قَالَ:

لِلْقَائِمِ مِنَّا غَيْبَةٌ أَمَدُهَا طَوِيلٌ، كَأَنِّي بِالشَّيْعَةِ يَجُولُونَ جَوْلانَ النَّعَمِ^٤ فِي غَيْبَتِهِ،

١. يَمَحَّصُ النَّاسَ: أَي يُخَلِّصُونَ بَعْضَهُمْ مِنْ بَعْضٍ كَمَا يُخَلِّصُ ذَهَبَ المَعْدِنِ مِنَ التُّرابِ (النَّهْجَةُ: ج ٤ ص ٣٠٢ «محصر»).

٢. التَّكْبُوتُ: ١ و ٢.

٣. التَّوْبَةُ: ١٦.

٤. النَّعَمُ: واحِدُ الأَنْعامِ، والنَّعْمَةُ: الإِبْطُ والشَّاةُ (لسان العرب: ج ١٢ ص ٥٨٥ «نعم»).

اين صورت، جز اندكى از شما باقى نماند». سپس [آيه:] «الف، لام، ميـم. آيا مردم گمان کرده‌اند كه همين كه بگويند: «ايمان آورديم»، به حال خود رها مى‌شوند و آزموده نمى‌شوند؟!» را خواند.^۱

۵۴۸. الغيبة، طوسى - با سندش به نقل از احمد بن محمد بن محمد بن ابى نصر -: امام رضا عليه السلام فرمود: «هان! به خدا سوگند، آنچه را به سوى آن چشم دوخته‌ايد، واقع نمى‌شود تا از هم متمايز و خالص شويد، تا آن جا كه جز اندكى از شما باقى نماند». سپس [آيه:] «يا گمان كرديد كه رها مى‌شويد و خداوند، مجاهدان» و صابران «از ميان شما را نمى‌داند؟» را تلاوت كرد.^۲

ر.ك: ص ۱۱۵ (خير دادن امام كاظم عليه السلام نسبت به غيبت امام مهدى عليه السلام).

۴ / ۲

بيعت برگردون نداشتن

۵۴۹. كمال الدين - با سندش به نقل از عبد العظيم بن عبد الله حسنى، از محمد بن على بن موسى بن جعفر بن محمد بن على بن حسين بن ابى طالب، از پدرش، از پدرانش عليهم السلام -: امير مؤمنان عليه السلام فرمود: «قائم ما، غيبتى دور و دراز دارد و شيعه را مى‌بينم كه در روزگار غيبتش، مانند گله‌هاى در پى مرتع، به اين سو و آن سو مى‌روند و آن را نمى‌يابند. هان! هر كس از آنان كه بر دينش استوار بماند و دلش به سبب به درازا كشيدن غيبت امامش، سخت نگردهد، روز قيامت در بهشت، هم‌تراز من خواهد بود».

۱. الإرشاد: ج ۲ ص ۳۷۵، كشف الغمة: ج ۳ ص ۲۵۱.

۲. الغيبة، طوسى: ص ۳۳۶ ح ۲۸۳ (با سند معتبر)، الغيبة، نعمانى: ص ۲۰۸ ح ۱۵ (به نقل از صفوان بن يحيى)، الخرائج و الجرائع: ج ۳ ص ۱۱۷۰ (هر دو منبع با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۱۳ ح ۲۴.

يَطْلُبُونَ الْمَرْعَى فَلَا يَجِدُونَهُ، أَلَا فَمَنْ تَبَّتْ مِنْهُمْ عَلَى دِينِهِ، وَلَمْ يَقْسُ قَلْبُهُ لِطَوْلِ أَمَدِ غَيْبَةِ إِمَامِهِ، فَهُوَ مَعِيَ فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

ثُمَّ قَالَ ع: إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا إِذَا قَامَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ؛ فَلِذَلِكَ تَخْفَى وَلَا دَتُّهُ وَيَغِيبُ شَخْصُهُ^١.

٥٥٠. كمال الدين: بِهَذَا الْإِسْنَادِ^٢ قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ ع:

الْقَائِمُ مِنَّا، تَخْفَى وَلَا دَتُّهُ عَلَى النَّاسِ حَتَّى يَقُولُوا: لَمْ يُولَدْ بَعْدُ؛ لِيَخْرُجَ حِينَ يَخْرُجُ وَلَيْسَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ.

٥٥١. كمال الدين: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ غَزْوَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع، قَالَ:

صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ تَعْمَى وَلَا دَتُّهُ عَلَى (هَذَا) الْخَلْقِ؛ لِئَلَّا يَكُونَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ إِذَا خَرَجَ.

٥٥٢. كمال الدين: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا

أَبُو عَمْرٍو الْكَشَّيْ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَبْرِئِيلُ بْنُ أَحْمَدَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ غَزْوَانَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع، قَالَ:

١. و قَالَ فِي آخِرِهِ: «حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْكُوفِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الرَّوْيَانِيِّ، عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الرِّضَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ: بِهَذَا الْحَدِيثِ مِثْلَهُ سِوَاءِ»

٢. أَي: عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الدَّقَاقِ وَمُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيِّ، عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ النَّخَعِيِّ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حَمْرَانَ، عَنْ حَمْرَانَ بْنِ أَعْيُنَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ.

سپس فرمود: «قائم ما، هنگامی که قیام می‌کند، بیعت هیچ کس را به گردن ندارد و به این خاطر است که ولادتش پنهان و وجودش غایب می‌ماند»^۱.

۵۵۰. کمال الدین - با سندش به نقل از سعید بن جبیر - : امام زین العابدین علیه السلام فرمود: «قائم ما، ولادتش بر مردم، پنهان می‌ماند، تا آن جا که مردم می‌گویند: "هنوز متولد نشده است"، برای این که هنگامی که قیام می‌کند، بیعت هیچ کس را بر گردن نداشته باشد»^۲.

۵۵۱. کمال الدین - با سندش به نقل از ابو بصیر - : امام صادق علیه السلام فرمود: «صاحب این امر (ولایت)، ولادتش بر این مردم، پوشیده می‌ماند تا چون قیام می‌کند، بیعت کسی را بر گردن نداشته باشد»^۳.

۵۵۲. کمال الدین - با سندش به نقل از ابو بصیر - : امام صادق علیه السلام فرمود: «صاحب این امر (قیام و ولایت)، ولادتش از این مردم، پنهان می‌ماند تا چون قیام می‌کند، بیعت کسی بر گردنش نباشد و خداوند تعالی کارش را در یک شب به سامان می‌رساند»^۴.

۱. کمال الدین: ص ۳۰۳ ح ۱۴ (با سند معتبر). اعلام الوری: ج ۲ ص ۲۲۹. بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۰۹ ح ۱.
 ۲. کمال الدین: ص ۳۲۲ ح ۶ (با سند معتبر). اعلام الوری: ج ۲ ص ۲۳۱. بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۳۵ ح ۲.
 ۳. کمال الدین: ص ۴۷۹ ح ۱ (با سند صحیح). بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۹۵ ح ۱۱. نیز: رک: الکافی: ج ۱ ص ۳۲۲ ح ۲۷ و کمال الدین: ص ۴۷۹ ح ۲ و ص ۴۸۰ ح ۳ و النبیة. نعمانی: ص ۱۷۱ ح ۴ و ص ۱۹۱ ح ۴۵ و ۴۶.

۴. کمال الدین: ص ۴۸۰ ح ۵. الخرائج و الجرائح: ج ۲ ص ۹۵۶. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۹۶ ح ۱۵.

صاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ تَغِيْبُ وَلَا دَتُهُ عَن هَذَا الْخَلْقِ؛ كَيْلَا يَكُونَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ إِذَا خَرَجَ، وَيُصْلِحُ اللَّهُ ﷻ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ (وَاحِدَةً).

٥٥٣. الغيبة للطوسي: أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ، عَن جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قَوْلَوَيْدٍ وَأَبِي غَالِبِ الزُّرَّارِيِّ (وغيرهما)، عَن مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيِّ، عَن إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ، قَالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعَمْرِيَّ رَحِمَهُ اللَّهُ أَنْ يُوَصِّلَ لِي كِتَابًا قَدْ سَأَلْتُ فِيهِ عَن مَسَائِلَ أَشْكَلَتْ عَلَيَّ، فَوُرِدَ التَّوْقِيعُ بِحَطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الدَّارِ عليه السلام:

وَأَمَّا عَلَيٌّ مَا وَقَعَ مِنَ الْغَيْبَةِ، فَإِنَّ اللَّهَ ﷻ يَقُولُ: «يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَن أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدِّلَكُمْ تَسْؤُكُمْ»^١ إِنَّهُ أَمَّ يَكُن أَحَدٌ مِّنْ آبَائِي إِلَّا وَقَدْ وَقَعَتْ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِطَاغِيَةِ زَمَانِهِ، وَإِنِّي أَخْرُجُ حِينَ أَخْرُجُ وَلَا بَيْعَةَ لِأَحَدٍ مِّنَ الطَّوَاغِيَتِ فِي عُنُقِي.

٥/٢

لَوْظَهَرَ قَبْلَكَ

٥٥٣. الكافي: بِهَذَا الْإِسْنَادِ^٢، عَن أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَن أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَن زُرَّارَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ:

إِنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ، إِنَّهُ يَخَافُ - وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ - يَعْنِي الْقَتْلَ.

٥٥٥. الغيبة للنعماني: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ التَّمِيمِيُّ، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرِ بْنِ رَبَاحٍ، عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ، عَن زُرَّارَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الْبَاقِرَ عليه السلام يَقُولُ:

١. المائة: ١٠١.

٢. أي: عدة من أصحابنا

۵۵۳. الغیبة، طوسی - با سندش به نقل از اسحاق بن یعقوب^۱ - از محمد بن عثمان عمری - که خدا رحمتش کند - خواستم که نوشته مرا که در آن، مسائل پیچیده‌ام را پرسیده‌ام، به امام علیه السلام برساند. [پس از مدتی] تویقی چنین به خط مولا یمان، صاحب خانه علیه السلام، رسید: «... و اما علت وقوع غیبت؛ زیرا خدای علیه السلام می فرماید: «ای مؤمنان! از چیزهایی نهرسید که اگر آشکار شود، بدتان می آید». هیچ یک از پدران من نبود، جز آن که بیعتی با طاغوت زمانش، بر گردنش سنگینی می کرد؛ ولی من که قیام کنم، بیعت هیچ یک از طاغوت‌ها بر گردنم نیست».^۲

۵/۲

اگر ظاهراً شود، کشته می شود

۵۵۴. الکافی - با سندش به نقل از زراره - شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرماید: «قائم، قبل از قیامش، غیبتی دارد که در آن دوره، بیصناک از کشته شدن است».^۳

۵۵۵. الغیبة، نعمانی - با سندش به نقل از زراره - شنیدم که امام باقر علیه السلام می فرماید: «جوان، قبل از قیامش، غیبتی دارد و در پی [کشتن و] بردن میراثش هستند».

گفتم: چرا غایب می شود؟

۱. ابو محمد اسحاق بن یعقوب بن اسحاق بغدادی، از مشایخ کلینی است. تویقی به خط امام مهدی علیه السلام هست که در مدح اوست و این بر جلالت شأن او دلالت دارد. محقق شوشتری می گوید: او برادر کلینی است. نام او در منابع رجالی نیست. ر.ک: قاموس الرجال: ج ۱ ص ۷۸۵ ش ۱۷۴۵.

۲. الغیبة، طوسی: ص ۲۹۰ ح ۲۲۷، کمال الدین: ص ۴۸۳ ح ۴، الاحتجاج: ج ۲ ص ۵۴۲، الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۱۳ ح ۳۰، إعلام الزوری: ج ۲ ص ۲۷۰، کشف الغمّة: ج ۳ ص ۳۲۱، بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۸۰ ح ۱۰، نیز، ر.ک: همین دانش نامه: ج ۴ ص ۴۲۷ ح ۷۵۰.

۳. الکافی: ج ۱ ص ۳۴۰ ح ۱۸ با سند صحیح و ص ۳۲۸ ح ۹، کمال الدین: ص ۴۸۱ ح ۹ (با سند معتبر) و ح ۸ (هر دو منبع به نقل از امام باقر علیه السلام) و ح ۱۰ (با عبارت مشابه)، الغیبة، طوسی: ص ۳۲۲ ح ۲۷۴ (با سند معتبر)، الغیبة، نعمانی: ص ۱۷۷ ح ۲۱، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۹۷ ح ۱۸.

إِنَّ لِلْغُلَامِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ، وَهُوَ الْمَطْلُوبُ تُرَاثُهُ، قُلْتُ: وَلِمَ ذَلِكَ؟ قَالَ: يَخَافُ - وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ - يَعْنِي الْقَتْلَ.

٥٥٦. كمال الدين: بهذا الإسناد^١، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَيْسَى الرَّوَّاسِيِّ، عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحِ الْجَوَّازِيِّ^٢، عَنْ زُرَّارَةَ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): يَا زُرَّارَةُ، لَا بُدَّ لِلْقَائِمِ مِنْ غَيْبَةٍ. قُلْتُ: وَلِمَ؟ قَالَ: يَخَافُ عَلَى نَفْسِهِ - وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ -.

٥٥٧. علل الشرائع: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ ماجيلويه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِيهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ^٣، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبَانَ وَعَمِيرِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): لَا بُدَّ لِلْغُلَامِ مِنْ غَيْبَةٍ، فَقِيلَ لَهُ: وَلِمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: يَخَافُ الْقَتْلَ.

٥٥٨. الغيبة للنعماني: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَنْمَاطِيُّ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمَرَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَنَّهُ قَالَ: إِذَا قَامَ الْقَائِمُ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ «فَقَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ»^٤.

١. أي: المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي عن جعفر بن محمد بن مسعود و حيدر بن محمد السمرقندي.

٢. كذا في المصدر، والمعروف في المصادر الرجائية: «الجوّان».

٣. كذا في النسخة التي بأيدينا والظاهر أنه خطأ، والصحيح «محمد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه، عن أبيه، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن أبيه».

٤. الشعراء: ٢٦.

فرمود: «از کشته شدن بیم دارد»^۱.

۵۵۶. کمال الدین - با سندش به نقل از زراره - : امام صادق علیه السلام فرمود: «ای زراره! قائم، غیبتی ناگزیر دارد».

گفتم: چرا؟

فرمود: «هر جان خود می ترسد» و با دستش به دلش اشاره کرد.^۲

۵۵۷. علل الشرائع - با سندش به نقل از ابان و برخی دیگر - : امام صادق علیه السلام فرمود: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جوان، ناگزیر غیبتی دارد».

به ایشان گفته شد: چرا، ای پیامبر خدا؟

فرمود: «از کشته شدن بیم دارد»^۳.

۵۵۸. الغیبة، نعمانی - با سندش به نقل از مفضل بن عمر - : امام صادق علیه السلام فرمود: «هنگامی که قائم قیام می کند، این آیه را می خواند: ﴿هنگامی که از شما بیمناک شدم، گریختم﴾»^۴.

۱. الغیبة، نعمانی: ص ۱۷۷ ح ۲۰ با سند موثق، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۹۸ ح ۲۲.

۲. کمال الدین: ص ۲۸۱ ح ۷، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۹۶ ح ۱۶.

۳. علل الشرائع: ص ۲۴۳ ح ۱ (با سند صحیح)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۹۰ ح ۱.

۴. الغیبة، نعمانی: ص ۱۷۴ ح ۱۱ و ۱۲ و ۱۰ (با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۲۹۲ ح ۳۹.

جَرِيُّ سُنَنِ الْأَنْبِيَاءِ فِيهِ

٥٥٩. كمال الدين : حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيِّ السَّمَرْقَنْدِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ، قَالَ : حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ ، وَحَيْدَرُ بْنُ مُحَمَّدِ السَّمَرْقَنْدِيِّ جَمِيعًا ، قَالَا : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ ، قَالَ : حَدَّثَنَا جَبْرَائِيلُ بْنُ أَحْمَدَ ، عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْبَغْدَادِيِّ ، قَالَ : حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ الصَّيْرَفِيِّ ، عَنْ حَنَّانِ بْنِ سَدِيرٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ، قَالَ :

إِنَّ لِلْقَائِمِ مِنَّا غَيْبَةً يَطُولُ أَمْدُهَا ، فَقُلْتُ لَهُ ، يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ ، وَلِمَ ذَلِكَ ؟ قَالَ : لِأَنَّ اللَّهَ تعالى أَمَرَنِي أَنْ تَجْرِيَ فِيهِ سُنَنُ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام فِي غَيْبَاتِهِمْ ، وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لَهُ - يَا سَدِيرُ - مِنْ اسْتِيفَاءِ مُدَدِ غَيْبَاتِهِمْ ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : ﴿لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ﴾^١ أَي سُنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ .

٥٦٠. كمال الدين : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ، قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ ، قَالَ : حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ ، عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ النَّوْفَلِيِّ ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي بصيرٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ :

إِنَّ سُنَنَ الْأَنْبِيَاءِ عليهم السلام بِمَا وَقَعَ بِهِمْ مِنَ الْغَيْبَاتِ حَادِثَةٌ فِي الْقَائِمِ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ ، حَدَوُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُدَّةُ^٢ بِالْقُدَّةِ .

١. الانشقاق : ١٩ .

٢. القُدَّةُ: ريش السهم واحدها: قُدَّة. وحذو القُدَّةِ بالقُدَّةِ: يضرب مثلاً للشئيين يستويان ولا يستفاوتان (النهاية:

ج ٢ ص ٢٨ «قُدَّة» .

جاری شدن سنت های پیامبران علیهم السلام درباره او

۵۵۹. کمال الدین - با سندش به نقل از حنان بن سدید، از پدرش - امام صادق علیه السلام فرمود:
«قائم ما، غیبتی دور و دراز دارد».

به ایشان گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! برای چه؟

فرمود: «زیرا خداوند اراده کرده است که سنت های مربوط به غایب شدن پیامبران، در باره قائم علیه السلام بی استثنا جاری شود و - ای سدید - گزیری نیست جز این که تمام دوره غیبت آنان، جاری شود. خداوند متعال می فرماید: ﴿شما همه حالت ها را پشت سر می گذارید﴾؛ یعنی سنت های پیشینیان، در باره شما جاری خواهد شد»^۱.

۵۶۰. کمال الدین - با سندش به نقل از ابو بصیر - شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرماید: «هر چه از سنت های مربوط به غایب شدن پیامبران هست، در قائم ما اهل بیت نیز واقع می شود، به همان گونه و بی هیچ تفاوتی».

گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! قائم شما اهل بیت کیست؟

فرمود: «ای ابو بصیر! او پنجمین نسل فرزندان موسی است. او فرزند سرور کنیزان است و چنان غیبتی دارد که باطل گرایان در آن به تردید افتند. سپس خدای تعالی او را ظاهر می کند و مشرق و مغرب زمین را به دست او فتح می نماید و روح خدا،

۱. کمال الدین: ص ۲۸۰ ح ۶. علل الشرائع: ص ۲۴۵ ح ۷. الغرائب و الجرائع: ج ۲ ص ۹۵۵. بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۹۰ ح ۳. نیز، ر. ک: الغیبة، طوسی: ص ۱۶۷ ح ۱۲۹ و کمال الدین: ص ۳۵۲ ح ۵۰ و علل الشرائع: ص ۲۴۴ ح ۳.

قال أبو بصيرٍ: فقلتُ: يابنَ رسولِ الله، ومنَ القائمِ منكم أهلَ البيتِ؟ فقال: يا أبا بصيرٍ، هوَ الخامسُ منَ ولدِ ابني موسى، ذلكَ ابنُ سَيِّدَةِ الإِماءِ، يَغيبُ غَيْبَةً يَرْتَابُ فِيهَا المُبْطِلُونَ، ثُمَّ يُظْهِرُهُ اللهُ ﷻ فَيَفْتَحُ اللهُ عَلَى يَدِهِ مَشَارِقَ الأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا، وَيَنْزِلُ رُوحُ اللهِ عيسى بنَ مَرِيَمَ ﷺ فَيُصَلِّي خَلْفَهُ، وَتُشْرِقُ الأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا، وَلَا تَبْقَى فِي الأَرْضِ بُقْعَةٌ عُبِدَ فِيهَا غَيْرُ اللهِ ﷻ إِلَّا عُبِدَ اللهُ فِيهَا، وَيَكُونُ الَّذِينَ كُلُّهُمُ اللهُ وَلَوْ كَرِهَ المُشْرِكُونَ.

راجع: ص ٦ (ما فيه من خصائص الانبياء).

٧ / ٢

خروج ودائع الله

٥٦١. كمال الدين: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا الحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ، عَنِ عَمِّهِ عَبْدِ اللهِ بْنِ عَامِرٍ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَمَّنْ ذَكَرَهُ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللهِ ﷺ، قَالَ:

قُلْتُ لَهُ: مَا بَالُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ لَمْ يُقَاتِلْ مُخَالِفِيهِ فِي الأَوَّلِ؟ قَالَ: لِآيَةٍ فِي كِتَابِ اللهِ تَعَالَى: ﴿لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾^٢. قَالَ: قُلْتُ: وَمَا يَعْنِي بِتَزَائِلِهِمْ؟ قَالَ: وَدَائِعُ مُؤْمِنُونَ فِي أَصْلَابِ قَوْمٍ كَافِرِينَ.

وكَذَلِكَ القَائِمُ ﷺ، لَمْ يُظْهِرْ أَبَدًا حَتَّى تَخْرُجَ وَدَائِعُ اللهِ ﷻ، فَإِذَا خَرَجَتْ ظَهَرَ عَلَى مَنْ ظَهَرَ مِنْ أَعْدَاءِ اللهِ ﷻ فَقَتَلَهُمْ.

٥٦٢. كمال الدين: حَدَّثَنَا المُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ المُظَفَّرِ العَلَوِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا

١. تَزَيَّلُوا: تَفَرَّقُوا (مفردات ألفاظ القرآن: ص ٣٨٨ زال أ).

٢. الفصح: ٢٥.

عیسی بن مریم، فرود می‌آید و پشت سرش نماز می‌گزارد و زمین به نور پروردگارش منور می‌گردد، و هیچ جایی در زمین باقی نمی‌ماند که جز خدا را در آن می‌پرستند، مگر آن که به پرستش خداوند، روی می‌آورند، و دین به طور کامل، از آن خداست [و دین دیگری نیست]، هر چند مشرکان را ناخوش آید.^۱

و.ک: ص ۷ (و بزرگی‌های پیامبر نه)

۷/۲

بیرون آمدن ودیعه‌های خدا

۵۶۱. کمال الدین - با سندش به نقل از محمد بن ابی عمیر، از کسی که برایش نقل نمود - : به امام صادق علیه السلام گفتم: چرا امیر مؤمنان، علی علیه السلام، از همان آغاز، با مخالفانش نجنگید؟ فرمود: «به خاطر آیه‌ای در کتاب خدای متعال: ﴿اگر [مؤمنان از کافران] جدا می‌شدند، کافران آنها را به عذابی دردناک، عذاب می‌کردیم﴾.^۲

گفتم: مقصود از جدایی آنها چیست؟

فرمود: «مؤمنانی که در صُلب برخی کافران به ودیعت نهاده شده بودند. و قائم، همین گونه است. ظهور نمی‌کند تا ودیعه‌های خداوند علیه السلام [از صلب پدرانشان] بیرون آیند (متولد شوند). پس چون قیام کند، بر دشمنان خدا چیره می‌شود و آنها را می‌کشد».^۳

۵۶۲. کمال الدین - با سندش به نقل از ابراهیم کرخی - : من یا مرد دیگری، به امام صادق علیه السلام

۱. کمال الدین: ص ۳۴۵ ح ۳۱، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۲۷ (با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۴۶ ح ۱۴.

۲. این آیه، بخشی از سوره فتح است که حکمت نجنگیدن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با مکیان را در سال هشتم هجری بیان می‌کند. این آیه می‌فرماید: اگر مسلمانان، مکه را با جنگ و ستیز می‌گشودند، ممکن بود به عدت وجود مسلمانان باقی مانده در مکه و عدم جدایی و تمایز و شناخت آنان از کافران و مشرکان، تعدادی از آنان کشته شوند و تنگ آن برگردن مسلمانان بماند. در احادیث، عدم تمایز و جدایی را در بیرون نیامدن فرزندان این کافران از صلب آنان و جدا نشدن از پدران کافرشان دانسته‌اند. (م)

۳. کمال الدین: ص ۶۴۱، عئل الشرائع: ص ۱۴۷ ح ۲، بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۹۷ ح ۱۹.

جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْعُودٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ
الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ، قَالَ:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) - أَوْ قَالَ لَهُ رَجُلٌ -: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، أَلَمْ يَكُنْ عَلِيٌّ (ع) قَوِيًّا فِي
دِينِ اللَّهِ (ع)؟ قَالَ: بَلَى، قَالَ: فَكَيْفَ ظَهَرَ عَلَيْهِ الْقَوْمُ؟ وَكَيْفَ لَمْ يَدْفَعَهُمْ؟ وَمَا يَمْنَعُهُ
مِنْ ذَلِكَ؟ قَالَ: آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ (ع) مَنَعَتْهُ. قَالَ: قُلْتُ: وَأَيُّ آيَةٍ هِيَ؟ قَالَ: قَوْلُهُ (ع):
«لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا».

إِنَّهُ كَانَ اللَّهُ (ع) وَدَائِعُ مُؤْمِنُونَ فِي أَصْلَابِ قَوْمِ كَافِرِينَ وَمُنَافِقِينَ، فَلَمْ يَكُنْ عَلِيٌّ (ع)
لِيَقْتُلِ الْآبَاءَ حَتَّى يَخْرُجَ الْوَدَائِعُ، فَلَمَّا خَرَجَتِ الْوَدَائِعُ ظَهَرَ عَلِيٌّ مِنْ ظَهَرِ فَتَاتَلَهُ.
وَكَذَلِكَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، لَنْ يَظْهَرَ أَبَدًا حَتَّى تَظْهَرَ وَدَائِعُ اللَّهِ (ع)، فَإِذَا ظَهَرَتْ ظَهَرَ
عَلِيٌّ مِنْ يَظْهَرُ فَتَاتَلَهُ.

گفتیم: خدای به سامانت بدارد! آیا علی علیه السلام در دین خدای تعالی، نیرومند نبود؟

فرمود: «چرا».

[یکی از ما] گفت: پس چگونه آن دسته بر او چیره شدند؟ و چرا آنان را نرانند؟ و

چه چیز جلوی او را گرفت؟

فرمود: «آیه‌ای در کتاب خدای تعالی، او را جلو گرفت».

گفتم: چه آیه‌ای؟

فرمود: «سخن خدای تعالی که: «اگر آنان از هم متمایز بودند، کافران آنها را عذابی

دردناک می‌کردیم». خدا ودیعه‌هایی در پشت کافران و منافقان داشت و علی علیه السلام

پدران را نکشت تا فرزندان به ودیعت نهاده شده در صلب ایشان، بیرون آیند.

هنگامی که ودیعه‌ها بیرون آمدند، با آنان به جنگ پرداخت و بر آنها غلبه کرد. قائم

ما اهل بیت نیز چنین است. ظهور نخواهد کرد، تا آن که ودیعه‌های خدا آشکار

شوند و هنگامی که ودیعه‌ها بیرون آیند و آشکار شوند، بر دشمنان چیره می‌شود و

آنها را می‌کشد»^۱.

تبیین حکمت غیبت

تحقق فلسفه اجتماعی امامت و رهبری، بی تردید در گرو حضور امام و رهبر در جامعه است. از این رو در غیبت طولانی امام مهدی علیه السلام این سؤال پیش می آید که: اولاً، حکمت غیبت او چیست؟ و ثانیاً، امام غایب، چه تأثیری بر جامعه و چه فایده‌ای برای آن دارد؟

این دو پرسش، حتی سال‌ها پیش از تولد امام مهدی علیه السلام خصوصاً در عصر صادقین علیهم السلام در میان پیروان اهل بیت علیهم السلام وجود داشت و پاسخ امامان علیهم السلام به این پرسش‌ها، زمینه تألیف کتاب‌هایی همچون الغیبه نعمانی، الغیبه طوسی و کمال الدین گردید.

در سال‌های اخیر، مخالفان مکتب تشیع، در تهاجم به آن، شبهات مختلفی در این زمینه مطرح کرده‌اند که در واقع، ریشه در همین دو سؤال دارد. بنا بر این، ارائه پاسخ دقیق به آنها در این دانش‌نامه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. ما پاسخ سؤال نخست را در این جا می آوریم و پاسخ سؤال دوم را در فصل سوم خواهیم آورد.^۱

قلمرو این پژوهش

پیش از پرداختن به این موضوع، باید توجه داشت که تبیین حکمت غیبت امام،

۱. ر.ک: ج ۳ ص ۲۱۶ (تبیین برکات امام غایب).

برای کسانی که اسلام و یا مبانی امامت و رهبری در این مکتب را نپذیرفته‌اند، نه ممکن است و نه مفید. در این صورت، ابتدا باید برای حقانیت اسلام و مبانی رهبری در این آیین، برهان اقامه کرد و سپس در باره حکمت غیبت امام، سخن گفت.

بنا بر این، مخاطب ما در این پژوهش، کسانی هستند که مبانی امامت و رهبری را بر اساس مکتب اهل بیت علیهم‌السلام پذیرفته‌اند. بدیهی است در صورتی دیگران با توجه به این مبنا و اصل موضوعی، شبهه عقلی و یا نقلی بر مدعای ما داشته باشند، بدان پاسخ خواهیم گفت.

اکنون با عنایت به قلمرو این پژوهش، به تبیین حکمت غیبت امام مهدی علیه‌السلام از منظر اهل بیت علیهم‌السلام می‌پردازیم.

سه نکته مهم در تبیین حکمت غیبت

برای تبیین حکمت غیبت امام مهدی علیه‌السلام، توجه به سه نکته مهم، ضروری است:

۱. جهانی شدن اسلام در آینده تاریخ

از نگاه قرآن کریم، فراگیر شدن اسلام در جهان و غلبه آن بر همه ادیان در آینده تاریخ، امری ضروری، قطعی و اجتناب‌ناپذیر است. این کتاب آسمانی در سه آیه تصریح می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ ۗ﴾

اوست که پیامبر خویش را با هدایت و دین حق روانه کرد تا آن را بر همه دین‌ها

چیره کند.

همچنین صراحتاً اعلام می‌کند که خداوند متعال در کتاب زبور، به مردم وعده

داده که روزی، صالحان بر زمین، حکومت خواهند کرد:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۱

و در زیور، پس از ذکر نوشتیم که زمین را بندگان صالحم به ارث می‌برند.

مسئله مهم در فراگیر شدن اسلام در جهان، این است که: آیا این امر از طریق اعجاز یا اجبار تحقق خواهد یافت، یا این که با فراهم شدن زمینه‌های لازم، جامعه بشر، پذیرای ارزش‌های اسلامی خواهد شد؟
در نکته دوم به این پرسش پاسخ داده می‌شود.

۲. نقش انسان در سرنوشت خود و جهان

از نظر اسلام، انسان، نقش اول را در ساختن سرنوشت خود و جهان دارد، چنان که قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾^۲

خداوند، سرنوشت هیچ قوم [و ملتی] را تغییر نمی‌دهد، مگر آن که آنان آنچه را در خودشان است، تغییر دهند.

بنا بر این، فراگیر شدن اسلام در جهان و حاکمیت ارزش‌های دینی بر جامعه، بیش از هر چیز، بر اراده و انتخاب مردم، استوار است.

اگر خداوند متعال می‌خواست اسلام از طریق اعجاز و اجبار، جهانی شود، در عصر نبوت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله چنین می‌شد؛ اما این گونه نخواست و نمی‌خواهد:

﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾^۳

و اگر پروردگار تو می‌خواست، تمام کسانی که روی زمین هستند، همگی

۱. انبیا: آیه ۱۰۵.

۲. رعد: آیه ۱۱.

۳. یونس: آیه ۹۹.

[به اجبار] ایمان می‌آوردند. آیا تو می‌خواهی مردم را مجبور سازی که

ایمان بیاورند؟! ﴿۴﴾.

بر این اساس، برای فراگیر شدن ارزش‌های دینی در جهان، خواست مردم و فراهم بودن زمینه سیاسی و اجتماعی، لازم و ضروری است؛ اما باید توجه داشت که بهره‌گیری از این زمینه و رسیدن به مقصود - یعنی حکومت جهانی اسلام - بدون رهبری نیرومند و الهی که از هر جهت بتواند بر جهان حکومت کند و پاسخگوی نیازهای جامعه بشر باشد، ممکن نیست.

۳. نقش بی‌بدیل امام مهدی علیه السلام در جهانی شدن اسلام

بررسی احادیثی که نقش امام مهدی علیه السلام در آینده تاریخ اسلام را بیان می‌کنند، نشان می‌دهد که آن بزرگوار، بقیة الله و تنها ذخیره از رهبران بزرگ الهی برای جهانی کردن ارزش‌های انسانی و اسلامی در جهان است. تنها اوست که می‌تواند همه قدرت‌های شیطنی را در هم بکوبد، ریشه ظلم و تجاوز را در جهان قطع کند، بنیان‌های شرک و نفاق را ویران نماید، احکام نورانی قرآن را احیا کند و همه ارزش‌ها و در رأس آنها عدالت اجتماعی را در جهان برقرار نماید.

اما باید توجه داشت که - همان‌طور که اشاره شد - او در کنار فراهم آمدن زمینه برای جهانی شدن اسلام، این اهداف را تحقق خواهد داد، نه از طریق اعجاز و اجبار؛ زیرا سنت الهی آن نیست که به اکراه و اجبار مردمان را اصلاح کند، بلکه این امر باید آگاهانه و از روی اختیار باشد.

حکمت غیبت امام مهدی علیه السلام

با عنایت به نکاتی که اشاره شد، می‌توان گفت: احتمال قوی، آن است که اصلی‌ترین حکمت غیبت امام مهدی علیه السلام، فراهم نبودن زمینه سیاسی و اجتماعی برای جهانی شدن اسلام است و این حکمت، تنها هنگام ظهور او برای عموم مردم،

قابل فهم است، چنان که امام صادق علیه السلام در تبیین حکمت غیبت می فرماید:

إِنَّ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ لَا يَنْكَشِفُ إِلَّا بَعْدَ ظُهُورِهِ، كَمَا لَا يَنْكَشِفُ وَجْهَ الْحِكْمَةِ
لِإِمَامِهِ الْخَضِرِ علیه السلام مِنْ حَرِّ السَّفِينَةِ، وَ قَتْلِ الْغُلَامِ، وَ إِقَامَةِ الْجِدَارِ لِمُوسَى علیه السلام إِلَّا
وَقْتَ افْتِرَاقِهِمَا.^۱

حکمت این کار، جز پس از ظهورش، آشکار نمی شود، همان گونه که حکمت
سوراخ کردن کشتی و کشتن جوان و بنا کردن دیوار از سوی خضر علیه السلام برای
موسی، تا هنگام جدایی شان، آشکار نشد.

بنا بر این، سایر آنچه در تبیین حکمت غیبت امام مهدی علیه السلام در احادیث اسلامی
آمده (و در عناوین و روایات پیشین بدان اشاره شد)، به گونه ای به این حکمت باز
می گردد و یا مطلبی است که به تناسب فهم مخاطب، بیان شده است.

مثلاً یکی از عوامل زمینه سازی سیاسی حکومت جهانی امام مهدی علیه السلام، این
است که مردم جهان، انواع حکومت های مدعی عدالت و آزادی و حقوق بشر را
بیازمایند و عملاً به این نتیجه برسند که جز رهبری الهی خاندان رسالت نمی تواند
عدالت را در جهان برقرار سازد. امام صادق علیه السلام به این حکمت اشاره فرموده است:

مَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ حَتَّى لَا يَبْقَى صِنْفٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا وَقَدْ وُلُوا عَلَى النَّاسِ، حَتَّى لَا
يَقُولَ قَائِلٌ: إِنَّا لَوْ وُلِينَا لَعَدَلْنَا، ثُمَّ يَقُومُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ وَالْعَدْلِ.^۲

این امر (قیام) روی نمی دهد تا آن که هیچ گروهی از مردم نماند، جز آن که بر
مردم، حکومت کند، برای این که کسی نگوید: اگر ما حاکم می شدیم، عدالت
می ورزیدیم! سپس قائم به حق و عدالت، قیام می کند.

بنا بر این، حکمت ایجاب می کند امامی که ذخیره الهی برای اقامه عدل در
سراسر جهان است، پیش از فراهم شدن زمینه حکومت جهانی او، در پرده غیبت

۱. رک: ص ۱۴۶ ح ۵۲۴.

۲. رک: ص ۱۵۲ ح ۵۳۷.

بماند؛ چرا که در غیر این صورت، همانند اجداد بزرگوارش به دست زمامداران ظالم، شهید خواهد شد. به این حکمت، در کلام امام صادق علیه السلام اشاره شده، آن جا که می فرماید:

إِنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ، إِنَّهُ يَخَافُ - وَأَوْمَأَ بِبَيْدِهِ إِلَى بَطْنِيهِ - يَعْنِي الْقَتْلَ.^۱

قائم، قبل از قیامش، غیبتی دارد که در آن دوره، بیمناک از کشته شدن است.

بدیهی است که مقصود از «ترس»، ترس از شهادت نیست؛ چرا که امام مهدی علیه السلام همچون اجداد بزرگوارش، عاشق شهادت در راه خداست؛ بلکه ترس او، از این است که با کشته شدن، او وعده الهی مبنی بر جهانی شدن اسلام، تحقق نیابد و هدف بزرگ همه انبیای الهی - یعنی استقرار عدالت همه جانبه اجتماعی - محقق نگردد.

با تأمل در حکمت غیبت امام مهدی علیه السلام روشن می شود که مسئولیت پیروان اسلام در جهت زمینه سازی برای جهانی شدن این آیین؛ بسیار سنگین است. آنچه در تبیین حکمت غیبت در باره آزموده شدن خلق در دوران غیبت امام مهدی علیه السلام آمده،^۲ می تواند اشاره به مسئولیت سنگین مسلمانان، بویژه پیروان امام مهدی علیه السلام در ایام غیبت او باشد. در این باره در تبیین مفهوم انتظار، توضیحات لازم ارائه خواهد شد.

۱. رک: ص ۱۶۴ ح ۵۵۴.

۲. رک: ص ۱۵۵ (آزمودن و ناب کردن مردم).

الفصل الثالث

بَرَكَاتُ إِمَامِ الْغَائِبِ التَّكْوِينِيَّةِ

١ / ٣

بِقَاءُ نِظَامِ الْعَالَمِ

٥٦٣. علل الشرائع : أبي عليه السلام ، قَالَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْجَمِيرِيِّ ، عَنِ السَّنْدِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنِ الْقَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :
لَا تَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ ظَاهِرٍ أَوْ بَاطِنٍ .

٥٦٤. الكافي : مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ :

قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : لِيَأْذَنَ بِحَرْبٍ مِنِّي مَنْ آذَى عَبْدِي الْمُؤْمِنَ ، وَلِيَأْمَنَ غَضَبِي مَنْ أَكْرَمَ عَبْدِي الْمُؤْمِنَ ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ مِنْ خَلْقِي فِي الْأَرْضِ فِيمَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَاحِدٌ مَعَ إِمَامٍ عَادِلٍ ، لَأَسْتَفْنَيْتُ بِعِبَادَتِهِمَا عَنْ جَمِيعِ مَا خَلَقْتُ فِي أَرْضِي ، وَلَقَامَتْ سَبْعُ سَمَاوَاتٍ وَأَرْضَيْنِ بِهِمَا ، وَلَجَعَلْتُ لَهُمَا مِنْ إِيْمَانِهِمَا أُنْسًا لَا يَحْتَاجَانِ إِلَى أُنْسٍ سِوَاهُمَا .

٥٦٥. الكافي : عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقُضَيْلِ ، عَنْ

فصل سوم برکات تکوینی امام غایب

۱/۳ بقای نظام جهان

۵۶۳. علل الشرائع - با سندش به نقل از محمد بن مسلم - : امام باقر علیه السلام فرمود: «زمین، بدون امام، آشکار یا نهان، باقی نمی ماند»^۱.

۵۶۴. الکافی به نقل از هشام بن سالم شنیدم که امام صادق علیه السلام فرمود: «خداوند - تبارک و تعالی - فرمود: هر کس بنده مؤمن مرا بیازارد، بگو با من اعلام جنگ دهد، و هر کس بنده مؤمن مرا گرامی بدارد، بگو از خشم من، در امان باشد. اگر در سراسر زمین، از مشرق تا مغرب، جز یک مؤمن با یک پیشوای دادگر نبود، من با آن دو، از همه آنچه در زمینم آفریده‌ام، بی نیازی می‌جستم، و به [برکت] آن دو، هفت آسمان و زمین برپا می‌شدند و از ایمان آن دو، برایشان مایه آنسی قرار می‌دادم که به انیسی جز آن، نیاز نمی‌داشتند»^۲.

۵۶۵. الکافی - با سندش به نقل از ابو حمزه ثمالی - : به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا زمین،

۱. علل الشرائع: ص ۱۹۷ ح ۱۲ (با سند صحیح). الإمامة و التبصرة: ص ۱۶۲ ح ۱۴، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۲۳

ح ۲۶. نیز، ر. ک: الکافی: ج ۱ ص ۲۸۲ ح ۱ و کمال الدین: ص ۲۳۳ ح ۳۹.

۲. الکافی: ج ۲ ص ۳۵۰ ح ۱ (با سند صحیح). عده الداعی: ص ۱۸۲. مشکاه الأنوار: ص ۴۹۴ ح ۱۶۴۸ (هر دو

منبع به نقل از امام صادق علیه السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، تنبیه الخواطر: ج ۲ ص ۲۰۸. بحار الأنوار: ج ۶۷ ص ۱۴۹ ح ۹.

أبي حمزة قال: قلتُ لأبي عبد الله (ع): أتبقى الأرضُ بغيرِ إمامٍ؟ قال:
لو بقيتِ الأرضُ بغيرِ إمامٍ لساخت^١.

٥٦٦. الكافي: أحمد بن مهران، عن محمد بن عليٍّ ومحمد بن يحيى، عن أحمد بن محمدٍ
جميعاً، عن محمد بن سنان، عن المفضل بن عمر، عن أبي عبد الله (ع) قال:
ما جاء به عليٌّ (ع) أخذ به وما نهى عنه أنتهي عنه، جرى له من الفضلِ مثلُ ما
جرى لمحمدٍ (ع)، ولمحمدٍ (ع) الفضلُ على جميع من خلق الله عزَّ وجلَّ، المتعقبُ
عليه في شيءٍ من أحكامه كالمتعقبِ على الله وعلى رسوله، والزادُ عليه في صغيرةٍ
أو كبيرةٍ على حدِّ الشركِ بالله.

كانَ أميرُ المؤمنين (ع) بابَ اللهِ الذي لا يُوتى إلا مِنهُ، وسبيلُهُ الذي من سلكِ بغيرِهِ
هَلَكَ، وكذلكَ يجري لِأئمةِ الهدى واحداً بعدَ واحدٍ، جعلَهُم اللهُ أركانَ الأرضِ أن
تَميدَ بِأهلِها، وحجَّتُهُ البالغةُ على من فوقَ الأرضِ ومن تحتِ الثرى....

الحسين بن محمد الأسعري، عن مَعلى بن مُحَمَّد، عن مُحَمَّد بن جُمهورِ النعمي،
عن مُحَمَّد بن سنانٍ قال: حَدَّثَنَا الْمُفَضَّلُ قال: سَمِعْتُ أبا عبدِ اللهِ (ع) يقولُ - ثُمَّ ذَكَرَ
الحديثَ الأوَّلَ -.

٥٦٧. كمال الدين: حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا، قالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ
عَبْدِ اللهِ، قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى بنِ عُبَيْدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بنِ أَبِي الْخَطَّابِ،
عن مُحَمَّدِ بنِ الْفَضِيلِ، عن أَبِي حَمزةِ الثَّمَالِيِّ، عن أَبِي عبدِ اللهِ (ع) قال: قلتُ لَهُ:
أَتبقى الأرضُ بغيرِ إمامٍ؟ قال:

لو بقيتِ الأرضُ بغيرِ إمامٍ ساعةً لساخت^٢.

١. ماخت: خست (المصباح المنير: ص ٢٩٤ «ساخ»).

٢. وليس في علل الشرائع «ساعة».

بدون امام می ماند؟

فرمود: «اگر زمین بدون امام باشد، در هم فرو می ریزد»^۱.

۵۶۶. الکافی - با سندش به نقل از مفضل بن عمر :- امام صادق علیه السلام فرمود: «آنچه را علی علیه السلام آورده، می گیرم و از آنچه باز داشته، دست می کشم. او فضیلتی به سان فضیلت محمد صلی الله علیه و آله دارد و [البته] محمد صلی الله علیه و آله بر همه آفریدگان خدای تعالی برتری دارد. پیگیر حکمی از احکام علی علیه السلام، مانند پیجویی خدا و پیامبرش است و رد کننده علی، در کار کوچک یا بزرگ، در حدّ شرک به خداست.

امیر مؤمنان، دروازه خداست که جز از آن به نزد خدا نمی روند و راه اوست که هر کس غیر از آن را بپوید، هلاک می شود و این برای امامان هدایت، یکی پس از دیگری جاری است. خداوند، آنان را ستون های زمین قرار داده تا اهل خود را نلرزاند و حجت رسای او بر هر کس است که روی زمین و یا زیر آن باشد».

حسین بن محمد اشعری به نقل از معلی بن محمد، از محمد بن جمهور عمی، از محمد بن سنان، از مفضل، نقل کرده که «از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:» و بعد، همان حدیث نخست را ذکر کرده است.^۲

۵۶۷. کمال الدین - با سندش به نقل از ابو حمزه ثمالی :- به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا زمین

بدون امام می ماند؟

فرمود: «اگر زمین، بدون امام باشد، در هم فرو می ریزد»^۳.

۱. الکافی: ج ۱ ص ۱۷۹ ح ۱۰ (با سند معتبر)، غلل الشرائع: ص ۱۹۸ ح ۱۸، الغیبة، نعمانی: ص ۱۳۸ ح ۸، الإمامة و التبصرة: ص ۱۶۱ ح ۱۲، بصائر الدرجات: ح ۴۸۸ ح ۲، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۲۸ ح ۴۰، نیز: زک: الکافی: ج ۱ ص ۱۷۹ ح ۱۳ و الغیبة، نعمانی: ص ۱۳۹ ح ۱۰ و کمال الدین: ص ۲۰۲ ح ۳.
۲. الکافی: ج ۱ ص ۱۹۶ ح ۱ (به اسناد سه گانه که یکی از آن سندها معتبر است) و ص ۱۹۷ ح ۳، بصائر الدرجات: ص ۱۹۹ ح ۱ (به نقل از امام باقر علیه السلام هر دو منبع با عبارت مشابه)، الاختصاص: ص ۲۱، بحار الأنوار: ج ۲۵ ص ۲۵۴ ح ۳.
۳. کمال الدین: ص ۲۰۱ ح ۱ (با سند معتبر)، غلل الشرائع: ص ۱۹۸ ح ۱۶، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۲۱ ح ۲۰.

٥٦٨. كمال الدين : حَدَّثَنَا أَبِي (عج)، قَالَ : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنْ أَبِي دَاوُدَ سُلَيْمَانَ بْنِ سُفْيَانَ الْمُسْتَرْقِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَّالِ، قَالَ : قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا (عج) : إِنَّا رَوَيْنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عج) أَنَّهُ قَالَ : إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَبْقَى بِغَيْرِ إِمَامٍ، أَوْ تَبْقَى وَلَا إِمَامَ فِيهَا؟ فَقَالَ : مَعَادَ اللَّهِ، لَا تَبْقَى سَاعَةً، إِذَا لَسَاخَتْ.

٥٦٩. تهذيب الأحكام : عَنْهُ^١ عَنْ يَعْقُوبَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ، عَنْ شُعَيْبِ الْعَقْرَقُوفِيِّ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثُّمَالِيِّ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عج) : لَنْ تَبْقَى الْأَرْضُ إِلَّا وَفِيهَا مِنَّا عَالِمٌ يَعْرِفُ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ.

٥٧٠. الإمامة والتبصرة : عَنْهُ^٢، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عج)، قَالَ : قُلْتُ لَهُ : تَبْقَى الْأَرْضُ - يَوْمًا^٣ - بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ فَقَالَ : لَا.

٥٧١. الكافي : عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا (عج) قَالَ :

قُلْتُ لَهُ : أَتَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ؟ قَالَ : لَا، قُلْتُ : فَإِنَّا نَرَوِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عج) : أَنَّهَا لَا تَبْقَى بِغَيْرِ إِمَامٍ إِلَّا أَنْ يَسْخَطَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ أَوْ عَلَى الْعِبَادِ، فَقَالَ : لَا، لَا تَبْقَى، إِذَا لَسَاخَتْ.

٥٧٢. الكافي : الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْوَشَاءِ، قَالَ :

١. أي : محمد بن الحسن الصفار.

٢. أي : محمد بن يحيى.

٣. ليس في بعض المنابع «يومًا».

۵۶۸. کمال الدین - با سندش به نقل از احمد بن عمر الحلال :- به امام رضا علیه السلام گفتم: از امام صادق علیه السلام برایمان روایت می شود که: «زمین، بدون امام نمی ماند»، یا بدون امام می ماند؟ فرمود: «پناه بر خدا! لحظه ای نمی ماند؛ زیرا در آن صورت، فرو می ریزد»^۱.

۵۶۹. تهذیب الأحکام - با سندش به نقل از ابو حمزة ثمالی :- امام صادق علیه السلام فرمود: «زمین بر جا نمی ماند، مگر این که عالمی از ما در آن خواهد بود که حق را از باطل تشخیص می دهد»^۲.
۵۷۰. الإمامة والتبصرة - با سندش به نقل از حسین بن ابی العلاء :- به امام صادق علیه السلام گفتم: زمین، روزی بدون امام باقی می ماند؟ فرمود: «نه»^۳.

۵۷۱. الکافی - با سندش به نقل از محمد بن فضیل :- به امام رضا علیه السلام گفتم: آیا زمین، از وجود امام، خالی می ماند؟ فرمود: «نه»^۴.

گفتم: از امام صادق علیه السلام برایمان روایت می شود که: «زمین، بدون امام نمی ماند، مگر آن که خداوند متعال، بر اهل زمین یا بر بندگان، خشم گرفته باشد». فرمود: «نه، نمی ماند؛ زیرا در آن صورت، فرو می ریزد»^۴.

۵۷۲. الکافی - با سندش به نقل از وشاء :- به امام رضا علیه السلام گفتم: آیا زمین، از وجود امام، خالی می ماند؟ فرمود: «نه»^۵.

گفتم: از امام صادق علیه السلام برایمان روایت می شود که: «زمین، بدون امام نمی ماند، مگر آن

۱. کمال الدین: ص ۲۰۲ ح ۵ (با سند صحیح) و ص ۲۰۳ ح ۸، علل الشرائع: ص ۱۹۷ ح ۱۵ و ص ۱۹۸ ح ۱۹، عبون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۲۷۲ ح ۲، بصائر الدرجات: ص ۲۸۸ ح ۱ و ص ۲۸۹ ح ۶ (همه این منابع با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۲۴ ح ۵۸.
۲. تهذیب الأحکام: ج ۶ ص ۱۷۲ ح ۳۳۵ (با سند موثق)، المحاسن: ج ۱ ص ۳۶۶ ح ۷۹۵، منکاة الأنوار: ص ۲۲۸ ح ۶۸۴، بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۱۷۸ ح ۵۹.
۳. الإمامة والتبصرة: ص ۱۵۹ ح ۶ (با سند صحیح)، الکافی: ج ۱ ص ۱۷۸ ح ۴، الفیفة، نعمانی: ص ۱۲۸ ح ۵، بصائر الدرجات: ص ۴۸۵ ح ۵ (با سند صحیح)، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۵۰ ح ۹۷.
۴. الکافی: ج ۱ ص ۱۷۹ ح ۱۱ (با سند معتبر)، کمال الدین: ص ۲۰۱ ح ۲، الفیفة، نعمانی: ص ۱۳۹ ح ۹، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۲۳ ح ۵۵.

سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَاءَ عليه السلام : هَلْ تَبَقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ ؟ قَالَ : لَا . قُلْتُ : إِنَّا نُرْوِي أَنَّهَا لَا تَبْقَى إِلَّا أَنْ يَسْخَطَ اللَّهُ عليه السلام عَلَى الْعِبَادِ ؟ قَالَ : لَا تَبْقَى ، إِذَا لَسَاخَتْ .

٥٧٣ . علل الشرائع : أبي عليه السلام ، قَالَ : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى وَعَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَيْسَى ، عَنِ الْقَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَّارٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَاءِ عليه السلام ، قَالَ :

قُلْتُ لَهُ : تَكُونُ الْأَرْضُ وَلَا إِمَامَ فِيهَا ؟ فَقَالَ : لَا ، إِذَا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا .

٥٧٤ . الكافي : عَلِيُّ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمُؤْمِنِ ، عَنْ أَبِي هُرَاسَةَ ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام ، قَالَ :

لَوْ أَنَّ الْإِمَامَ رُفِعَ مِنَ الْأَرْضِ سَاعَةً لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا ، كَمَا يَمُوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ .

٥٧٥ . كمال الدين : حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ، قَالَا : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ - يَعْنِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام - قَالَ :

مَا تَزَكَ اللَّهُ عليه السلام الْأَرْضَ بِغَيْرِ إِمَامٍ قَطُّ مُنْذُ قُبِضَ آدَمُ عليه السلام ، يُهْتَدَى بِهِ إِلَى اللَّهِ عليه السلام ، وَهُوَ الْحُجَّةُ عَلَى الْعِبَادِ ، مَنْ تَزَكَهُ ضَلَّ ، وَمَنْ لَزِمَهُ نَجَا ، حَقًّا عَلَى اللَّهِ عليه السلام .

٥٧٦ . كمال الدين : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ عليه السلام ، قَالَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْجَمِيرِيُّ ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ ، عَنْ يَزِيدَ الْكُنَاسِيِّ ، قَالَ : قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام :

لَيْسَ تَبَقَى الْأَرْضُ - يَا أَبَا خَالِدٍ - يَوْمًا وَاحِدًا بِغَيْرِ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ ، وَلَمْ تَبَقْ مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ عليه السلام آدَمَ عليه السلام وَأَسْكَنَهُ الْأَرْضَ .

که خداوند متعال، بر بندگان، خشم گرفته باشد».

فرمود: «نمی ماند؛ زیرا در آن صورت، فرو می ریزد»^۱.

۵۷۳. **علل الشرائع** - با سندش به نقل از محمد بن فضیل - از امام رضا علیه السلام پرسیدم: می شود زمین باشد و امامی در آن نباشد؟

فرمود: «نه. در این صورت، اهل خود را می بلعد»^۲.

۵۷۴. **الکافی** (با سندش به نقل از ابو هرآسه - امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر لحظه ای، وجود امام از زمین برداشته شود، زمین، اهل خود را همان گونه به لرزه می اندازد که امواج دریا، دریانشینان را»^۳.

۵۷۵. **کمال الدین** - با سندش به نقل از صفوان بن یحیی - امام کاظم علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، از زمانی که آدم علیه السلام در گذشت، خداوند، هیچ سرزمینی را وانهاده، مگر آن که در آن، امامی بوده که به واسطه او مردم به خدا زهنمون شوند و او حجت خدا بر بندگان خدا باشد، و هر کس او را رها کند، گمراه می شود و هر کس همراه او شود، نجات می یابد، و این بر خداوند، فرض است»^۴.

۵۷۶. **کمال الدین** - با سندش به نقل از یزید کناسی - امام باقر علیه السلام [به من] فرمود: «ای ابو خالد! از روزی که خداوند، آدم علیه السلام را آفرید و او را در زمین ساکن کرد، حتی یک روز، زمین، بدون حجت خدا بر مردم نبوده است»^۵.

۱. **الکافی**: ج ۱ ص ۱۷۹ ح ۱۳ (با سند معتبر)، **علل الشرائع**: ص ۱۹۸ ح ۲۰، **عیون أخبار الرضا علیه السلام**: ج ۱ ص ۲۷۲ ح ۳، **الغیبة**، نعمانی: ص ۱۳۹ ح ۱۱، **بحار الأنوار**: ج ۲۳ ص ۲۸ ح ۴۲.

۲. **علل الشرائع**: ص ۱۹۸ ح ۱۷، **عیون أخبار الرضا علیه السلام**: ج ۱ ص ۲۷۲ ح ۱، **كشف الغممة**: ج ۳ ص ۸۳، **بحار الأنوار**: ج ۲۳ ص ۲۷ ح ۳۹.

۳. **الکافی**: ج ۱ ص ۱۷۹ ح ۱۲، **کمال الدین**: ص ۲۰۲ ح ۳ و ص ۲۰۳ ح ۹، **بصائر الدرجات**: ص ۴۸۸ ح ۳، **الغیبة**، نعمانی: ص ۱۳۹ ح ۱۰، **بحار الأنوار**: ج ۲۳ ص ۲۴ ح ۵۶.

۴. **کمال الدین**: ص ۲۲۰ ح ۳ (با سند صحیح) و ص ۲۳۰ ح ۲۸، **علل الشرائع**: ص ۱۹۷ ح ۱۳، **الإمامة و التبصرة**: ص ۱۶۲ ح ۱۵ (در سه منبع اخیر با عبارات مشابه، به نقل از ذریع، از امام صادق علیه السلام)، **تواب الأعمال**: ص ۲۴۵ ح ۲، **المحاسن**: ج ۱ ص ۱۷۵ ح ۲۷۲ (هر دو منبع به نقل از ابو حمزه، از امام صادق علیه السلام)، **بحار الأنوار**: ج ۲۳ ص ۲۷ ح ۲۷.

۵. **کمال الدین**: ص ۲۳۳ ح ۲۳۹ (با سند معتبر)، **بحار الأنوار**: ج ۲۳ ص ۴۲ ح ۸۶.

٥٧٧. الإمامة والتبصرة : مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ، عَنْ دَاوُودَ بْنِ الْعَلَاءِ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ، قَالَ: قَالَ الْبَاقِرُ عليه السلام:^١

مَا خَلَّتِ الدُّنْيَا - مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ - مِنْ إِمَامٍ عَدْلٍ، إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ، حُجَّةً لِلَّهِ فِيهَا عَلَى خَلْقِهِ.

٥٧٨. كمال الدين : حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْعَلَاءِ، عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام:

لَا تَبْقَى الْأَرْضُ يَوْمًا وَاحِدًا بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنَّا تَفْرَعُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ.

٥٧٩. بصائر الدرجات : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ الْعَلَاءِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، قَالَ:

كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام عَالِمَ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَالْعِلْمُ يُتَوَارَثُ، وَلَيْسَ يَمْضِي مِنَّا أَحَدٌ حَتَّى يَرَى مِنْ وُلْدِهِ مَنْ يَعْلَمُ عِلْمَهُ، وَلَا تَبْقَى الْأَرْضُ يَوْمًا^٢ بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنَّا تَفْرَعُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ.

٥٨٠. كمال الدين : بِهَذَا الْإِسْنَادِ^٣، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغْبِرَةِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ:

١. في دلائل الإمامة «عن بعضهم» بدل «الباقر عليه السلام».

٢. ليس في مختصر بصائر الدرجات: «يومًا».

٣. أي: أبي ومحمد بن الحسن عن سعد بن عبدالله وعبدالله بن جعفر الحميري عن محمد بن عيسى بن عبيد عن يونس بن عبدالرحمن.

۵۷۷. الإمامة والتبصرة - با سندش به نقل از ابو حمزة ثمالی :- امام باقر علیه السلام فرمود: «دنیا از آن روز که خدا آسمان‌ها و زمین را آفریده، از امامی عادل، خالی نمانده است، تا آن که قیامت برپا شود. او حجت خدا بر آفریدگانش در زمین است.»^۱

۵۷۸. کمال الدین - با سندش به نقل از ابن ابی یعفور :- امام صادق علیه السلام فرمود: «زمین، یک روز هم بدون امامی از ما که امت به او پناه ببرند، باقی نمی ماند.»^۲

۵۷۹. بصائر الدرجات - با سندش به نقل از عبد الله بن ابی یعفور :- امام صادق علیه السلام فرمود: «علی بن ابی طالب، عالم این امت بود و علم، به ارث برده می شود، و هیچ یک از ما نمی میرد تا آن که ببیند از فرزندان او، کسی هست که علوم او را می داند، و زمین، بدون امامی که امت بدو پناه برند، نمی ماند.»^۳

۵۸۰. کمال الدین - با سندش به نقل از حارث بن مغیره :- شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرماید: «علمی که با آدم علیه السلام فرود آمد، به بالا باز نگشت، و عالمی از ما نمی میرد، جز آن که علمش را برای [امام] پس از خود بر جای می نهد. زمین، بدون عالم، باقی نمی ماند.»^۴

۱. الإمامة و التبصرة: ۱۵۷ ح ۲. علل الشرائع: ص ۱۹۷ ح ۱۴. دلائل الإمامة: ص ۴۳ ح ۳۹۸. بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۲۳ ح ۲۸.

۲. کمال الدین: ص ۲۳۰ ح ۲۹ (با سند صحیح). بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۴۲ ح ۸۲.

۳. بصائر الدرجات: ص ۵۱۱ ح ۲۰ (با سند صحیح). مختصر بصائر الدرجات: ص ۶۲. بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۵۳ ح ۱۱۳.

۴. کمال الدین: ص ۲۲۴ ح ۱۹ (با سند صحیح). بصائر الدرجات: ص ۱۱۶ ح ۹. بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۲۰ ح ۷۵.

إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يُرْفَعْ، وَمَا مَاتَ مِنَّا عَالِمٌ إِلَّا وَرَثَ عِلْمَهُ (مَنْ بَعْدَهُ)؛ إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَبْقَى بِغَيْرِ عَالِمٍ.

٥٨١. علل الشرائع: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ، [عَنْ] مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ:

لَا يَصْلُحُ النَّاسُ إِلَّا بِإِمَامٍ، وَلَا تَصْلُحُ الْأَرْضُ إِلَّا بِذَلِكَ.

٥٨٢. كمال الدين: حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَا: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْعَصْفَرِيِّ، عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ:

لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ يَوْمًا بِلا إِمَامٍ مِنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا، وَلَعَذَّبَهُمُ اللَّهُ بِأَشَدِّ عَذَابِهِ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَنَا حُجَّةً فِي أَرْضِهِ، وَأَمَانًا فِي الْأَرْضِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ، لَمْ يَزَالُوا فِي أَمَانٍ مِنْ أَنْ تَسِيخَ بِهِمُ الْأَرْضُ مَا دُمْنَا بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ، فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُهْلِكَهُمْ ثُمَّ لَا يُمِهُلَهُمْ وَلَا يُنْظِرَهُمْ ذَهَبَ بِنَا مِنْ بَيْنِهِمْ وَرَفَعْنَا إِلَيْهِ، ثُمَّ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا شَاءَ وَأَحَبُّ.

٥٨٣. علل الشرائع: أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الدِّينَوْرِيِّ وَمُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي قَتَادَةَ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرِ الْجَعْفَرِيِّ، قَالَ:

سَأَلْتُ الرَّضَاءَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ: تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ حُجَّةٍ؟ فَقَالَ:

لَوْ خَلَّتِ الْأَرْضُ طَرَفَةً عَيْنٍ مِنْ حُجَّةٍ، لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا.

۵۸۱. علل الشرائع - با سندش به نقل از حسن بن زیاد :- امام صادق علیه السلام فرمود: «مردم جز با امام، اصلاح نمی‌شوند و زمین هم جز با او سامان نمی‌گیرد»^۱.

۵۸۲. کمال الدین - با سندش به نقل از عمرو بن ثابت، از پدرش :- امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر زمین یک روز هم بدون امامی از ما باشد، اهل خود را می‌بلعد و خداوند، آنان را به سخت‌ترین عذاب خود، عذاب می‌دهد. خداوند - تبارک و تعالی - ما را حجت در زمینش و مایه امان اهل زمین قرار داده است و تا زمانی که ما در میان آنان باشیم، از این که زمین آنان را بلعد، در امان اند، و هر گاه خداوند بخواهد هلاکشان کند و مهلت و فرصتشان ندهد، ما را از میان آنها به سوی خویش بالا می‌برد. آن گاه، آنچه بخواهد و دوست داشته باشد، انجام می‌دهد»^۲.

۵۸۳. علل الشرائع - با سندش به نقل از سلیمان بن جعفر جعفری :- از امام رضا علیه السلام پرسیدم و گفتم: آیا زمین، از حجت، خالی می‌ماند؟

فرمود: «اگر [به اندازه] چشم بر هم زدنی، از حجت، خالی شود، اهل خود را می‌بلعد»^۳.

۱. علل الشرائع: ص ۱۹۶ ح ۹ (با سند صحیح). کمال الدین: ص ۲۰۳ ح ۷. المعائن: ج ۱ ص ۳۶۶ ح ۷۹۳ (هر دو منبع یا سند صحیح با عبارت مشابه). الإمامة و التبصرة: ص ۱۵۹ ح ۸ (با سند صحیح). بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۳۵ ح ۶۰.

۲. کمال الدین: ص ۲۰۴ ح ۱۴. دلائل الإمامة: ص ۲۳۶ ح ۴۰۷. بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۳۷ ح ۶۴.

۳. علل الشرائع: ص ۱۹۸ ح ۲۱. کمال الدین: ص ۲۰۴ ح ۱۵. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۲۷۲ ح ۴. بصائر الدرجات: ص ۴۸۹ ح ۸. بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۲۹ ح ۴۳.

٥٨٢. کمال الدین : حَدَّثَنَا أَبِي (عج)، قَالَ : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى وَإِبْرَاهِيمُ بْنُ مَهْزِيَّارَ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَّارَ، عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْبَجَلِيِّ، عَنْ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عج) فِي حَدِيثٍ لَهُ فِي الْحُسَيْنِ ابْنِ أَبِي عَلِيٍّ (عج)، أَنَّهُ قَالَ فِي آخِرِهِ :

وَلَوْ لَا مَنْ عَلَى الْأَرْضِ مِنْ حُجَجِ اللَّهِ، لَنَفَضَتِ الْأَرْضُ مَا فِيهَا وَأَلْقَتْ مَا عَلَيْهَا، إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو سَاعَةً مِنَ الْحُجَّةِ.

٥٨٥. الغيبة للنعماني : أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَتَّامٍ، وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ جَمِيعاً، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَبِي، عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ : قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عج) :

خَبَّرْتُ تَدْرِيهِ خَيْرٌ مِنْ عَشْرِ تَرْوِيهِ، إِنَّ لِكُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً، وَلِكُلِّ ضَوَابٍ نُوراً. ثُمَّ قَالَ : إِنَّا وَاللَّهِ لَا نَعُدُّ الرَّجُلَ مِنْ شِبَعَتِنَا فَحَقّاً حَتَّى يُلْحَنَ لَهُ فَيَعْرِفَ اللَّحْنَ، إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عج) قَالَ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ : إِنَّ مِنْ وَرَائِكُمْ فِتْنَةً مُظْلِمَةً عَمِيَاءَ مُنْكَسِفَةً، لَا يَنْجُو مِنْهَا إِلَّا التَّوَمَةُ، قِيلَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَمَا التَّوَمَةُ ؟ قَالَ : الَّذِي يَعْرِفُ النَّاسَ وَلَا يَعْرِفُونَهُ. وَاعْلَمُوا أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ (عج)، وَلَكِنَّ اللَّهَ سَيُعَمِّي خَلْقَهُ عَنْهَا بِظُلْمِهِمْ وَجَوْرِهِمْ وَإِسْرَافِهِمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ، وَلَوْ خَلَّتِ الْأَرْضُ سَاعَةً وَاحِدَةً مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا، وَلَكِنَّ الْحُجَّةَ يَعْرِفُ النَّاسَ وَلَا يَعْرِفُونَهُ، كَمَا كَانَ يَوْسُفُ يَعْرِفُ النَّاسَ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ. ثُمَّ تَلَا : «يَحْسُرَةُ عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ»^٢.

١. لعنت له: قلت له قولاً فهمه عني وخفي على غيره (المصباح المنير: ص ٥٥١ «لحن»).

٢. يستر: ٢٠.

۵۸۴. کمال الدین - با سندش به نقل از زرارة بن اعین، در آخر گفتاری در باره امام حسین علیه السلام :- امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر وجود حجّت‌های خداوند در روی زمین نبود، زمین آنچه را درون آن است، می‌لرزاند و آنچه را روی آن است، فرو می‌افکند. زمین، لحظه‌ای از حجّت، خالی نمی‌شود»^۱.

۵۸۵. الغیبة، نعمانی - با سندش به نقل از مفضل بن عمر :- امام صادق علیه السلام فرمود: «یک حدیث را خوب بفهمی، بهتر از ده تاست که فقط روایت کنی. هر حقی، حقیقتی دارد و هر نکته درستی، نوری».

سپس فرمود: «به خدا سوگند، ما کسی از شیعیانمان را فقیه نمی‌شمیم، جز آن که چون به اشاره و کنایه با او سخن گفته شود، بفهمد. امیر مؤمنان علیه السلام بر بالای منبر کوفه فرمود: پس از این، فتنه‌هایی کور و تاریک و سیاه خواهد بود که جز خفته، از آن نمی‌رهد. پرسیدند: ای امیر مؤمنان! خفته کیست؟ فرمود: آن که مردم را می‌شناسد و مردم، او را نمی‌شناسند. بدانید که زمین از حجّت خدای علیه السلام خالی نمی‌ماند؛ اما خداوند علیه السلام خلقش را به دلیل ظلم و ستم و زیاده‌روی‌شان بر خودشان، نسبت به او نابینا می‌کند و اگر زمین لحظه‌ای از حجّت خدا خالی بماند، اهلش را فرو می‌برد. البتّه حجّت، مردم را می‌شناسد و مردم، او را نمی‌شناسند، همان گونه که یوسف علیه السلام مردم را می‌شناخت و آنان او را نمی‌شناختند». سپس [آیه:] «دریغابر بندگان! هیچ فرستاده‌ای برایشان نمی‌آمد، جز آن که او را مسخره می‌کردند» را تلاوت نمود.^۲

۱. کمال الدین: ص ۲۰۲ ح ۴، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۳۴ ح ۵۷.

۲. الغیبة، نعمانی: ص ۱۴۱ ح ۲، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۱۲ ح ۸.

٥٨٦. كفاية الأثر : حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ حَدَّثَنَا عُتْبَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ
الْحِمَصِيُّ بِمَكَّةَ قِرَاءَةً عَلَيْهِ سَنَةَ ثَمَانِينَ وَثَلَاثِمِئَةٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى الْقُطُقَطَانِيُّ،
قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَوْسُفَ، قَالَ: حَدَّثَنَا حُسَيْنُ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ، قَالَ: حَدَّثَنَا
عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حُسَيْنِ بْنِ حَسَنِ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ:
خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَوْمًا، فَقَالَ بَعْدَمَا حَمِدَ اللَّهُ وَأَتَى عَلَيْهِ:
مَعَاشِرَ النَّاسِ! كَأَنِّي أُدْعَى فَأَجِيبُ، وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِجْرَتِي
أَهْلَ بَيْتِي، مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، فَتَعَلَّمُوا مِنْهُمْ وَلَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ
مِنْكُمْ، لَا يَخْلُو الْأَرْضُ مِنْهُمْ، وَلَوْ خَلَّتْ إِذَا لَسَّخَتْ بِأَهْلِهَا.

راجع: ج ١ ص ٢١٢ ح ١٦ و ص ٢١٦ ح ٢٢٤ و ج ٢ ص ٢١٠ ح ٢٠٢

٢ / ٣

النُّعْمَةُ الْبَاطِنَةُ وَالْهُدَايَةُ الْبَاطِنِيَّةُ

٥٨٧. الكافي : أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ، عَنِ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ
وَالْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنِ أَبِي أَيُّوبَ، عَنِ أَبِي خَالِدِ الْكَاثِلِيِّ، قَالَ:
سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنِ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿فَتَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾؟
فَقَالَ: يَا أَبَا خَالِدٍ، النُّورُ وَاللَّهُ الْأَيُّمَةُ علیه السلام، يَا أَبَا خَالِدٍ، لَنُورُ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ
الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنْ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ، وَهُمْ الَّذِينَ يُنُورُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ،
وَيَحْجُبُ اللَّهُ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ، فَتُظْلَمُ قُلُوبُهُمْ وَيَغْشَاهُمْ بِهَا.

۵۸۶. کفایة الأثر - با سندش به نقل از عبد الله حسین، از پدرش حسن :- امام حسن علیه السلام فرمود: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روزی سخنرانی نمود و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «ای مردم! گویی من فرا خوانده شده‌ام و به زودی، دعوت حق را اجابت می‌کنم. من میان شما دو چیز گران‌بها بر جای می‌نهم: کتاب خدا و خاندانم، اهل بیتم. تا هر گاه که به آن دو چنگ در زنید، گمراه نمی‌شوید. از آنان فراگیرید، نه آن که به آنان یاد دهید؛ چرا که آنان از شما داناترند. زمین از ایشان خالی نمی‌ماند، که اگر خالی بماند، اهل خود را می‌بلعد»^۱.

و.ک: ج ۱ ص ۲۱۵ ح ۱۶ و ص ۲۱۷ ح ۲۴
ر.ج ۳ ص ۲۱۱ ح ۶۰۲

۲/۳

نفت نهان و هدایت پنهان

۵۸۷. الکافی - با سندش به نقل از ابو خالد کابلی :- از امام باقر علیه السلام در باره این سخن خداوند تعالی: «پس به خدا و پیامبر او و نوری که فرو فرستادیم، ایمان آورید» پرسیدم. فرمود: «ای ابو خالد! به خدا سوگند، این نور، امامان از خاندان محمد هستند تا روز رستاخیز. به خدا سوگند، آنان، همان نور خدایند که فرو فرستاد. به خدا سوگند، آنان، همان نور خدا در آسمان‌ها و در زمین اند. ای ابو خالد! به خدا سوگند، نور امام در دل‌های مؤمنان، تابناک‌تر از نور خورشید تابان در روز است. به خدا سوگند، آنان، دل‌های مؤمنان را روشن می‌کنند»^۲.

۱. کفایة الأثر: ص ۱۶۲. بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۳۳۸ ح ۲۰۱.

۲. الکافی: ج ۱ ص ۱۹۵ ح ۴ (با سند معتبر) و ص ۱۹۴ ح ۱، تفسیر القمی: ج ۲ ص ۳۷۱ (با سند معتبر)، مختصر بصائر الدرجات: ص ۹۶ (با اسناد سه گانه معتبر)، تأویل الآیات الظاهرة: ج ۲ ص ۶۹۶ ح ۲، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۳۰۸ ح ۵.

٥٨٨. كمال الدين : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنِ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ (عج)، قَالَ : حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي أَحْمَدَ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادِ الْأَزْدِيِّ، قَالَ :
سَأَلْتُ سَيِّدِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ (عج) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ (عز وجل) : ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَهْرَهُ وَبَاطِنَهُ﴾^١ فَقَالَ (عج) :

النُّعْمَةُ الظَّاهِرَةُ الْإِمَامُ الظَّاهِرُ، وَالبَاطِنَةُ الْإِمَامُ الْغَائِبُ^٢. فَقُلْتُ لَهُ : وَيَكُونُ فِي الْأَيْمَةِ مَنْ يَغِيبُ ؟ قَالَ : نَعَمْ، يَغِيبُ عَنْ أَبْصَارِ النَّاسِ شَخْصُهُ، وَلَا يَغِيبُ عَنْ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ذِكْرُهُ، وَهُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنَّا.

٥٨٩. الكافي : عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ؛ وَمُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَغَيْرُهُ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَعَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ جَمِيعاً، عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبَّيْعِيِّ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عج) مِمَّنْ يُوَقَّفُ بِهِ، أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عج) تَكَلَّمَ بِهَذَا الْكَلَامِ، وَحَفِظَ عَنْهُ، وَخَطَبَ بِهِ عَلَى مَنبَرِ الْكُوفَةِ :

اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا يَدُّ لَكَ مِنْ حُجَجٍ فِي أَرْضِكَ، حُجَّةٌ بَعْدَ حُجَّةٍ عَلَيَّ خَلْقِكَ، يَهْدُونَهُمْ إِلَى دِينِكَ، وَيُعَلِّمُونَهُمْ عِلْمَكَ، كَيْلَا يَتَفَرَّقَ أَتْبَاعُ أَوْلِيَائِكَ، ظَاهِرٍ غَيْرِ مُطَاعٍ، أَوْ مُكْتَسَمٍ يَتَرَقَّبُ، إِنْ غَابَ عَنِ النَّاسِ شَخْصُهُمْ فِي حَالِ هُدْيَتِهِمْ، فَلَمْ يَغِيبْ عَنْهُمْ قَدِيمٌ مَبْثُوثٌ عِلْمِهِمْ، وَأَدَائُهُمْ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مُتَبَيَّنَةٌ، فَهُمْ بِهَا عَامِلُونَ.

وَيَقُولُ (عج) فِي هَذِهِ الْخُطْبَةِ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ : فَيَمَنُ هَذَا؟ وَلِهَذَا يَأْرُرُ^٣ الْعِلْمُ إِذَا لَمْ يَوْجَدَ لَهُ حَمَلَةٌ يَحْفَظُونَهُ وَيُرْوُونَهُ كَمَا سَمِعُوهُ مِنَ الْعُلَمَاءِ، وَيَصْدُقُونَ عَلَيْهِمْ فِيهِ،

١. لقمان : ٢٠.

٢. في الصراط المستقيم : إلى « الغائب ».

٣. يَأْرُرُ : أَي يَنْضَمُ وَيَجْتَمِعُ بَعْضُهُ إِلَى بَعْضٍ (مجمع البحرين : ج ١ ص ٢٨٨ أرز ٥).

۵۸۸. کمال الدین - با سندش به نقل از محمد آزدی :- از سرورم امام موسی کاظم علیه السلام در باره سخن خدای تعالی ﴿نعمت‌های ظاهری و باطنی‌اش را بر شما ارزانی داشت﴾ پرسیدم. فرمود: «نعمت ظاهری، امام آشکار است و نعمت باطنی، امام ناپیدا».

به ایشان گفتم: آیا میان امامان، کسی ناپیدا می‌شود؟

فرمود: «آری، وجود مبارکش از دیدگان مردم، ناپیدا می‌شود؛ اما یادش از دل‌های مؤمنان نمی‌رود و او دوازدهمین امام از ما اهل بیت است».^۱

۵۸۹. الکافی - با سندش به نقل از ابو اسحاق سبعی، از برخی از یاران مورد اعتماد امیر مؤمنان علیه السلام :- امیر مؤمنان علیه السلام این سخنرانی را بر منبر کوفه انجام داد و نوشت شد: «بار خدایا! تو را ناگزیر، حجت‌هایی در زمینت باید؛ حجتی از بی حجتی بر خلقت، که آنان را به دین تو رهبری کنند و دانش تو را به آنان بیاموزند تا پیروان دوستانت پراکنده نشوند؛ خواه این حجت، آشکار باشد و نافرمان‌روا، و خواه پنهان و در انتظار. اگر چه جسمش، در حال آتش بس مردم [یا دشمن]، از آنان پنهان باشد، اما دانش دیرین و منتشر آنان، از مردم، نهان نیست و آدابشان، در دل‌های مؤمنان، پابرجاست و به آنها عمل می‌کنند».

ایشان در جای دیگر این سخنرانی می‌فرماید: «اینان چه اندک اند! به همین جهت است که بساط دانش جمع می‌شود، وقتی حاملانی نباشند که آن را نگه دارند، و آن گونه که از علما شنیده‌اند، روایتش کنند و دانش آنان را تصدیق کنند. بار خدایا! من می‌دانم که بساط علم، یک پارچه برچیده نمی‌شود و مایه‌های آن، از میان

۱. کمال الدین: ص ۲۶۸ ح ۶ (با سند حسن مثل صحیح)، الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۶۵ ح ۶۴ (با عبارت مشابه)، کفایة الأثر: ص ۲۶۶، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۲۹، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۵۰ ح ۲. نیز، برای دیدن همه حدیث، رک: همین دانش‌نامه: ج ۲ ص ۳۰۰ ح ۳۹۴.

اللَّهُمَّ فَإِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّ الْعِلْمَ لَا يَأْرِزُ كُلَّهُ وَلَا يَنْقَطِعُ مَوَادُّهُ، وَإِنَّكَ لَا تُخْلِي أَرْضَكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ، ظَاهِرٍ لَيْسَ بِالْمُطَاعِ، أَوْ خَائِفٍ مَغْمُورٍ، كَيْلَا تَبْطُلَ حُجَّتُكَ، وَلَا يَضِلَّ أَوْلِيَاؤُكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ، بَلْ أَيْنَ هُمْ؟ وَكَمْ هُمْ؟ أَوْلِيكَ الْأَقْلُونَ عَدْدًا، الْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا.

٥٩٠. كمال الدين : حَدَّثَنَا أَبِي (ع)، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ سَعْدَانَ، عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي تَالِبٍ، أَنَّهُ قَالَ فِي خُطْبَةٍ لَهُ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ:

اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِأَرْضِكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ، يَهْدِيهِمْ إِلَى دِينِكَ، وَيُعَلِّمُهُمْ عِلْمَكَ، لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَّتُكَ، وَلَا يَضِلَّ أَتْبَاعُ أَوْلِيَائِكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ بِهِ، إِمَّا ظَاهِرٍ لَيْسَ بِالْمُطَاعِ أَوْ مُكْتَمٍ مُتْرَقِّبٍ، إِنْ غَابَ عَنِ النَّاسِ شَخْصُهُ فِي حَالِ هِدَايَتِهِمْ^١، فَإِنَّ عِلْمَهُ وَآدَابَهُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مُسَبَّتَةٌ، فَهَمَّ بِهَا عَامِلُونَ.

٥٩١. كمال الدين : حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَا: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى وَمُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَالْهَيْثَمِ بْنِ أَبِي مَسْرُوقِ التَّهْدِي، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الْهَمْدَانِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي الثَّقَلِيُّ مِنْ أَصْحَابِنَا أَنَّهُ سَمِعَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) يَقُولُ:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا تُخْلِي الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ، ظَاهِرٍ، أَوْ خَائِفٍ مَغْمُورٍ، لِئَلَّا تَبْطُلَ حُجَّتُكَ وَبَيِّنَاتُكَ.

٥٩٢. كمال الدين : حَدَّثَنَا الشَّيْخُ أَبُو سَعِيدٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ

١. في بحار الأنوار: «هديتهم» بدل «هدايتهم».

نمی‌رود و تو زمینت را از حجّتی برای خودت بر خلقت، خالی نمی‌گذاری - چه حجّتی آشکار، اما نافرمان‌روا و چه ترسان و گم‌نام - تا حجّت تو از بین نرود و دوستانت - پس از آن که هدایتشان فرمودی - گم‌راه نشوند؛ اما اینان کجایند؟ و چندند؟ آنان به شماره، کمترین اند و [لیکن] پُراج‌ترین کسان نزد خدایند.^۱

۵۹۰. کمال‌الدین - با سندش به نقل از مسعدة بن صدقه، از امام صادق علیه السلام از پدرانش علیهم السلام :-
 علی علیه السلام، در سخنرانی بر منبر کوفه فرمود: «خدایا! تو زمین را حتماً از حجّتت بر خلقت، خالی نمی‌گذاری، تا مردم را به دین تو راه‌نمایی کند، و دانشت را به آنان بیاموزد، تا حجّت تو از میان نرود و پیروان اولیایت، پس از هدایت او، گم‌راه نشوند؛ حجّتی آشکار یا بیمناک و پنهان که انتظارش را می‌کشند. اگر جسمش از مردم با وجود هدایت آنان، پنهان است، اما دانش و آداب او در دل مؤمنان، ثابت اند و آنان به آنها عمل می‌کنند.»^۲

۵۹۱. کمال‌الدین - با سندش به نقل از ابو اسحاق همدانی :- شخصی از یاران مورد اعتماد امیر مؤمنان علیه السلام برایم نقل کرد که از ایشان شنید که می‌فرمود: «بار خدایا! ناگزیر، در زمینت، تو را بر خلقت حجّتی باید، یا آشکار است، یا ترسان و پنهان تا حجّت‌ها و دلایل روشن تو از میان نروند.»^۳

۵۹۲. کمال‌الدین - با سندش به نقل از ابو حمزه ثمالی، از عبد الرحمان بن جندب، از فضیل بن خدیج :- کمیل بن زیاد نخعی گفت: امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام، دست

۱. الکافی: ج ۱ ص ۲۳۹ ح ۱۳، النبیة، نعمانی: ص ۱۳۶ ح ۲، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۵۴ ح ۱۱۶.

۲. کمال‌الدین: ص ۳۰۲ ح ۱۱، دلائل الإمامة: ص ۵۳۰ ح ۵۰۵، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۴۹ ح ۹۴.

۳. کمال‌الدین: ص ۳۰۲ ح ۱۰، عقل الشرائع: ص ۱۹۵ ح ۲، بصائر الدرجات: ص ۴۸۶ ح ۱۵، بحار الأنوار:

ج ۲۳ ص ۳۰ ح ۱۷.

أحمد بن علي بن الصلت القمي ع، قال: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ الْهَرَوِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ سَعِيدِ السَّعْدِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو حَاتِمٍ مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ الْخَنْزَلِيُّ الرَّازِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُوسَى الْفَرَارِيُّ، عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ، عَنْ كَمِيلِ بْنِ زِيَادِ النَّخَعِيِّ - وَاللَّفْظُ لِغُضَيْلِ بْنِ خَدِيجٍ، عَنْ كَمِيلِ بْنِ زِيَادٍ - قَالَ: أَخَذَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع بِيَدِي فَأَخْرَجَنِي إِلَى ظَهْرِ الْكُوفَةِ، فَلَمَّا أَصْحَرَ تَنَفَّسَ ثُمَّ قَالَ:

يَا كَمِيلُ، إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاها... اللَّهُمَّ بَلِّغْ، لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّتِهِ، (إمّا) ظاهراً مشهوراً أو خافٍ مغموراً، لئلا تبطل حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ، وَكَمْ ذَا وَأَيْنَ أَوْلِيكَ؟ أَوْلِيكَ وَاللَّهِ الْأَقْلُونَ عَدْدًا، وَالْأَعْظَمُونَ خَطَرًا، بِهِمْ يَحْفَظُ اللَّهُ حُجَجَهُ وَبَيِّنَاتِهِ حَتَّى يُوَدِّعُهَا نُظْرَاءَهُمْ، وَيَزْرَعُهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ، هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقَائِقِ الْأُمُورِ، وَبَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ، وَاسْتَلَانُوا مَا اسْتَوْعَرَهُ الْمُتَرَفُّونَ، وَأَنَسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ، (و) صَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أرواحها مُعَلَّقَةٌ بِالمَحَلِّ الْأَعْلَى، يَا كَمِيلُ، أَوْلِيكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَالدُّعَاءُ إِلَى دِينِهِ، آهِ آهِ، شَوْقًا إِلَى رُؤْيَتِهِمْ، وَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِي وَلَكُمْ.

٥٩٣. كمال الدين: حَدَّثَنِي أَبِي ع، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ النَّوْفَلِيِّ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ هِشَامِ الْكَلْبِيِّ، عَنْ أَبِي مِخْنَفٍ لُوِطِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ، عَنْ

١. الوعر: المكان الصلب. والموضع المخيف الوحش، واستوعروا: رأوه وعرأ (السان العرب: ج ٥ ص ٢٨٥ «وعر»).

مراگرفت و مرا پشت کوفه برد. زمانی که به بیابان رسیدیم، نفسی کشید و فرمود: «ای کمیل! این دل‌ها پیمان‌هایی هستند و بهترین آنها، پرگنجایش‌ترین آنهاست... بارخدا یا! آری، زمین از کسی که حجّت خدا را بر پا دارد، خالی نمی‌ماند، خواه آشکار و علنی، یا بیمناک و گم‌نام، تا مبادا حجّت‌های خدا و برهان‌های روشن او از میان برود؛ اما آنان چند نفر و کجایند؟ به خدا سوگند، آنان جمعیتی اندک اند، و در عین حال، جایگاهی بلند [در پشگاه خدا] دارند. خداوند با آنان حجّت‌های خود و نشان‌های روشنش را نگه می‌دارد، تا آنها را به همانند‌های خودشان بسپارند و در دل‌های همسان‌های خود بکارند. دانایی به حقیقت امور، به آنان هجوم آورده و آنها با روح یقین در آمیخته‌اند، و آنچه ناز پروردگان، سخت دیده‌اند، آنها آسان پذیرفته‌اند، و آنان به آنچه نادانان از آن وحشت دارند، مأنوس‌اند. آنها با تنشان در زمین و همراه آن هستند؛ اما روحشان به برترین جایگاه، پیوسته است.

ای کمیل! آنان خلیفه‌های خدا در زمین او هستند و دعوت‌کنندگان به دینش. وه که چه اشتیاقی به دیدنشان دارم. از خداوند برای خودم و شما طلب آمرزش می‌کنم.^۱

۵۹۳. کمال الدین - با سندش به نقل از عبد الرحمان بن جندب، در بیان گفتاری طولانی از امام علی علیه السلام به کمیل بن زیاد - فرمود: «صد البتّه، زمین از وجود کسی که حجّت

۱. کمال الدین: ص ۲۹۰ ح ۲. نهج البلاغه: حکمت ۱۴۷. تحف العقول: ص ۱۷۰. نزهة الناظر: ص ۵۷ ح ۴۰. بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۴۵ ح ۹۱. نیز ر. ک: همین دانش‌نامه: ج ۵ ص ۴۱۰ ح ۱۰۰۳.

كُمَيْلِ بْنِ زِيَادٍ، أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع) قَالَ لَهُ فِي كَلَامٍ طَوِيلٍ:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا تُخْلِي الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّةٍ، إِمَّا ظَاهِرٍ مَشْهُورٍ أَوْ خَائِفٍ مَغْمُورٍ،
إِنَّمَا تَبْطُلُ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ.

٥٩٢. كمال الدين: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْرُورٍ (ع) قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ

مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبَانَ بْنِ
عُثْمَانَ الْأَحْمَرِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ، عَنْ كُمَيْلِ بْنِ زِيَادِ النَّخَعِيِّ، قَالَ:
سَمِعْتُ عَلِيًّا (ع) يَقُولُ فِي آخِرِ كَلَامٍ لَهُ:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا تُخْلِي الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّةٍ، ظَاهِرٍ أَوْ خَائِفٍ مَغْمُورٍ، إِنَّمَا تَبْطُلُ
حُجَجُكَ وَبَيِّنَاتُكَ.

٥٩٥. تفسير القمي - فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» ١ - قَالَ

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (ع): لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ إِمَامٍ قَائِمٍ بِحُجَّةِ اللَّهِ، إِمَّا ظَاهِرٍ مَشْهُورٍ وَإِمَّا
خَائِفٍ مَغْمُورٍ، إِنَّمَا يَبْطُلُ حُجَجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ.

راجع: ج ١ ص ٢٢٦ (القسم الأول / الفصل الأول / الحجّة إمّا اظاهر مشهور أو مستتر مغمور).

٣ / ٣

رُؤْيَا الشَّمْسِ وَرَأْيِ السَّحَابِ

٥٩٦. كمال الدين: حَدَّثَنَا غَيْرُ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا، قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ، عَنْ

جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكِ الْفَرَارِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ، عَنْ
أَحْمَدَ بْنِ الْحَارِثِ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْمُفَضَّلُ بْنُ عَمْرٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ، عَنْ

خدا را بر پای دارد، خواه آشکار و به نام، خواه پیمناک و گم نام، خالی نمی ماند، تا حجّت های خدا و برهان های او، از بین نروند.^۱

۵۹۴. کمال الدین - با سندش به نقل از عبر الرحمان بن جندب -: شنیدم که امام علی علیه السلام در پایان کلامش به کمیل بن زیاد فرمود: «تو زمینت را از قیام کننده برای اتمام حجّت، خالی نمی گذاری؛ حجّتی که یا آشکار است یا ترسان پنهان، تا مبادا حجّت ها و دلایل روشنت از میان بروند.»^۲

۵۹۵. تفسیر القمی: امیر مؤمنان علیه السلام در باره سخن خدای متعال: «تو بیم دهنده ای و برای هر قومی، هدایتگری هست» فرمود: «زمین از امامی قیام کننده به حجّت خدا خالی نمی ماند؛ امامی آشکار و نمایان و یا پیمناک و زیرستم، تا حجّت ها و نشانه های خدا از میان نرود.»^۳

ر.ک: ج ۱ ص ۲۳۷ (بخش یکم فصل یکم حجّت، با آشکار و به نام است و یا پنهان و گم نام).

۳ / ۳

خوشیدر پس ابر

۵۹۶. کمال الدین - با سندش به نقل از جابر بن عبد الله انصاری -: چون خداوند تعالی بر پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله، [آیه:] «ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا و رسول و اولوا الامر خویش فرمان برید» را نازل فرمود، گفتیم: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله! ما خدا و رسول را شناخته ایم. اولوا الامری که خداوند، فرمانبری از ایشان را در کنار فرمانبری از شما آورده، کیان اند؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای جابر! آنها پس از من، جانشینان من و امامان مسلمانان

۱. کمال الدین: ص ۲۹۳ ح ۲، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۴۸ ح ۹۲.

۲. کمال الدین: ص ۲۹۴ ح ۲، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۴۹ ح ۹۳.

۳. تفسیر القمی: ج ۱ ص ۳۵۹، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۲۰ ح ۱۶.

جابر بن یزید الجعفی، قال: سمعتُ جابرَ بن عبدِ اللهِ الأنصاريَّ يقولُ:

لَمَّا أَنْزَلَ اللهُ ﷻ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ﷺ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ عَرَفْنَا اللهَ وَرَسُولَهُ، فَمَنْ أَوْلُو الْأَمْرِ الَّذِينَ قَرَنَ اللهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِكَ؟ فَقَالَ ﷺ:

هُم خُلَفَائِي يَا جَابِرُ، وَأَيُّمَةُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ بَعْدِي، أَوْلُهُمْ عَلَيَّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ فِي التَّوْرَةِ بِالْبَاقِرِ، وَسُدْرِكَةُ يَا جَابِرُ، فَإِذَا لَقَيْتَهُ فَأَقْرِنُهُ مِنِّي السَّلَامَ، ثُمَّ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، ثُمَّ سَمِيٍّ وَكِنِيٍّ حُجَّةُ اللهِ فِي أَرْضِهِ وَبَقِيَّتُهُ فِي عِبَادِهِ، ابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، ذَلِكَ الَّذِي يَفْتَحُ اللهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ عَلَى يَدَيْهِ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا، ذَلِكَ الَّذِي يَغِيبُ عَن شِيعَتِهِ وَأَوْلِيَائِهِ غَيْبَةً لَا يَثْبُتُ فِيهَا عَلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَتِهِ إِلَّا مَنْ امْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ.

قال جابرُ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللهِ، فَهَلْ يَقَعُ لِشِيعَتِهِ الْإِنْتِفَاعُ بِهِ فِي غَيْبَتِهِ؟ فَقَالَ ﷺ: إِي وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالنُّبُوَّةِ، إِنَّهُمْ يَسْتَضِيئُونَ بِنُورِهِ وَيَنْتَفِعُونَ بِوِلَايَتِهِ فِي غَيْبَتِهِ، كَانْتِفَاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَإِنْ تَجَلَّلَهَا سَحَابٌ.

٥٩٧. كمال الدين: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامِ الْكَلِينِيِّ ﷺ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلِينِيُّ، عَنِ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ، قَالَ:

سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعَمْرِيَّ ﷺ أَنْ يُوَصِّلَ لِي كِتَاباً قَدْ سَأَلْتُ فِيهِ عَن مَسَائِلَ أَشْكَلَتْ عَلَيَّ فَوَرَدَ التَّوْقِيعُ بِخَطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ ﷺ....:

هستند. نخستین ایشان، علی بن ابی طالب است و سپس حسن و حسین و پس از او علی بن الحسین و سپس محمد بن علی - که در تورات به «باقر» شهرت دارد - و تو - ای جابر - او را درک خواهی کرد. هر گاه او را دیدی، سلام مرا به او برسان. سپس صادق، جعفر بن محمد، است و سپس موسی بن جعفر و سپس علی بن موسی و سپس محمد بن علی و سپس علی بن محمد و سپس حسن بن علی و سپس همام و هم‌کنیه من، حجت خدا در زمین و باقی مانده او در میان بندگانش، فرزند حسن بن علی، خواهد بود؛ همان که خداوند والا نام، به دست او خاور و باختر زمین را می‌گشاید و همان که از دیدگان شیعیان و اولیایش پنهان خواهد شد و در آن زمان، جز کسی که خداوند، دلش را برای ایمان خالص کرده، کسی در اعتقاد به امامت او پایدار نخواهد ماند».

گفتم: ای پیامبر خدا! آیا پیروانش در روزگار غیبتش از او سودی می‌برند؟
فرمود: «آری، سوگند به کسی که مرا به نبوت برانگیخت، آنان از نور او روشنی می‌گیرند و در غیبت او از ولایتش سود می‌برند، مانند سود بردن مردم از خورشید، حتی اگر ابر، آن را پوشانده باشد»^۱.

۵۹۷. کمال الدین - با سندش به نقل از اسحاق بن یعقوب -: از محمد بن عثمان عمری (نایب امام زمان علیه السلام) خواستم که نوشته مرا که در آن از برخی مسائل مشکل پرسیده بودم، به امام برساند. [او رساند و] در تویحی که مولایمان صاحب الزمان علیه السلام به خط خود نوشته شده بود، آمده بود: «...: «و اما علت وقوع غیبت، خداوند جل جلاله می‌فرماید: «ای مؤمنان! از چیزهایی نپرسید که اگر آشکار شوند، بدتان می‌آید». چنین است که هر یک از پدرانم، جز این نبود که بیعتی از سوی طاغوت زمانه بر او تحمیل شده بود؛

۱. کمال الدین: ص ۲۵۳ ح ۳، فصص الأئمة، راوندی: ص ۳۶۰ ح ۴۳۶، أعلام الوری: ج ۲ ص ۱۸۱. کفایة الأثر: ص ۵۳. کشف الغمة: ج ۳ ص ۲۹۹، تأویل الآیات الظاهرة: ج ۱ ص ۱۳۵ ح ۱۳. معارج الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۴۹ ح ۶۷.

«وَأَمَّا عِلَّةُ مَا وَقَعَ مِنَ الْعَيْبَةِ، فَإِنَّ اللَّهَ ﷻ يَقُولُ: «يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَأَسْتَلُوا عَنْ أَسْيَاءِ إِنْ تُبَدِّلَكُمْ تَسْؤُكُمْ»^١ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنْ آبَائِي إِلَّا وَقَدْ وَقَعَتْ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ لِبَطَاغِيَّةِ زَمَانِهِ، وَإِنِّي أَخْرُجُ حِينَ أَخْرُجُ وَلَا بَيْعَةَ لِأَحَدٍ مِنَ الطَّوَاعِيَةِ فِي عُنُقِي.

وَأَمَّا وَجْهُ الْإِنْتِفَاعِ بِي فِي غَيْبِي فَكَالْإِنْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا غَيَّبَهَا عَنِ الْأَبْصَارِ السَّحَابُ، وَإِنِّي لِأَمَانٍ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، فَأَغْلِقُوا بَابَ السُّؤَالِ عَمَّا لَا يَعْنِيكُمْ، وَلَا تَتَكَلَّفُوا عِلْمَ مَا قَدْ كُفِّتُمْ، وَأَكْثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ، فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِسْحَاقَ بْنَ يَعْقُوبَ وَعَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى».

٤ / ٣

بَرَكَاتُ أُخْرَى

٥٩٨. كتاب من لا يحضره الفقيه: روى مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ النَّخَعِيُّ، قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع): عَلَّمَنِي يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلًا أَقُولُهُ بَلِيغًا كَامِلًا إِذَا زُرْتُ وَاحِدًا مِنْكُمْ.

فَقَالَ: إِذَا صِرْتَ إِلَى الْبَابِ فَقِفْ وَاشْهَدِ الشَّهَادَتَيْنِ وَأَنْتَ عَلَى غُسْلٍ، فَإِذَا دَخَلْتَ وَرَأَيْتَ الْقَبْرَ فَقِفْ، وَقُلْ: اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ - ثَلَاثِينَ مَرَّةً -، ثُمَّ امْشِ قَلِيلًا، وَعَلَيْكَ السَّكِينَةُ وَالْوَقَارُ، وَقَارِبْ بَيْنَ خُطَاكَ، ثُمَّ قِفْ وَكَبِّرِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ - ثَلَاثِينَ مَرَّةً - ثُمَّ ادْنُ مِنَ الْقَبْرِ وَكَبِّرِ اللَّهَ - أَرْبَعِينَ مَرَّةً - تَمَامَ مِئَةِ تَكْبِيرَةٍ.

ثُمَّ قُلْ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النُّبُوَّةِ، وَمَوْضِعَ الرِّسَالَةِ، وَمُخْتَلَفَ الْمَلَائِكَةِ...

ولی من هنگامی که خروج می‌کنم، بدون بیعت هیچ یک از طاغوت‌ها قیام می‌کنم. و اما چگونگی بهره بردن از من در روزگار غیبتم، مانند سود بردن از خورشید است، هنگامی که ابر، آن را از دیده‌ها می‌پوشاند. من، امان زمینیان هستم، همان گونه که ستارگان، امان آسمانیان اند. پس دریچه سؤال را از آنچه به کارت‌ان نمی‌آید، ببندید و آگاهی از آنچه را بدان مکلف نشده‌اید، بر خود باز نکنید و برای تعجیل در فرج، دعا کنید، که همین، مایه گشایش امور شماست. سلام بر تو، ای اسحاق بن یعقوب و نیز پیروان هدایت!^۱

۴/۳

برکت‌های دیگر

۵۹۸. کتاب من لایحضره الفقیه - با سندش به نقل از موسی بن عبد الله نخعی -: به امام هادی علیه السلام گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! سخنی رسا و شیوا به من بیاموز که آن را به هنگام زیارت یکی از شما بگویم.

فرمود: «چون به درگاه رسیدی، بایست و شهادتین را بگو و غسل کرده باشی. چون داخل شدی و قبر را دیدی، بایست و بگو: "الله اکبر" (سی مرتبه). سپس اندکی با آرامش و وقار، راه برو و گام‌هایت را کوتاه بردار. سپس بایست و سی مرتبه، "الله اکبر" بگو و سپس به قبر نزدیک شو و چهل مرتبه تکبیر بگو تا صد تکبیر، تمام شود.

آن گاه بگو: "سلام بر شما، ای خاندان نبوت و جایگاه رسالت و محل رفت و آمد فرشتگان...! خدا هر کاری را با شما آغاز می‌کند و با شما به پایان می‌برد، به

۱. کمال‌الدین: ص ۴۸۳-۴۸۵ ح ۴، الغیبه، طوسی: ص ۲۹۰-۲۹۲ ح ۲۴۷، أعلام‌الواری: ج ۲ ص ۲۷۰-۲۷۱، کشف‌الغمة: ج ۳ ص ۳۲۲، الاحتجاج: ج ۲ ص ۵۴۲-۵۴۵، بحار‌الانوار: ج ۵۲ ص ۹۲ ح ۷، نیز برای دیدن همه حدیث، ر.ک: همین دانش‌نامه: ج ۴ ص ۴۲۶ ح ۷۵۰.

بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَبِكُمْ يَخْتِمُ، وَبِكُمْ يُنَزَّلُ الْغَيْثَ، وَبِكُمْ يُمَسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَبِكُمْ يُنْفَسُ الِهَمُّ وَيَكْشِفُ الضُّرَّ.

٥٩٩. كمال الدين : حَدَّثَنَا أَبِي (ع) قَالَ : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ حَمَادِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُمَرَ الْيَمَانِيِّ، عَنِ أَبِي الطُّفَيْلِ، عَنِ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ :

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) : اُكْتُبْ مَا أُمَلِي عَلَيْكَ، قَالَ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ، أَتَخَافُ عَلَيَّ النَّسْيَانَ؟ فَقَالَ : لَسْتُ أَخَافُ عَلَيْكَ النَّسْيَانَ، وَقَدْ دَعَاكَ اللَّهُ لَكَ أَنْ يُحَفِّظَكَ وَلَا يُنْسِيَكَ، وَلَكِنْ اكْتُبْ لِشُرَكَائِكَ، قَالَ : قُلْتُ : وَمَنْ شُرَكَائِي يَا نَبِيَّ اللَّهِ؟ قَالَ : الْأَيْمَةُ مِنْ وُلْدِكَ، بِهِمْ تُسْقَى أُمَّتِي الْغَيْثَ^١، وَبِهِمْ يُسْتَجَابُ دُعَاؤُهُمْ، وَبِهِمْ يَصْرِفُ اللَّهُ عَنْهُمْ الْبَلَاءَ، وَبِهِمْ تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ مِنَ السَّمَاءِ، وَهَذَا أَوْلُهُمْ - وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الْحَسَنِ (ع) ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ (ع) - ثُمَّ قَالَ (ع) : الْأَيْمَةُ مِنْ وُلْدِهِ.

٦٠٠. التوحيد : أَبِي (ع)، قَالَ : حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنِ أَبَانَ بْنِ عَشْمَانَ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ :

إِنَّ لِلَّهِ ﷻ خَلْقًا مِنْ رَحْمَتِهِ، خَلَقَهُمْ مِنْ^٢ نُورِهِ وَرَحْمَتِهِ، مِنْ رَحْمَتِهِ لِرَحْمَتِهِ، فَهُمْ عَيْنُ اللَّهِ النَّاطِرَةُ، وَأُذُنُهُ السَّامِعَةُ، وَلِسَانُهُ النَّاطِقُ فِي خَلْقِهِ بِإِذْنِهِ، وَأَمْتَاؤُهُ عَلَى مَا أَنْزَلَ مِنْ عَذْرِ أَوْ نُذْرٍ أَوْ حُجَّةٍ، فِيهِمْ يَمْحُو السَّيِّئَاتِ، وَبِهِمْ يَدْفَعُ الضُّيْمَ^٣، وَبِهِمْ يُنَزَّلُ

١. الغيث: المطر (المصباح المنير: ص ٤٥٨ «غيث»).

٢. في معاني الأخبار: «خلفا خلقهم من نوره، ورحمه من رحمة لرحمته فهم...».

٣. الضيم: الظلم (الصالح: ج ٥ ص ١٩٧٣ «ضم»).

خاطر شما، باران فرو می فرستد و آسمان را نگاه می دارد تا جز به اذن او بر زمین نیفتد، و با شما غم را می زداید و تنگی ها را می گشاید»^۱.

۵۹۹. کمال الدین - با سندش به نقل از ابو طفیل، از امام باقر علیه السلام :- پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «آنچه را بر تو املا می کنم، بنویس». [علی علیه السلام] گفت: ای پیامبر خدا! بیم داری که چیزی را فراموش کنم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از فراموشی تو نمی ترسم، که من به درگاه خداوند، دعا کرده ام که حافظه تو را قوی گرداند و از فراموشی برکنارت دارد؛ لیکن برای شریک های خود بنویس».

علی علیه السلام گفت: شریکان من چه کسانی هستند، ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله!

فرمود: «آن فرزندان تو که امام اند. به برکت وجود آنهاست که بر امت من باران می بارد و در پرتو وجود آنها، دعایشان مستجاب می گردد و خداوند به سبب آنها بلا از امت می گرداند و به برکت وجود آنها از آسمان، رحمت می بارد و این، نخستین ایشان است» و با دست به حسن بن علی علیه السلام اشاره کرد. سپس به حسین اشاره کرد و فرمود: «[و] امامان از فرزندان او»^۲.

۶۰۰. التوحید - با سندش به نقل محمد بن مسلم :- از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «همانا خداوند تبارک و تعالی از خلقی از رحمت خود دارد که آنها را از نور و رحمتش خلق کرده است، از رحمتش برای رحمتش. آنها به اذن الهی، چشم بینای خداوند و گوش شنوا و زبان گویای او در میان خلائق و معتمدان او هستند. در آنچه فرو فرستاده از هر دلیل و بیم و حاجتی، خداوند به سبب آنها بدی ها را محو می کند، ستم را کنار می زند، رحمت را فرو می فرستد، مرده را زنده می گرداند و زنده را می میراند و به سبب ایشان خلقش را می آزمايد و در پرتو

۱. کتاب من لایحضره الفقیه: ج ۲ ص ۶۰۹-۶۱۵ ح ۲۲۱۲، تهذیب الأحکام: ج ۶ ص ۹۵-۹۹ ح ۱۷۷ (هر دو منبع با سند معتبر)، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۲۷۲-۲۷۶ (با اسناد چهارگانه معتبر است)، العزاز الکبیر: ص ۵۲۳-۵۲۴، البلد الآمن: ص ۲۹۷-۳۰۲، بحار الأنوار: ج ۱۰۲ ص ۱۲۷-۱۳۲ ح ۴.
۲. کمال الدین: ص ۲۰۶ ح ۲۱ (با سند موقف)، علل الشرائع: ص ۲۰۸ ح ۸، الإمامة و النصرة: ص ۱۸۳ ح ۳۸، الأمالی، صدوق: ص ۴۸۵ ح ۶۵۹، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۳۲ ح ۱۴.

الرَّحْمَةَ، وَبِهِمْ يُحْيِي مَيِّتًا، وَبِهِمْ يُمِيتُ حَيًّا، وَبِهِمْ يَبْتَلِي خَلْقَهُ، وَبِهِمْ يَقْضِي فِي خَلْقِهِ قَضِيَّتَهُ.

قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ مَنْ هُوَ لَاءٍ؟ قَالَ: الْأَوْصِيَاءُ.

٦٠١. كمال الدين: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ دَاوُدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَارُودِ الْعَبْدِيِّ، عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ، قَالَ:

خَرَجَ عَلَيْنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام ذَاتَ يَوْمٍ، وَيَدُهُ فِي يَدِ ابْنِهِ الْحَسَنِ عليه السلام وَهُوَ يَقُولُ: ... لَقَدْ سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله - وَأَنَا عِنْدَهُ - عَنِ الْأَيْمَةِ بَعْدَهُ فَقَالَ: ... وَرَبُّ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ وَالشُّهُورِ، إِنَّ عَدَدَهُمْ كَعَدَدِ الشُّهُورِ. فَقَالَ السَّائِلُ: فَمَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَوَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَدَهُ عَلَى رَأْسِي، فَقَالَ: أَوْلَهُمْ هَذَا وَآخِرُهُمُ الْمَهْدِيُّ... بِهِمْ يَحْفَظُ اللَّهُ صلى الله عليه وآله دِينَهُ، وَبِهِمْ يَعْمُرُ بِلَادَهُ، وَبِهِمْ يَرْزُقُ عِبَادَهُ، وَبِهِمْ يُنْزَلُ الْقَطَرُ مِنَ السَّمَاءِ، وَبِهِمْ يُخْرَجُ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ، هُوَ لَاءٍ أَصْفِيَانِي وَخُلَفَائِي، وَأَيْمَةُ الْمُسْلِمِينَ وَمَوَالِي الْمُؤْمِنِينَ.

٦٠٢. كمال الدين: حَدَّثَنَا أَبِي عليه السلام، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمَالِكِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مَحْمُودٍ، قَالَ: قَالَ الرَّضَا عليه السلام:

نَحْنُ حُجَجُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ، وَخُلَفَاؤُهُ فِي عِبَادِهِ، وَأَمَنَّاؤُهُ عَلَى سِرِّهِ، وَنَحْنُ كَلِمَةُ التَّقْوَى، وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقَى، وَنَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ وَأَعْلَامُهُ فِي بَرِّيَّتِهِ، إِنَّا يُمَسِّكُ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا، وَإِنَّا يُنْزِلُ الْغَيْثَ وَيَنْشُرُ الرَّحْمَةَ، وَلَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ مِنَّا، ظَاهِرٍ أَوْ خَافٍ، وَلَوْ خَلَّتْ يَوْمًا بِغَيْرِ حُجَّةٍ لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا كَمَا يَمُوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِيهِ.

و وجود آنها، در میان خلقتش دآوری می کند.»

گفتم: قربانت گردم! اینان کیان اند؟

فرمود: «اوصیا»^۱.

۶۰۱. کمال الدین - با سندش به نقل از اصبع بن نباته - : روزی امیر مؤمنان علیه السلام بر ما وارد شد و در حالی که دستش در دست پسرش حسن علیه السلام بود، چنین فرمود: «... من نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودم که از ایشان در باره پیشوایان پس از او پرسیدند. فرمود: "... و به خدای شب و روز و ماه، سوگند که تعدادشان به تعداد ماههاست».

پرسشگر پرسید: ای پیامبر خدا! آنها کیان اند؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دستش را بر سرم نهاد و فرمود: "نخستین ایشان، این است و آخرین آنها، مهدی است... خدای تعالی دینش را با آنان حفظ می کند و سرزمین هایش را به دست آنان آباد می سازد و بندگان را با آنها روزی می دهد؛ به خاطر آنان، باران از آسمان فرو می فرستد و به خاطر آنان، برکات زمین را بیرون می کشد. آنان، برگزیدگان و جانشینان من، و امام مسلمانان و اختیارداران مؤمنان اند»^۲.

۶۰۲. کمال الدین - با سندش به نقل از ابراهیم بن ابی محمود - : امام رضا علیه السلام فرمود: «ما حجت های خدا در میان خلایق اویم و جانشینان او در میان بندگان او و معتمدان او در اسرارش، و ما کلمه تقواییم و دستاویز استوار، و ماییم شاهدان خدا و نشانه های او میان آفریدگانش. خداوند، آسمان و زمین را به دست ما از زوال نگاه می دارد و به خاطر ما باران فرو می فرستد و رحمت را می پراکند. زمین از برخاسته ای از ما، آشکار یا نهان، خالی نمی ماند، که اگر یک روز بدون حجت بماند، اهلش را می لرزاند، همان گونه که دریا، اهلش را می جنباند»^۳.

۱. التوحید: ص ۱۶۷ ح ۱ (با سند صحیح)، معانی الأخبار: ص ۱۶ ح ۱۰، بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۲۴۰ ح ۲.

۲. کمال الدین: ص ۲۵۹ ح ۵، قصص الأنبياء، راوندی: ص ۳۶۶ ح ۲۳۹، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۲۵۲ ح ۶۹.

۳. کمال الدین: ص ۲۰۲ ح ۶، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۳۵ ح ۵۹.

٦٠٣. الأما لي للصدوق : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السَّنَائِيُّ (ع)، قَالَ : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ، قَالَ : حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ، قَالَ : حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ الصَّقْرِ الْعَبْدِيُّ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مِهْرَانَ الْأَعْمَشِيِّ، عَنْ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (ع) قَالَ :

نَحْنُ أَيْمَةُ الْمُسْلِمِينَ، وَحُجَجُ اللَّهِ عَلَى الْعَالَمِينَ. وَسَادَةُ الْمُؤْمِنِينَ، وَقَادَةُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، وَمَوَالِي الْمُؤْمِنِينَ، وَنَحْنُ أَمَانُ أَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، وَنَحْنُ الَّذِينَ بِنَا يُعْسِكُ اللَّهُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَبِنَا يُعْسِكُ الْأَرْضَ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا، وَبِنَا يُنَزِّلُ الْغَيْثَ، وَبِنَا يَنْشُرُ الرَّحْمَةَ، وَيُخْرِجُ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ، وَلَوْ لَا مَا فِي الْأَرْضِ مِنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا.

ثُمَّ قَالَ : وَلَمْ تَخُلْ الْأَرْضُ مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ فِيهَا، ظَاهِرٍ مَشْهُورٍ أَوْ غَائِبٍ مَسْتُورٍ، وَلَا تَخْلُو إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ فِيهَا، وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يُعْبَدِ اللَّهُ. قَالَ سُلَيْمَانُ : فَقُلْتُ لِلصَّادِقِ (ع) : فَكَيْفَ يَنْتَفِعُ النَّاسُ بِالْحُجَّةِ الْغَائِبِ الْمَسْتُورِ ؟ قَالَ : كَمَا يَنْتَفِعُونَ بِالشَّمْسِ إِذَا سَتَرَهَا السَّحَابُ.

٦٠٤. كمال الدين : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ (ع)، قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْقَاسِمُ بْنُ الْعَلَاءِ، قَالَ : حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ أَخِيهِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ، وَحَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالِقَانِيُّ (ع)، قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْمَرْوَزِيِّ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ عِمْرَانُ بْنُ مُوسَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ الْحَسَنِ بْنِ الْقَاسِمِ الرَّقَامِ، قَالَ : حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ أَخِيهِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ... - عَنْ الْإِمَامِ الرَّضَاءِ (ع)

۶۰۳. الأمالی، صدوق - با سندش به نقل از سلیمان بن مهران اعمش - : امام صادق علیه السلام، از پدرش امام باقر علیه السلام، از پدرش امام زین العابدین علیه السلام نقل کرد که فرمود: «ما، امامان مسلمانان و حجّت‌های خداوند بر جهانیان، و سروران مؤمنان و جلوداران سپیدپیشانی‌های دست و پا سفید و سالار مؤمنان هستیم. ما موجب امنیت زمینیان هستیم، چنان که ستارگان، سبب امنیت آسمانیان اند. خداوند به سبب ما، آسمان را نگاه داشته تا مبادا - جز به اذن او - بر زمین فرو افتد و با ما زمین را حفظ کرده تا اهل زمین را نلرزاند. باران را به سبب ما فرو می‌فرستد و رحمت را در پرتو وجود ما می‌پراکند و برکت‌های زمین را بیرون می‌آورد. اگر کسی از ما در زمین نمی‌بود، زمین، اهل خود را فرو می‌کشد».

سپس فرمود: «و زمین از روزی که خدا آدم را آفرید، از حجّت خدا در آن، آشکار و نمایان و یا در پس پرده و پنهان، خالی نمانده است و تا قیام قیامت هم از حجّت خدا در آن، خالی نمی‌ماند، که اگر چنین نبود، خداوند، عبادت نمی‌شده». به امام صادق علیه السلام گفتم: مردم چگونه از حجّت پنهان در پس پرده سود می‌جویند؟

فرمود: «همان گونه که از خورشید، سود می‌جویند، هنگامی که ابر آن را می‌پوشاند»^۱.

۶۰۴. کمال الدین - با سندش به نقل از عبد العزیز بن مسلم، در بیان وصف امام - : امام رضا علیه السلام فرمود: «امام، روای خدا را روا و ناروای خدا را ناروای دارد و حدود خدا را برپا می‌کند و از دین خدا دفاع می‌نماید و با حکمت و اندرز نیکو و حجّت و دلایل رسا، به راه پروردگارش فرا می‌خواند. امام، به سان خورشید تابان است که با نور خود، جهان را روشن می‌کند و

۱. الأمالی، صدوق: ص ۲۵۲ ح ۲۷۷، کمال الدین: ص ۲۰۷ ح ۲۲، روضة الواعظین: ص ۲۲۰، بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۵ ح ۱۰.

في توصيف الإمام :-

الإمامُ يُحِلُّ حَلَالَ اللَّهِ، وَيُحَرِّمُ حَرَامَ اللَّهِ، وَيُقِيمُ حُدُودَ اللَّهِ، وَيَذُبُّ عَن دِينِ اللَّهِ،
وَيَدْعُو إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، وَالْحُجَّةِ الْبَالِغَةِ.

الإمامُ كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ لِلْعَالَمِ، وَهِيَ فِي الْأَفْقِ بِحَيْثُ لَا تَنَالُهَا الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارُ.
الإمامُ الْبَدْرُ الْمُنِيرُ، وَالسَّرَاجُ الزَّاهِرُ، وَالنُّورُ السَّاطِعُ، وَالنَّجْمُ الْهَادِي فِي غِيَاهِبِ
الدُّجَى، وَالْبَلَدِ الْقِفَارِ، وَلُجَجِ الْبِحَارِ. الإمامُ الْمَاءُ الْعَذْبُ عَلَى الظَّمِّ، وَالذَّالُّ عَلَى
الهُدَى، وَالْمُنْجِي مِنَ الرَّدَى، الإمامُ النَّارُ عَلَى الْيَفَاعِ^١، الْحَارُّ لِمَنْ اصْطَلَى^٢ بِهِ،
وَالذَّلِيلُ فِي الْمَهَالِكِ، مَنْ فَارَقَهُ فَهَالِكٌ. الإمامُ السَّحَابُ الْمَاطِرُ، وَالغَيْثُ الْهَاطِلُ^٣،
وَالشَّمْسُ الْمُضِيئَةُ، وَالسَّمَاءُ الظَّلِيلَةُ، وَالْأَرْضُ الْبَسِيطَةُ، وَالْعَيْنُ الْغَزِيرَةُ، وَالْعَدِيرُ
وَالرَّوْضَةُ.

١. الغَيْبُ: الظلام، وليل غيب: أي مظلم (النهاية: ج ٣ ص ٢٩٨ «غيب»).

٢. الِيفَاعُ: المرتفع من كل شيء (النهاية: ج ٥ ص ٢٩٩ «يفع»).

٣. الإِصْطِلَاءُ: افتعال من صلا النار، والتسخر بها (لسان العرب: ج ١٤ ص ٤٦٧ «صلا»).

٤. الْهَاطِلُ: تتابع المطر (الصحاح: ج ٥ ص ١٨٥٠ «هطل»).

[خورشید] در افق، چنان است که دست‌ها و دیدگان به آن نمی‌رسند.
امام، ماه تابان شب چهارده است، و چراغ فروزان و نور درخشان و ستاره راه‌نما
در تاریکی‌های شب‌های تار و میانه‌های آبادی‌ها و بیابان‌ها و اعماق دریاها.
امام، آب گوارا در هنگام تشنگی است، و نشان دهنده راه راست و نجات‌بخش
از هلاکت.
امام، آتش فراز تپه [برای راه‌نمایی مسافران و سالکان] است و گرمابخش
گرم‌جویان، و راه‌نما در هلاکتگاه‌ها. هر که از او جدا شود، به هلاکت می‌افتد.
امام، ابر بارنده است و باران سیل‌آسا و خورشید فروزنده و آسمان سایه‌افکن و
زمین پهناور و چشمه جوشان و برکه و بوستان.^۱

۱. کمال‌الدین: ص ۶۷۵ ح ۳۱، معانی الأخبار: ص ۹۶ ح ۲، تحف العقول: ص ۴۳۸، الغیبة، نعمانی: ص ۲۱۶
ح ۶، بحار الأنوار: ج ۲۵ ص ۱۲۰ ح ۴.

تیسین برکات امام غایب

از جمله پرسش‌های قابل توجه در باره غیبت امام مهدی علیه السلام، این است که: حکمت غیبت امام چیست؟ و وجود امام غایب، چه فایده‌ای دارد؟ چه ضرورتی دارد که خداوند متعال، فردی را که امکان رهبری جامعه برای او فراهم نیست، به امامت برگزیند و بر خلاف عادت، قرن‌ها عمر او را طولانی کند و به او دستور دهد که از دیده‌ها پنهان گردد تا هر گاه امکان رهبری برای او فراهم شد، ظاهر شود و رهبری جامعه را به عهده گیرد؟

آیا مقتضای حکمت، این نیست که تولد امامی که باید جهان را پر از عدل و داد کند، همزمان با فراهم شدن زمینه برای امامت و رهبری او باشد، چنان که اهل سنت بر این باورند؟

پاسخ سؤال اول یعنی حکمت غیبت امام مهدی علیه السلام، پیش از این ارائه گردید؛^۱ اما در باره این که وجود امام غایب، چه فایده‌ای دارد؟ پاسخ‌های متعددی گفته شده، که بهترین آنها، پاسخی است که از خاندان رسالت روایت شده است. چنان که آنان خود، موضوع «غیبت طولانی دوازدهمین حجّت الهی» را مطرح کرده‌اند، بهترین توضیح و پاسخ را نیز در باره فایده امام غایب باید از آنها شنید.

ابتدا توجه به این نکته ضروری است که در مباحثی نظیر حکمت وجود امام

۱. ر.ک: ج ۳ ص ۱۷۲ (نہین حکمت غیبت).

غایب، در واقع، روی سخن با کسانی است که مبانی بحث - یعنی توحید، نبوت و امامت - را به صورت اصول موضوعی پذیرفته‌اند و بر این اساس می‌خواهند مثلاً حکمت وجود امام غایب و یا طول عمر او را بررسی کنند؛ اما سخن گفتن در باره این گونه مسائل؛ با کسی که در توحید و نبوت شبهه دارد، و یا امامت را نپذیرفته، به جایی نخواهد رسید.

با توجه به این نکته و با تأمل در سخنان اهل بیت علیهم‌السلام که در پاسخ پرسش از فایده امام غایب، گزارش شده‌اند، می‌توان دو پاسخ اجمالی و تفصیلی ارائه کرد:

الف - برکت اجمالی وجود امام غایب

پاسخ اجمالی پرسش یاد شده و شبهات مشابه آن، این است که این گونه شبهه‌ها، ناشی از عدم آگاهی از مبانی محکم پیروان اهل بیت علیهم‌السلام در موضوع امامت است. آری، اگر فلسفه امامت و رهبری اهل بیت علیهم‌السلام، در مرجعیت علمی و رهبری اخلاقی، عملی و سیاسی آنان خلاصه می‌شد، این پرسش جا داشت که: حکمت و فایده وجود امامی که صدها سال غایب است؛ چیست؟ اما بر پایه ادله قاطع^۱، حکمت وجود امام، منحصر به موارد یاد شده نیست؛ بلکه امام، انسان کامل، خلیفه خداوند و جان‌مایه نظام هستی است و علاوه بر رهبری ظاهری جامعه - در صورتی که زمینه اجتماعی آن فراهم باشد -، هدایت باطنی انسان‌های مستعد را نیز بر عهده دارد.

به عبارت دیگر، انسان کامل، علاوه بر ولایت تشریحی، از ولایت تکوینی نیز برخوردار است و در صورت غیبت یا وجود مانع از بهره‌مند شدن جامعه از ولایت تشریحی امام، نه تنها جامعه بشری، بلکه نظام هستی از فیوضات ولایت تکوینی وی، بهره‌مند خواهند بود.

۱. ر.ک: دانش‌نامه قرآن و حدیث، ج ۶ ص ۲۶۱ (فصل چهارم: حکمت امامت).

ب - برکات تفصیلی وجود امام غایب

برپایه احادیثی که در فصل سوم گذشت، وجود امام، افزون بر حکمت ظاهری تشریحی - که همان رهبری علمی، اخلاق، عملی و سیاسی است -، دارای حکمت باطنی تکوینی نیز هست (از این رو، امام غایب، «نعمت باطنی» نامیده شده است) و به جهت ضرورت تداوم این حکمت تکوینی و نعمت باطنی، وجود انسان کامل - که خلیفه خداست -، از آغاز آفرینش انسان تا دامنه قیامت و انقراض عالم، همواره استمرار داشته و خواهد داشت.

برکات تکوینی وجود امام، دو گونه‌اند: برکات عام و برکات خاص.

برکات عام

برکات عام، فوایدی هستند که وجود انسان کامل برای عموم مردم، بلکه برای نظام آفرینش دارد. برکات عام وجود امام یا انسان کامل، در احادیث اهل بیت (ع) عبارت‌اند از:

۱. بقای نظام زمین

در احادیث صحیح و معتبر مستفیض از اهل بیت (ع) تصریح شده است که بدون امام ظاهر و یا باطن، نظام زمین از هم فرو می‌پاشد. امام باقر (ع) می‌فرماید:

لَا تَبْقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ ظَاهِرٍ أَوْ بَاطِنٍ^۱.

زمین، بدون امام آشکار یا نهان، باقی نمی‌ماند.

و نیز امام صادق (ع) می‌فرماید:

لَوْ بَقِيَتْ الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ سَاعَةً لَسَاخَتْ^۲.

اگر زمین بدون امام باشد، در هم فرو می‌ریزد.

۱. رک: ص ۱۸۰ ح ۵۶۳.

۲. رک: ص ۱۸۲ ح ۵۶۷.

۲. بقای نظام جهان

در حدیث صحیح و معتبر دیگری، امام صادق علیه السلام از خداوند متعال، نقل می‌کند که می‌فرماید:

لَوْ لَمْ يَكُنْ مِنْ خَلْقِي فِي الْأَرْضِ فِيمَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَاجِدٌ مَعَ
إِمَامٍ عَادِلٍ ، لَأَسْتَغْنِيَتْ بِعِبَادَتِهِمَا عَنْ جَمِيعِ مَا خَلَقْتُ فِي أَرْضِي ، وَ لِقَامَتِ سَبْعُ
سَمَاوَاتٍ وَ أَرْضِينَ بِهِمَا .^۱

اگر در سراسر زمین، از مشرق تا مغرب، جز یک مؤمن با یک پیشوای دادگر نبود، من با آن دو، از همه آنچه در زمینم آفریده‌ام، بی‌نیازی می‌جستم، و به [برکت] آن دو، هفت آسمان و زمین، برپا می‌شدند.

این سخن، بدین معناست که وجود امام و انسان کامل، نه تنها برای تداوم بقای زمین ضروری است، بلکه قوام نظام جهان ماده، وابسته به وجود اوست.

۳. فرود آمدن انواع نعمت‌ها

بر پایه بسیاری از احادیث معتبر، انواع نعمت‌های الهی به واسطه وجود اهل بیت علیهم السلام بر جامعه نازل می‌گردند.

شیخ صدوق از امام علی علیه السلام روایت کرده که پیامبر خدا در پاسخ این پرسش که: امامان پس از او کیستند؟ ضمن اشاره به این که عدد آنها عدد ماه‌هاست، دست بر سر امام علی علیه السلام گذاشت و فرمود:

أَوْلَاهُمْ هَذَا وَ آخِرُهُمُ الْمَهْدِيُّ ... بِهِمْ يَحْفَظُ اللَّهُ دِينَهُ ، وَ بِهِمْ يَعْمُرُ بِلَادَهُ ، وَ بِهِمْ
يَرْزُقُ عِبَادَهُ ، وَ بِهِمْ يُنَزَّلُ الْقَطْرُ مِنَ السَّمَاءِ ، وَ بِهِمْ يُخْرِجُ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ ، هُوَ لَأَوْ
أَصْفِيَانِي وَ خُلَفَائِي ، وَ أُنْمَةُ الْمُسْلِمِينَ وَ مَوَالِي الْمُؤْمِنِينَ .^۲

نخستین ایشان، این و آخرین آنها، مهدی است... خدای تعالی دینش را با آنان حفظ می‌کند و سرزمین‌هایش را به دست آنان آباد می‌سازد و بندگان‌ش را با آنها روزی

۱. ر.ک: ص ۱۸۰ ح ۵۶۴.

۲. ر.ک: ص ۲۱۰ ح ۶۰۱.

می‌دهد، به خاطر آنان، یاران از آسمان فرو می‌فرستد و برکات زمین را بیرون می‌کشد. آنان، برگزیدگان و جانشینان من، و امام مسلمانان و اختیارداران مؤمنان اند.

این حدیث و احادیث مشابه آن، به روشنی بیانگر نقش انسان کامل در برخورداری همه انسان‌ها، از انواع برکات و نعمت‌های الهی اند.

۴. امان اهل زمین

در احادیث فراوانی، تأکید شده که اهل بیت علیهم‌السلام امان اهل زمین اند، همان‌طور که ستارگان، امان اهل آسمان اند، و اگر روزی، زمین از خاندان رسالت خالی شود، مردم هلاک خواهند شد. پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید:

مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي، كَمَثَلِ نُجُومِ السَّمَاءِ، فَهَمَّ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، فَإِذَا ذَهَبَتِ النُّجُومُ طَوَيْتِ السَّمَاءَ وَإِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي خَرِبَتِ الْأَرْضُ وَهَلَكَ الْعِبَادُ.^۱

اهل بیت من، همانند ستارگان آسمان اند. آنان برای اهل زمین، مایه امان اند، چنان‌که ستارگان، مایه امان آسمانیان هستند. همان‌گونه که وقتی ستارگان از بین می‌روند، آسمان در هم پیچیده می‌شود، هنگامی که اهل بیت من از بین بروند، زمین، ویران و مردم نابود می‌شوند.

از امام مهدی عج نیز روایت شده که می‌فرماید:

وَإِنِّي لِأَمَانٍ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ.^۲

من امان زمینیان هستم، همان‌گونه که ستارگان، امان آسمانیان اند.

ظاهراً مقصود، این است که کیفر تکوینی برخی از جنایاتی که بشر روی زمین انجام می‌دهد، عذاب استیصال (منقرض شدن اهل زمین) است؛ اما زندگی انسان

۱. کتاب المعبر فی شرح المختصر: ج ۱ ص ۲۳.

۲. رک: ص ۲۰۲ ح ۵۹۷.

کامل، چون پیامبر یا امام بر روی زمین، مانع از نزول عذاب استیصال می‌گردد، چنان که قرآن در مورد برکت وجود پیامبر ﷺ، می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ﴾^۱

و خداوند، آنان را در حالی که تو میان ایشان، عذاب نمی‌کند.

از جابر بن یزید جعفی گزارش شده که می‌گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: به چه دلیل، به پیامبر و امام نیاز است؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

لِيَقِيَّ الْعَالَمَ عَلَى صَلَاحِهِ، وَ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ ﷻ يَرْفَعُ الْعَذَابَ عَنِ أَهْلِ الْأَرْضِ إِذَا كَانَ فِيهَا نَبِيٌّ أَوْ إِمَامٌ، قَالَ اللَّهُ ﷻ: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ﴾. وَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: النَّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، وَ أَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ، فَإِذَا ذَهَبَتِ النَّجُومُ أَتَى أَهْلَ السَّمَاءِ مَا يَكْرَهُونَ، وَإِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي أَتَى أَهْلَ الْأَرْضِ مَا يَكْرَهُونَ.^۲

برای این که جهان، سالم بماند؛ زیرا هر گاه، پیامبر یا امامی در زمین باشد، خداوند عذاب را از اهل آن، دور می‌کند. خداوند تعالی فرمود: «و خدا در حالی که تو میان آنانی، ایشان را عذاب نمی‌کند».

و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ستارگان، امان آسمانیان و اهل بیتم، امان زمینیان اند. چون ستارگان بروند، ناخوشی‌ها بر آسمانیان در می‌آید و چون اهل بیتم بروند، ناخوشی‌های زمینیان بر آنان فرود می‌آید».

این گونه احادیث که نقش امام (انسان کامل) را در بقای نظام جهان، فرود آمدن انواع نعمت‌ها و دفع انواع بلاهایی که به انقراض نسل بشر می‌انجامند، بیان می‌کنند، در واقع به برکات وجود امام و حجت خدا برای عموم انسان‌ها اشاره دارند.

۱. انفال: آیه ۳۳.

۲. ر. ک: ج ۱ ص ۲۴۶ ح ۶۵.

نقش خورشید پشت ابر

همچنین احادیثی که برکات وجود امام غایب را به برکات خورشید پشت ابر تشبیه کرده‌اند، به انواع برکات عام و وجود امام اشاره دارند، مانند حدیثی که در آن سلیمان بن مهران از امام صادق (ع) می‌پرسد: مردم چگونه از حجت پنهان در پس پرده، سود می‌جویند؟ و امام در پاسخ می‌فرماید:

كَمَا يَنْتَفِعُونَ بِالشَّمْسِ إِذَا سَتَرَهَا السَّحَابُ ۱.

همان‌گونه که از خورشید، سود می‌جویند، هنگامی که ابر، آن را می‌پوشاند.

یا در حدیثی دیگر از امام مهدی (عج) آمده است:

وَ أَمَّا وَجْهُ الْإِنْتِفَاعِ بِی فِی غَیْبَتِی فَكَالْإِنْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ إِذَا غَیَّبَتْهَا عَنِ الْأَبْصَارِ
السَّحَابُ ۲.

و اما جگونگی بهره بردن از من در روزگار غیبت، مانند سود بردن از خورشید است. هنگامی که ابر، آن را از دیده‌ها می‌پوشاند.

و جوه مختلفی برای تبیین تشبیه امام غایب به خورشید پشت ابر گفته شد؛^۲

۱. ر.ک: ص ۲۱۲ ح ۶۰۳.

۲. ر.ک: ص ۳۰۲ ح ۵۹۷.

۳. علامه مجلسی در بحار الأنوار (ج ۵۲ ص ۹۳۵) در تبیین این تشبیه، هشت وجه آورده است: «علت تشبیه امام غایب به خورشید پنهان در ابر.... باید دانست که تشبیه وجود اقدس امام زمان (عج) به آفتاب پنهان در ابر، اشاره به اموری چند است:

اول، این که نور عالم هستی و علم و هدایت، توسط آن امام به خلق خدا می‌رسد؛ زیرا با اخبار مستفیض، ثابت شده که ذوات مقدسه (ائمه اطهار) علت غایی ایجاد مخلوق عالم اند؛ و اگر آنها نبودند، نور عالم، به غیر آنها نمی‌رسید و هم ثابت شده که به برکت و وساطت و توسل به آنها، عنوم و معارف حق، برای مردم آشکار می‌گردد، و گرفتاری‌ها از آنها برطرف می‌شود. و اگر آنها نبودند، مردم به وسیله اعمال زشت، مستحق انواع عذاب الهی بودند، چنان که خداوند فرموده است: ﴿وَ مَا كُنَّا اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ لِيَبْهَمَ﴾ (انفال: آیه ۳۳)؛ یعنی: مادام که تو (پیغمبر) در میان آنها هستی، خدا آنها را عذاب نمی‌کند. ما پس از تجربه زیاد، به این نتیجه رسیده‌ایم که در امور پیچیده و مسائل مشکل و هنگام دوری از ذات حق و بسته شدن درهای فیض الهی به روی خلق، هر وقت ائمه اطهار (ع) را واسطه قرار دادیم و متوسل به آنها شدیم، به میزانی که در آن وقت،

«ارتباط معنوی با آنها پیدا کرده‌ایم، آن کارهای پیچیده و مشکل برای ما حل شده است و به مقصود رسیده‌ایم، چنان که این موضوع برای کسانی که خدوند، چشم دل آنها را به نور ایمان روشن کرده است، معلوم و مشهود است. توضیح این مطلب سابقاً در کتاب «امامت» گذشت.

دوم، این که همان طور که آفتاب پوشیده در ابر، با همه انتفاعی که مردم از آن می‌برند، در هر آن، انتظار دارند که ابر برطرف گردد و قرص آن پیدا شود تا از آن بیشتر منتفع گردند، در ایام غیبت امام زمان نیز شیعیان با اخلاص، در همه اوقات، انتظار آمدن و ظهور او را دارند و از این نظر، مأیوس نمی‌گردند.

سوم، این که کسانی که وجود آن امام را با همه آثار و علائمی که دارد، انکار می‌کنند، مثل انکار کنندگان وجود خورشید به وقت ناپدید شدن در ابرها.

چهارم، اینکه گاهی پنهان گشتن خورشید در میان ابرها، از آشکار بودنش برای بندگان خدا بنا بر مصالحی بهتر است، همچنین غیبت امام زمان علیه السلام برای مردم در طول غیبت، به خاطر مصالحی، بهتر است و به همین جهت هم ایشان از نظرها غایب گردیده است.

پنجم، این که هر کس به خورشید می‌نگرد، قادر نیست آن را بیرون از ابرها ببیند؛ بلکه گاهی ممکن است به واسطه ضعف قوه دید، اگر در قرص آفتاب نگاه کند، بینایی خود را نیز که نمی‌تواند خورشید را احاطه کند، از دست بدهد. همین صور آفتاب وجود مقدس امام زمان علیه السلام نیز بسا هست که اگر همه او را ببینند، زیانبخش به حال مردم است و موجب کوری دل آنها از دیدن آفتاب حقیقت می‌گردد. در صورتی که در غیبت ایشان، چشم بصیرتشان قادر است متحمل ایمان به او گردد. چنان که انسان می‌تواند از لای لای ابر به خورشید نگاه کند و ضرری هم نبیند.

ششم، این که گاهی آفتاب از میان ابرها بیرون می‌آید، یکی به آن می‌نگرد و دیگری توجه ندارد. همین طور ممکن است امام علیه السلام در ایام غیبت، برای عده‌ای آشکار شود؛ ولی دیگران او را نبینند.

هفتم، این که اصولاً ائمه اطهار از لحاظ نفی که برای عالم وجود دارند، همانند خورشیدند، و تنها آنها که کور دل اند، نمی‌توانند از اشعه جمال آنان بهره‌مند گردند، چنان که در اخبار آیه شریفه: ﴿مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا﴾ (سرا؛ آیه ۷۲) تفسیر به این معنا شده است.

هشتم، این که همان طور که شعاع خورشید به میزان روزنه‌ها و شبکه‌های خانه‌ها وارد آن می‌شود و به قدر ارتفاع موانع خانه‌ها، در آن می‌تابد، مردم نیز به اندازه موانع حواس و مشاعرشان - که عبارت است از شهوات نفسانی و علایق جسمانی و خود روزنه‌ها و شبکه‌های دل‌های آنهاست - و هم به قدری که پرده‌های کثیف هیولانی را از دل‌های خود به کنار می‌زنند، از انوار هدایت و راهنمایی ائمه طاهرين علیهم السلام استفاده می‌کنند. انسان وقتی پرده‌های هواپرستی و موانع را از پیش خود بردارد، مانند کسی می‌شود که در زیر آسمان قرار گرفته و نور آفتاب، بدون مانع از هر سو او را احاطه کرده است.

ای خواننده! من با این بیان، هشت در از این بهشت روحانی را به روی تو گشودم. خداوند با تفضل خود، هشت در دیگر هم به روی من گشوده است؛ ولی اگر ذکر کنم، سخن به درازا می‌کشد. امیدوارم خداوند متعال

لیکن به نظر می‌رسد که روشن‌ترین وجه در این تشبیه، آن است که روشنایی روز، دلیل وجود خورشید پنهان است، و همان‌طور که عموم مردم از نور خورشید پنهان بهره می‌برند، عموم مردم از انواع برکات امام غایب بهره‌مند می‌شوند.

خطر بطلان حجّت‌های الهی

احادیثی^۱ که در تبیین حکمت وجود امام غایب، به خطر بطلان حجّت‌های الهی در صورت عدم وجود وی استدلال کرده‌اند نیز به نقش اساسی وجود انسان کامل در نظام هستی اشاره دارند، از جمله این حدیث:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ لَا تُغْلِي الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ، ظَاهِرٍ أَوْ خَافٍ مَغْمُورٍ، لِنَلَا تَبْطُلَ حُجَّتُكَ وَبَيِّنَاتُكَ.^۲

بار خدایا! ناگزیر، در زمین تو را حجّتی بر خلقت باید، یا آشکار، و یا ترسان و پنهان، تا حجّت‌ها و دلایل روشن تو از میان نروند.

برکات خاص

آنچه تا کنون بدان اشاره شد، برکات امام غایب برای عموم جهانیان بود؛ ولی برکات او، منحصر به این موارد نیست؛ بلکه وجودش برای کسانی که از شایستگی لازم برخوردار باشند، برکات ویژه‌ای نیز دارد. بر پایه احادیث اهل بیت علیهم‌السلام، این برکات عبارت‌اند از:

۱. هدایت باطنی

هدایت الهی، دو گونه است: هدایت عام^۳ و هدایت خاص.^۴ هدایت عام، به

در راه شناسایی و معرفت ائمه اطهار، هزار در به روی ما و شما بگشاید که از هر دری، هزار در دیگر گشوده گردد».

۱. مانند: ح ۵۸۹-۵۹۳. ۲. ر.ک: ص ۱۹۸ ح ۵۹۱.

۳. در این آیه، هدایت به این معناست: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾؛ ما راه را به او نشان دادیم. یا سپاس‌گزار است یا ناسپاس ﴿(انسان: آیه ۳)﴾.

۴. در این آیه، هدایت به این معناست: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾؛ و آنان که به خاطر ما

معنای ارائه طریق است؛ ولی هدایت خاص به معنای رساندن به مقصد. نکته قابل توجه، این است که شرط برخورداری از هدایت خاص الهی، پیروی از هدایت عام اوست.

هدایت به معنای نخست، بی تردید، از طریق انبیا و اوصیای آنان صورت می‌گیرد، هر چند بر پایه برخی احادیث، هدایت دوم نیز از طریق آنهاست، مانند این حدیث که به سند معتبر از امام باقر علیه السلام نقل شده است:

كُنُورُ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنْ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ، وَ هُمْ الَّذِينَ يُتَوَرَّونَ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ يَحْبِبُ اللهُ نَوْرَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ، فَتُظَلَّمُ قُلُوبُهُمْ وَ يَغْشَاهُمْ بِهَا.^۱

نور امام در دل‌های مؤمنان، تابناک‌تر از نور خورشید تابان در روز است. به خدا سوگند، آنان دل‌های مؤمنان را روشن می‌کنند.

این سخن می‌تواند اشاره به این نکته باشد که نقش انبیا و اوصیای آنان که به موقعیت ولایت تکوینی دست یافته‌اند، تنها نشان دادن راه تکامل نیست؛ بلکه ضمیر و باطن و جان انسان‌های مستعد در پرتو نورافشانی باطنی آنان، پرورش می‌یابند و به سوی کمال مطلق - که مقصد و مقصود حرکت انسانی است - ره‌سپار می‌گردند.

علامه طباطبایی در تبیین نقش امام در هدایت باطنی انسان‌ها می‌فرماید:

کسی که حامل درجات قرب و امیر قافله اهل ولایت بوده و رابطه انسانیت را با این واقعیت حفظ می‌کند، در لسان قرآن، «امام» نامیده می‌شود. «امام» یعنی: کسی که از جانب حق - سبحانه - برای پیشروی صراط ولایت، اختیار شده و زمام هدایت معنوی را در دست گرفته. ولایت که به قلوب بندگان می‌تابد، اشعه و

^۱ «کوشیدند. بی گمان، آنان راه به راه‌های خود رهنمون می‌کنیم» (عنکبوت: آیه ۶۹).

خطوط نوری هستند از کانون نوری که پیش اوست، و موهبت‌های متفرقه،

جوی‌هایی هستند متصل به دریای بیکرانی که نزد وی می‌باشد.^۱

امام، آن شخص هادی است که از نظر جنبه ملکوتی موجودات، آنها را رهبری

می‌کند و مقام «امامت»، یک نوع ولایت بر اعمال مردم است از نظر باطن که توأم

با هدایت می‌باشد، و هدایت در این جا به معنای رساندن به مقصد است، نه تنها

راه‌نمایی و ارائه طریق که کار پیغمبران و رسولان، بلکه عموم مؤمنانی است که از

راه موعظه و نصیحت، مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنند.^۲

ایشان برای اثبات این مدعا، در کتاب شیعه در اسلام در بخش امام‌شناسی، در

مطلبی با عنوان «امامت در باطن اعمال» می‌نویسد:

امام چنان که نسبت به ظاهر اعمال مردم، پیشوا و رهنماست، همچنان در باطن

نیز سمت پیشوایی و رهبری دارد، و اوست قافله‌سالار کاروان انسانیت که از راه

باطن به سوی خدا سیر می‌کند.

برای روشن شدن این حقیقت به دو مقدمه زیرین باید عطف توجه نمود:

اول. جای تردید نیست که به نظر اسلام و سایر ادیان آسمانی، یگانه وسیله

سعادت و شقاوت (خوش‌بختی و بدبختی) واقعی و ابدی انسان، همانا اعمال

نیک و بد اوست، که دین آسمانی تعلیمش می‌کند و هم از راه فطرت و نهاد

خدادادی، نیکی و بدی آنها را درک می‌نماید....

و جای شک و تردید نیست که خدای آفرینش - که از هر جهت، بالاتر از تصور

ماست -، مانند ما تفکر اجتماعی ندارد و این سازمان قراردادی آقایی و بندگی و

فرمان‌روایی و فرمانبری و امر و نهی و مزد و پاداش، در بیرون از زندگی اجتماعی

ما وجود ندارد، و دستگاه خدایی، همانا دستگاه آفرینش است که در آن، هستی و

پیدایش هر چیز به آفرینش خدا، طبق روابط واقعی بستگی دارد و بس....

از این بیان باید نتیجه گرفت که میان اعمال نیک و بد و میان آنچه در جهان ابدیت

۱. خلافت و ولایت: ص ۲۸۰.

۲. تفسیر المیزان (فارسی): ج ۱ ص ۲۷۵، و عربی: ج ۱ ص ۲۷۲.

از زندگی و خصوصیات زندگی هست، رابطه واقعی برقرار است که خوشی و ناخوشی زندگی آینده، به خواست خدا، مولود آن است.

و به عبارت ساده‌تر در هر یک از اعمال نیک و بد، در درون انسان، واقعیتی به وجود می‌آید که چگونگی زندگی آینده او مرهون آن است....

خلاصه، انسان در باطن این حیات ظاهری، حیات دیگر باطنی (حیات معنوی) دارد که از اعمال وی سرچشمه می‌گیرد و رشد می‌کند و خوش‌بختی و بدبختی وی در زندگی آن سرا، بستگی کامل به آن دارد....

دوم، این که بسیار اتفاق می‌افتد که یکی از ما کسی را به امری نیک یا بد راه‌نمایی کند، در حالی که خودش به گفته خود، عامل نباشد؛ ولی هرگز در پیغمبران و امامان - که هدایت و رهبری‌شان به امر خداست -، این حال، تحقق پیدا نمی‌کند. ایشان به دینی که هدایت می‌کنند و رهبری آن را به عهده گرفته‌اند، خودشان نیز عامل اند و به سوی حیات معنوی که مردم را سوق می‌دهند، خودشان نیز دارای همان حیات معنوی می‌باشند؛ زیرا خدا تا کسی را خود هدایت نکند، هدایت دیگران را به دستش نمی‌سپارد و هدایت خاصّ خدایی، تخلف‌بردار نیست.

از این بحث می‌توان نتایج زیر را به دست آورد:

۱. در هر ائمتی، پیغمبر و امام آن ائمت، در کمال حیات معنوی دینی - که به سوی آن دعوت و هدایت می‌کنند -، مقام اوّل را حایز می‌باشند؛ زیرا چنان که شاید و باید، به دعوت خودشان، عامل و حیات معنوی آن را واجدند.

۲. چون اوّل اند و پیشرو و راهبر هستند، از همه افضل اند.

۳. کسی که رهبری ائمتی را به امر خدا بر عهده دارد، چنان که در مرحله اعمال ظاهری رهبر و راه‌نماست، در مرحله حیات معنوی نیز رهبر و حقایق اعمال با رهبری او سیر می‌کنند.^۱

۱. ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ: مَا آتَانَا رَأْيًا إِلَّا نَحْنُ مُصَبِّحُونَ﴾ (انبیاء: ۷۳)، ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لِنُبَيِّنَ لِمَنْ يَشَاءُ صَافِرِينَ﴾ (مجادل: ۱۸)، ﴿وَجَعَلْنَا لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾ (احقاف: ۱۷)، ﴿وَجَعَلْنَا لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾ (احقاف: ۱۷)، ﴿وَجَعَلْنَا لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾ (احقاف: ۱۷).

بر این اساس، وظیفه امام، تنها راه‌نمایی تشریحی مردم نیست تا راه‌نمایی او منحصر به دوران ظهور و حضور باشد؛ بلکه ولایت و رهبری باطنی مردم نیز با اوست و بدیهی است که حضور یا غیبت امام، نقشی در این باره ندارد.

احادیثی که حاکی از بهره‌گیری دل‌های اهل ایمان از علم و آداب امام غایب دارند نیز می‌توانند اشارت به رهبری باطنی ایشان باشند، مانند این حدیث:

إِنْ غَابَ عَنِ النَّاسِ شَخْصَةٌ فِي حَالِ هِدَايَتِهِمْ، فَإِنَّ عِلْمَهُ وَ آدَابَهُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مُبَيَّنَةٌ، فَهُمْ بِهَا عَامِلُونَ.^۱

اگر جسمش از مردم با وجود هدایت آنان پنهان است، اما دانش و آداب او در دل مؤمنان، ثابت است و آنان به آن عمل می‌کنند.

۲. انجام مأموریت‌های ویژه الهی

گزارش‌های فراوان و شاید متواتری در منابع شیعی^۲ وجود دارد که در مقاطع مختلف دوران غیبت کبرا، جمعی از خواص، توفیق تشرّف به محضر امام مهدی علیه السلام را یافته و از برکات دیدار، ره‌نمودها و فریادرسی‌های ایشان، بهره‌مند شده‌اند. این گزارش‌ها - که صحت اجمالی آنها برای هر محقق منصفی قابل احراز است -، حاکی از آن اند که امام غایب، در کنار نقشی که در نظام تکوین دارد، مأموریت‌های ویژه‌ای نیز بر اساس مشیت الهی به او واگذار می‌شود، مانند مأموریت‌هایی که عالم معاصر موسی علیه السلام داشت و داستان‌ش در سوره کهف آمده است.^۳ رهبری جن^۴ را نیز می‌توان از مأموریت‌های ویژه امام غایب شمرد.

«(سجده: آیه ۲۴). از این گونه آیات استفاده می‌شود که: امام علاوه بر ارشاد و هدایت ظاهری، دارای یک نوع هدایت و جذب معنوی است که از سنخ عالم امر و تجرّد می‌باشد و به وسیله حقیقت و نورانیت و باطن ذاتش، در قلوب شایسته مردم تأثیر و تصرّف می‌نماید و آنها را به سوی مرتبه کمال و غایت ایجاد، جذب می‌کند. دقت شود (شیعه در اسلام: ص ۲۵۶، ۲۶).

۱. ر.ک: ص ۱۹۸ ح ۵۹۰.

۲. ر.ک: بحار الأنوار: ج ۵۲ ص ۱۶۸ به بعد و ج ۵۳ و نجم الثاقب و دار السلام و....

۳. ر.ک: کهف: آیه ۶۲ به بعد.

۴. ر.ک: الکافی: ج ۱ ص ۳۹۴ باب «أَنَّ الْجِنَّ يَأْتِيهِمْ فَيَسْأَلُونَهُمْ عَنِ مَعَالِمِ دِينِهِمْ وَيَتَوَجَّهُونَ فِي أُمُورِهِمْ: ج ۱»

واسطه فیوضات الهی

بر اساس آموزه های قطعی احادیث اهل بیت علیهم السلام، امام (اعم از انبیا و یا اوصیای آنان) از آغاز آفرینش انسان و تا پایان جهان، واسطه فیض الهی و مجری مقدرات اوست. از این رو، همه سال در شب قدر، ملائکه و روح به محضر امام، شرفیاب می گردند، چنان که در حدیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده است:

آمِنُوا بِلَيْلَةِ الْقَدْرِ: إِنَّهَا تَكُونُ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ لِوَلَدِهِ الْأَخْدَ عَشْرَ مِنْ بَعْدِي.^۱

به شب قدر، ایمان بیاورید. آن شب، پس از من، از آن علی بن ابی طالب و فرزندان یازده گانه اوست.

و در حدیثی دیگر از امیر مؤمنان علیه السلام آمده:

إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ، وَإِنَّهُ يَنْزِلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَمْرُ السَّنَةِ، وَ لِذَلِكَ الْأَمْرُ وَ لَوَاةُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله. فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: مَنْ هُمْ؟ قَالَ صلی الله علیه و آله: «أَنَا وَ أَخْدَ عَشْرَ مِنْ صُلْبِي أُتَمَّةٌ مُحَدَّثُونَ».^۲

امیر مؤمنان علیه السلام به ابن عباس فرمود: «شب قدر، در هر سال هست. در آن شب، برنامه سال، فرود می آید و پس از پیامبر خدا، آن برنامه را عهده دارانی است». ابن عباس گفت: آنان کیان اند؟ فرمود: «من و یازده نفر از نسل من، پیشوایانی مُحَدَّثُونَ» (که از عالم غیب با آنان سخن گفته می شود).

و در تفسیر القمّی، در تبیین آیه ۴ از سوره قدر آمده است:

تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ وَ رُوحُ الْقُدُسِ عَلَيَّ إِمَامِ الزَّمَانِ، وَ يَدْفَعُونَ إِلَيْهِ مَا قَدْ كَتَبُوا مِنْ هَذِهِ الْأُمُورِ.^۳

۱. نزد ائمه می آیند و مسائل دینی خود را می پرسند و در کارهای خود به آنها روی می آورند.

۱. الکافی: ج ۱ ص ۵۳۳ ح ۱۲. بحار الأنوار: ج ۹۷ ص ۱۵ ح ۲۶.

۲. الکافی: ج ۱ ص ۵۳۲ ح ۱۱. بحار الأنوار: ج ۹۷ ص ۱۵ ح ۲۵.

۳. تفسیر القمّی: ج ۲ ص ۴۳۱. بحار الأنوار: ج ۹۷ ص ۱۴ ح ۲۳. نیز، رک: شهر الله فی الکتاب و السنه.

فرشتگان و روح القدس بر امام زمان فرود می‌آیند و آنچه را از این کارها نوشته‌اند، به وی تحویل می‌دهند.^۱

نیازمندی فیض الهی به واسطه

ممکن است گفته شود که: فیض الهی چه نیازی به واسطه دارد؟ مگر خداوند نمی‌تواند بدون واسطه فیض ببخشد تا لازم باشد امام، در فیض بخشی او وساطت نماید؟

پاسخ، این است که این سخن، همانند آن است که کسی بگوید: خداوند متعال، برای ایجاد حرارت و نور، چه نیازی به آفرینش خورشید دارد؟ مگر نمی‌تواند بدون خورشید، نور و حرارت تولید کند؟ برای پرورش گیاهان چه نیاز به نور خورشید و تغذیه خاک دارد؟ و برای بقای نسل، چه نیازی به آفرینش همسر دارد؟ و ...

پاسخ همه این پرسش‌ها، یکی است و آن، این که: سنت ثابت الهی در آفرینش جهان، این است که هر پدیده‌ای از طریق مجرای طبیعی خود، تحقق یابد؛ چرا که خداوند، امتناع دارد که امور عالم را جازی کند، مگر از طریق واسطه‌ها.^۲

اصولاً پذیرش قانون علیت، به معنای آن است که فیض بخشی، از طریق اسباب و علل آن است. بنا بر این، واسطه شدن انسان کامل در فیض بخشی خداوند متعال، نه تنها هیچ مشکل عقلی ندارد، بلکه به عکس کاملاً منطبق با مبانی عقلی است.

ص ۶۱۶ ح ۶۵۰.

۱. برای آگاهی با سایر احادیثی که بر این معنا دلالت دارند، ر.ک: ماه خدا، ج ۲ ص ۷۵۴ (بخش چهارم: شب قدر: فصل اول / اختصاص آن به پیشوایان).

۲. امام صادق (ع) می‌فرماید: «أَبَى اللَّهُ يُجْرِي الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِالْأَسْبَابِ» خداوند امور را جز از طریق اسبابش به انجام نمی‌رساند (الکافی: ج ۱ ص ۱۸۳ ح ۷).

واسطه فیض الهی قبل از آفرینش انسان

شبهه دیگری که در این جا قابل طرح است، این است که: قبل از آفرینش انسان، چه چیزی واسطه فیض الهی بوده؟ اگر وجود امام، مانع متلاشی شدن نظام جهان است؛ باید قبل از آفرینش انسان، نظم جهان به هم خورده باشد؛ چرا که واسطه فیضی، وجود نداشته است!

در پاسخ این شبهه می توان گفت: ندانستن، دلیل نبودن نیست. ما نمی دانیم که پیش از آفرینش انسان، واسطه نشدن چیزی همانند انسان کامل در فیض بخشی خداوند متعال، ضرورت داشته یا نه، و اگر ضرورت داشته، آن واسطه، چه بوده است. شاید وجود انسان کامل، مانع اثرگذاری مفاسد اجتماعی در تباهی کلی نظام جهان باشد.^۱ بدیهی است که این ضرورت، پیش از آفرینش انسان، وجود نداشته است.

۱. چنان که حتی با وجود انسان کامل نیز مفاسد اجتماعی، موجب فاسد جزئی نظام زمین می گردد: ﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ به سبب آنچه دست های مردم کرده، در خشکی و دریا تباهی پدید آمد تا خدا جزای برخی از آنچه را کرده اند، به آنان بچشاند. باشد که باز گردند ﴿(روم: آیه ۴۱).

بخش چهارم

سفیران امام مهدی علیه السلام در غیبت صغری

- | | | |
|-----------|---|---|
| فصل نیکم | : | نهاد و کاست در عصر امامان اهل بیت مجتهد |
| فصل دوم | : | فضای جامعه اسلامی منتفی به غیبت کبرا |
| فصل سوم | : | نائبان چهارگانه امام مهدی علیه السلام |
| فصل چهارم | : | تدعیان دروغین |

فصل یکم

نهاد و کالت در عصر امامان اهل بیت علیهم السلام^۱

ارتباط میان امامان اهل بیت علیهم السلام و شیعیان ایشان از آغاز دوره امامت امیر مؤمنان علیه السلام ارتباطی عمیق، منضبط و روشمند بوده است. شمار اندک شیعیان و محدود بودن وسعت جغرافیایی مناطق مسکونی آنان در سده اول هجری، به گونه ای بود که ارتباط شیعیان با امام علیه السلام به سادگی ممکن بود. در دوره امام حسن علیه السلام تا امام زین العابدین علیه السلام افراد تأثیرگذار در هر قوم و شهر (خواص جامعه) با امام علیه السلام مرتبط بودند و با افراد زیرمجموعه خود نیز ارتباط داشتند. در موارد فراوانی، شیعیان به گونه مستقیم با امام علیه السلام ارتباط برقرار می کردند و مسائل و مشکلات معرفتی، سیاسی و اجتماعی خویش یا افراد مرتبط با خود را می پرسیدند. این ارتباط در زمان حج و در مسافرت مسلمانان بویژه شیعیان به مکه و مدینه، بیشتر می شد.

خواسته امامان اهل بیت علیهم السلام نیز از طریق نامه، به افراد برگزیده قوم و قبیله یا خواص شهر و بلد، ابلاغ می شد و از طریق آنان در شهرهای محدودی که شیعیان حضور داشتند، منتشر می شد.

از موارد معدود و غیر متعارف در سده اول هجری، نیاز به اعزام نماینده ویژه از

۱. متن اولیه به قلم پژوهشگر ارجمند. حجة الاسلام والمسلمین محمدرضا جباری نگاشته شده و سپس تنظیم، تکمیل و نهایی شده است.

سوی امام حسین (ع) به کوفه بود که این مهم را جناب مسلم بن عقیل انجام داد. مسلم در کوفه با بزرگان شیعه ارتباط برقرار کرد و سازمانی ابتدایی را بنیان نهاد؛ ولی به سبب نفوذ جاسوسان ابن زیاد در این تشکیلات، این مجموعه به سرعت متلاشی شد و از میان رفت.

در دوره امام زین العابدین (ع) افراد خاصی همچون: ابو خالد کابلی، ابو حمزه ثمالی و یحیی بن أم طویل، رابط ایشان با مردم کوفه و سایر مناطق بودند و ارتباط محدود علمی میان شیعیان و امام (ع) را برقرار می‌کردند.

تا این زمان، تمایز شیعیان از اهل سنت به شکل آشکار مشاهده نمی‌شد. شیعیان اگر چه در خفا محبت خاص اهل بیت (ع) را در دل داشتند، ولی با توده اهل سنت، همراهی می‌کردند و به عنوان گروه مشخص و با عقاید و باورهای خاص جلوه نمی‌کردند. سنّیان نیز دچار تفرقه نشده بودند و مذاهب کلامی و فقهی در میان آنان جلوه‌گر نبود.

دوره امامت امام باقر (ع) نقطه عطف در جامعه شیعی محسوب می‌شود. از این دوره، جمعیت شیعه، رو به فزونی نهاد و مناطق جغرافیایی جدیدی به محدوده مسکونی شیعیان افزوده شد. شیعیان نیز از منظر فکری و اجتماعی، فرهنگ و روابط اجتماعی، خود را مهندسی کردند و آن را محور تجمع خویش ساختند. در این دوره، هویت خاص شیعی، سبب همگونی و همکاری افراد در این مجموعه می‌شد. ارتباط میان امام و شیعیان، گسترده‌تر از ارتباط علمی پیشین شد و نیاز به نهاد، سازمان و تشکیلاتی برای انضباط بخشیدن به شیعیان و ارتباط آنان با امام (ع) و ناحیه امامت، احساس شد.

دوره امامت امام صادق (ع)، آغاز سامان بخشی به نهاد وکالت امام یا ناحیه امامت بود تا ارتباط و تعامل میان امام و شیعیان را برقرار کند در سال‌های بعد، شمار شیعیان و مناطق جغرافیایی آنان به سرعت توسعه پیدا کرد و نهاد وکالت نیز با توجه به تأثیر فراوان آن در ارتباط امام - پیرو، گسترش یافت.

این نهاد در دوره امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام به بالاترین حد تکامل خود رسید و با ایجاد شبکه‌ای مطمئن، ورود به دوره غیبت را تسهیل کرد و وظیفه سرپرستی شیعیان را در این دوره خطیر به گونه‌ای شایسته به انجام رسانید.

اوج تأثیرگذاری نهاد وکالت در جامعه شیعی، در دوره غیبت صغرا بود که در زمانی نزدیک به هفتاد سال و در اوج خفقان سیاسی - اجتماعی عباسیان، نظام جامعه شیعی را سامان بخشید و فرهنگ شیعه و شیعیان را برای ورود به دوره غیبت کبرا آماده کرد. به عبارت دیگر، در فاصله سال‌های ۱۲۰ تا ۲۶۰ ق، ارتباط میان شیعیان و امام علیه السلام از ارتباط مستقیم با شیب ملایم، به ارتباط غیر مستقیم از طریق وکیلان خاص تغییر یافت و در فاصله سال‌های ۲۶۰ تا ۳۲۹ ق، ارتباط غیر مستقیم با امام علیه السلام نهادینه شد و سپس از گونه ارتباط با نهاد وکالت و وکیلان خاص، به ارتباط با نایبان عام و فقیهان تغییر کرد. جامعه شیعی، رهبری از نوع جدید را پذیرفت و تجربه کرد و با افتخار از دوره حضور، به دوره غیبت پا نهاد.

اکنون و در این مختصر، به دلایل و اسباب تشکیل نهاد وکالت، وظایف این نهاد، گستره جغرافیایی آن از آغاز تا عصر غیبت، ارتباط درون‌نهادی وکیلان، آسیب‌های پدیدار شده در این مجموعه و مباحث دیگر مرتبط با نهاد وکالت، اشاره خواهد شد.

۱. دلایل تشکیل و گسترش نهاد وکالت

تشکیل و گسترش نهاد وکالت، برگرفته از عوامل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ذیل بوده است:

۱-۱. فراوانی شمار شیعیان

در سال‌های آغازین پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، شیعیان عقیدتی (و نه شیعیان سیاسی)، زیاد نبودند، به گونه‌ای که امکان ارتباط آنان و یا افراد شاخص شیعه با

امام (عج) به سادگی ممکن بود. در دوره معاویه و با سختگیری‌های او، شمار شیعیان، چندان افزایش نیافت. در نهضت عاشورا، این شمار اندک نیز به شهادت رسیدند یا زندانی شدند به گونه‌ای که امام زین العابدین (عج)، شمار دوستداران اهل بیت (عج) در مدینه را پس از بازگشت از کربلا، پانزده نفر شمرده است.

سال‌های آغازین سده دوم هجری و تحت تأثیر عوامل سیاسی و فرهنگی، از جمله مرگ حجاج بن یوسف ثقفی، امارت عمر بن عبد العزیز، آزاد شدن نگارش حدیث و... شمار دوستداران و شیعیان اهل بیت (عج) رو به فزونی نهاد. پس از سال‌های صد و بیست هجری، جمعیت دوستداران اهل بیت (عج) به اندازه‌ای بود که عباسیان، قیام خود را با شعار حکمرانی «الرضا من آل محمد» آغاز کردند تا در مناطق مختلف، افراد بیشتری را جذب کنند.

اگر چه تمام دوستداران اهل بیت (عج) در گروه شیعیان جای نمی‌گیرند، ولی علاقه به اهل بیت (عج) زمینه تشیع عقیدتی آنان را فراهم می‌ساخت. در این سال‌ها شمار شاگردان امام صادق (عج) به چهار هزار نفر رسید^۱ که با دوره‌های پیش، قابل قیاس نیست.

گشایش سیاسی حاصل از تضعیف بنی امیه، درگیری بنی امیه و بنی عباس، سقوط بنی امیه و تزلزل دوران آغازین بنی عباس در سال‌های ۱۲۰ تا ۱۴۰ هجری، فرصت مناسبی در اختیار عالمان و مبلغان شیعه نهاد و تفکر شیعه امامیه را در نقاط مختلف عالم اسلامی، بارور ساخت.

۱-۲. گسترش مناطق شیعه‌نشین

شهر مدینه، مهد تشیع محسوب می‌شود که شیعیان نخستین در آن می‌زیستند؛ ولی تمرکز جمعیتی شیعیان در سده اول هجری، بیشتر در کوفه بوده است. شمار اندکی

شیعه هم در یمن و در بصره می زیسته اند.

در سده دوم هجری و همراه با افزایش شمار شیعیان، مناطق جدیدی به عنوان مراکز شیعی پدید آمدند که گاه فاصله بسیار دوری از مدینه - که محل اقامت امام علیه السلام بود - داشتند.

از جمله مهم ترین مناطق جدید، شهر بغداد - مرکز خلافت عباسی - بود که از آغاز تأسیس آن، منطقه کرخ با هویت شیعی پدید آمد، رشد کرد و مهد عالمان شیعی همچون هشام بن حکم، ابن عمیر و ده ها عالم شیعی دیگر شد. شهر قم و مناطق اطراف آن همچون آوه نیز در همین دوره به عنوان مرکز شیعیان معرفی شد و شیعیان بسیاری به آن جا کوچ کردند. منطقه خراسان، با گستردگی فراوان خود نیز محلی بود که شیعیان فراوان داشت. منطقه جبال از مازندران تا همدان نیز محل استقرار شیعیان محسوب می شد. افزون بر آن، شیعیان یمن، مصر و بصره نیز رو به فزونی بود. تصویر جغرافیایی از مناطق مورد اشاره می تواند گستردگی و تنوع جغرافیایی شیعیان را تصویر کند، به گونه ای که از شمال خراسان بزرگ تا مناطق غربی ایران و عراق و همچنین تا یمن در جنوب عربستان و کشور مصر را شامل می شود.^۱

روشن است که ارتباط مستقیم میان شمار فراوان شیعیان مناطق مختلف با امام علیه السلام ممکن نبود و نیاز به وجود رابطان مطمئن برای ارتباط دو سویه، کاملاً احساس می شد تا نیازهای علمی، اجتماعی و سیاسی شیعیان را پاسخ گوید و دستور العمل های امام علیه السلام را نیز بدانان ابلاغ کند.

۱. ر.ک: رجال الکشی: ج ۲ ص ۴۷۴، ۴۸۲، ۵۶۷، ۶۰۵، ۶۲۴، ۷۹۴، ۷۹۹، ۸۰۹، ۸۲۲، ۸۷۱، الغیبه، طوسی: ص ۴۳۰، الغرانیج و الجرائح: ج ۱ ص ۳۲۸، الکافی: ج ۱ ص ۴۷۵، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۲۲۰.

۱-۳. دشواری ارتباط مستقیم با امام

بنی عباس که با شعار دوستی اهل بیت (ع) قدرت را به چنگ آورده بودند، امامان اهل بیت (ع) را خطری بالقوه و گاه بالفعل برای خود احساس می‌کردند که احتمال روی آوردن مردمان بدانان و زوال خلافت عباسی در هر زمان وجود داشت. از این رو، همگام با قدرت گرفتن بنی عباس، سختگیری نسبت به امامان اهل بیت (ع) شدت گرفت. از دوره منصور دوانیقی و پس از سال ۱۴۰ ق، فشارهای کارگزاران حکومت بر امامان (ع) و ناحیه امامت افزایش یافت. حمله شبانه به منزل آنان، دستگیری امام و یا افراد مرتبط با ایشان، حبس و تبعید انتمه (ع) در دوره امام کاظم (ع)، امام هادی (ع) و امام عسکری (ع)، تلاش جاسوسان حکومتی برای نفوذ میان یاران امام و... از جمله سختگیری‌هایی بود که اعمال می‌شد و امکان برقراری ارتباط مستقیم میان شیعیان عادی را با امام (ع) دشوار می‌کرد.

سختگیری‌ها در دوره منصور، هارون، متوکل و معتضد، شدت فراوان یافت. دستگیری محمد بن ابی عمیر در دوره هارون، به سبب آن بود که نام شیعیان مرتبط با ناحیه امامت را افشا کند.

۱-۴. تنوع نیازها

مراجعه به امام (ع) در دوره‌های اولیه به منظور پرسش و رفع نیاز علمی افراد بود؛ ولی گسترش جامعه شیعی و بهبود اوضاع فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، پرسش‌ها و راه‌کارهای جدیدی پدید آورد که با دوره پیشین، متفاوت بود. نیاز به ابلاغ موضع امام (ع) به جامعه شیعه در سریع‌ترین زمان ممکن و از مطمئن‌ترین مسیر، احساس می‌شد. موضعگیری سیاسی، فرهنگی و اجتماعی شیعیان، از جمله این موضوعات جدید بود. گاه انقلاب یا شورش‌هایی علیه حکومت جور با ظاهری موجه رخ می‌داد، ولی امام (ع) شیعیان را از ورود به این مجادلات، نهی می‌کرد. گاه مباحث اجتماعی یا فرهنگی پدید می‌آمد که لازم بود نظریات امام (ع) از طریق مطمئن به

شیعیان رسانده شود. نهی از مجادلات کلامی در دوره هارون و مأمون، از جمله مواردی است که بدون ارتباط و تعامل با امام علیه السلام، سبب آسیب دیدن نظام شیعی می‌گشت؛ زیرا سبب سوء ظن بیشتر حکومت و توده سنیان می‌گشت.

نکته بسیار مهم دیگر، ارتباط مالی افراد با ناحیه امامت بود. بهبود اوضاع اقتصادی شیعیان، سبب ازدیاد وجوه شرعی و تبرعات ارسالی به امام علیه السلام شد که نیاز به واسطه‌ای مطمئن، امانتدار و شایسته داشت که بتواند این اموال را به دور از دید مأموران حکومتی، جمع‌آوری کند و به امام تحویل دهد.

موقوفات ناحیه امامت در مناطق متفاوت نیز فراوان شده بود به گونه‌ای که در برخی مناطق مثل قم، صحابی بزرگواری همچون: احمد بن اسحاق،^۱ مسئول امور مالی موقوفات بود. سرپرستی و ساماندهی این موقوفات نیز از طریق و مسیر نهاد وکالت انجام می‌گرفت.

۱-۵. پدید آمدن انحرافات

سوء استفاده از جایگاه مقدس امامان و ادعای ارتباط با امام، از آسیب‌های مطرح در تاریخ شیعه محسوب می‌شود. امام رضا علیه السلام ضمن برشمردن برخی از افراد منحرف که به دروغ، ادعای رابطه با ائمه پیشین را داشتند، به این آسیب اشاره کرده‌اند.^۲ سوء استفاده غالیان، سبب انحراف در برخی از افرادی شد که گمان می‌کردند با نمایندگان آن ذوات مقدس، ارتباط دارند. امام صادق علیه السلام شخصاً برخی از افراد این گروه را لعن کرده و انحراف آنها را بیان نموده است.^۳

در دوره‌های پسین و با گسترش افراد و مناطق جغرافیایی، زمینه این آسیب، بیشتر فراهم می‌آمد؛ زیرا هر کس - بویژه اگر جاهت اجتماعی نیز داشت - ادعای

۱. تاریخ قم: ص ۲۱۱.

۲. ر.ک: رجال الکشی: ج ۲ ص ۵۹۱ ش ۵۴۴. نیز، ر.ک: ص ۵۹۰ ش ۵۴۲ و ص ۵۹۳ ش ۵۴۹.

۳. ر.ک: رجال الکشی: ج ۲ ص ۴۸۹ ش ۴۰۰.

ارتباط با امام عج را مطرح می‌کرد و در نتیجه، زمینه‌ای فراهم می‌آمد که کنترل آن، ممکن نبود. از این رو، لازم بود که ارتباط نامنظم، غیر تشکیلاتی و غیر منضبط، به ارتباطی نظام‌مند با چهره و شناسنامه مشخص تبدیل شود که بتواند ضمن جلب اعتماد مردم، ناخالصی‌های محتمل را نیز از خود و جامعه شیعی بزداید. تنها مرکزی که با انحرافات و سوء استفاده‌ها مبارزه می‌کرد و از طریق مطمئن، مطالب را به آگاهی عالمان می‌رساند، نهاد وکالت بود که با توجه به وجاهت و جایگاه آن در نزد مردم، این خلأ را به شایستگی پر نمود. گزارش‌های متعددی از فعالیت نهاد وکالت برای مبارزه با انحراف فارس بن حاتم قزوینی در دست است.^۱ در بخش مربوط به انحرافات و مدعیان وکالت، نمونه‌های دیگری ارائه خواهد شد.

۱-۶. آماده‌سازی برای دوره غیبت کبرا

آمادگی شیعه برای ورود به دوره غیبت بویژه غیبت کبرا، به تهیه مقدمات و تمرین و مهارت در ارتباط اجتماعی شیعیان نیازمند بود.

احاطه انجام دادن برخی از مسئولیت‌ها به وکیلان، پاسخگویی دانشمندان شیعه به مردم و عدم مراجعه مستقیم مردم به امام عج، پاسخگویی مکتوب به مردم و عالمان، کاهش رویارویی حضوری و... از جمله اقداماتی بود که برای آماده‌سازی جامعه شیعی برای زندگی در عصر غیبت، انجام شد.

مؤلف کتاب *إثبات الوصية* در این باره نوشته است:

امام هادی عج از بسیاری از شیعیان به استثنای افرادی از خواص خود، مستور بود. آن‌گاه که امامت به امام عسکری عج رسید، حتی با خواص شیعیان و جز آنها از پس پرده سخن می‌گفت، مگر در اوقاتی که به دربار حاکم می‌رفت. این استتار و در پرده بودن از جانب امام عسکری عج و پدر بزرگوارش برای آن بود که شیعیان

۱. ر.ک: رجال الکشی: ج ۲ ص ۸۰۶ ش ۱۰۰۲-۱۰۱۱.

با شرایط عصر غیبت صاحب الزمان علیه السلام آشنا و مانوس شوند و بدان عادت کنند.^۱ آغاز شدن غیبت با دوره غیبت صغرا نیز زمینه‌سازی برای ورود به دوره غیبت کبرا و تامة بود که دیگر، وکیلان و نایبان خاص نیز وجود نداشتند.

۲. وظایف نهاد وکالت

دقت در اسباب و دلایل تشکیل نهاد وکالت، وظایف این نهاد را نیز روشن می‌سازد. گفتنی است که وظایف نهاد وکالت در ابتدا محدود بود و با مرور زمان، گسترش یافت. وکیلان نخستین امام زمان علیه السلام، بیشتر به عنوان کارپرداز مالی و یا رابط مالی میان امت و امام بودند و وظایف محدودی داشتند؛ ولی با گذشت زمان و گسترش نهاد وکالت، وظایف و عملکرد آنان نیز گسترش یافت و در دوره عثمان بن سعید (وکیل خاص امام حسن عسکری علیه السلام) به اوج خود رسید و وظایف متعددی برای نهاد وکالت مشخص شد. نگاه ما در این مجموعه، به تمام کارکردهای نهاد وکالت در طول دوره فعالیت افزون بر دویست‌ساله آن است.

مهم‌ترین وظیفه نهاد وکالت، برقراری ارتباط میان شیعیان و امام علیه السلام بود که در حوزه‌های متفاوت اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، نمود می‌یافت. ساختار نهاد وکالت به گونه‌ای طراحی شده بود که بتواند بدون دغدغه و اضطراب، رابطه بین امام علیه السلام و شیعیان را تسهیل کند و نیاز شیعه به حضور امام علیه السلام در جامعه را برآورده سازد و آنان را در تکالیف محوله، یاری رساند.

رساندن نامه‌های حاوی سؤال و درخواست شیعیان از امام علیه السلام و تحویل پاسخ امام علیه السلام به شیعیان، از طریق نهاد وکالت صورت می‌گرفت. معمولاً جواب امام علیه السلام ذیل سؤال و در همان ورقه درج می‌شد و به پرسشگر داده می‌شد. از این رو، پاسخ امام علیه السلام با عنوان «توقیع» شهرت یافت.^۲

۱. اینبات الوصیة: ص ۲۱۷.

۲. توقیع: از ریشه وقع به معنای اثر نهادن بر چیزی است و در اصطلاح به امضا یا متنی گفته می‌شود که در ذیل

گاه، نامه‌های شیعیان از طریق پیک سیار، جمع‌آوری و به مرکز نهاد وکالت (یعنی بغداد) منتقل می‌شد.

شیوه نامه‌نگاری (مکاتبه) از دوره امام صادق (ع) آغاز شد و به مرور زمان، رواج یافت و در دوره غیبت صغرا به تنها شیوه ارتباط میان امام و مردم تبدیل شد. از این رو، نسبت تعداد مکاتبات امامان (ع) در مقایسه با مجموع احادیث آنان، به مرور زمان افزایش یافت و در دوره غیبت صغرا به بالاترین حد خود رسید. مهم‌ترین حوزه‌های انجام وظیفه نهاد وکالت را می‌توان این‌گونه برشمرد:

۲-۱. اقتصادی

به سبب رفاه اقتصادی پدید آمده در جامعه، واجبات مالی شیعیان در این دوره فراوان شده بود. افزون بر آن، مواردی همچون: موقوفات، نذورات، صدقات، هدایا و تبرعات نیز وجود داشت که در مجموع، درآمد فراوانی محسوب می‌شد. از جهت دیگر، ناحیه امامت برای تأمین هزینه خود، رفع نیاز نیازمندان شیعه، خانواده شهدا، هویت بخشی به نظام شیعه و... مخارج فراوانی داشت که از طریق جمع‌آوری اموال به دست آمده، آن را تأمین می‌کرد. نهاد وکالت، وظیفه جمع‌آوری اموال از مناطق مختلف را به عهده داشت و به دستور امام (ع) آنها را در موارد تعیین شده، هزینه می‌کرد.

در نامه امام حسن عسکری (ع) به شیعیان نیشابور آمده است:

هر فرد از شیعیان ما در آن ناحیه که از انحراف به دور و طالب حق است، حقوق ما را به ابراهیم بن عبده بپردازد و او نیز به رازی [وکیل ری و سرپرست وکلای شرق ایران] یا به کسی که او معین می‌کند، تحویل دهد.^۱

در توقیع صادره خطاب به نماینده امام (ع) در نیشابور، در باره تحویل اموال به

۱. ورقه یا ضمیمه آن، اضافه می‌شود (ر.ک: ج ۴ ص ۱۱۲) بخش پنجم: توقیعات / درآمد.

۱. رجال الکشی: ج ۲ ص ۸۴۷ ش ۱۰۸۸.

مسئول نهاد وکالت آمده است:

فَلَا تَخْرُجَنَّ مِنَ الْبَلَدَةِ حَتَّى تَلْقَى الْعَمْرِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِرَضَائِي عَنْهُ، وَتُسَلِّمَ عَلَيْهِ
وَتَعْرِفُهُ وَيَعْرِفَكَ، فَإِنَّهُ الطَّاهِرُ الْأَمِينُ الْعَفِيفُ الْقَرِيبُ مِنَّا وَإِلَيْنَا.^۱

از شهر بیرون نرو تا عمری را ببینی - که خدا به خاطر خشنودی ام از وی، از او
خشنود باشد - و بر او سلام بده و او را بشناس و او تو را بشناسد، که وی پاک و
امین و عقیف و به ما نزدیک و نزد ما عزیز است. پس هر چه برای ما از هر کجا
می آورند، تا پایان عمرش، به او برسانید تا او به ما برساند.

با توجه به این رویکرد بود که برخی از تجار قم، مستقیماً اموال خود را به سفیر
دوم (یعنی محمد بن عثمان) تحویل دادند.^۲

اموال تحویلی به نهاد وکالت، گاه واجبات مالی بود، همان گونه امام جواد علیه السلام در
نامه ای به علی بن مهزیار - وکیل ایشان در اهواز - دستور اخذ خمس در سال ۲۲۰
هجری را به او ابلاغ می نماید.^۳

جمع آوری درآمد موقوفات ناحیه امامت در نواحی مختلف نیز بر عهده نهاد
وکالت بود. احمد بن اسحاق اشعری در عصر امام عسکری علیه السلام، وکیل موقوفات در
قم بوده است.^۴ صالح بن محمد بن سهل نیز در زمان امام جواد علیه السلام، وکیل وقف قم
بوده است.^۵

در کتاب تاریخ قم، تعداد متولیان موقوفات در قم را حدود چهل نفر ذکر کرده
است.^۶ در گزارش رجال الکشی از اعزام دو نماینده از سوی امام جواد علیه السلام به قم

۱. ر.ک: ص ۳۲۸ ح ۶۱۳.

۲. الغيبة، طوسی: ص ۱۷۹.

۳. تهذیب الأحکام: ج ۴ ص ۱۴۱، الاستبصار: ج ۲ ص ۶۱، وسائل الشیعة: ج ۶ ص ۳۴۹.

۴. ر.ک: تاریخ قم: ۲۱۱.

۵. الکافی: ج ۱ ص ۵۴۸ ح ۲۷.

۶. تاریخ قم: ص ۱۸ (مقدمه).

برای اخذ وجوه شرعی از زکریا بن آدم، وکیل ناحیه در قم، سخن گفته شده است.^۱
 ابو جعفر محمد بن علی بن اسود - از عالمان قم و نماینده نهاد وکالت در قم -
 اموال مربوط به موقوفات قم را به ابو جعفر عمری - سفیر دوم امام علیه السلام - داد.^۲
 نهاد وکالت پس از تحویل اموال، قبض رسید آن را نیز برای آنان صادر می‌کرد
 که در اواخر عصر سفارت سفیر دوم، به سبب سخت‌گیری حکومت، مدتی قبض
 رسید صادر نمی‌شد.^۳

حجم اموال جمع‌آوری شده برای امام، گاه چنان زیاد بود که علی بن اسماعیل
 بن جعفر الصادق، در مقام سعایت از امام کاظم علیه السلام به یحیی بن خالد برمکی گفت:
 «اموال از شرق و غرب به سوی او سرازیر شده و در خزانه‌هایی نگاهداری می‌شود
 و زمینی به قیمت سی هزار دینار خریده است».^۴

فراوانی اموال در نزد وکیلان بویژه در آغاز کار نهاد وکالت، گاه سبب انحراف
 وکیلان و تازاج اموال ناحیه امامت نیز می‌گشت. مهم‌ترین سبب انحراف برخی از
 وکیلان امام کاظم علیه السلام و پیدایش گروه واقفه، به همین علت بوده است.^۵

موارد مصرف اموال جمع‌آوری شده توسط ناحیه وکالت نیز در گزارش‌هایی
 مورد اشاره قرار گرفته است: اعطای خرج سفر از سوی ناحیه مقدسه به فرد هندی
 تازه‌مسلمان و شیعه،^۶ فرستادن کفن و مخارج دفن ابو عبد الله حائری از سوی سفیر
 دوم به واسطه جعفر بن محمد بن متیل،^۷ و اعطای کفن به علی بن زیاد صیمری^۸ و

۱. رجال الکشی: ج ۲ ص ۸۵۸ ح ۱۱۱۵.

۲. کمال الدین: ص ۵۰۱ ح ۲۸.

۳. الغیبه، طوسی: ص ۲۲۴.

۴. الغیبه، طوسی: ص ۲۱، الارشاد: ص ۲۹۹، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۳۲۶.

۵. ر.ک: الغیبه، طوسی: ص ۴۳، رجال الکشی: ص ۷۰۶ ش ۷۵۱ و ص ۷۶۷ ش ۸۸۸.

۶. ر.ک: ج ۵ ص ۳۳ ح ۷۷۹.

۷. ر.ک: ص ۲۴۳ ح ۶۲۲.

۸. ر.ک: ج ۴ ص ۴۲۱ ح ۷۴۶.

حسن بن نصر قمی از سوی ناحیه مقدسه،^۱ از جمله گزارش‌های مصرف اموال از جانب ناحیه مقدسه است.

در گزارشی دیگر از پرداخت مستمری به گروهی از طالبیان^۲ در زمان امام عسکری علیه السلام سخن گفته شده است که پس از شهادت ایشان فقط به افراد معتقد به امامت امام عصر پرداخت شد و مستمری دیگران قطع شد.^۳

۲-۲. فرهنگی

اگر چه رویکرد مالی و اقتصادی در وکیلان دوره‌های اولیه، بیشتر به چشم می‌آید، ولی در سال‌های میانی و در مقاطع و نقاط عطف بویژه سیال‌های منتهی به عصر غیبت، کارکرد فرهنگی وکیلان، نمایان‌تر می‌شود. از جمله پس از شهادت هر امام علیه السلام و در فاصله زمانی موجود میان امام پیشین و امام پسین، وکیلان و نهاد وکالت به عنوان گروه معتمد مردم، جایگاهی ویژه داشتند و شبهه و حیرت آنان را برطرف می‌کردند.

پس از شهادت امام جواد علیه السلام بزرگان شیعه در منزل محمد بن فرج - وکیل برجسته امام جواد علیه السلام - جمع شدند و در باره امامت امام هادی علیه السلام گفتگو کردند.^۴ گزارش‌های دیگری از عملکرد فرهنگی کارگزاران نهاد وکالت نیز در دست است. علی بن مسیب، از امام رضا علیه السلام پرسید: فاصله محل سکونت من با شما بسیار است... اکنون معالم دین خود را از چه کسی بگیرم؟ امام رضا علیه السلام وکیل ناحیه مقدسه در قم را به عنوان امین دین و دنیا معرفی کرد و فرمود: «از زکریا بن آدم یادگیر که

۱. الکافی: ج ۱ ص ۵۲۲ ح ۲۷ و ص ۵۱۲ ح ۴.

۲. مراد از طالبیان، افرادی از خاندان ابو طالب هستند که در این جا به سبب برخورداری از حق خمس، یاد شده‌اند.

۳. الکافی: ج ۱ ص ۵۱۸ ح ۷.

۴. الکافی: ج ۱ ص ۳۲۴ ح ۲.

نسبت به دین و دنیا امین است». علی بن مسیب گوید: پس از بازگشت از خدمت امام علیه السلام نزد زکریا بن آدم رفتم و آنچه را بدان نیاز داشتم، از وی پرسیدم.^۱

احمد بن اسحاق - از وکیلان ناحیه در قم - از امام عسکری علیه السلام در باره مرجع علمی پاسخگو به نیازهای فرهنگی خود پرسش کرد و امام علیه السلام، عثمان بن سعید عمری را معرفی کرد و فرمود: «این عثمان بن سعید، مورد وثوق و امین است و هرچه بگوید و به شما برساند، از جانب من گفته و ابلاغ کرده است».^۲

جایگاه فرهنگی وکیلان ارشد و نهاد وکالت پس از شهادت امام عسکری علیه السلام بیشتر نمایان می‌شود. در سال ۲۶۰ هجری و با آغاز غیبت امام مهدی علیه السلام، شخصیت معتمد و برجسته‌ای که می‌توانست حیرت و سرگردانی را از جامعه شیعه بزدايد، شخص عثمان بن سعید عمری بود که وجاهت فراوانی را به سبب داشتن وکالت از امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام و ارتباط مستقیم با آنان کسب کرده بود. مقبولیت عمومی ایشان و پشتیبانی عالمان شیعه از ایشان، سبب عبور جامعه شیعه از دوره بحران شد.

وکیل دوم، جناب محمد بن عثمان و وکیل سوم، جناب حسین بن روح نوبختی، صبغه فرهنگی بیشتری داشتند. محمد بن عثمان، وثاقت خویش را با تصریح امام عسکری علیه السلام و امام مهدی علیه السلام بر کرسی نشانده و پاسخگوی شبهات فرهنگی فراوانی بود.

حسین بن روح نیز پس از انحراف شلمغانی اعلام کرد که کتب او که در زمان استقامت نوشته شده، مفید و قابل استفاده است. او به سخن امام عسکری علیه السلام نسبت به کتب ابن فضال استناد کرد که فرموده بود: خذوا ما رَوَوْا و ذروا ما رَأَوْا؛^۳ آنچه را روایت

۱. رجال الکنتی: ج ۲ ص ۸۵۸ ش ۱۱۱۲.

۲. النبیة، طوسی: ص ۲۱۵.

۳. ر. ک: ص ۳۶۸ ح ۶۳۹.

کرده‌اند. بپذیرید و آنچه را نظر داده‌اند رها کنید.

انتقال سؤالات علمی دانشمندان شیعه از طریق نهاد وکالت و پاسنخگویی ناحیه مقدسه به آن پرسش‌ها در مورد فراوانی گزارش شده است که بازتاب وظیفه فرهنگی نهاد وکالت است. یعنی نهاد وکالت، رابط ناحیه امامت با دانشمندان بوده است. پرسش‌های فراوان محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری و پاسخ‌های امام علیه السلام از این گروه است.^۱

اصولاً نگاه شیعیان بویژه دانشمندان به منصب امامت، از منظری عالمانه و فرهنگی بود و نهاد وکالت به عنوان ارتباط با ناحیه امامت، از جایگاه فرهنگی خاص بهره‌مند بود. گفتنی است که عالمان دین، فقیهان و متکلمان، وظیفه اصلی در رفع مشکلات علمی را بر عهده داشتند؛ ولی در موارد خاص و بحرانی که حتی عالمان نیز قادر به رفع مشکل نبودند، وکیلان و نهاد وکالت به میدان می‌آمدند و زمینه رفع بحران را فراهم می‌کردند.

۲-۳. سیاسی اجتماعی

نهاد وکالت اگر چه در ابتدا نهادی اقتصادی و فرهنگی جلوه می‌کند، ولی ویژگی‌های سیاسی - اجتماعی این نهاد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در دوره پس از آغاز غیبت امام عصر علیه السلام، نهاد وکالت و نمایان خاص به عنوان وکیل و جانشین امام علیه السلام، رهبری سیاسی - اجتماعی شیعیان را بر عهده گرفتند. رهبری جامعه شیعه در این دوره سخت و بحرانی، مهم‌ترین وظیفه نمایان خاص و نهاد وکالت محسوب می‌شد؛ زیرا تنها مرکز ثقل و نقطه اتکای جامعه شیعه در آن دوره محسوب می‌شد.

گفتنی است که جایگاه سیاسی - اجتماعی نهاد وکالت، به این دوره، منحصر

۱. ر. ک: ج ۴ ص ۱۸۷ (پاسخ پرسش‌های محمد بن عبدالله حمیری).

نیست. وکیلان در دوره‌های پیشین نیز فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی داشتند. دستگیری وکیلان متعدد توسط حکومت بنی عباس، حاکی از اثرگذاری نقش سیاسی - اجتماعی آنان در میان شیعیان است. زندانی شدن چند وکیل در متون تاریخی، مطرح شده است: علی بن جعفر همانی، وکیل امام هادی (عج)،^۱ محمد بن فرج، وکیل دیگر امام هادی (عج)،^۲ ابو هاشم جعفری،^۳ ابو علی بن راشد، عیسی بن جعفر بن عاصم و ابن بند.^۴ حتی حسین بن روح نوبختی وکیل سوم که جایگاه سیاسی - اجتماعی ویژه‌ای در جامعه و حتی در دربار خلافت داشت نیز دستگیر شد و مدتی را در زندان گذراند.

۲-۴. حفاظتی

یکی از مهم‌ترین کارکردهای نهاد وکالت، ایجاد لایه پوششی و پدید آوردن سپر حفاظتی برای امام (عج) بود. مصونیت امام (عج) و جایگاه امامت از گزند دشمنان، از مهم‌ترین وظایف نهاد وکالت، محسوب می‌شود. از جانب دیگر، نهاد وکالت، به سبب گستردگی تشکیلات و ارتباط نظام‌مند و مخفی، زمینه مصونیت شیعیان را نیز فراهم می‌کرد تا حکومت، کمتر متعرض افرادی شود که در پی ملاقات با امام (عج) بودند و یا جاسوسانی که در پی شناسایی افراد مرتبط با امام و ناحیه امامت بودند، نتوانند متعرض مردم شوند.

کارکرد نیابتی نهاد وکالت در پیگیری مباحث مرتبط با امام و امت، در زمان حضور امام (عج)، سبب مراجعه کمتر شیعیان به امام (عج) می‌شد و کاهش مراجعات، سبب مصون ماندن امام (عج) از اتهام تشکیل گروه مخالف می‌گشت. همچنان که

۱. رجال الکشی: ج ۲ ص ۸۶۵ ح ۱۱۲۹.

۲. الکافی: ج ۱ ص ۵۰۰ ح ۵.

۳. الغرائج و الجرائع: ج ۲ ص ۶۸۲ ح ۱.

۴. الغیبه، طوسی: ص ۲۱۲، رجال الکشی: ج ۲ ص ۸۶۲ ح ۱۱۲۲.

کاهش مراجعه مردم به امام علیه السلام سبب مصون ماندن آنان از تعقیب مأموران حکومتی ای می شد که بیت امام علیه السلام را تحت نظر داشتند. بدین سبب، زمانی که خفقان سیاسی شدت می گرفت، به دستور امام، تمام ملاقات ها لغو می شد و گاه افراد مراجعه کننده از مراجعه به وکیلان نیز منع می شدند.^۱

۳. ساختار نهاد وکالت

اصطلاح نهاد وکالت - که در این نوشتار از آن استفاده می شود -، نشان دهنده ساختاری تشکیلاتی و منضبط است. اگر چه به سبب ابتدایی بودن آن تشکیلات، در توصیف آن، از عبارت «سازمان» نمی توان استفاده کرد؛ زیرا تعریف سازمان در حوزه اداری معاصر، به گونه ای است که نهادهای ابتدایی دوره کهن را در بر نمی گیرد.

نهاد وکالت در آغاز، ساختاری ساده و بسیط داشت؛ ولی پس از سال دویست هجری و بویژه در دوره امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام، ساختاری منضبط و تشکیلاتی یافت. امام علیه السلام در رأس هرم قرار داشت و نایب خاص، پس از ایشان قرار می گرفت. در رده بعدی، وکلای ارشد قرار داشتند که منطقه بزرگی را (مثل منطقه شمال ایران از ری تا خراسان) تحت پوشش داشتند. سپس نوبت به وکلای جزء می رسید که معمولاً در نواحی دوردست و زیر نظر وکلای ارشد به فعالیت می پرداختند. وکلای ارشد و وکیلان جزء، در منطقه خود مقیم بودند. وکیلان موقوفات نیز در مناطقی که اموال وقفی وجود داشت، در کنار وکیلان جزء قرار می گرفتند.

افزون بر وکیلان گفته شده، گاه نمایندگان از سوی رهبری نهاد به صورت سیار به مناطق متفاوت اعزام می شدند و اموال جمع آوری شده نزد وکیلان را به مرکز،

منتقل می‌کردند. گاه وکیلان جزء یا وکلای موقوفات، شخصاً به مرکز منطقه و یا بغداد - مرکز نهاد وکالت - می‌رفتند و گاه نمایندگانی را برای ارسال اموال و یا مکتوبات، اعزام می‌کردند.

عملکرد وکیلان ارشد، جزء و موقوفات، از طرف افراد ارشد و گاه شخص امام (عج) بررسی می‌شد و گاه به مؤاخذه و بازخواست آنها منجر می‌گشت. اختلاف بین وکیلان رده پایین بویژه در مناطق مشترک نیز به وسیله مقامات بالاتر و گاه امام (عج) حل و فصل می‌شد.

ظاهراً نصب نایب خاص و وکلای ارشد، با توفیق مستقیم امام (عج) انجام می‌شد. این امر بویژه در مواردی که وکیل منطقه از دنیا می‌رفت و وکیل جدید جایگزین او می‌گشت، اهمیت می‌یافت. گزارش‌های جالبی از انتصاب ابوعلی بن راشد، پس از علی بن حسین بن عبدربه - وکیل امام (عج) در مدائن و اطراف بغداد - در دست است.^۱

همچنین در نصب ابراهیم بن عبده به عنوان وکیل منطقه نیشابور، توفیقات چندی صادر شده است که حاکی از اختلاف نظر در محدوده جغرافیایی وکیلان جزء آن منطقه است.^۲

۴. ویژگی‌های وکیلان

جایگاه وکیلان و کارگزاران نهاد وکالت در میان مردم به عنوان حلقه وصل امام و مردم، اقتضا می‌کرد که آنان از ویژگی‌هایی فراتر از دیگران برخوردار باشند؛ ویژگی‌هایی همچون: عدالت و وثاقت، مدیریت، رازداری و پنهانکاری، و جاهت اجتماعی، اعتقاد به کار تشکیلاتی، کاردانی، نظم و انضباط، احتیاط، علم، قداست، ورع و تقوا و... از لوازم کارگزاران نهاد وکالت بوده است.

۱. ر.ک: رجال الکشی: ج ۲ ص ۷۹۹ ش ۹۹۱-۹۹۲.

۲. ر.ک: رجال الکشی: ج ۲ ص ۷۹۷ ش ۹۸۳ و ص ۸۴۸ ش ۱۰۸۹.

روشن است که این ویژگی ها در همه کارگزاران، یکسان نبوده است؛ بلکه موقعیت و رتبه آنان در نهاد وکالت در لزوم دارا بودن صفات والاتر و کامل تر، دخالت داشته است. برخی از مهم ترین ویژگی های کارگزاران از این قرار است:

۴-۱. کاردانی، مدیریت و تدبیر

اولین و مهم ترین ویژگی وکیلان کل و جزء ناحیه مقدسه، تدبیر، کاردانی و مدیریت شیعیان در فضای خفقان آلوده سیاسی حاکم بر جامعه اسلامی بود. گروه شیعیان در این فضای آلوده و پُرخطر، نیاز به رهبرانی داشت که با مدیریت و تدبیر خاص، این مجموعه را از این دوره خطرناک، به سلامتی عبور دهد، آسیب های محتمل را شناسایی کند و ارتباط درونی توده شیعیان را با رهبر غایب خویش به گونه ای ساماندهی نماید که هم آرامش درونی جامعه شیعی استمرار یابد و هم بهانه ای در دست حاکمیت عباسی قرار نگیرد. انضباط شخصی و تشکیلاتی در این مجموعه، نیاز اولیه و بسیار مهم بود.

زمانی عبد الله بن سلیمان - وزیر عباسیان - برای نفوذ در میان وکلا و شناسایی آنان، جاسوسانی را مأمور کرد تا پول هایی را به عنوان وجوه شرعی به وکلا تحویل دهند. از طرف ناحیه مقدسه به همه وکیلان ابلاغ شد که هیچ کس پولی از کسی قبول نکند. این دستور به صورت کامل انجام شد و جاسوسان نتوانستند حتی از یک وکیل ناحیه مقدسه، سندی به دست آورند. جاسوسی نزد محمد بن احمد رفت و هر چه در پرداخت پول به او اصرار کرد، او تجاهل کرد و همه چیز را انکار نمود.^۱ حسین بن روح نوبختی برای آن که ناحیه وکالت آسیب نیند، دربان خود را - که به معاویه ناسزا گفته بود - از کار برکنار کرد. در کاردانی و تدبیر حسین بن روح همین بس که او در عین دارا بودن نیابت خاص امام مهدی علیه السلام، با دربار عباسی و

وزرای آنان نیز ارتباط و رفت و آمد داشت.

عثمان بن سعید نیز با استفاده از جایگاه خویش به عنوان تاجر روغن و عسل در مرکز خلافت اسلامی، رفت و آمد داشت و امور مربوط به نهاد وکالت را رهبری می نمود.

۴-۲. رازداری و نهان کاری

موقعیت خاص نهاد وکالت اقتضا می کرد که مخفی کاری، راه کار اصلی در تمام امور مرتبط با آن باشد. از این رو، مدیریت و سلسله مراتب در آن، از دشواری خاصی برخوردار بود.

جعفر بن احمد بن متیل و پدرش احمد بن متیل، از اعضای اصلی نهاد وکالت در دوره محمد بن عثمان (نایب دوم) بودند؛ ولی هنگام تعیین نایب سوم، حسین بن روح نوبختی - که رتبه ای پایین تر از آنها داشت - به عنوان نایب سوم معرفی شد. ابو سهل نوبختی در توجیه دلایل انتخاب حسین بن روح، به ویژگی نهان کاری کامل در نهاد وکالت اشاره کرده و گفته است: «اگر من مکان امام غایب را چنان که ابو القاسم حسین بن روح می داند، می دانستم، شاید در تنگنای محاجه، آن را بر خصم افشا می کردم. در صورتی که ابو القاسم [حسین بن روح] اگر امام را زیر عبای خود پنهان داشته باشد و او را با قیچی، ریزریز کنند، امام را آشکار نخواهد کرد»^۱. حسین بن روح، در سایه همین پنهان کاری، حتی با دربار عباسی رابطه ای نزدیک داشت.

وکیل اول، عثمان بن سعید عمری - که از کودکی در خانه امام هادی (عج) حضور داشت - به عنوان تاجر روغن و عسل، شهره بود و در پناه شغل خویش، نامه های متبادل شده بین امام، وکیلان جزء و مردم را منتقل می کرد.

داوود بن اسود، واسطه امام عسکری علیه السلام برای رساندن برخی از نامه‌های عثمان بن سعید بود؛ نامه‌هایی که در قالبی چوبی جاسازی شده بود و او بدون آن که از محتوای آن آگاه باشد، مأمور رساندن آنها بود. بر اثر بی احتیاطی او، چوب حامل نامه‌ها شکسته و نامه‌ها بیرون ریخته شد و به سبب این بی احتیاطی، مورد مؤاخذه امام قرار گرفت.^۱

یادکرد کنایی نام امام علیه السلام در نوشته‌ها و گفته‌ها نیز گونه‌ای پنهانکاری و رازداری شمرده می‌شود. در نامه‌ها و حواله‌های مالی، از امام علیه السلام به عنوان «غریم» یعنی طلبکار یاد می‌شد که در نزد صاحبان و رابطان مالی، لقبی شناخته شده بود؛ ولی در نزد دیگران، بسیار عادی جلوه می‌کرد.

این شیوه سبب شد هنگامی که دستگاه جاسوسی بنی عباس، برای شناسایی سازمان وکالت، جاسوسانی را به سراغ آنان فرستاد، آنان به راحتی از این دام فرار کردند و توانستند نهاد وکالت را از آسیب جدی، مصون دارند.

۴ - ۳. عدالت و وثاقت

نماینده‌گی بی واسطه یا با واسطه امام علیه السلام در امور مالی، نیازمند اعتماد امام و عدالت و وثاقت شخص است بویژه در مورد کسانی که نمایندگی منطقه‌ای را بر عهده داشتند. همچنین رابط بودن بین امام و مردم و انتقال پرسش‌ها و پاسخ‌ها اقتضا می‌کرد که امام علیه السلام و مردم به این نمایندگان اعتماد داشته باشد.

در برخی از دوره‌ها - که گاه از آن با نام دوران «حیرت» یاد می‌شود - تنها وثاقت افراد و نهاد وکالت بود که می‌توانست ریشه تردیدها را بزدايد و کار را سامان دهد. برخی از وکیلان - همچون نایبان خاص - به صراحت از جانب امام علیه السلام توثیق شده‌اند. «العمری و ابنة یقْتان، فما اذیا ایلک عتی فَعْتی یُوْدیان؛ عمری و فرزند او مورد اعتماد من

هستند و آنچه به تو برسانند، از سوی من رسانده‌اند.^۱

حتی برخی از نمایندگان که در پایان کار، منحرف شدند، در دوره فعالیت در نهاد وکالت، استقامت داشته و مورد توثیق امام عج قرار گرفته‌اند.^۱

امام مهدی عج در سخنی عام، وثاقت کلی نمایندگان نهاد وکالت را بیان کرده و فرموده است:

لَيْسَ فِينَا شَكٌّ وَلَا فِيمَنْ يَقُومُ مَقَامَنَا شَكٌّ.^۲

هرگز در باره ما و کسانی که از طرف ما فعالیت می‌کنند، نباید شک شود.

بسیاری از رجالیان با تعمیم وثاقت مالی و کیلان، وثاقت رجالی آنان را به صرف دارا بودن مقام وکالت پذیرفته‌اند. شیخ طوسی،^۳ علامه حلی،^۴ شیخ بهایی،^۵ و وحید بهبهانی،^۶ از کسانی هستند که به تصریح یا به اشاره، وکالت از ناحیه امام عج را دلیل توثیق فرد بر شمرده‌اند.

مرحوم وحید بهبهانی نوشته است که ائمه علیهم‌السلام تنها کسانی را که مورد اعتماد و وثوق بوده و از عدالت برخوردار بودند، به وکالت نصب می‌کردند.^۷

گفتنی است که برخی از رجالیان همانند شیخ عبد‌النبی جزایری^۸ و آیه الله خوئی،^۹ با این تلازم مخالفت کرده‌اند. مرحوم خوئی نوشته است: اگر این تلازم

۱. رجال الکشی: ر.ک: ج ۲ ص ۸۴۴ ش ۱۰۸۸.

۲. ج ۴ ص ۱۷۰ ح ۶۷۸.

۳. الغيبة، طوسی: ص ۲۰۹.

۴. رجال الطوسی: ص ۴.

۵. تنقیح المقال: ج ۱ ص ۲۱.

۶. همان: ج ۱ ص ۲۱۰-۲۱۱.

۷. تنقیح المقال: ج ۱ ص ۲۱۰.

۸. مقیاس الهدایة: (چاپ شده در تنقیح المقال: ج ۳ ص ۷۷). نیز، ر.ک: ص ۲۸۲ (سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه علیهم‌السلام).

۹. معجم رجال الحدیث: ج ۳ ص ۷۷.

وجود داشت، حتی یک مورد خیانت و انحراف در سازمان وکالت پدید نمی آمد، در حالی که مسلم است مواردی از انحراف در این نهاد، پدید آمده است.^۱

نکته: آگاهی چندانی از میزان دانش دینی و مباحث حدیثی تمام وکیلان در دست نیست. روشن است که بیشتر وکیلان، از عالمان طراز اول و شاخص منطقه جغرافیایی خود نبوده اند. حتی نایبان خاص وکیلان ارشد نیز از عالمان طراز اول محسوب نمی شدند. عثمان بن سعید، به غیر از روایاتی که به سبب موقعیت اداری خود در نهاد وکالت نقل کرده است، روایات اندکی دارد. محمد بن عثمان و حسین بن روح نیز اگر چه روایات بیشتری دارند، ولی در مقایسه با محدثان، فقیهان و دیگر عالمان شیعه، از جایگاه علمی ویژه‌ای برخوردار نبوده اند. در میان وکیلان دیگر ناحیه مقدسه، گاه راویان و عالمانی همچون: احمد بن اسحاق و شلمغانی به چشم می آیند؛ ولی مشخص است که ویژگی علمی آنان مورد توجه نبوده است، حتی در رتبه بندی و جایگاه اداری وکیلان نیز جایگاه علمی آنان مورد توجه نبوده و ویژگی های اجتماعی و مدیریتی آنان اهمیت بیشتری داشته است.^۲

در دوره فعالیت وکیلان، حتی در غیبت صغرا عالمان بزرگی در قم و بغداد می زیستند؛ ولی در نهاد وکالت جایگاهی نداشتند. حتی حسین بن روح، کتاب التادیب را از شهر بغداد نزد علمای قم فرستاد و نظر آنان را نسبت به آن جویا شد.

از این جهت، به نظر می رسد که ویژگی علمی در مجموعه افراد وکالت به عنوان شاخص، لحاظ نمی شده است و ویژگی های اجتماعی، اداری و تشکیلاتی، مورد توجه بوده است. جالب آن که عالمان طراز اول شیعی، به وکیلان مراجعه کرده و

۱. همان جا.

۲. ر.ک: جرعدای از دریا: ج ۱ ص ۱۷۳. آیه الله شبیری زنجانی نوشته اند: نواب اربعه، هیچ یک به عنوان مراجع علمی طایفه امامیه مطرح نبوده اند.

پاسخ سؤالات و ابهامات خود را از طریق آنان از امام عج می‌پرسیدند. مردم نیز برای پاسخگویی به پرسش‌های خود از شیوه متعارف مراجعه به عالمان استفاده می‌کردند.

۵. قلمرو جغرافیایی نهاد وکالت

گستره جغرافیایی نهاد وکالت، به پراکندگی جمعیت شیعیان در نقاط متفاوت سرزمین‌های اسلامی، وابسته بود. مرکز نهاد وکالت در بغداد مستقر بود و در نواحی عراق همچون: کوفه، مداین، واسط، بصره و نصیبین، نمایندگانی داشت. بیشترین فعالیت وکیلان در نواحی ایران بود که شهرهایی همچون: قم، آوه، همدان، ری، قزوین، کرمانشاه، آذربایجان، اهواز، خراسان (بیهق، سبزوار، مرو، بلخ، کابل، سمرقند و بخارا) وکیلان مستقل داشتند.

در شبه جزیره عربستان، از جمله: مدینه، مکه و یمن نیز نهاد وکالت فعال بود. گفتنی است که در دوره‌های متفاوت، از نمایندگان متفاوت این سرزمین‌ها یاد شده است.

گزارشی از فعالیت نهاد وکالت در سایر سرزمین‌های اسلامی در دست نیست که به علت عدم حضور شیعیان و یا شمار اندک شیعیان در آن بلاد است.

اکنون به اختصار، نمایندگان متفاوت سرزمین‌های شیعه‌نشین را در دوره‌های متفاوت ذکر می‌کنیم. شهرهای مدینه و مکه به سبب آن که از دوره آغازین وکالت، مرکز فعالیت وکیلان بوده‌اند، مقدم شده و سپس به مناطق مختلف عراق و آن‌گاه به مناطق ایران پرداخته‌ایم.

ترتیب ذکر وکیلان نیز بر حسب تاریخ‌مندی زمان وکالت آنهاست:

۱. مدینه

- مفضل بن عمر در دوره امام صادق علیه السلام؛^۱
 معلى بن خنيس، در دوره امام صادق علیه السلام؛^۲
 نصر بن قاموس، در دوره امام صادق علیه السلام؛^۳
 عبد الرحمان بن حجاج، در دوره امام صادق علیه السلام تا امام جواد علیه السلام؛^۴
 هشام ابن ابراهيم، در دوره امام رضا علیه السلام؛^۵
 محمد بن احمد بن حماد، در دوره امام حسن عسکری علیه السلام؛^۶
 يحيى بن محمد عريضي، در دوره غيبت؛^۷

۲. مکه

- خالد بن نجیح، در دوره امام کاظم علیه السلام؛^۸
 علی بن جعفر همانی، در دوره امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام؛^۹

۳. کوفه

- عبد الرحمان بن حجاج، در دوره امام صادق علیه السلام تا امام جواد علیه السلام؛^{۱۰}

۱. الغيبة، طوسی: ص ۲۱۰، بحار الأنوار: ج ۲۷ ص ۳۴۲، تنقیح المقال: ج ۳ ش ۱۲۰۸۴، رجال الکشی: ج ۲ ص ۶۲۰ ح ۵۹۵.
 ۲. الغيبة، طوسی: ص ۲۱۰، بحار الأنوار: ج ۲۷ ص ۸۱.
 ۳. الغيبة، طوسی: ص ۲۱۰، تنقیح المقال: ج ۳ ش ۱۲۴۵۱.
 ۴. الغيبة، طوسی: ص ۲۰۹.
 ۵. تنقیح المقال: ج ۳ ص ۱۲۸۴۶.
 ۶. رجال الکشی: ج ۲ ص ۷۹۸ ح ۹۸۸.
 ۷. کمال الدین: ص ۴۹۷ ح ۱۸ و ص ۴۴۰ ح ۶.
 ۸. الخرائج و الجرائع: ج ۲ ص ۷۱۵ ح ۱۴، بصائر الدرجات: ص ۲۸۵، بحار الأنوار: ج ۴۸ ص ۵۴ ح ۵۵.
 ۹. الغيبة، طوسی: ص ۲۱۲، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۲۲۴، رجال الکشی: ج ۲ ص ۸۶۵ ح ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰.
 ۱۰. الخرائج و الجرائع: ج ۲ ص ۷۱۶ ح ۱۵، تنقیح المقال: ج ۱ ش ۵۶۱۸.

- حیان سراج، در دوره امام کاظم (ع)؛^۱
صفوان بن یحیی، در دوره امام رضا (ع) و امام جواد (ع)؛^۲
ایوب بن نوح، در دوره امام هادی (ع)؛^۳
خانندان بنو کولی، در دوره غیبت صغرا؛^۴
خانندان بنی زجوجی، در دوره غیبت صغرا؛^۵
خانندان بنو زراره، در دوره غیبت صغرا؛^۶
عاصمی، در دوره غیبت صغرا؛^۷
ابو جعفر زجرجی، در دوره غیبت صغرا؛^۸
احمد بن محمد بن سلیمان رازی، در دوره غیبت صغرا.^۹

۴. بغداد

- عبد الرحمان بن حجاج، در عصر امام کاظم (ع) تا امام جواد (ع)؛^{۱۰}
زیاد بن مروان قندی، در عصر امام کاظم (ع)؛^{۱۱}
محمد بن فرج، در دوره امام جواد (ع) و امام هادی (ع)؛^{۱۲}

-
۱. رجال الکشی: ج ۲ ص ۷۶۰ ش ۸۷۱.
۲. رجال النجاشی: ج ۱ ص ۴۳۹ ش ۵۲۲. تنقیح المقال: ج ۲ ش ۵۷۸۰. نیز. ر.ک: تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج): ص ۱۳۶.
۳. زجباب نجاس: ص ۷۴.
۴. الفصول المشرفة فی الغیبة، مفید: ص ۳۶۱.
۵. الغیبة، طوسی: ص ۱۸۵.
۶. الغیبة، طوسی: ص ۱۸۵.
۷. کمال الدین: ص ۴۴۳ ح ۱۶.
۸. الغیبة، طوسی: ص ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۲۱۲.
۹. الغیبة، طوسی: ص ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۲۱۲.
۱۰. رجال النجاشی: ج ۲ ص ۴۹ ش ۶۲۸. خلاصة الألقاب: ص ۱۱۳. رجال الکشی: ج ۲ ص ۴۹۳ ش ۸۰۷ و ۸۰۸ و ص ۷۳۵ ش ۸۲۱.
۱۱. رجال الکشی: ج ۲ ص ۷۶۶ ش ۸۸۶.
۱۲. الکافی: ج ۱ ص ۳۲۴ ح ۲.

- حسین بن عبد ربّه، در عصر امام هادی علیه السلام؛^۱
 ابو علی بن راشد، در عصر امام هادی علیه السلام؛^۲
 عروة بن یحیی دهقان، در عصر امام عسکری علیه السلام؛^۳
 سلیمان نواده زراره، در عصر امام هادی علیه السلام؛^۴
 احمد بن اسحاق، در دوره غیبت صغرا؛^۵
 محمد بن احمد بن جعفر قطان، در عصر غیبت صغرا؛^۶
 حاجز بن یزید و شاء، در عصر غیبت صغرا؛^۷
 محمد بن صالح همدانی، در عصر غیبت صغرا؛^۸
 محمد بن جعفر اسدی رازی، در عصر غیبت صغرا؛^۹
 ابو محمد علی بن علی بن همام؛^{۱۰}
 ابو عبد الله بن محمد کاتب؛^{۱۱}
 ابو عبد الله باقطنی؛^{۱۲}
 ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی؛^{۱۳}
 ابو عبد الله حسن بن و جناء؛^{۱۴}

۱. رجال الکشی: ج ۲ ص ۸۰۰ ش ۹۹۲.
 ۲. همان جا.
 ۳. رجال الکشی: ج ۲ ص ۸۴۲ ش ۱۰۸۶ و ص ۸۴۴ ش ۱۰۸۸.
 ۴. شرح مشیخة تهذیب الأحکام، سید حسن خراسان (انتهای جلد ۱۰ تهذیب الأحکام)، ص ۱۳-۱۶.
 ۵. دلائل الإمامة: ص ۲۷۲ و ۲۷۵-۲۷۷.
 ۶. بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۰۰-۳۰۳: دلائل الإمامة: ص ۲۸۳-۲۸۵.
 ۷. الکافی: ج ۱ ص ۵۲۱، کمال الدین: ص ۴۸۸ و ۴۹۹، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۲۹۴، ۲۹۵ و ۲۹۶.
 ۸. الکافی: ج ۱ ص ۵۲۱ ح ۱۵، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۲۹۷.
 ۹. کمال الدین: ص ۴۵۴-۴۶۵ ح ۲۲.
 ۱۰. الثغیبة، طوسی: ص ۲۲۶-۲۲۷.
 ۱۱. همان جا.
 ۱۲. همان جا.
 ۱۳. همان جا.
 ۱۴. الثغیبة، طوسی: ص ۲۲۶-۲۲۷ و ص ۱۹۲، نوابغ الرواة: ص ۹۶، کمال الدین: ص ۵۰۲ ح ۳۱.

جعفر بن متیل؛^۱

احمد بن جعفر بن متیل؛^۲

بلالی، در عصر امام هادی (ع)، امام عسکری (ع) و ابتدای غیبت صفرا؛^۳

محمد بن علی شلمغانی، در عصر وکیل دوم؛^۴

مدائنی، در عصر وکیل دوم.^۵

۵. سامرا

عثمان بن سعید عمری، در دوره امام هادی (ع)، امام عسکری (ع) و غیبت صفرا؛^۶

فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی، در دوره امام هادی (ع)؛^۷

علی بن جعفر همانی، در دوره امام عسکری (ع)؛^۸

حسن بن احمد در دوره غیبت صفرا.^۹

۶. قم

عبدالعزیز بن مهتدی قمی، در دوره امام رضا (ع)؛^{۱۰}

زکریا بن آدم قمی، در دوره امام رضا (ع) و امام جواد (ع)؛^{۱۱}

مسافر، در دوره امام جواد (ع)؛^{۱۲}

۱. الغیبة، طوسی: ص ۲۲۶.

۲. الغیبة، طوسی: ص ۲۲۶.

۳. الغیبة، طوسی: ص ۲۴۵-۲۴۶.

۴. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (ع): ص ۱۹۵ (به نقل از: تاریخ الاسلام، ذهبی: ج ۲۵ ص ۱۹۱).

۵. الغیبة، طوسی: ص ۲۲۵-۲۲۷. معارج الآثار: ج ۵۱ ص ۳۲۰-۳۲۱.

۶. الغیبة، طوسی: ص ۲۱۴.

۷. رجال الکشی: ج ۲ ص ۸۰۹ ش ۱۰۰۸ و ص ۸۰۷ ش ۱۰۰۶.

۸. همان جا.

۹. کمال الدین: ص ۴۹۳ ح ۱۸.

۱۰. رجال الکشی: ج ۲ ص ۷۹۵ ش ۹۷۵ و ۹۷۶.

۱۱. رک: رجال الکشی: ج ۲ ص ۸۵۷ ش ۱۱۱۱-۱۱۵۱. تنقیح المقال: ج ۱ ش ۴۲۳۶.

۱۲. المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۳۴۰. کشف الغمّة: ج ۳ ص ۱۰۹. تاریخ قم، محمد حسین ناصر

- یحیی بن ابی عمران، در دوره امام جواد علیه السلام؛^۱
 احمد بن حمزه بن یسع، در دوره امام هادی علیه السلام؛^۲
 احمد بن اسحاق اشعری قمی، در دوره امام عسکری علیه السلام؛^۳
 محمد بن احمد بن جعفر قمی عطار، در دوره امام عسکری علیه السلام؛^۴
 حسن بن نصر قمی؛^۵
 ابا صدام. ۶.

۸. ری

- ابو علی محمد بن احمد بن حماد مروزی، در عصر امام عسکری علیه السلام؛^۷
 محمد بن جعفر اسدی رازی؛^۸
 اسدی؛^۹
 سبامی. ۱۰.

۹. همدان

- یحیی بن ابی عمران، در دوره امام جواد علیه السلام؛^{۱۱}

منه اشریعة: ۱۳۴.

۱. تاریخ الموصل، ابو زکریا یزید الأزدی: ج ۲ ص ۲۶۸. المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۳۹۷.
۲. الغیبة، طوسی: ص ۲۵۸. رجال الکشی: ج ۲ ص ۸۳۱ ش ۱۰۵۳.
۳. تاریخ قم، حسن بن محمد بن حسن قمی: ص ۲۱۱.
۴. بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۱۶-۳۱۷ و ۳۰۰-۳۰۳. دلائل الإمامة: ص ۲۸۳-۲۸۵. خلاصة الأقوال: ص ۱۴۳.
۵. الکافی: ج ۱ ص ۵۱۷-۵۱۸ ح ۴. تنقیح المقال: ج ۳ ص ۱۲۱.
۶. الکافی: ج ۱ ص ۵۱۷-۵۱۸ ح ۴. تنقیح المقال: ج ۳ ص ۱۲۱.
۷. رجال الکشی: ج ۲ ص ۸۴۵ ح ۱۰۸۸.
۸. الکافی: ج ۱ ص ۵۲۴ ح ۲۸. الغیبة، طوسی: ص ۲۵۷.
۹. کمال الدین: ص ۴۴۲ ح ۱۶.
۱۰. کمال الدین: ص ۴۴۲ ح ۱۶.
۱۱. بصائر الدرجات: ۲۸۲. المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۳۹۷. تاریخ الموصل: ج ۲ ص ۳۶۸.

- ابراهیم بن محمد همدانی، در دوره امام جواد؛^۱
 علی بن ابراهیم بن محمد همدانی، در دوره غیبت صغرا؛^۲
 محمد بن علی بن ابراهیم، در دوره غیبت صغرا؛^۳
 قاسم بن محمد بن علی بن ابراهیم، در دوره غیبت صغرا؛^۴
 ابو علی بسطام بن علی؛^۵
 عزیز بن زهیر؛^۶
 ابو عبد الله هارون بن عمران؛^۷
 محمد بن صالح بن محمد همدانی.^۸

۱۰. آذربایجان

- قاسم بن علاء، در دوره غیبت صغرا؛^۹
 حسن بن قاسم بن علاء، در دوره غیبت صغرا؛^{۱۰}
 احمد دینوری.^{۱۱}

۱۱. اهواز و بصره

- عبد الله بن جنذب، در دوره امام کاظم ع و امام رضا ع؛^{۱۲}

۱. رجال الکشی: ج ۲ ص ۸۶۹ ش ۱۱۳۶ و ص ۸۶۶ ش ۱۱۳۱ و ص ۸۳۱ ش ۱۰۵۲.
 ۲. رجال النجاشی: ج ۱ ص ۲۳۶ ش ۹۳۹.
 ۳. همان جا.
 ۴. همان جا.
 ۵. همان جا.
 ۶. همان جا.
 ۷. همان جا.
 ۸. همان جا.
 ۹. ر.ک: ج ۵ ص ۹۲ (و این افراد).
 ۱۰. الفیفة، طوسی: ص ۱۹۲.
 ۱۱. دلائل الإمامة: ص ۲۸۲-۲۸۵. بحار الأنوار: ج ۵ ص ۳۰۰ ح ۱۹.
 ۱۲. الفیفة، طوسی: ص ۲۱۰-۲۱۱.

علی بن مهزیار، در عصر امام رضا علیه السلام تا امام هادی علیه السلام:^۱

ابراهیم بن مهزیار، در عصر امام عسکری علیه السلام:^۲

محمد بن ابراهیم بن مهزیار، در دوره غیبت صغرا:^۳

محمد بن نفیس در دوره غیبت صغرا.^۴

۱۲. بیهق، (سبزوار) و نیشابور

فضل بن سنان، در عصر امام رضا علیه السلام:^۵

ابراهیم بن سلامه، در عصر امام رضا علیه السلام:^۶

ایوب بن ناب، در عصر امام عسکری علیه السلام:^۷

ابراهیم بن عبده، در عصر امام عسکری علیه السلام:^۸

محمد بن شاذان بن نعیم نیشابوری، در عصر غیبت صغرا.^۹

۱۳. سمرقند

علی بن حسین بن علی، در دوره غیبت صغرا:^{۱۰}

ابو محمد جعفر بن معروف، در دوره غیبت صغرا.^{۱۱}

۱. رجال الکشی: ج ۲ ص ۸۲۵ ش ۱۰۳۸.

۲. رجال الطوسی: ص ۳۸۱ ش ۵۶۳۹.

۳. کمال الدین: ص ۴۸۷ ح ۸، الغیبة، طوسی: ص ۱۷۰ - ۱۷۱.

۴. مسالک و معالک، ابو اسحاق ابراهیم اصطخری: ص ۲۰۲، نیز، ر.ک: صورة الأرض، ابو القاسم بن حوقل نصیبی: ص ۲۲۶.

۵. رجال الطوسی: ص ۳۶۳ ش ۵۲۸۵، خلاصة الأقوال: ص ۱۳۲، تنقیح المقال: ج ۲ ش ۹۴۷۰.

۶. رجال الطوسی: ص ۲۵۲ ح ۵۲۳۱، خلاصة الأقوال: ص ۴ ش ۵، نیز، ر.ک: تنقیح المقال: ج ۱ ش ۱۰۶.

۷. رجال الکشی: ج ۲ ص ۸۲۰ ش ۱۰۲۸.

۸. رجال الکشی: ج ۲ ص ۸۴۸۴ ش ۱۰۸۹ و ص ۷۹۷ ش ۹۸۳.

۹. کمال الدین: ص ۴۴۲ ح ۱۶ و ص ۴۸۵ - ۴۸۶ ح ۵، الکافی: ج ۱ ص ۵۲۳ - ۵۲۴ ح ۲۳.

۱۰. رجال الطوسی: ص ۴۳۰ ش ۶۱۶۲، خلاصة الأقوال: ص ۹۴.

۱۱. رجال الطوسی: ص ۴۱۸ ش ۶۰۴۱.

۷. اسامی یافته شده از وکیلان

اسامی ۸۵ نفر از وکیلان اعم از نایب خاص، وکیل ارشد، وکیل جزء و وکیل موقوفات، در دست است که البته از استناد متفاوتی برخوردارند. اکنون به اجمال، نام این افراد را به ترتیب الفبایی در پی می‌آوریم.^۱

۱. ابراهیم بن سلام نیشابوری؛
۲. ابراهیم بن عبده نیشابوری؛
۳. ابراهیم بن محمد بن یحیی همدانی؛
۴. ابراهیم بن مهزیار اهوازی؛
۵. ابوالحسن علی بن محمد سمری؛
۶. ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی رازی؛
۷. ابوالقاسم حسن بن احمد؛
۸. ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی؛
۹. ابو جعفر محمد بن احمد زجوزجی؛
۱۰. ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری؛
۱۱. ابو جعفر محمد بن علی اسود؛
۱۲. ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی؛
۱۳. ابو طاهر محمد بن علی بن بلال؛
۱۴. ابو عبد الله بزوفری؛
۱۵. ابو عبد الله هارون بن عمران همدانی؛
۱۶. ابو علی بسطام بن علی؛
۱۷. ابو علی حسن بن راشد؛

۱. برای آشنایی بیشتر و مستندات وکالت این افراد، رک: سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه (عج)، ص ۴۸۲

۱۸. ابو علی محمد بن ابی بکر، همام بن سهیل کاتب اسکافی؛
۱۹. ابو علی محمد بن احمد بن حماد مروزی محمودی؛
۲۰. ابو عمرو حدّاء؛
۲۱. ابو عمرو عثمان بن سعید عمری؛
۲۲. ابو محمد جعفر بن معروف کشی؛
۲۳. ابو محمد حسن بن علی و جنّاء نصیبی؛
۲۴. ابو محمد حسن بن هارون بن عمران همدانی؛
۲۵. ابو هاشم داوود بن قاسم جعفری؛
۲۶. احمد بن اسحاق اشعری قمی؛
۲۷. احمد بن اسحاق رازی؛
۲۸. احمد بن حمزة بن یسع بن عبد الله قمی؛
۲۹. احمد بن متّیل قمی؛
۳۰. احمد بن هلال کرخی؛
۳۱. أسامة بن حفص؛
۳۲. اسحاق بن ابراهیم حُصینی؛
۳۳. ایوب بن ناب؛
۳۴. ایوب بن نوح بن دراج نَخعی؛
۳۵. ابو صدام؛
۳۶. بسامی؛
۳۷. جعفر بن احمد بن متّیل قمی؛
۳۸. جعفر بن سهیل صیقل؛
۳۹. جعفر بن عبد الغفار؛
۴۰. حاجز بن یزید و شاء؛

۴۱. حسن بن محمد بن قطة صیدلانی؛
 ۴۲. حسن بن نصر قمی؛
 ۴۳. حمران بن أعین؛
 ۴۴. حیان سراج؛
 ۴۵. خیران خادم قراطیسی؛
 ۴۶. زکریا بن آدم قمی؛
 ۴۷. زیاد بن مروان قندی؛
 ۴۸. صالح بن محمد بن سهل؛
 ۴۹. صالح بن محمد همدانی؛
 ۵۰. صفوان بن یحیی بجلي؛
 ۵۱. عاصمی؛
 ۵۲. عبد الرحمان بن حجاج بجلي؛
 ۵۳. عبد العزيز بن مهتدی اشعری قمی؛
 ۵۴. عبد الله بن جندب بجلي؛
 ۵۵. عبد الله بن محمد حُصینی؛
 ۵۶. عثمان بن عیسی رواسی؛
 ۵۷. عروة بن یحیی نخاس دهقان؛
 ۵۸. عزیز بن زهیر؛
 ۵۹. علی بن ابراهیم بن محمد بن یحیی همدانی؛
 ۶۰. علی بن ابی حمزه بطائنی؛
 ۶۱. علی بن جعفر همانی برمکی؛
 ۶۲. علی بن حسین بن عبدربه؛
 ۶۳. علی بن حسین بن علی طبری سمرقندی؛

۶۴. علی بن زیان بن صلت اشعری قمی؛
۶۵. علی بن مهزیار اهوازی؛
۶۶. علی بن یقطین بن موسی بغدادی؛
۶۷. فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی؛
۶۸. فضل بن سنان؛
۶۹. قاسم بن علاء آذربایجانی؛
۷۰. قاسم بن محمد بن علی بن ابراهیم بن محمد همدانی؛
۷۱. محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی؛
۷۲. محمد بن احمد بن جعفر قمی عطّار قطّان؛
۷۳. محمد بن سنان خزاعی زاهری؛
۷۴. محمد بن شاذان بن نعیم شاذانی نیشابوری؛
۷۵. محمد بن صالح بن محمد همدانی دهقان؛
۷۶. محمد بن عباس قمی؛
۷۷. محمد بن علی بن ابراهیم بن محمد همدانی؛
۷۸. محمد بن فرج رُحَجی؛
۷۹. معلی بن خنیس؛
۸۰. مفضل بن عمر جُعیفی؛
۸۱. نصر بن قابوس لخمی؛
۸۲. هشام بن ابراهیم عبّاسی همدانی راشدی؛
۸۳. یحیی بن ابی عمران همدانی؛
۸۴. یونس بن یعقوب بَجَلی دهنی کوفی.



فصل دوم

فضای جامعه اسلامی منتهی به عصر غیبت کبرا^۱

سال ۲۶۰ هجری قمری که امام حسن عسکری علیه السلام با توطئه معتمد عباسی به شهادت رسید، غیبت کوتاه امام دوازدهم آغاز شد و ۶۹ سال نیز به طول انجامید. عوامل بسیاری زمینه ساز غیبت امام مهدی علیه السلام بودند که گفتگو در باره همه آنها هدف این نوشتار نیست؛ اما از آن جایی که اوضاع و شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی حاکم بر جامعه اسلامی، بخشی از این عوامل و یا تأثیرگذار بر آنها بوده‌اند، لازم است به طور کوتاه به وضعیت جهان اسلام در آستانه غیبت، اشاره گردد. بدین منظور، اوضاع سیاسی و فرهنگی جهان اسلام و تشیع در دو بخش: پیش از غیبت صفرا و دوره غیبت صفرا، بررسی می‌شود.

الف - جهان اسلام، در آستانه غیبت صفرا

در دهه‌های میانی قرن سوم که منتهی به غیبت امام دوازدهم شد، قدرت سیاسی به طور کلی در دست دو گروه بود: نخست، خاندان عباسی که در بغداد علاوه بر اقتدار سیاسی، زعامت معنوی مسلمانان را نیز برای خود می‌دانستند و دوم، دولت‌های خودمختار و نیمه‌مستقل که در پی تجزیه سیاسی حکومت اسلامی و یا

۱. متن اولیه به قلم پژوهشگر ارجمند، حسن حسین زاده شانه‌چی نگاشته و سپس تنظیم و تکمیل و نهایی شده است.

واگذاری امارت‌های کوچک و بزرگ پدید آمدند.

۱. خلافت عباسی

از سال ۱۳۲ هجری که حکومت بنی امیه به دست هواداران بنی عباس سرنگون شد، افراد این خاندان بر مسند قدرت قرار داشتند. دوران حکومت هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۲ق) و فرزندش مأمون (۱۹۸-۲۱۸ق) را عصر طلایی فرمانروایی عباسیان می‌دانند که در آن، قدرت این خاندان در نهایت عظمت خود بود و تقریباً بر کل جهان اسلام، سیطره داشت و در نتیجه موجبات برقراری روابط سیاسی دوستانه با برخی دولت‌های اروپایی فراهم گردید. البته مأمون، بیشتر به جهت توجهش به دانش‌های متداول (دینی و غیر دینی) و تلاش در گسترش آنها، شهرت یافته است. اما جانشینان این دو، توانمندی کافی و لازم برای تداوم و ادامه این وضعیت را نداشتند، به طوری که به تدریج از قدرت خلفای عباسی کاسته شد و نفوذ درباریان و فرماندهان سپاه فزونی یافت و دولت‌های خودمختار، از گوشه و کنار سرزمین‌های اسلامی سر بر آوردند.

در حقیقت، زمینه‌های این اتفاق، از زمان خلافت معتصم (۲۱۸-۲۲۷ق) پدید آمد. او به سبب عدم اعتماد به درباریان و فرماندهان سپاه زمان برادرش (مأمون) که به طور عمده، ایرانی یا عرب بودند، از عناصر ترک‌نژاد کمک گرفت که به عنوان اسرای جنگی و برده به دربار راه یافته بودند و در سپاهیگری به کار گماشته شده بودند.^۱ اعتماد پیش از حد او و جانشینانش به اینان، سبب شد که برخی از این سپاهیان ترک‌نژاد با نشان دادن لیاقت و شایستگی‌های خود، به مقامات بالای لشکری و حتی دولتی راه یابند. ترکان درباری، اگر چه وفاداری خود را به عباسیان ثابت کرده بودند، ولی نفوذ و قدرت فراوان، آنان را نیز به سرکشی کشانید؛ به طوری که در اقداماتی برنامه‌ریزی شده، به قتل و زندانی کردن خلفای عباسی و در

۱. ر.ک: تاریخ الیعقوبی: ج ۴ ص ۴۷۱ و تاریخ الطبری: ج ۸ ص ۶۶۷ و دولت عباسیان، طقوش: ص ۱۷۲.

نتیجه تضعیف موقعیت سیاسی و حکومتی آنان دست زدند.
خلفای عباسی که در این دوره تا آغاز غیبت صغرا بر مسند حکومت بوده‌اند، به
این شرح اند:

۱- ۱. هارون بن معتصم ملقب به «الوائق بالله» (۲۲۷-۲۳۲ ق)

هارون پس از مرگ پدرش معتصم، در سال ۲۲۷ قمری به خلافت رسید. دوران
خلافت کوتاه او همراه با شورش در مناطق متفاوت اسلامی بود. در دوره او، ترکان
بویژه «اشناس ترک»^۱ قدرت بسیار یافتند و حاکمان ولایات نیز تقویت شدند که از
جمله آنان، عبد الله بن طاهر، حکمران خراسان، طبرستان و کرمان، بود.
او در سال ۲۳۲ قمری به علت بیماری درگذشت.

۱- ۲. جعفر بن معتصم ملقب به «المتوکل علی الله» (۲۳۲-۲۴۷ ق)

متوکل پس از مرگ برادرش الوائق بالله، به حکومت رسید. او شرابخوار، تندخو و
متعصب بود و با معتزلیان، مخالفت و اهل حدیث را تقویت می کرد. او همچنین با
علویان و شیعیان به شدت دشمنی داشت، تا جایی که زیارت عتبات را ممنوع کرد
و دستور داد در سال ۲۳۵ قمری، مقبره امام حسین علیه السلام در کربلا را تخریب کنند.^۲ در
این ایام بسیاری از شیعیان، حبس و شکنجه و کشته شدند.
سرانجام، متوکل عباسی با توطئه پسر و جانشینش محمد، ملقب به منتصر و با
همکاری فرماندهان ترک دربار، به قتل رسید.^۳

۱- ۳. محمد بن متوکل ملقب به «المنتصر بالله» (۲۴۷-۲۴۸ ق)

دوره حکومت منتصر، شش ماه بیشتر دوام نیافت؛ چرا که به زودی به دست

۱. فرمانده مقتدر عباسی در دوره الوائق بالله.

۲. تاریخ الطبری: ج ۹ ص ۱۵۴ و ۱۸۵.

۳. تاریخ الطبری: ج ۹ ص ۲۲۲.

همکارانش در قتل پدرش و با خوراندن زهر، از میان برداشته شد.^۱ مناسبات خوب او با علویان و شیعیان و تمایل به اهل بیت علیهم‌السلام سبب شد که اوضاع شیعیان، سامان یابد. او به علویان امان داد.^۲ گفته شده است که وی به سبب اهانت متوکل به اهل بیت علیهم‌السلام، قتل او را سازماندهی کرد.^۳

۱-۴. احمد بن محمد بن معتصم ملقب به «المستعین بالله» (۲۴۸-۲۵۲ق)

پس از کشته شدن منتصر، دوره‌ای تقریباً ده ساله، قدرت دربار عباسی در دست فرماندهان ترک مانند بغای کبیر، و صیف و دیگران بود و آنان در اداره امور، به خواست خود، عمل می‌کردند و حتی عزل و نصب خلفای عباسی نیز به دست آنان اجرا می‌شد. آنان کسی را که از او راضی بودند، بر می‌کشیدند و کسی را که از او ناخشنود بودند، فرو می‌گرفتند. به این ترتیب، آنان به جای منتصر، مستعین نوه معتصم را به حکومت گماشتند؛ اما او نیز به زودی به سبب تلاش برای از میان بردن ترکان، توسط آنان از خلافت برکنار و پس از تبعید به بصره، کشته شد.^۴ در این دوره تجزیه قلمرو عباسیان شدت گرفت و مصر و خراسان و سیستان از دست آنان خارج شد و امیران محلی بر آن مناطق سلطه یافتند.

۱-۵. محمد بن متوکل ملقب به «المعتز بالله» (۲۵۲-۲۵۵ق)

با روی کار آمدن معتز - که با بیعت ترکان اتفاق افتاد -، اوضاع خلافت بهتر نشد. ترکان درباری که در پی یافتن ثروت بیشتر بودند، او را که در زمان پدرش متوکل، خزانه‌دار کشور بود، تحت فشار قرار دادند تا اموالی را به آنان بدهد و چون امتناع می‌کرد، و او را به کناره‌گیری از خلافت وادار کردند و تحت

۱. تاریخ الطبری: ج ۹ ص ۲۵۱.

۲. مقاتل الطالبیین: ص ۵۰۴.

۳. الأملی، طوسی: ص ۳۲۸، بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۲۰۹.

۴. تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۴۹۴.

شکنجه گذاشتند تا در گذشت. ^۱ امام هادی علیه السلام در زمان وی و در سال ۲۵۴ قمری، مسموم گردید و به شهادت رسید.

۱- ۶. محمد بن واثق ملقب به «المهتدی بالله» (۲۵۵-۲۵۶ق)

المهتدی بالله را مردی پرهیزگار توصیف کرده‌اند که دل به اصلاحات بسته بود و او را به عمر بن عبد العزیز در میان امویان تشبیه کرده‌اند. او امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد، بر دیوان‌ها نظارت داشت و از مردم دادخواهی می‌کرد؛ اما چون اصلاحات سیاسی او به زیان فرماندهان ترک بود، آنان در از میان بردن او هم‌داستان شدند.^۲

۱- ۷. احمد بن متوکل ملقب به «المعتمد علی الله» (۲۵۶-۲۷۹ق)

ترکان بعد از قتل معتز، با معتمد بیعت کردند و این از بخت خوش وی بود که اختلاف‌های داخلی میان فرماندهان ترک در این زمان بالا گرفت و زمینه را برای استقلال قدرت او فراهم ساخت. در اثر افزایش اختلافات داخلی، ترکان از معتمد خواستند که یکی از برادرانش را امیر سپاه کند و او ابو احمد الموفق را - که ولی عهد او نیز شد - برگزید؛ کسی که در قدرت یافتن مجدد عباسیان سهم به‌سزایی داشت و توانست از قدرت و نفوذ ترکان درباری بکاهد و بر قدرت معتمد بیفزاید، هر چند که مرگ او یک سال پیش از خلیفه، گمانه‌زنی‌های بر مسند نشستن او را بی‌ثمر ساخت.

طولانی شدن حکومت معتمد، حاکی از ثبات سیاسی در دربار بغداد نیست؛ زیرا در این دوره، شورش‌ها و قیام‌های متعدّد و سختی روی داد که سال‌ها دولت عباسی را به خود مشغول کرد و نیز جدایی‌طلبی‌ها و تجزیه‌های سیاسی در

۱. الکامل فی التاریخ: ج ۴ ص ۴۰۴. تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۵۰۰.

۲. رک: مروج الذهب: ج ۴ ص ۱۸۳ و ۱۸۹.

ایالت‌های جهان اسلام بالا گرفت.^۱

در سال‌های نخستین حکومت معتمد، امام حسن عسکری (ع) به شهادت رسید و دوران غیبت امام دوازدهم آغاز شد.

۲. تجزیه دولت عباسی

یکی از رویدادهای قرن دوم هجری، پیدایش دولت‌های خودمختار مستقل و نیمه‌مستقل در جهان اسلام در مناطقی است که از پیکر حکومت عباسی جدا گردیدند. در واقع، تجزیه دولت اسلامی و تبدیل آن به حکومت‌های محلی کوچک و بزرگ، خود را از همان آغاز حاکمیت عباسیان، نشان داد که این امر در وهله نخست، ناشی از گسترده‌گی سرزمین‌های اسلامی و دشواری اشراف بر همه آنها بود و در وهله دوم، تازه‌کار بودن عباسیان بود که هنوز نتوانسته بودند سیادت خود را بر همه این نواحی بگسترانند. اولین سرزمینی که از فرمان‌روایی عباسیان جدا شد، اندلس (اسپانیای مسلمان) بود که همچنان در دست برخی از افراد خاندان اموی باقی مانده بود. پس از آن در زمان هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۲ق)، ادريس بن عبد الله حسنی (از نوادگان امام مجتبی (ع)) با رساندن خود به سرزمین مغرب (مراکش)، امارتی مستقل را با گرایش شیعی زیدی پی ریخت که یک و نیم قرن دوام یافت.

قرن سوم هجری و آستانه غیبت صغرا را می‌توان عصر استقلال سیاسی امارت‌های محلی دانست. در این دوره، دولت‌های محلی متعددی در نواحی مختلف سرزمین‌های اسلامی پدیدار شدند که شرح همه آنها در این مختصر نمی‌گنجد و تنها به اشاره‌ای بسنده می‌کنیم.

۱. ر.ک: تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن: ج ۲ ص ۲۴۵.

۲-۱. اغلییان (۱۸۴-۲۹۶ق)

ابراهیم بن اغلب، فرماندار هارون الرشید در تونس بود که به منظور جلوگیری از گسترش دولت ادریسی مراکش، اختیاراتی به وی داده شد و او پس از چندی با استفاده از دور بودن قلمرو حکومتش از بغداد، اعلام خودمختاری کرد. اغلییان، نقش به سزایی در تصرف جزیره سبسیل و نفوذ اسلام در آن منطقه داشتند.

۲-۲. طاهریان (۲۰۷-۲۵۴ق)

این خاندان در خراسان به سرکردگی طاهر بن حسین، سردار معروف مأمون، به قدرت رسیدند. آنان علاوه بر امارت خراسان و شرق ایران، شرطگی (نیروی انتظامی) بغداد را نیز به عهده داشتند.

۲-۳. صفاریان (۲۵۴-۲۹۶ق)

یعقوب بن لیث صفار، از مردمان سیستان، با کمک عیاران خود، نخست بر سیستان و سپس با بیرون راندن طاهریان و کارگزاران عباسی، بر خراسان چیره شد. او تلاش کرد تا با تصرف بغداد بر حکومت بنی عباس خاتمه دهد؛ ولی موفق نشد. برادرش عمرو نیز به طمع حکومت بر ماوراء النهر، راهی این منطقه شد؛ ولی با شکست در برابر اسماعیل سامانی، از تخت قدرت به زیر آمد. بازماندگان این خاندان به عنوان امرای محلی کم قدرت در سیستان تا مدت ها بر جا بودند.

۲-۴. طولونیان (۲۵۴-۲۹۲ق)

اینان، خاندانی ترک نژاد بودند که سرسلسله آنها احمد بن طولون بود. وی که به فرمانداری مصر منسوب گردیده بود، با استفاده از جو سیاسی ناآرام دوره معتمد، از تابعیت مطلق عباسیان خارج شد. معتمد، تلاش زیادی برای بازگرداندن مصر به حکمرانی عباسی به کار بست؛ ولی تا زنده بودن احمد بن طولون، موفقیتی به دست نیاورد. در اواخر قرن سوم هجری و در زمان جانشینان احمد بن طولون،

عباسیان دوباره سلطه خود را بر مصر به دست آوردند.

۲-۵. علویان طبرستان (۲۵۴-۳۱۴ق)

در سال ۲۵۰ هجری، حسن بن زید علوی (از نوادگان امام حسن (ع)) که ساکن ری بود، به خواست مردم مازندران که از ظلم حاکمان محلی عباسیان به تنگ آمده بودند، به این سرزمین آمد و رهبری قیامی را به عهده گرفت که به تشکیل امارتی مستقل انجامید. او که ملقب به «داعی کبیر» و از امامان زیدیه و عالمی متبحر بود، طی بیست سال حکومت، اندیشه‌های شیعی را در منطقه رواج داد.^۱ جانشین و برادر او محمد بن زید نیز ادیبی شاعر و عادل بود که اقدام‌هایی برای ترویج تشیع انجام داد؛ اما پیش از او، جانشینش حسن بن علی حسینی معروف به «ناصر کبیر»، اقدامات عمرانی و آموزشی تأثیرگذاری را از خود به جا گذاشت.^۲

چند تن دیگر از این خاندان تا سال ۳۱۴ هجری بر مازندران حکومت کردند. علویان با دولت‌های محلی همجوار و نیز نیروهای عباسی، درگیری‌هایی داشتند که موجب تضعیف قدرت آنان گردید و سرانجام، حکومت آنان به دست سامانیان برچیده شد.^۳

۲-۶. سامانیان (۲۶۱-۳۸۹ق)

سامانیان از خاندان‌های قدیمی ایرانی در سمرقند و بخارا بودند که در روزگار طاهریان در عالم سیاست ترقی کردند. با پیروزی اسماعیل سامانی (متحدکننده این خاندان) بر عمرو بن لیث صفاری، امارت آنان بر خراسان و ماوراءالنهر تثبیت شد. امیران سامانی، با حشمت و قدرت تا اواخر قرن چهارم، فرمان‌روایی کردند و چون در اثر اختلافات داخلی ضعیف شدند، به دست محمود غزنوی و امرای قراخانی از

۱. تاریخ الطبری: ج ۹ ص ۲۷۱، مقاتل الطالبيين: ص ۴۹۰.

۲. تاریخ رویمان، املی: ص ۷۶.

۳. رک: علویان طبرستان، حکیمیان.

میان رفتند. سامانیان اگر چه مانند طاهریان خود را فرمان بردار خلافت بغداد قلمداد می کردند، ولی در امور اداری و سیاسی کاملاً مستقل بودند.

۲-۷. فاطمیان (۲۹۶-۵۷۸ق)

اسماعیلیان در سده سوم هجری در عراق و یمن، قیام کردند که به نتیجه نرسید؛ ولی قیام آنان در شمال افریقا به پیروزی انجامید. ابو عبد الله المهدی با ادعای مهدویت، دولت فاطمی را در سال ۲۹۶ هجری در شمال افریقا (کشور تونس فعلی) تشکیل داد و آن را در سال ۳۶۱ در مصر و شامات، گسترش داد. آنان به عنوان شیعه اسماعیلی، مذهب تشیع را رسمیت بخشیدند و معارضی بالقوه برای حاکمان عباسی بودند، تا جایی که گاه چشم امید عالمان نیز به سوی آنان بود.

۲-۸. حمدانیان (۲۹۳-۳۹۲ق)

ولایت ابو هیجا بر موصل از جانب خلیفه عباسی در سال ۲۹۳ قمری آغاز شد و سپس توسط جانشیان او به حلب و حمص گسترش یافت. گرایش شیعی این خاندان، زمینه ساز گسترش فرهنگ شیعی در این دولت مستقل در این سرزمین بود. افرادی همچون نعمانی و ابن زهره، در این دولت و منطقه زیسته اند.

در بررسی تحلیلی وقایع سیاسی و حوادث اجتماعی این دوره، این موارد، حائز اهمیت اند:

۱. خلافت عباسی در سالهای میانی سده سوم هجری بویژه پس از مرگ متوکل، اقتدار سیاسی خود را از دست داده بود. خلفای عباسی، گاه عاملی بی اراده در دست ترکان بودند که اختیار و تدبیر لشکر و کشور را در دست داشتند. بدین سبب، آنان خلیفه را عزل و یا دیگری را منصوب می کردند و خلیفه جرئت و جسارت درگیری با آنان را نداشت. سه یا چهار خلیفه در این دوره توسط درباریان به قتل رسیده اند.

۲. حکومت‌های محلی، سبب تجزیه خلافت عباسی شده بودند. در این دوره، نزدیک به ده دولت محلی در مناطق ایران، شام و افریقا تشکیل شد که گاه از سرداران منصوب خلافت عباسی بودند؛ ولی ادعای استقلال داشتند و ولایت عباسیان را نمی‌پذیرفتند.

برخی از آنان همانند سامانیان و طاهریان، اگر چه خود را فرمان‌بردار حکومت مرکزی قلمداد می‌کردند، ولی در امور اداری، سیاسی و فرهنگی، مستقل عمل می‌نمودند.

۳. عملکرد شیعیان و یا افراد متمایل به امامان شیعه در این دوره کاملاً متمایز از دوره‌های پیشین است. برخی از حکومت‌های مستقل پدید آمده در نقاط مختلف اسلامی، از گروه شیعیان بودند. علویان در طبرستان، فاطمیان در افریقا و مصر، و حمدانیان در موصل و حلب، از این جمله هستند. ظاهراً در این دوره است که شیعیان از لاک عزلت خارج شده، به عنوان مدعی حکومت، عرض اندام می‌کنند. این وضعیت در دوره آل بویه (۳۲۴ - ۴۴۷ ق) به اوج خود می‌رسد و آنان موفق می‌شوند با کنار نهادن وزیران ترک، قدرت مرکزی در خلافت عباسی را به چنگ آورند.

۴. ضعف حکومت مرکزی و خلفای عباسی، از منظر دیگر هم مورد توجه است. امامان شیعه، شایستگی بالقوه برای رهبری و معارضه با حکومت را دارا بودند و انسان‌هایی ناشناخته و یا منزوی در جامعه اسلامی شمرده نمی‌شدند، چنان که مأمون در مواجهه با هسته مرکزی خاندان عباسی، از جاهت مردمی امام رضا (ع) استفاده کرد و سیطره خود را بر قدرت و نظام سیاسی عباسی تثبیت کرد.

علت اصلی سختگیری و فشار بر اهل بیت (ع) نیز همین جاهت مردمی بود. بویژه در دوره‌ای که قدرت سیاسی حکومت، از خلیفه به وزیران غیر عرب، منتقل می‌شد، این سختگیری‌ها شدت می‌گرفت چنان که در دوره برمکیان و نیز ترکان،

سختگیری بر امامان علیهم السلام و حبس و تبعید آنان شدت گرفت. این فشار و سختگیری، نشان دهنده ترس از اقبال مردم به امامان شیعه است، و الا معنا ندارد که حکومت به آزار و اذیت فردی عابد و مقدس دست یازد و وجهه خود را نزد توده مردم، لگه دار کند.

توجه بدین نکته نیز شایسته است که در این دوره، صوفیان فراوانی در جامعه حضور داشتند که با توجه به ظاهر مقدسشان، مورد توجه مردم و حکومت بودند؛ ولی حاکمان، هیچ معارضه‌ای با آنان نداشتند. از این رو سختگیری و آزار و اذیت اهل بیت علیهم السلام توسط حاکمان، ناشی از هراس آنان از گسترش تفکر تشیع و قداست امامان اهل بیت علیهم السلام نزد مردم بوده است.

۵. ویژگی دیگری که در تحلیل وقایع این دوره می‌باید مورد توجه قرار گیرد، خصوصیات شخصی خلفای عباسی و افراد تأثیرگذار در دربار آنان و مراکز قدرت بویژه نظامیان است. مثلاً سختگیری متوکل و یا تلاش او در زدودن چهره قداست از امام هادی علیه السلام، برگرفته از خشونت و تدبیر او بود، چنان که شیعه‌ستیزی متوکل در منع از زیارت کربلا و اقدام‌های دیگر او نمود یافت.

همچنین قدرت گرفتن شناس ترک و یا نیرومندی محمد مهدی در سرکوب شورش‌ها و یا اختلاف انداختن میان ترک‌ها، از ویژگی‌های شخصی آنان بوده است. مجموعه این حوادث، سبب تشدید وضعیت خشونت‌آمیز در جامعه شد، به گونه‌ای که خلیفه‌کشی و تغییر خلیفه، امری عادی و پیش پا افتاده گردید. در این فضا، قتل و غارت و یا سعایت و دشمنی، شیوه‌ای روزآمد و عادی شمرده می‌شد.

۳. امامان و خلافت عباسی

سال‌های نزدیک به غیبت امام مهدی علیه السلام، دوران سختی برای امامان و شیعیان بود و آنان با مشکلات و محدودیت‌های بسیاری از جانب حکومت و جو عمومی جامعه روبه رو بودند. تبعید و حصر امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام به تنهایی بیانگر این

وضعیت است.

امام دهم، امام علی بن محمد هادی (۲۱۲-۲۵۴ق)، یک سوم نخست دوره امامت خویش را در مدینه و تقریباً بدون مشکل خاصی سپری نمود؛ ولی با به قدرت رسیدن متوکل، گرفتاری‌های ایشان نیز آغاز شد. متوکل به دشمنی با اهل بیت و سختگیری بر شیعیان، مشهور بود. وی با توجه به قیام‌های متعدد علویان - که در آن سال‌ها علیه حکومت عباسی برپا می‌شد -، از وجود امام (عج) در شهر مدینه نگران بود. از این رو برای نظارت و اشراف بیشتر بر امام (عج)، همان سیاست مأمون را در نزدیک ساختن امام به خود، در پیش گرفت و در سال ۲۳۲ هجری، امام هادی (عج) را به مرکز حکومت (سامرا) فراخواند. بهانه او برای این کار، گزارش‌های تحریک‌آمیزی بود که عبد الله بن محمد هاشمی، متولی امور نظامی و نماز شهر مدینه، و نیز همسرش به او می‌دادند، که حکایت از فعالیت امام (عج) علیه حکومت و گردآوری سلاح و تجهیزات داشت.^۱

اگر چه امام هادی (عج) در نامه‌ای به متوکل، این سخن‌چینی‌ها را تکذیب نمود، ولی متوکل در نامه خود به ایشان، ضمن اشاره به عزل عبد الله بن محمد هاشمی، به گونه‌ای احترام‌آمیز از امام (عج) خواست تا به سامرا حرکت کند و به این منظور، یحیی بن هرثمه و سیصد سرباز را مأمور کرد.^۲

البته یحیی بن هرثمه هنگام ورود به مدینه، خانه امام (عج) را تفتیش کرد که در آن جا جز کتاب‌های دعا و علمی و مصحف چیزی نیافت.^۳ سه روز بعد، امام (عج) به اجبار و به همراه خانواده خود به سامرا نقل مکان نمود و اگر چه در آغاز ورود به این شهر، مورد استقبال مردم قرار گرفت؛ ولی در ادامه با رفتار تحقیرآمیز متوکل

۱. مقاتل الطالبین: ص ۴۸۰، بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۲۱۱.

۲. الخرائج و الجرائح: ج ۱ ص ۳۹۳ ح ۲، بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۱۴۲.

۳. مروج الذهب: ج ۴ ص ۹۳، تذکرة الخواص: ص ۳۶۰.

مواجه گردید. به دستور متوکل، امام علیه السلام و همراهانش را در روز اول در خان الصعالیق - که محلی برای افراد فقیر و نادار بود -، جای دادند و سپس به خانه‌ای مسکونی که در نظر گرفته شده بود، منتقل نمودند.^۱

امام هادی علیه السلام تا پایان عمر در این شهر زندگی نمود و به گفته تاریخ‌نویسان، متوکل شرایطی سخت را برای امام مهیا کرده بود تا شخصیت ایشان را نزد مردم متزلزل سازد. از جمله او تلاش می‌کرد با طرح سؤالاتی در باره خلفای صدر اسلام و نیز عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله (با توجه به آگاهی‌اش از دیدگاه‌های شیعیان در این خصوص) آن امام را در تنگنا قرار دهد؛ ولی هر بار، امام علیه السلام خود را با دادن پاسخ‌های مجمل و ابهام‌دار، از گرفتار شدن در دام وی می‌رهانید.^۲

از کارهای دیگر متوکل در آزار رساندن به امام هادی علیه السلام، این بود که بر اساس گزارش‌هایی مبنی بر وجود ادوات جنگی و اموال و نامه‌های شیعیان در خانه امام هادی علیه السلام، دستور داد سربازان، غافلگیرانه به آن جا رفته، خانه را بازرسی کنند. مأموران که این بار نیز چیزی به دست نیاوردند، امام علیه السلام را که در حال تلاوت قرآن بود، با خود به نزد متوکل بردند. متوکل برای توهین بیشتر به امام، ایشان را به شراب‌نوشی دعوت کرد و چون با امتناع امام علیه السلام مواجه شد، از ایشان خواست تا شعری بخواند. امام نیز با خواندن اشعاری در باره کیفیت مرگ جبّاران و گردنکشان و این که جاه و مقام و خدم و حشم و قدرت و اقتدارشان نمی‌تواند آنان را از چنگال مرگ، رهایی دهد و از عاقبت سخت نجاتشان دهد، مجلس بزم متوکل را بر هم زد.^۳

همچنین متوکل تلاش می‌کرد امام علیه السلام را به کارهایی وا دارد که خلاف میل و شأن

۱. الإرشاد: ج ۲ ص ۳۱۱.

۲. رک: إعلام النوری: ج ۲ ص ۱۲۵ و مروج الذهب: ج ۴ ص ۹۲.

۳. مروج الذهب: ج ۴ ص ۹۲.

ایشان بود. او از امام علیه السلام می‌خواست مانند دیگر درباریان با پوشیدن لباس‌های فاخر، در رکاب متوکل پیاده راه برود^۱ و یا اصرار داشت که ایشان در مجالس بزم او حضور داشته باشد.^۲

این گونه کارهای متوکل در جهت کاستن از شخصیت والای امام علیه السلام و محبوبیت روزافزون ایشان بود و چون در این کار موفق نشد، تصمیم به قتل امام گرفت و به این منظور، ایشان را به زندان افکند. او امام علیه السلام را به حاجب دربار خود به نام سعید سپرد تا نقشه خود را عملی سازد؛ ولی پیش از آن، خودش به دست پسر و سردارانش به قتل رسید.^۳

در حکومت منتصر که به جای پدرش نشست، فشار حکومت بر خاندان علوی و از جمله امام هادی علیه السلام کاهش یافت و امام علیه السلام با گرفتاری کمتری از جانب حکومت مواجه بود، اگر چه در بلاد مختلف، فشار دولت مردان بر شیعیان همچنان ادامه داشت.^۴ باقی‌مانده عمر امام هادی علیه السلام در زمان مستعین و معتز گذشت و در نهایت، ایشان پس از هفت سال، پس از مرگ متوکل و در زمان حکومت معتز و با توطئه درباریان به شهادت رسید.^۵

سال‌های امامت امام عسکری علیه السلام (۲۵۴-۲۶۰ق) که در میان امامان کوتاه‌ترین دوره یعنی شش سال بود، با حکومت سه تن از عباسیان، معاصر گردید: معتز (۲۵۲-۲۵۵ق)، مهدی (۲۵۵-۲۵۶ق) و معتز (۲۵۶-۲۷۹ق) که تمام این سال‌ها و تقریباً همه عمر امام در سامرا سپری شد. ایشان در سن یک سالگی به همراه پدرش به این شهر انتقال داده شد و احتمالاً تا زمان شهادت از این شهر بیرون نرفت و از

۱. در مهج الدعوات (ص ۳۱۸) آمده است: «به همه دستور داد که لباس فاخر بپوشند».

۲. كشف الغمة: ج ۳ ص ۱۷۱.

۳. كشف الغمة: ج ۳ ص ۱۸۴، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۴۰۱.

۴. ر.ک: دولت عباسیان: ص ۲۱۸.

۵. مروج الذهب: ج ۴ ص ۱۶۹، تذكرة الخواص: ص ۲۶۲، الفصول المهمة: ص ۲۷۹.

این نظر همواره تحت نظارت شدید حکومت قرار داشت، به طوری که بنا به نقلی، هفته‌ای دو بار می‌بایست حضور خود در شهر را به دار الحکومه اطلاع دهد.^۱

با وجود چنین شرایط سختی، در این مدت کوتاه، امام علیه السلام چند بار روانه زندان گردید و در این زندان‌ها که در زمان حکومت معتز و مهتدی رخ دادند - نیز جاسوسان حکومتی در پی یافتن نکته‌ای از امام و یا ارتباط ایشان با شیعیان بودند تا اسباب گرفتاری بیشتری را برای ایشان فراهم سازند.^۲ حتی معتز یک بار به حاجب خود دستور داد که امام علیه السلام را به سمت کوفه برده و در بین راه از بین ببرد؛ اما برکناری او از خلافت و قتلش به دست امرای خود، مانع تحقق این توطئه شد.^۳

مهتدی، خلیفه متنسک عباسی نیز قصد کشتن امام علیه السلام را داشت؛ ولی بر اساس گفته ابو هاشم جعفری - که از اصحاب امام و همراه ایشان در زندان بود -، با کشته شدن مهتدی، امام از مرگ رهایی یافت.^۴ امام علیه السلام خود نیز پس از رهایی از زندان مهتدی، در نامه‌ای به یکی از شیعیان، به این مطلب، اشاره نموده است.^۵

در سال ۲۵۹ هجری، امام علیه السلام برای آخرین بار به دستور معتمد به زندان برده شد؛ ولی به زودی آزاد گردید.^۶ ایشان در یکی از نامه‌های خود به یارانش، هدف عباسیان را از این کارها، کشتن خویش و قطع کردن نسل ایشان و سلسله امامت اعلام نموده است.^۷ سرانجام، امام عسکری علیه السلام در سال ۲۶۰ هجری در شهر سامرا

۱. الغیبة، طوسی: ص ۲۱۵.

۲. الغیبة، طوسی: ص ۲۲۷. کشف الغمة: ج ۳ ص ۲۰۵. حیات فکری و سیاسی، جعفریان: ص ۵۴۴.

۳. کشف الغمة: ج ۳ ص ۲۰۶. المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۴۳۱.

۴. الغیبة، طوسی: ص ۲۰۵.

۵. مهج الدعوات: ص ۳۲۹. بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۳۱۴.

۶. الکافی: ج ۱ ص ۵۰۸. الارشاد: ج ۲ ص ۳۲۹.

۷. کمال الدین: ص ۴۰۷.

به شهادت رسید.

همچنین ارتباط امام (عج) با شیعیان، در ایامی که ایشان در حبس نبود، بسیار محدود و در برخی مواقع، ناممکن بود. از گزارش‌های متعدد، پیداست که شیعیان نمی‌توانستند در منزل و محل سکونت امام با ایشان دیدار کنند و به ناچار در خیابان‌ها و در مسیر آمد و شد ایشان به انتظار می‌ایستادند و هر گاه امام (عج) طبق دستور حکومت، همراه موکب خلیفه از دار الحکومه خارج و یا بدان سو حرکت می‌کرد، خود را به ایشان می‌رساندند.^۱ در همین حال، گاه شرایط به قدری خفقان‌آور بود که امام (عج) از طریق نامه و وکیلان خاص خود به شیعیان هشدار می‌داد که از ملاقات‌های خیابانی و اظهار آشنایی با ایشان خوداری کنند؛ زیرا خطر گرفتار و زندانی شدن، آنان را تهدید می‌کند.^۲

در چنین اوضاع دشواری، امامان (عج) تلاش می‌کردند که با فراهم کردن امکانات لازم، زمینه‌های رهبری و هدایت شیعیان را مهیا نمایند. یکی از این کارها، شکل‌دهی و تکامل نهاد وکالت بود که مقدمات آن از زمان امام هفتم (عج) به وجود آمده بود. نهاد وکالت، شبکه‌ای از شیعیان معتمد و امین و مورد اعتماد امامان بود که وظیفه برقراری ارتباط میان شیعیان و ائمه را به عهده داشت. در رأس این نهاد، چند تن از شیعیان خاص قرار داشتند که در سامرا و بغداد زندگی می‌کردند و در ارتباط مستقیم با امامان بودند. در شهرهای دیگر و از میان شیعیان همان شهرها نیز کسانی انتخاب می‌شدند و حوائج مادی و معنوی شیعیان را دریافت می‌کردند و از طریق وکیلان سامرا و بغداد، به امامان می‌رساندند. وکیلان بغداد و سامرا همچنین زمینه دیدار شیعیان با امامان (عج) را فراهم می‌ساختند و بدین ترتیب با وجود مشکلات

۱. رک: الکافی: ج ۱ ص ۵۰۹ و الإزهد: ج ۲ ص ۳۳۲ و الخرائج و الجرائع: ج ۱ ص ۴۴۶ و کشف الغمّة: ج ۳ ص ۲۱۵.

۲. الخرائج و الجرائع: ج ۱ ص ۴۳۹.

فراوان و سختگیری‌های مأموران عباسی، گروه‌هایی از شیعیان شهرهای دیگر در ملاقات‌هایی نزد امامان می‌آمدند.^۱

نهاد وکالت در زمان امام عسکری علیه السلام، وظیفه‌ای سنگین‌تر و خطیرتر به عهده داشت؛ زیرا امام علیه السلام ناچار بود که با حفظ تقیه و پنهان نگه داشتن وجود امام دوازدهم از عباسیان، موضوع امامت و جانشینی خود را برای خواص شیعه بیان کند و این مهم، تنها با فعالیت زیرکانه و کیلان، تحقق می‌یافت. بنا بر این، وکیلان در نواحی مختلف به فعالیت خود ادامه دادند و در دوره غیبت صغرا، همچنان تحت اشراف نایبان خاص امام دوازدهم، وظایف خود - یعنی اطلاع‌رسانی به شیعیان و ایجاد ارتباط میان آنان و امام غایب - را دنبال می‌کردند.

با توجه به گزارش‌های متعددی که از اسامی و تعداد وکیلان امامان در نواحی مختلف جهان اسلام در دست است، می‌توان نواحی شیعه‌نشین را کشف نمود. اطلاعات موجود در کتب جغرافیایی و دانسته‌های تاریخی در باره ارتباط بین مناطق و تعامل آنان با یکدیگر نیز به روشن شدن نقاط تاریک و مجهول کمک فراوانی می‌کنند. بر این اساس، شیعیان، بیشتر در ایالت عراق (بین النهرین سفلی) و در شهرهای کوفه، مدائن، بغداد و بصره متمرکز بوده‌اند و در نواحی جزیره (بین النهرین علیا) و شام بویژه در حلب و طرابلس جمعیتی از شیعیان زندگی می‌کرده‌اند. بعد از ایالت عراق، ایالت جبال در غرب و مرکز ایران بیشترین شیعیان را در خود داشته است. قم، قدیمی‌ترین شهر شیعه‌نشین در ایران به شمار می‌رود و پس از آن، کاشان و آوه و ری، از عمده شهرهای شیعه‌نشین بوده‌اند. علاوه بر اینها، شیعیان در بیهق، طوس، نیشابور، شیراز، اهواز و شهرهای آذربایجان و شماری دیگر از شهرهای ایران، سکونت داشته‌اند و وکیلانی به نمایندگی از نهاد وکالت در این مناطق، فعال بوده‌اند.^۲

۱. ر.ک: الغیبة، طوسی: ص ۲۱۵.

۲. ر.ک: اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شیعه در غیبت صغری، حسین زاده: ص ۱۴۷ و بعد از آن.

ب - جهان اسلام در دوران غیبت صغرا

۱. خلافت عباسی

در عصر غیبت صغرا، شش تن از خلفای عباسی، حکومت کرده‌اند که دوران برخی، کوتاه و دوران برخی، طولانی بوده است.

۱-۱. محمد بن متوکل ملقب به «المعتمد علی الله» (۲۵۶-۲۷۹ق)

در بازه حکومت معتمد و اتفاقات عصر او، پیش‌تر نکاتی گفته شد. معتمد در امور سیاسی و نظامی، دخالتی نداشت و تنها نام خلیفه را یدک می‌کشید. فرماندهی سپاه و امور سیاسی، در اختیار برادر و ولی عهد او (ابو العباس الموفق) بود. در دوره طولانی خلافت معتمد عباسی، حوادث سیاسی خطرناکی، حکومت عباسی را تهدید نمود که یکی از آنها، قیام زنگیان (بردگان سیاه‌پوست) نواحی بصره و خوزستان بود که رهبرشان خود را از علویان معرفی می‌کرد. این شورش که پانزده سال طول کشید، خسارات بسیاری به حکومت عباسی وارد کرد.^۱

مشکل دیگر حکومت معتمد، مدعیان استقلال سیاسی بودند که در نواحی مختلف سرزمین‌های اسلامی سر بر می‌آوردند و از همه مشکل‌سازتر، یعقوب لیث صفار در سیستان ایران بود که حکومت عباسی را تا مرز نابودی پیش برد.^۲ در سال‌های آخر زندگی معتمد، قرمطیان - که شاخه‌ای تندرو از اسماعیلیه بودند - فعالیت خود را در کوفه آغاز و تا مدت‌ها حکومت را به خود مشغول کردند.^۳

معتمد عباسی در اثر زیاده‌روی در می‌گساری درگذشت.^۴ دوران حکومت او، معاصر با دو نایب‌نخست‌امام دوازدهم عج بود. در باره وضعیت شیعیان در این

۱. تاریخ الطبری: ج ۹ ص ۴۷۴ به بعد.

۲. ر.ک: تاریخ الطبری: ج ۹ ص ۴۷۶.

۳. مروج الذهب: ج ۲ ص ۲۷۰.

۴. مروج الذهب: ج ۲ ص ۲۳۰.

دوره، مطالبی خواهد آمد.

۱-۲. احمد بن موفق ملقب به «المعتضد بالله» (۲۷۹-۲۸۹ق)

او فرزند ابو العباس موفق، ولی عهد معتمد بود که در زمان معتمد، قدرت را در اختیار داشت؛ ولی یک سال قبل از معتمد، از دنیا رفت. حکومت او را می توان اوج قدرت خلافت عباسی در غیبت صغرا دانست؛ چرا که او با هدف توان بخشی به خلافت و استحکام هیبت آن، همان شیوه پدرش (ابو العباس موفق) را در جنگ ها و کارهای اداری ادامه داد. اقدامات او علیه قرمطیان، به نتیجه قطعی نرسید و آنان توانستند در نواحی بحرین و شام نیز نفوذ کنند.^۱ او همچنین درگیری هایی با خوارج و بازماندگان زنگیان داشت.^۲

معتضد، مردی خشن، جدی و در برخورد با عاملان حکومتی و مخالفان، سختگیر بود، چنان که مسعودی، نمونه هایی از اعمال سختگیرانه وی را ذکر کرده است.^۳ به گفته او، معتضد ابتدا نسبت به علویان نیز سختگیر بود؛ ولی پس از دیدارش با امام علی علیه السلام در رؤیا، دیدگاهش نسبت به آنان تغییر کرد و روش مدارا و مسالمت آمیزی را در پیش گرفت و حتی با علویان زیدی طبرستان، روابطی دوستانه داشت.^۴ اقدامات او موجب انتظام امور خلافت گردید و برای مدتی، دست درباریان بخصوص ترکان، از دخالت در امور مملکتی کوتاه شد.^۵

۱-۳. علی بن معتضد ملقب به «المکتفی بالله» (۲۸۹-۲۹۵ق)

او در دوران کوتاه حکومتش، با مخالفان سیاسی - یعنی شورشیان محلی و

۱. مروج الذهب: ج ۴ ص ۲۳۱.

۲. مروج الذهب: ج ۴ ص ۲۳۱.

۳. ر.ک: مروج الذهب: ج ۴ ص ۲۳۲.

۴. مروج الذهب: ج ۴ ص ۲۷۱.

۵. ر.ک: الأعلام، زرکلی: ج ۱ ص ۱۴۰.

امارت‌های جدایی طلب - درگیری‌های بسیار داشت بویژه برای دفع قرامطه در کوفه و عراق، اموال فراوانی صرف کرد. با این حال، کار قرامطیان بالا گرفت. از دوره او، خلافت عباسی مجدداً دچار ضعف و ناتوانی شد، با این تفاوت که این بار، عناصر چیره بر دربار، نه فرماندهان ترک، بلکه وزیران عرب شیعی و غیرشیعی و نیز زنان حرم بودند.^۱

۱ - ۴. جعفر بن معتضد ملقب به «المقتدر بالله» (۲۹۵-۳۲۰ ق)

مقتدر در سیزده سالگی به خلافت رسید و طولانی‌ترین حکومت را در عصر غیبت صغرا داشت؛ اما این مدت طولانی، دلیل بر اقتدار او نیست؛ چرا که او قدرتی در اداره امور نداشت. درباریان، او را به خوش‌گذرانی سرگرم کرده و خود، تصمیم‌گیرنده امور شده بودند. دخالت زنان درباری در این دوره، به اوج رسید و سپاهیان نیز نافرمانی می‌کردند. مقام وزارت، عرصه رقابت چند خاندان متنفذ سیاسی از جمله بنی فرات - که شیعه‌مذهب بودند - گردید. در انتخاب وزیران و مقامات درباری، رشوه دادن و تملق، بیشترین تأثیر را داشت. انتصاب سیزده نفر به وزارت در دوره خلافت او، حاکی از ضعف و ناتوانی سیاسی دولت در این دوره است.^۲

در همین دوره، فاطمیان اسماعیلی مذهب در شمال آفریقا به قدرت رسیدند و تلاش خود را برای دستیابی به قلمرو عباسیان در مصر و سپس عراق با حملات دریایی آغاز کردند.^۳ بیست و پنج سال حکومت مقتدر با شورش سپاهیان و قتل وی پایان یافت.^۴ دوره حکومت او معاصر بنی‌ایب حسین بن روح نوبختی، سومین نایب خاص امام دوازدهم بود.

۱. ر.ک: الکامل فی التاریخ: ج ۴ ص ۶۲۷ و تاریخ الطبری: ج ۱۰ ص ۸۸.

۲. ر.ک: الفخری: ص ۲۵۸ و مروج الذهب: ج ۴ ص ۲۹۲ و نسب‌نامه خلفا و شهریاران، زامباور: ص ۸.

۳. ر.ک: صله تاریخ الطبری: ص ۳۳.

۴. نک: صله تاریخ الطبری: ص ۳۳ و مروج الذهب: ج ۴ ص ۲۹۲ و دولت عباسیان: ص ۱۹۳-۱۹۴.

۱- ۵. احمد بن معتضد ملقب به «القاہر بالله» (۳۲۰-۳۲۲ق)

با وجود نیرومندی و صلابت قاہر، به سبب بی‌رحمی اش نسبت به درباریان، برکنار و کور و زندانی شد.^۱

او پس از سیزده سال در جامه گدایان از زندان گریخت و در خرابه‌ای مرد.

۱- ۶. احمد بن مقتدر ملقب به «خلیفه الراضی بالله» (۳۲۲-۳۲۹ق)

احمد بن مقتدر، چون به حکومت رسید، برای کوتاه کردن دست درباریان و وزیران، طرحی جدید ریخت و منصب امیر الأمرایی را ابداع کرد که بالاترین مقام اداری در دربار عباسی و بعد از خلافت، مقام دوم به شمار می‌رفت؛ اما این جایگاه سیاسی و اداری نیز عرصه‌ای برای رقابت و کشاکش میان امرا و درباریان گردید و خواسته خلیفه در مهار قدرت درباریان، نه تنها محقق نشد؛ بلکه ضعف بیشتر خلیفه را به همراه آورد. درگیری‌های امیران و سپاهیان و وزیران برای دستیابی به منصب امیر الأمرایی در عصر خلیفه الراضی، به نهایت خود رسید و در این میان، خلیفه عباسی برای سامان دادن به اوضاع و ساکت کردن مدعیان امارت، به صاحب‌منصبان مختلف مانند ابن رائق و حمدانی‌ها و بریدی‌ها و فرماندهان ترک، متوسل می‌شد و اختیار و اقتداری از خود نداشت.

خاندان عباسی که در این شرایط سیاسی، به نهایت ضعف و ناتوانی خود دچار شده بودند، سرانجام با آمدن معز الدولة دیلمی به بغداد و سیطره وی بر این شهر و تفویض مقام امیر الأمرایی به وی در زمان مستکفی (۳۳۳-۳۳۴ق)، پس از بیش از یک قرن سلطه، به حاشیه رانده شدند و کار حکومت یک‌سره در دست بویه‌یان قرار گرفت.^۲

۱. مروج الذهب: ج ۴ ص ۳۱۲ و الکامل فی التاریخ: ج ۵ ص ۱۲۸ و ۱۵۸.

۲. ر.ک: دولت عباسیان، طقوش: ص ۱۹۵ به بعد از آن.

۲. رویدادهای سیاسی مهم

در نیمه اول قرن سوم هجری، برخی رویدادهای سیاسی در قالب قیام علیه حکومت عباسی خودنمایی کرد. این قیام‌ها که اغلب با رهبری برخی علویان یا شیعیان و یا افراد منتسب به تشیع بود، نشانگر گسترش اندیشه‌های شیعی در جهان اسلام است که همواره با تحرک و پویایی همراه بوده است. همچنین این حرکت‌های سیاسی را می‌توان حاکی از ضعف حکومت مرکزی و تشتت سیاسی در جهان اسلام شمرد که گاه به تجزیه و جدایی‌های سیاسی نیز می‌انجامید.

شورش‌ها علیه عباسیان، سابقه‌ای دیرینه دارد و به سال‌های نخست حاکمیت این خاندان باز می‌گردد؛ اما از حرکت‌های نزدیک به غیبت امام دوازدهم، باید به نهضت‌های ایرانی‌زمان معتصم اشاره کرد. قیام بابک خرمی با نمودی دینی و هدفی سیاسی، خطرناک‌ترین حرکتی بود که عباسیان را تهدید کرد و از دوره مأمون تا زمان معتصم، آنان را به خود مشغول داشت.^۱ معتصم پس از براندازی بابک، حرکتی مشابه آن را در طبرستان به سرکردگی مازیار بن قارن (امیر خاندان قارنی) سرکوب کرد.^۲

۲-۱. قیام زنگیان

در آستانه غیبت صفرا، حرکتی در نواحی جنوبی عراق و خوزستان رخ داد که برای مدتی دولت عباسی را به خود مشغول نمود. این حرکت توسط شخصی به نام علی بن محمد، رهبری می‌شد که هوادارانش را عموماً سیاه‌پوستان و بردگان این نواحی - که از کشور زنگبار در افریقا آورده می‌شدند -، تشکیل می‌دادند. از این رو، به «قیام زنگیان» شهرت یافت. موفق برادر خلیفه معتمد، چندین سال در نبرد با

۱. رک: دولت عباسیان: ص ۱۵۴.

۲. رک: دولت عباسیان: ص ۱۷۰.

زنگیان تلاش کرد و در نهایت با مرگ رهبر آنها این حرکت نیز باز ایستاد.^۱

۲-۲. قیام زیدیان

از حرکت‌های نزدیک به عصر غیبت علویان، باید نخست از قیام محمد بن قاسم زیدی نام برد که در سال ۲۱۹ قمری در طالقان، حرکتی را آغاز و شمار زیادی از خراسانیان را به خود جلب کرد؛ اما به دست سپاهیان معتصم دستگیر و در زندان سامرا در زمان متوکل در گذشت.^۲ زیدیه در زمان مستعین (م ۲۵۲ ق) نیز به حرکت‌های متعددی علیه حکومت دست زدند که شاید بارزترین آنها، شورش یحیی بن عمر در کوفه بود. قیام او، رابطه‌ای مستقیم با بهبود اوضاع مادی داشت. او به «الرضا من آل محمد» دعوت می‌کرد؛ اما حرکت او پیروز نشد و خودش در جنگ با فرمانده عباسی کشته شد.^۳ البته قیام حسن بن زید علوی در سال ۲۵۴ ق، در طبرستان به نتیجه رسید و منجر به برپایی امارت علویان در این دیار شد که حدود ۷۰ سال برپا بود.^۴

۲-۳. قیام اسماعیلیان

علاوه بر زیدیان، یکی دیگر از گروه‌های دینی - سیاسی که حرکت‌هایی را علیه دولت عباسی دنبال می‌کردند، اسماعیلیان بودند. آنان بعد از شهادت امام صادق علیه السلام، اقدامات خود را به صورت دعوت پنهانی و با کمک مبلغان ناشناسی که به نقاط مختلف جهان اسلام گسیل می‌داشتند، عملی ساختند. دعوت سری آنان، به قدری پیچیده بود که هنوز پس از مطالعات گسترده، به درستی نام و نشان امامان و

۱. تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن: ج ۲ ص ۱۸۶.

۲. مقاتل الطالیین: ص ۴۷۲.

۳. الکامل فی التاریخ: ج ۴ ص ۲۶۱، مقاتل الطالیین: ص ۵۰۶.

۴. ر.ک: علویان طبرستان، حکیمیان.

رهبران و داعیان ایشان در این دوره دانسته نیست.^۱ اسماعیلیان به همین گونه توانستند حرکتی را هدایت کنند که در نهایت در سال ۲۹۶ هجری به قیامی در تونس در شمال آفریقا و برپایی اولین حکومت رسمی اسماعیلیه (فاطمیان) انجامید.

۲-۴. قیام قرمطیان

در همین زمینه باید از حرکت قرمطیان^۲ نیز یاد کنیم که در نیمه دوم قرن سوم هجری یعنی در اوایل غیبت صغرا خود را نشان داد و در ادامه دعوت اسماعیلیه بود. این حرکت که به حمدان بن اشعث قرمط منسوب است، در زمان معتمد و به سال ۲۶۱ هجری در سواد عراق آغاز شد و دامنه آن به شام و بحرین نیز رسید. اگر چه حرکت آغازین قرمطیان از کوفه بود، ولی چون در عراق ناکام ماندند، به شام روی آوردند و فعالیت‌های گسترده نظامی خود علیه حکومت را در آن جا دنبال کردند. در شام، زکرویه بن مهرویه فارسی به کمک فرزندانش تلاش فراوانی برای تثبیت قدرت خود به کار بست؛ ولی توفیقی نیافت و جملگی به قتل رسیدند و بدین ترتیب، کار قرامطه شام به پایان رسید.

اما در بحرین، قرمطیان توانستند با هم‌داستان کردن ابو سعید جنابی با خود، موقعیت برتری به دست آورند. ابو سعید، پایه حکومت قرامطه را در این منطقه نهاد و پسرش آن را به اوج رسانید. در زمان وی، نواحی هجر و احسا و قطیف نیز که از توابع بحرین بودند، تحت نفوذ قرمطیان درآمدند. به نظر می‌رسد که در زمان جانشین او ابو طاهر سلیمان، انحرافات شدیدی در اندیشه قرمطیان پدید آمد که

۱. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: فرقه اسماعیلیه، هاجسن و اسماعیلیان، برنارد لوئیس، اسماعیلیه، فرهاد دفتری.
 ۲. قرمطیان، شاخه‌ای انشعابی از اسماعیلیه بودند که به قیام مسلحانه و کشتار مخالفان با آداب و شعائر رسمی اسلام همانند حج اعتقاد داشتند. عقاید آنان به جهت رازداری شدید آنها، چندان روشن نیست؛ ولی حمله به مکه در سال ۳۱۷ هجری و سرقت حجر الأسود و کشتار مردمان در این حرم مقدس، نام آنها را مشهور کرده است. آنان در سال‌های ۲۸۶-۳۶۶ هجری در بحرین، احسا و قطیف حکومت داشتند.

در غارتگری‌ها و کشتار مسلمانان بی‌دفاع نمایان گردید. او برای توسعه قلمرو و قدرت خود، به اهواز و بصره و کوفه هجوم برد و مکه را نیز غارت کرد. با مرگ ابو طاهر، به سبب درگیری‌های داخلی، قدرت قرمطیان بحرین افول کرد، هر چند که تا نیمه قرن پنجم، امارت‌های محلی ضعیفی در منطقه داشتند.^۱

توجه به این نکته لازم است که شیعیان دوازده امامی، به تأسی از امامان و بنا به عوامل دیگر، از ورود به نهضت‌های انقلابی و دست یازیدن به اقدامات سیاسی پرهیز می‌کردند. با این حال، تحرکات گروه‌های دیگر منتسب به تشیع و اهل بیت علیهم‌السلام و نیز فرقه‌های زیدی و اسماعیلی معمولاً مشکلاتی برای آنان فراهم می‌کرد. این مسئله، هم در دوره حضور ائمه و هم در غیبت صفرا به وضوح مشاهده می‌شود؛ زیرا تنها گروهی که شخصیت و جاهت عمومی برای در اختیار گرفتن خلافت و معارضه با حاکمان بنی عباس را داشت، اهل بیت علیهم‌السلام بودند. از این رو، عباسیان از نام و نفوذ امامان علیهم‌السلام وحشت داشته، با آنان به شدت برخورد می‌کردند.

برای نمونه، گرفتاری‌های امام صادق علیه‌السلام در عهد منصور عباسی و نیز امام موسی کاظم علیه‌السلام در زمان هارون الرشید و امام هادی علیه‌السلام در دوره متوکل، بی‌ارتباط با قیام‌های محمد نفس زکیه (م ۱۴۵ ق) و حسین بن علی حسنی (شهید فخر) (م ۱۶۹ ق) و محمد بن قاسم (م ۲۱۹ ق) نبود. در غیبت صفرا نیز شاهد هستیم که حسین بن روح نوبختی - نایب سوم امام غایب) و حامی سیاسی او، ابو الحسن ابن فرات وزیر، به اتهام همکاری با قرمطیان، یکی زندانی و دیگر اعدام می‌شود. با این حال، بعضی رجال شیعه مانند حمدانی‌ها و بویه‌ها - چنان که اشاره شد - با اقدامات خود به برپایی حکومت‌هایی توفیق یافتند و برخی دیگر از آنان نیز با نفوذ در بدنه حکومت عباسی موقعیت‌های سیاسی و اداری مهمی به دست آوردند.^۲

۱. رک: تاریخ الطبری: ج ۱۰ ص ۲۳-۲۷ و ۱۲۰-۱۲۶ و دولت عباسیان، طقوش: ص ۲۰۷-۲۱۰.

۲. رک: اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شیعه در غیبت صفرا، حسین زاده ص ۱۲۳ به بعد.

۳. شیعیان و عباسیان

با شهادت امام یازدهم و آغاز دوران غیبت، شیعیان با شرایط جدیدی مواجه شدند. در کنار عدم حضور امام و ظهور مدعیان امامت و نیابت، مشکلات و گرفتاری‌های ایجاد شده از سوی حکومت عباسی، شرایط را دشوار می‌نمود.

مشکل اساسی شیعیان، تلاش حکومت برای یافتن جانشین امام یازدهم و نیز دستیابی به وکیلان امام دوازدهم بود که عرصه را برای فعالیت آنان، تنگ‌تر و آنان را وادار به رعایت شدید تقیه می‌کرد. گزارش‌هایی وجود دارند که جاسوسان حکومت برای دستگیری وکیلان امام، فعالیت پنهانی داشتند و امام علیه السلام با آگاهی از این امر، گاه ضمن صدور نامه‌ای به وکیلان خود، آنان را از دریافت وجوهات از مردم بر حذر می‌داشت.^۱ همچنین در موردی دیگر، امام علیه السلام در نامه‌ای به یکی از وکیلان، شیعیان را از زیارت کاظمین پرهیز داد؛ زیرا عاملان حکومتی در صدد دستگیری شیعیان بر آمده بودند.^۲

بدین ترتیب، وکیلان و بزرگان شیعه نه تنها برای حفظ جان خود و شیعیان ناچار به رعایت تقیه بودند، بلکه برای پنهان داشتن وجود فرزندی برای امام عسکری علیه السلام نیز می‌بایست کوشش می‌کردند. اقدامات حکومت عباسی برای یافتن این فرزند از زمانی شروع شد که امام عسکری علیه السلام در بستر بیماری بود. طبیبان و نگهبانان درباری به خانه امام علیه السلام رفت و آمد داشتند و عاملان حکومتی، مراقب همه چیز و همه کس بودند. پس از شهادت امام علیه السلام به دستور خلیفه، معتمد، خانه ایشان به دقت بررسی شد تا یقین کردند که فرزندی از امام به جا نمانده است؛^۳ اما آمدن گروهی از شیعیان قم به سامرا - که از شهادت امام عسکری علیه السلام اطلاع نداشتند - سبب

۱. الکافی: ج ۱ ص ۵۲۵.

۲. الکافی: ج ۱ ص ۵۲۵، الإرشاد: ج ۲ ص ۲۶۷.

۳. الکافی: ج ۱ ص ۵۰۵، کمال الدین: ص ۴۳.

شد خلیفه (معتمد) بار دیگر به جستجو برای یافتن فرزند امام و بازرسی مجدد خانه ایشان دستور دهد که این بار نیز برای او نتیجه‌ای نداشت.^۱

به دنبال این وقایع و در جهت رعایت تقیه، عثمان بن سعید عمری (نایب نخستین امام دوازدهم) شهر سامرا را به مقصد بغداد ترک کرد و از این پس، نایبان امام علیه السلام در این شهر به فعالیت خود ادامه دادند؛ زیرا هم از دربار خلافت - که تا اواخر خلافت معتمد در سامرا بود - دور بودند و هم در شهر بزرگی مانند بغداد کمتر مورد توجه قرار می‌گرفتند.

از این پس تا پایان حکومت معتمد، با توجه به تلاش‌های نایبان و وکیلان امام و نیز به سبب گرفتاری‌های داخلی حکومت عباسی، مشکلات شیعیان کمتر بود. با این حال، در توقیعات امام علیه السلام و سخنان نایبان، ایشان بر اصل تقیه و حتی پرهیز از بردن نام امام در محافل عمومی تأکید می‌شد.^۲

با آغاز خلافت معتضد (۲۷۹-۲۸۹ق)، وضعیت شیعیان دگرگون و دشوارتر شد. او مردی خشن و بی‌رحم بود و دوره حکومتش را دوره سرکوب و تعقیب شیعیان دانسته‌اند و به تعبیر شیخ طوسی، از شمشیر او خون می‌چکید.^۳ عاملان عباسی، شیعیان را تحت نظر داشتند و محلات و محافل آنها را به دقت بازرسی می‌کردند. در سال ۲۸۲ هجری به دستور خلیفه (معتضد)، مراقبت‌های شدیدی بر شیعیان کوفه اعمال شد؛ زیرا خبر رسیده بود که علویان طبرستان، کمک‌های مالی برای شیعیان و علویان کوفه ارسال کرده‌اند.^۴ همچنین جاسوسان حکومتی، با آگاهی از برنامه قیام علویان در کوفه، رهبر آنان را دستگیر کرده، پس از شکنجه

۱. النبیة، طوسی: ص ۲۴۸.

۲. کمال الدین: ص ۴۸۲.

۳. النبیة، طوسی: ص ۲۹۶.

۴. مروج الذهب: ج ۴ ص ۲۶۶.

بسیار به قتل رساندند.^۱

ظاهراً در این دوره، علی رغم رعایت تقیه و تلاش‌های پنهانی شیعیان، حکومت نسبت به وجود فرزندی برای امام یازدهم مشکوک شده بود، چنان که به دستور معتضد، جمعی از شیعیان و وکیلان امام را دستگیر و زندانی کردند. او همچنین گروهی از سربازان خاص خود را مأمور کرد تا به سامرا رفته، خانه سابق امام یازدهم را بازرسی کنند و هر کس را در آن جا یافتند، به قتل برسانند.^۲

یکی از مشکلات شیعیان در این دوره که موجبات سختگیری‌های بیشتر حکومت را فراهم می‌ساخت، رویدادهای سیاسی و به طور خاص، قیام‌ها بودند که از سوی فرقه‌های دیگر منسوب به شیعه برپا می‌شدند و ناخواسته حکومت را به کُل جامعه شیعه بدگمان می‌کردند. از این موارد به طور خاص می‌توان به قرمطیان - که شاخه‌ای از اسماعیلیه به شمار می‌رفتند - اشاره کرد که حرکت‌های تندروانه‌ای در کوفه و عراق آغاز کرده بودند و به تدریج، دامنه آن به بحرین و سوریه نیز کشیده شد و اگر چه اقدامات آنان بر خلاف رویه معمول سیاسی شیعه بود، ولی گرفتاری‌هایی را برای شیعیان به همراه داشت. از این رو لازم بود تا موضع شیعیان در باره این فرقه‌ها و اقداماتشان روشن و اظهار گردد. شاید بیزاری امام مهدی (عج) در یکی از توقیعات خود از ابو الخطاب و اصحاب و پیروان و عقاید او و نیز بیزاری از همنشینی با آنان، اشاره به همین افراط‌گرایی مذهبی باشد.^۳ علمای شیعه نیز در همین جهت در حرکتی علمی، به تألیف کتاب‌هایی در رد عقاید غالیان و اسماعیلیان و قرامطه پرداخته‌اند.^۴

۱. مروج الذهب: ج ۲ ص ۶۸۲، الکافی: ج ۱ ص ۵۲۵.

۲. الغیبه، طوسی: ص ۲۴۸.

۳. کمال الدین: ص ۴۸۵.

۴. ر.ک: الفهرست، طوسی: ص ۱۹۸.

با این حال، مشکلات شیعیان از این بابت پایان نیافت و در دوره خلافت مقتدر عباسی نیز که به گونه‌ای دوره رشد فعالیت‌های سیاسی شیعیان و نفوذ آنان در دستگاه حکومتی بود، ادامه یافت و گرفتاری‌هایی را برای شیعیان رقم زد. در خلافت مقتدر، یادآور شدیم که دوران طولانی خلافت او به سبب ضعف خلیفه‌گری‌اش، دوران قدرت گرفتن گروه‌های متفاوت در بدنه حاکمیت عباسی بود، به گونه‌ای که گاه، خاندان بنی فرات - که شیعه بودند - قدرتی افزون می‌یافتند و گاه، مخالفان آنها که مخالف شیعه بودند، در بدنه اجرایی، نفوذ بیشتری می‌یافتند. تلاش‌های حسین بن روح نوبختی - نایب سوم امام - در رعایت تقیه و پرهیز از ایجاد حساسیت در حکومت و عدم تحریک عاملان دولتی علیه شیعه، کارساز نشد، چنان که خود او به اتهام همکاری با قرامطیان، دستگیر و برای مدتی زندانی شد. هم‌زمان، ابو الحسن بن فرات کوفی، وزیر شیعی مقتدر و فرزندش، پس از سه دوره وزارت، به همین اتهام، گرفتار شدند و به قتل رسیدند.^۱ اگر چه دستگیری و قتل این افراد، بیشتر به سبب شیعه بودن و نفوذ سیاسی آنان در حکومت بود، ولی بهانه لازم برای این کار را فعالیت‌های افراطی قرامطیان فراهم کرد.

شیعیان در شهرهای اسلامی، در موقعیت‌های شغلی مختلف فعالیت داشتند. بجز مشاغل عمومی مانند: تجارت، داد و ستد، کارهای تولیدی و خدماتی، شماری از شیعیان در امور فرهنگی مانند معلمی و مؤدبی (معلمان خصوصی امیرزادگان و بزرگان زادگان) و وِزّاقی (کتاب‌فروشی) خدمت می‌کردند. این نکته نیز حائز اهمیت است که برخی از آنان توانسته بودند به دستگاه اداری حکومت عباسی نیز وارد و در مشاغل سازمانی و اجرایی، مشغول به کار شوند. این امر در دوره غیبت صغرا و به سبب نفوذ بیشتر رجال شیعی در حکومت عباسی، نمود بیشتری دارد.

در این دوره، تنی چند از بزرگان شیعه که پیش‌تر در امور دیوانی خدمت می‌کردند، ارتقای مقام یافته و تا منصب وزارت پیش رفتند. دست کم، دو تن از خاندان بنی فرات برای مدتی منصب وزارت را به دست گرفتند. این امر، خود، زمینه حضور و فعالیت بیشتر شیعیان در دربار عباسی را مهیا می‌نمود. با غور در دربار عباسی عهد غیبت صغرا، می‌توان به نام شماری از کاتبان، منشیان و دیوان‌سالاران شیعی دست یافت.^۱

نکته قابل توجه دیگر، در این زمینه، پدید آمدن گرایش‌های محض سیاسی در بین برخی خاندان‌های متنفذ شیعی در عصر غیبت صغرا بود که سبب می‌شد شیعه بیشتر به عنوان یک حزب یا گروه سیاسی خودنمایی کند و این، لزوم برخورد جدی‌تر و عمیق‌تر با شیعیان را به دولت‌مردان و صاحب‌منصبان اهل سنت یادآوری می‌کرد. ظهور خاندان‌هایی مانند بنی حمدان و بریدیان و در نهایت، آل بویه و تلاش‌های آنان برای دستیابی به مقامات بالا مثل امیرالامرای و تشکیل امارت‌های مستقل و سلطه یافتن بر جایگاه خلافت، شاهد این مطلب است. این اقدامات اگر چه تا حدی و دست کم برای مدتی، اوضاع مساعدتری برای شیعه به وجود آورد، ولی پس از آن، جامعه شیعه با گرفتاری‌ها و دشواری‌ها در چندان ناشی از واکنش حاکمان سنی‌مذهب مواجه گردید که نمونه بارز آن را در ظهور دولت‌های سلجوقی در ایران و عراق و ایوبی در مصر و اقدامات وسیع ضد شیعی آنان می‌توان مشاهده کرد.

۴. اوضاع علمی و فرهنگی

دوران مورد بررسی یعنی سال‌های ۲۳۰ تا ۳۳۰ هجری، می‌تواند دوره توسعه و رشد علمی و فرهنگی جهان اسلام به شمار رود؛ زیرا در این دوره، تحولات علمی

۱. ر.ک: اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شعه در غیبت صغرا، حسین‌زاده: ص ۱۸۳-۱۸۶.

و فرهنگی قابل ملاحظه‌ای رخ داد. گسترش علوم دینی به سبب ظهور دانشمندان و عالمان دینی و پدید آمدن نحله‌های فکری و نگاه‌های علمی در حوزه‌های گوناگون معرفتی، کاملاً در این دوره پدیدار و روشن است.

۴-۱. دانش حدیث

از آغاز سده سوم، دانش حدیث، رونق فراوان گرفت و نگاه‌های حدیثی گوناگون، تأثیرگذار و ماندگاری نگاه‌ها شدند. بیشتر مصادر حدیثی مهم اهل سنت، از این دوره است. مسند ان حنبل (۲۴۱ ق)، سنن الدارمی (۲۵۵ ق)، صحیح البخاری (۲۵۶ ق)، صحیح مسلم (۲۶۱ ق)، سنن ابن ماجه (۲۷۳ ق)، سنن اسی داوود (۲۷۵ ق)، سنن الترمذی (۲۷۹ ق)، سنن النسائی (۳۰۳ ق)، از این جمله‌اند.

کتاب‌های حدیثی شیعی همچون المحاسن برقی (۲۷۴ ق)، صائر الدرجات صفار (۲۹۰ ق)، قرب الإسناد (۳۰۰ ق)، الکافی کلینی (م ۳۲۹ ق)، نیز در این دوره نوشته شده‌اند و اکنون در دسترس هستند. کتاب‌های مفقود شیعه که در این دوره نگاه‌ها شده‌اند بسیار زیاداند.

۴-۲. دانش فقه

توسعه مکاتب فقهی، یکی از شاخصه‌های این زمان است که با نگاهی کوتاه به تاریخ زندگانی علما می‌توان به آن پی برد. همچنین در میان اهل سنت، شماری از برجسته‌ترین دانشمندان، در این قرن زندگی کرده یا دست کم، مدتی از عمر خود را در آن سپری نموده‌اند. از آن جمله، احمد بن حنبل (م ۲۴۱ ق)، بنیان‌گذار چهارمین مکتب فقهی مشهور اهل سنت است که تقریباً تا میانه این سده در قید حیات بود و کتاب پر حجم و بزرگ خود (مسند ان حنبل) را تألیف کرد. ابو سلیمان داوود بن علی کاشانی (م ۲۷۰ ق)، نیز از فقیهان همین عصر و از شاگردان شافعی بود که به عنوان پایه‌گذار مکتب ظاهریه شهرت یافته است. همچنین محمد بن جریر طبری

(م ۳۱۰ ق) در اواخر این قرن، صاحب مکتبی فقهی به نام «جریریّه» بود که البته نتوانست در مقابل مکاتب پیشین، جایگاه مناسب مردمی بیابد.

۴-۳. نگاه‌های علوم دیگر

نگاشته‌های حوزه‌های معرفتی دیگر نیز در این دوره، فراوان و شایسته ذکرند که نشان دهنده بلوغ فرهنگی در این دوره اند.

کتاب‌هایی همچون: الطبقات الکبری نگاشته ابن سعد (م ۲۳۰ ق)، المصنّف ابن ابی شیبّه (م ۲۳۵ ق)، فضائل الصحابة احمد بن حنبل (م ۲۴۱ ق)، إصلاح المنطق ابن سکیت (م ۲۴۴ ق)، الیابان و التبیان جاحظ (م ۲۵۵ ق)، تاریخ مدینه ابن شبه (م ۲۶۲ ق)، عیون الأخبار ابن قتیبّه (م ۲۷۶ ق)، أنساب الأشراف بلاذری (م ۲۷۹ ق)، کتاب‌های ابن ابی الدنیا (م ۲۸۱ ق)، تاریخ یعقوبی (م ۲۸۵ ق)، تاریخ الطبری (م ۳۱۰ ق)، تفسیر الطبری (م ۳۱۰ ق)، از این جمله‌اند.

۴-۴. گسترش مکتب معتزله

در اوایل سده سوم، تحت حمایت‌های مأمون و معتصم و واثق، معتزلیان، میدان‌دار گفتگوهای علمی-دینی بودند و به نشر اندیشه‌های عقل‌گرایانه خود و تبیین اصول دین بر این مبنا می‌پرداختند. ابو هذیل علاف (م ۲۳۵ ق) با نظرات مشهور خود در کلام، فرقه هذیله را پدید آورد. ابو الحسین خیاط، ابن راوندی، ابو عمرو جاحظ (م ۲۵۵ ق) و ابو القاسم بلخی (م ۳۱۹ ق) از دیگر چهره‌های نامدار در این حوزه اند. اما نام آورترین معتزلیان، ابو علی جبایی (م ۳۰۳ ق) بود که در مناظره با دیگر اندیشمندان و از جمله شیعیان، آوازه فراوانی یافت.

اگر چه از زمان متوکل عباسی، رویکرد دینی حکومت در مخالفت با معتزلیان بود، ولی چنان که مشهود است، آنان تا اوایل قرن چهارم، از فعالیت چشمگیری بهره‌مند بودند و حتی فتنه خلق قرآن - که توسط متوکل دنبال می‌شد -، نتوانست

جلوی فعالیت آنان را بگیرد.

با رونق یافتن کار معتزلیان در این دوره، حدیث‌گرایان اهل سنت (اهل حدیث) تا حدی به حاشیه رانده شدند؛ ولی در نیمه دوم قرن سوم با ظهور ابو الحسن اشعری (۲۶۰-۳۲۲ ق)، عالم مشهور اهل سنت، و مناظرات او با ابو علی جبایی معتزلی و نیز تحت حمایت‌های حکومت عباسی، گرایش سنتی و حدیثی در میان اهل سنت از نو قوت گرفت، به طوری که قرن چهارم و بیش از آن، قرن پنجم - یعنی اوایل غیبت کبرا - را باید عصر اشعریان قلمداد کرد.^۱

۴-۵. فعالیت‌های علمی و فرهنگی شیعیان

شهرهای اسلامی مانند کوفه، بصره و بغداد در عراق و نیز قم و ری، نیشابور، مرو و بخارا و بسیاری شهرهای دیگر، مراکز فعال علمی و فرهنگی گردیده بودند.^۲ در شهرهای یاد شده، به طور معمول، خاندان‌های شیعه مذهبی زندگی می‌کردند که زعامت دینی و اجتماعی شیعیان را به عهده داشتند و از میان آنها، دانشمندان و فقیهان و وکیلان ظهور می‌کردند، چنان که در بغداد، خاندان نوبخت، در کوفه، آل اَعین، در نیشابور، خاندان شادان، در سمرقند و کش، عیاشی و شاگردان وی همچون کشی، در ری، خاندان بابویه و در قم، خاندان اشعری از چنین موقعیتی برخوردار بودند.^۳ در شهرهایی که جمعیت خالص شیعه نداشتند، شیعیان و خاندان‌های مشهورشان عمدتاً در محلاتی خاص سکنا می‌گزیدند و به این ترتیب، انسجام و هماهنگی بیشتری با یکدیگر می‌یافتند. در بغداد، کرخ، مهم‌ترین محله شیعیان در قسمت غربی شهر بود که بارها نیز مورد هجوم

۱. در این باره، ر.ک: فرهنگ فرق اسلامی، مشکور، ذیل نام دانشمندان نام‌برده و تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن؛ ج ۳ ص ۲۴۹ و بعد از آن.

۲. در این باره، ر.ک: أحسن التقاسیم و معجم البلدان ذیل نام شهرها.

۳. در این باره، ر.ک: أحسن التقاسیم و معجم البلدان ذیل نام شهرها.

مخالفان آنان قرار گرفت.^۱

یکی از دستاوردهای نهاد وکالت، کمک به رشد علمی و فرهنگی جامعه شیعه بود. در واقع، وکیلان از طریق ارتباط دادن شیعیان با ائمه علیهم السلام، در جهت رفع مشکلات فرهنگی و پاسخ به سؤالات علمی آنان گام بر می داشتند. البته ارتباطات گسترده شیعیان با ائمه علیهم السلام در دوره‌های پیشین، خود، زمینه‌ساز این توسعه علمی و فرهنگی بود و شاهد آن، ظهور شمار قابل توجه اندیشمندان و نویسندگان از میان شاگردان و اصحاب ائمه علیهم السلام است. شیخ طوسی، راویان و اصحاب امام دهم را ۱۸۴ و اصحاب امام یازدهم را ۱۰۲ نفر نام برده است.^۲ در میان این افراد، اندیشمندان و مؤلفان نامداری وجود دارند که آثار مکتوب فراوانی از خود به جای گذاشته و احادیث فراوانی را از امامان علیهم السلام نقل نموده‌اند.

۴-۶. دانشمندان بزرگ شیعه در عصر غیبت صغرا

احمد بن محمد بن عیسی قمی (زنده، تا ۲۷۴ق) از بزرگان خاندان اشعری در قم و زعیم حوزه علمیه این شهر و از اصحاب امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام بود. وجود نام او در سند بسیاری از احادیث کتب اربعه، حاکی از وثاقت او در نقل حدیث است و شمار فراوان شاگردانش، جایگاه والای وی را در علوم نشان می‌دهد. پانزده اثر مکتوب از وی نام برده شده است.^۳

عبدالله بن جعفر حمیری (م حدود ۳۱۰ق) نیز از اصحاب برجسته این دو امام و از دانشمندان مشهور غیبت صغرا است. علاوه بر احادیث فراوان وی می‌توان از کتاب‌های او: الغیبة، قرب الإسناد و کتاب توقیعات نام برد.^۴

۱. جغرافیای انسانی شیعه، جعفریان: ص ۵۵.

۲. رجال الطوسی: ص ۲۸۲-۴۰۳.

۳. رک: رجال النجاشی: ج ۱ ص ۲۱۶ و معجم رجال الحدیث: ج ۲ ص ۲۹۶.

۴. رجال النجاشی: ج ۲ ص ۱۸، الفهرست، طوسی: ص ۱۶۷.

سعد بن عبد الله قمی (م حدود ۲۹۹ ق) نیز همانند حمیری در غیبت صغرا پرآوازه شد. شیخ طوسی، او را از اصحاب امام یازدهم دانسته و بالغ بر سی کتاب از وی نام برده است که از آن جمله کتاب الرحمة، موسوعه‌ای فقهی در چندین جلد و مشتمل بر ابواب مختلف فقه، بوده است.^۱ کتاب المقالات و الفرق او، تنها کتاب اوست که تا زمان ما باقی مانده است.

احمد بن خالد برقی (م ۲۸۱ ق) از شاگردان امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام، علاوه بر ایشان، از ۱۱۰ راوی دیگر روایت کرده است. از میان تألیفات متعدد او، المحاسن - که مجموعه‌ای از احادیث در همه علوم است -، مشهورتر است و همانند کتاب الرجال او، به روزگار ما رسیده است.^۲

حسین بن سعید اهوازی و برادرش حسن نیز از دانشمندان و نویسندگان پرکار این دوره هستند. این دو برادر، زمان امام رضا علیه السلام را نیز درک^۳ و تا زمان امام هادی علیه السلام، نزد امامان، شاگردی کرده‌اند و به سبب انتقال از کوفه به اهواز، به این شهر، منسوب شده‌اند. از این دو، قریب سی عنوان کتاب در ابواب مختلف فقهی و نیز در تفسیر و مناقب و موضوعات اخلاقی نام برده شده است.^۴ از میان آثار فراوان حسین اهوازی، کتاب المؤمن او که مجموعه‌ای از احادیث در توصیف مؤمنان و شیعیان است، باقی مانده و به چاپ رسیده است.

بجز نام‌برندگان، ابراهیم بن مهزیار اهوازی، احمد بن اسحاق رازی، حسین بن اشکیب قمی، سهل بن زیاد آدمی، علی بن حسن بن فضال، علی بن ریان بن صلت، فضل بن شادان نیشابوری، احمد بن ادريس قمی، داوود بن قاسم جعفری و

۱. ر.ک: رجال الطوسی: ص ۳۹۹ و الفهرست، طوسی: ص ۱۳۵، رجال النجاشی: ج ۱ ص ۴۰۱.

۲. معجم رجال الحديث: ج ۲ ص ۲۶۱، الفهرست، طوسی: ص ۶۲، رجال النجاشی: ج ۱ ص ۲۰۴.

۳. الفهرست، طوسی: ص ۱۱۲ ش ۲۳۰.

۴. ر.ک: الفهرست، طوسی: ص ۱۱۲.

بسیاری دیگر، از اصحاب مشهور این دو امام و از دانشمندان و نویسندگان این دوره اند که شرح احوال همه آنان در این مختصر نمی‌گنجد.

بی شک، این دستاوردهای علمی، بدون هدایت و روشنگری‌های امامان (عج) و جز با تلاش و پشتکار شیعیان محقق نمی‌شد. از این رو، شایسته است که در جهت بهره‌مندی از این میراث علمی و فرهنگی که با زحمت و مشقت بسیار فراهم گردیده، از هیچ کوششی فروگذار نکنیم.

نتیجه‌گیری

بررسی وضعیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه شیعی و جامعه مسلمان در سال‌های منتهی به عصر غیبت و دوره غیبت صغرا - که در مباحث پیشین بدان اشاره شد -، بیانگر نکاتی جالب است که در تحلیل چرایی غیبت امام عصر (عج)، اثرگذار است:

۱. فضای سیاسی جامعه در آن دوره، فضایی آشفته و امنیتی بوده که امکان زندگی همراه با آسایش امام (عج) و ارتباط جامعه شیعی با ایشان، در آن فراهم نبوده است. تحلیل زندگی امام هادی (عج) و امام عسکری (عج) بویژه دوران کوتاه امامت امام یازدهم، نشان دهنده این وضعیت نابه سامان است.

روشن است که هدف از حضور امام و امکان ملاقات با ایشان، بهره‌گیری از هدایت الهی در جامعه شیعی و مسلمان است؛ ولی در آن فضای امنیتی، امکان دستیابی به این هدف وجود نداشته است.

۲. تلاش عالمان شیعی و پیروان انجمن پیشین، به گونه‌ای بوده که در این دوره، جامعه شیعی به مرحله‌ای از بلوغ و رشد رسیده بود که خطری معارف اسلامی و شیعی را تهدید نمی‌کرد. نظام علمی و اجتهادی موجود در آن روزگار، تا حد زیادی پاسخگوی نیازهای ضروری مردم بود. در موارد خاص نیز با مراجعه

به نایبان خاص، مشکل برطرف می‌شود. با تأمل در تحلیل توقیعات صادر شده می‌توان این نکته را استفاده کرد که سؤال‌ها از مباحث بنیادین و غیر قابل حل نبوده‌اند.^۱

۳. تمرین و کارورزی ارتباط غیر مستقیم شیعیان با امام ع و مراجعه به عالمان یا وکیلان هر منطقه یا نایب خاص در مرکز خلافت، جامعه شیعی را به دوره بلوغ فکری و اجتماعی رسانده بود که بتواند دلایل غیبت امام عصر ع را بفهمد و آن را به عنوان مصلحت برتر بپذیرد. بدین سبب و با تلاش عالمان و فرهیختگان شیعی، جامعه شیعی با موفقیت، وارد این دوره شد و سربلند از آن بیرون آمد.

فصل سوم

النواب الأربعة للإمام علي بن أبي طالب في غيبته الأولى

١ / ٣

الثاني الأول: عثمان بن سعيد العمري

عثمان بن سعيد بن عمرو العمري^١: أول النواب الخاصين بالإمام المهدي عليه السلام، وقد تولّى هذا المنصب في عهد الإمامين: الهادي والعسكري عليه السلام أيضاً و قام بقيادة نظام الوكالة كما تولّى مسؤولية النيابة عن إمام الزمان عليه السلام خلال مدة قصيرة^٢ بعد شهادة الإمام الحسن العسكري عليه السلام واعتبره بعض الكتاب من أحفاد عمّار بن ياسر^٣. كنيته «أبو عمرو» و «أبو محمد»^٤. وألقابه: «العمري» و«السمان»^٥ و «الزيّات»^٦ و«العسكري»^٧.

١. ذكر الكشي في رجاله: حفص بن عمرو المعروف بالعمري والمراد منه عثمان بن سعيد؛ ذلك لأنه قدّمه على أنه وكيل الإمام العسكري عليه السلام وابنه محمد وكيل الناحية (راجع: رجال الكشي: ج ٢ ص ٨١٣ الرقم ١٠١٥). ويبدو أن تصحيحاً حدث في رجال الكشي.
٢. راجع: وفاة عثمان بن سعيد في ختام هذا البحث.
٣. الذريعة: ج ١ ص ٣١٨ الرقم ١٦٤٤، وج ٢ ص ١٠٦ الرقم ٤١٩.
٤. راجع: المقنع في الإمامة: ص ١٤٦.
٥. راجع: النبية للطوسي: ص ٢٥٤ ح ٣١٤.
٦. راجع: خلاصة الأقوال: ص ٢٢٠، رجال ابن داود: ص ١٢٣ الرقم ٩٩١.
٧. راجع: النبية للطوسي: ص ٢٥٤ ح ٣١٤.

فصل سوم

نائبان چهارگانه امام مهدی علیه السلام

۱ / ۳

نایب نخست: عثمان بن سعید عمری

عثمان بن سعید بن عمرو عمری،^۱ نخستین نایب خاص امام مهدی علیه السلام است که این منصب را در دوره امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام نیز بر عهده داشته و نهاد وکالت را رهبری کرده است. او پس از شهادت امام عسکری علیه السلام در مدت کوتاهی،^۲ مسئولیت نیابت از امام عصر علیه السلام را به عهده داشت. برخی او را از نوادگان عمار بن یاسر دانسته‌اند.^۳ کنیه او «ابو عمرو» و «ابو محمد»^۴ است و القابش عبارت اند از: «العمری»، «السمان»،^۵ «الزیات»^۶ و «العسکری»^۷.

۱. در رجال الکشی (ج ۲ ص ۸۱۳ ح ۱۰۱۵) از حفص بن عمرو المعروف بالعمری یاد شده که مراد، عثمان بن سعید است؛ زیرا او را وکیل امام عسکری علیه السلام و فرزند او محمد را وکیل ناحیه معرفی کرده است. ظاهراً در رجال الکشی، تصحیف صورت گرفته است.

۲. ر.ک: ص ۳۱۹ (وفات عثمان بن سعید).

۳. الذریعة: ج ۱ ص ۳۱۸ و ج ۲ ص ۱۰۶.

۴. المقنع فی الإمامة: ص ۱۲۶.

۵. الغیبة، طوسی: ص ۳۵۴.

۶. ر.ک: خلاصة الأقوال: ص ۲۲۰، رجال ابن داوود: ص ۱۳۳.

۷. الغیبة، طوسی: ص ۳۵۴.

وتدلّ ألقابه الأخريرة على أنه أأأار مهنة بيع الزيت في جيش النظام الحاكم؛ تمويهاً على ارتباطه بالأئمة.

وتفيد الوثائق المقدّمة أنه أدرك ثلاثة من أئمة أهل البيت ؑ، هم: الإمام الهادي، والإمام العسكري، والإمام المهدي ؑ، وأعتبره بعض المؤلفين من أصحاب الإمام الجواد ؑ أيضاً، لكنّه غير صحيح على ما يبدو^١.

منزلة «العمرى» لدى الأئمة ؑ

يدلّ التأمل في النصوص التي وصلتنا عن الأئمة: الهادي والعسكري والمهدي ؑ بشأن عثمان بن سعيد على أن له مكانة رفيعة عندهم. قال الإمام الهادي ؑ في حقّه:

«... هذا أبو عمرو الثقة الأمين، ما قاله لكم فعني يقوله، وما أداؤه إليكم فعني يؤدّيه»^٢.

كما صرح الإمام العسكري ؑ قائلاً: «... هذا أبو عمرو الثقة الأمين، ثقة الماضي وثقتي في المحيا والممات، فما قاله لكم فعني يقوله، وما أدّى إليكم فعني يؤدّيه»^٣.

١. على ضوء التاريخ التقريبي لوفاة عثمان بن سعيد في أوائل الغيبة الصغرى (حدود عام ٢٧٥هـ) وبالأخذ بنظر الاعتبار العمر الطبيعي، يمكننا عدّ ولادته في حدود عام (٢٠٠هـ)، وعليه فإنه سيكون في عهد الإمام الجواد ؑ (٢٠٣-٢٢٠هـ) في سنّ الشباب، وبصورة طبيعية لا يمكنه أن يكون وكيلاً وسفيراً للإمام ؑ. على الرغم من إمكان مصاحبته ومرافقته له ؑ. ولهذا لا يمكن قبول رأي ابن شهر آشوب (المناقب لابن شهر آشوب: ج ٣ ص ٢٨٧).

٢. الغيبة للطوسي: ص ٢٥٤ ح ٣١٥، والكافي: ج ١ ص ٢٣٠ ح ١٠١، والغيبة للطوسي: ص ٢٤٣ ح ٢٠٩، وسند هذه الرواية صحيح راجع: معجم رجال الحديث: ج ١٢ ص ١٢٣.

٣. الغيبة للطوسي: ص ٢٥٤ ح ٣١٥ وراجع: الكافي: ج ١ ص ٢٣٠، الغيبة للطوسي: ص ٢٤٣ ح ٢٠٩، معجم رجال الحديث: ج ١٢ ص ١٢٣.

لقب‌های سه گانه اخیر نشان می‌دهد که وی برای مخفی نگه داشتن ارتباط خود با امامان علیهم السلام، شغل پوششی روغن‌فروشی در سپاه زمامداران حاکم را انتخاب کرده بود.

بر پایه اسنادی که ارائه می‌گردد، او محضر سه امام از امامان اهل بیت علیهم السلام یعنی امام هادی علیه السلام، امام عسکری علیه السلام و امام مهدی علیه السلام را درک کرده است. برخی او را از اصحاب امام جواد علیه السلام نیز شمرده‌اند که ظاهراً صحیح نیست.^۱

منزلت «عمری» نزد امامان علیهم السلام

تأمل در نصوصی که از امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام و امام مهدی علیه السلام در باره عثمان بن سعید به ما رسیده نشان می‌دهد که وی نزد آنان از منزلت رفیعی برخوردار بوده است.

امام هادی علیه السلام در باره او می‌فرماید:

... این ابو عمرو، که مورد اعتماد و امین است، آنچه بگوید، از جانب من گفته است و آنچه به شما برساند، از سوی من رسانده است.^۲

همچنین امام عسکری علیه السلام در باره او می‌فرماید:

... این ابو عمرو - که مورد اعتماد و امین است -، در [زمان امام] گذشته، مورد وثوق بوده و مورد وثوق من در زندگی و پس از مرگم است. آنچه به شما بگوید، از جانب من گفته است و آنچه به شما برساند، از سوی من رسانده است.^۳

۱. بر پایه تاریخ تقریبی وفات عثمان بن سعید - که در اوایل غیبت صغرا - (حدود سال‌های ۲۷۵ ق.) اتفاق افتاده است - و با احتساب عمر طبیعی انسان، می‌توان او را متولد حدود سال دویست هجری دانست که در این صورت، در دوره امامت امام جواد علیه السلام (۲۰۳ تا ۲۲۰ ق.) و در دوره کودکی و جوانی به سر می‌برده و به طور عادی نمی‌تواند باب و وکیل و سفیر امام علیه السلام باشد، اگر چه همنشینی و همراهی او با امام جواد علیه السلام ممکن است. از این رو، نظر ابن شهر آشوب در المناقب (ج ۳ ص ۴۸۷) پذیرفتنی نیست (ر.ک: معجم رجال الحدیث: ج ۱۲ ص ۱۲۴ ش ۷۶۰۴).

۲. ر.ک: ج ۵ ص ۵۸ ح ۷۹۳ (با سند صحیح). در باره صحیح بودن سند این روایت، نیز، ر.ک: معجم رجال الحدیث: ج ۱۲ ص ۱۲۳.

۳. همان جا، نیز، ر.ک: همین دانش‌نامه: ج ۵ ص ۲۴ ح ۷۷۲.

يعدّ عثمان بن سعيد من جملة الأربعين شخصاً الذين يثق بهم الإمام العسكري ﷺ حيث قدم ابنه المهدي ﷺ لهم باعتباره الإمام والخليفة من بعده^١.

أدلة نيابة «العمرى» عن الإمام المهدي ﷺ

لإثبات نيابة عثمان بن سعيد العمرى الخاصة لصاحب الزمان ﷺ أهمية بالغة، ففضلاً عن أهمية مبدأ النيابة الخاصة، فإنّ سند تلك النيابة لسائر نوابه الخاصين ينتهي إليه أيضاً.

ومن أجل إثبات النيابة الخاصة لعثمان بن سعيد يمكن الاستناد إلى أربعة أدلة:

١. إجماع الشيعة الاثني عشرية

إنّ اتفاق وإجماع كلّ الشيعة على قبول نيابة عثمان بن سعيد الخاصة هو أهمّ دليل على صحة نيابته، و سبقت الإشارة إلى أن عثمان بن سعيد كان صحابياً مقرباً لثلاثة من أئمة أهل البيت ﷺ وموضع ثقتهم إلى حدّ كبير، وله مكانة رفيعة بين أتباعهم، بحيث إنّ أيّاً منهم لم يشك في صحة ادّعاءه.

وبعبارة أخرى: إنّ إجماع الشيعة الاثني عشرية - وخاصة علماءهم و فقهاءهم خلفاً عن سلف - على قبول نيابة العمرى الخاصة وسائر النواب الخاصين هو من الأدلة الواضحة على صحة ادّعاء نيابتهم.

عثمان بن سعید، از جمله چهل نفرِ مورد اعتماد امام عسکری علیه السلام است که ایشان فرزندش مهدی علیه السلام را به عنوان امام و خلیفه بعد از خود به آنها معرفی کرده است.^۱

دلایل نیابت «عمری» از امام مهدی علیه السلام

اثبات نیابت خاصه عثمان بن سعید عمری از ولی عصر علیه السلام از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا افزون بر اهمیت اصل نیابت خاصه، سند نیابت خاصه دیگر نائبان خاص ایشان نیز به او منتهی می‌گردد. برای اثبات نیابت خاصه عثمان بن سعید، به چهار دلیل می‌توان استناد جست:

۱. اجماع شیعیان اثنا عشریه

مهم‌ترین دلیل بر صحت نیابت خاص عثمان بن سعید، اتفاق و اجماع تمامی شیعیان بر پذیرش نیابت اوست. همان‌گونه که اشاره شد، عثمان بن سعید، صحابی نزدیک سه امام از امامان اهل بیت علیهم السلام و سخت مورد اعتماد آنان بوده و جایگاه و منزلت والایی در میان پیروان آنان داشته است، به گونه‌ای هیچ‌یک از آنان در صحت ادعای او تردید نکرده است.

به تعبیر دیگر، اجماع شیعیان دوازده امامی بویژه علما و فقهای آنان، در تمامی دوره‌ها و زمان‌ها بر پذیرش نیابت خاصه عمری و سایر نواب خاصه، یکی از ادله روشن صحت ادعای نیابت آنهاست.

٢. الروایات الدالة علی نیابته

نقل الشيخ الطوسي عن عبيدالله بن عبدالله أنه قال: «لَمَّا أُدْرِكْتَهُ (يعني الإمام العسكري) الْوَفَاةُ أَمْرَهُ ﷺ فَجَمَعَ شِيعَتَهُ، وَأَخْبَرَهُمْ أَنَّ وَكَدَهُ الْخَلْفَ صَاحِبُ الْأَمْرِ بَعْدَهُ ﷺ، وَأَنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ عُثْمَانَ بْنَ سَعِيدِ الْعَمْرِيِّ وَكَيْلَهُ، وَهُوَ بَابُهُ وَالسَّفِيرُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ شِيعَتِهِ، فَمَنْ كَانَتْ لَهُ حَاجَةٌ قَصْدَهُ كَمَا كَانَ يَقْصِدُهُ فِي حَالِ حَيَاتِهِ»^١.

كما روى الشيخ الطوسي أن الإمام العسكري (ع) كان في مجلس يحضره أربعون من الشيعة، فقال مخاطباً إياهم:

ألا وإنكم لا ترونه من بعد يومكم هذا حتى ييمّم له عمر، فأقبلوا من عثمان ما يقوله، وانتهوا إلى أمره، وأقبلوا قوله، فهو خليفة إمامكم والأمر إليه^٢.

٣. وثيقة عثمان بن سعيد

يُعتبر عثمان بن سعيد من الأشخاص المعدودين الذين وثقهم الأئمة (ع) بنص صريح، ووصلنا توثيقه بسند صحيح. وقد نقلنا قول الإمامين الهادي والعسكري المبني على توثيقه في الصفحات السابقة^٣:

كما قال الإمام العسكري (ع) بشأن ابنه مخاطباً أحمد بن إسحاق وهو من علماء قم الكبار:

العمري وابنة ثقتان، فما أديا إليك عني فعني يؤديان، وما قالا لك فعني يقولان، فاسمع لهما وأطعهما فإنهما الثقتان المأموران.

١. راجع: ص ٣٢٦ ح ٦١١.

٢. راجع: ص ٣٢٦ ح ٦٠٩.

٣. راجع ص ٣١٠ (منزلة العمري لدي الأئمة (ع)).

۲. روایاتی که دلالت بر نیابت وی دارند

شیخ صدوق به نقل از عبید الله بن عبد الله می گوید: امام حسن [عسکری] علیه السلام وکیلش، ابو محمد عثمان بن سعید عمری را در روزگار حیاتش واسطه میان خود و پیروانش قرار داد و هنگامی که اجل امام علیه السلام در رسید، به او فرمان داد که پیروانش را گرد آورد و به آنان خبر داد که فرزندش، جانشین وی و صاحب امر ولایت پس از ایشان است و ابو محمد عثمان بن سعید عمری، وکیل او و باب و سفیر میان او و شیعیانش خواهد بود و هر کس درخواستی دارد، به عمری مراجعه کند، همان گونه که در روزگار حیات امام علیه السلام به او مراجعه می کرده است.^۱ همچنین شیخ طوسی روایت کرده است که در مجلسی که چهل نفر از شیعیان حضور داشتند، امام عسکری علیه السلام خطاب به حاضران فرمود:

هان! از امروز به بعد، دیگر او را نخواهید دید تا سنی از او بگذرد. پس آنچه را عثمان می گوید، بپذیرید و به فرمان او گردن نهید و گفته اش را بپذیرید؛ که او جانشین امامتان است و کار به دست اوست.^۲

۳. وثاقت عثمان بن سعید

عثمان بن سعید، جزو افراد معدودی است که با نص صریح امامان معصوم علیهم السلام توثیق شده و توثیق او با سند صحیح در اختیار ماست. سخن امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام مبنی بر توثیق او در صفحات پیشین نقل شد.^۳

همچنین امام عسکری علیه السلام در باره او و فرزندش، به احمد بن اسحاق - که از عالمان بزرگ و وکیل موقوفات امام علیه السلام در قم بود - فرمود:

عمری و فرزند او مورد اعتماد من هستند و آنچه به تو برسانند، از سوی من رسانده اند و آنچه بگویند از جانب من گفته اند. پس سخن آن دو را گوش فراده و فرمان آن دو را اطاعت کن؛ که آنها مورد اعتماد و امین هستند.^۴

۱. ر.ک: ص ۳۲۵ ح ۶۱۱. ۲. ر.ک: ص ۳۲۷ ح ۶۰۹.

۳. ر.ک: ص ۳۱۱ (منزلت «عمری» نزد امامان).

۴. الکافی: ج ۱ ص ۳۳۰، الغیبة، طوسی: ص ۲۴۳ ش ۲۰۹. سند این روایت، صحیح است (ر.ک: معجم رجال الحدیث: ج ۱۲ ص ۱۲۳). نیز، برای دیدن تمام حدیث، ر.ک: همین دانش نامه: ج ۵ ص ۵۸ ح ۷۹۲.

ومن الطبيعي أن ادّعاء نيابة شخص بهذه الخصوصيات والتوثيقات من جانب الإمام (عج)، مقبولة لدى الشيعة.

٤. الكرامات الصادرة عنه

من الأدلة التي من شأنها أن تؤيد نيابته الخاصة، الكرامات التي ظهرت منه. وسوف تأتي هذه الكرامات بالتفصيل في الأبواب المتعلقة بنشاطات الوكلاء.^١

٥. صدور التوقيعات بخط الناحية المقدسة

كانت التوقيعات في عهد الإمام العسكري (عج) بخط وعلامات ولهجة معروفة عند الناس.

وصدرت التوقيعات في بداية الغيبة أيضاً بالشاكلة التي كانت عليها سابقاً وفي تناول عثمان بن سعيد وابنه، لُتعرض على العلماء والناس.

قال أبو نصر هبة الدين: «ويُخرج إليهم التوقيعات بِالخَطِّ الَّذِي كَانَ يَخْرُجُ فِي حَيَاةِ الْحَسَنِ (عج) إِلَيْهِمْ، بِالمُهْمَاتِ فِي أَمْرِ الدِّينِ وَالدُّنْيَا، وَفِيمَا يَسْأَلُونَهُ مِنَ الْمَسَائِلِ بِالْأَجْوِبَةِ الْعَجِيبَةِ».^٢

٦. وجوب إعلان الإمام عند عدم صحّة ادّعاء عثمان

إذا افترضنا عدم صحّة ادّعاء نيابة شخص مثل عثمان بن سعيد الذي يتميّز بتاريخ ناصع وجميع الشواهد والقرائن تؤيد صحّته، فإن على الإمام (عج) أن يوضّح بأيّ طريقٍ ممكنٍ عدم صحّة هذا الادّعاء لأتباعه، وإلاّ فإنّ ذلك سيكون من باب الإغراء بالجهل، وسنلاحظ في قسم المدّعين الكاذبين أنّ الإمام (عج) كان متشدّداً حيال الأشخاص الذين ادّعوا النيابة كذباً، ويبطل ادّعاءهم بتوقيعه الرسمي.

١. ر.ك: ص ٣٦٨ ح ٦٤٠ وص ٢٩٠ ح ٦٥٠.

٢. ر.ك: ص ٣٤٨ ح ٦٢٧.

طبیعی است که ادعای نیابت فردی با این ویژگی‌ها و توثیقات از جانب امام معصوم علیه السلام، در نزد شیعیان پذیرفته است.

۴. کراماتی که از وی صادر شد

یکی از دلایلی که می‌تواند مؤید نیابت خاصه آن جناب باشد، کراماتی است که از وی ظاهر گردیده است. این کرامات به تفصیل، در ابواب مربوط به فعالیت و کیلان خواهد آمد.^۱

۵. صدور توقیعات به خط ناحیه مقدسه

در زمان امام عسکری علیه السلام توقیعات ناحیه امامت، با خط، علامات و گویشی بود که برای عالمان و مردم شناخته شده بود. از آغاز غیبت نیز توقیعات به همان‌گونه که قبلاً صادر می‌شد، در دسترس عثمان بن سعید و فرزندش بود و به عالمان و مردم ارائه می‌شد.

ابو نصر هبة الدین می‌نویسد: توقیعات همان سان که در دوره امام حسن [عسکری] علیه السلام به مردم می‌رسید، پس از آن هم همان‌گونه و با همان خط به مردم ارائه می‌شد. نگاهشته‌هایی در امور دین و دنیا و چیزهایی که از آن پرسش می‌کردند، همراه با پاسخ‌هایی عجیب و خارق العاده.^۲

۶. وجوب اعلام امام در صورت عدم صحت ادعای عثمان

بر فرض آن که ادعای نیابت شخصی مانند عثمان بن سعید که دارای سابقه‌ای روشن است و همه شواهد و قرائن، درستی آن را تأیید می‌کند، صحت نداشته باشد، بر امام علیه السلام لازم است که از هر طریق ممکن، نادرستی این ادعا را برای پیروان خود روشن نماید، وگرنه مردمان نسبت به این موضوع در جهل خواهند بود. در بخش مدعیان دروغین، خواهیم دید که امام علیه السلام نسبت به کسانی که به دروغ، ادعای نیابت داشتند، سختگیر بودند و با توقیع رسمی، ادعای نیابت آنان را باطل می‌کردند.

۱. ر.ک: ص ۳۶۹ ح ۶۴۰ و ص ۳۹۱ ح ۶۵۰.

۲. ر.ک: ص ۳۴۸ ح ۶۲۷.

وفاة عثمان بن سعيد

لم يدم عهد نيابة عثمان بن سعيد للإمام المهدي عجله كثيراً، ورغم أن التاريخ الدقيق لوفاته غير مذكور، ولكن من الواضح إجمالاً أنه التحق بالرفيق الأعلى بعد بضعة سنوات من شهادة الإمام العسكري عجله. ومن أهم القرائن موت أحمد بن هلال، فهو من الأشخاص الذين هبوا لمعارضة النائب الثاني بعد وفاة عثمان بن سعيد ولم يقبلوا نيابته، ومن ثم اعتبره الإمام في توقيعه مطروداً، وقد توفي هذا الرجل سنة ٢٦٧ هـ^١. وبناءً على ذلك تتضح أن وفاة النائب الأول كانت قبل زمن منه، أي في سنة ٢٦٥ أو ٢٦٦ هـ^٢.

وصدر بعد وفاة عثمان بن سعيد توقيع عن الإمام المهدي عجله يخاطب فيه النائب الثاني - أي محمد بن عثمان بن سعيد - أثنى فيه كثيراً على عثمان بن سعيد حيث قال:

عاش أبوك سعيداً ومات حميداً فَرَجَمَهُ اللهُ وَأَلْحَقَهُ بِأَوْلِيَائِهِ وَمَوَالِيهِ:، فَلَمْ
يَزَلْ مُجْتَهِدًا فِي أَمْرِهِمْ، سَاعِيًا فِيمَا يُقَرِّبُهُ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ، نَصَرَ اللهُ وَجْهَهُ،
وَأَقَالَهُ عَشْرَتَهُ^٣.

١. الفهرست للطوسي: ص ٨٣ الرقم ١٠٧.

٢. قدّم بعض قرائن أخرى على ذلك، منها طول مدة نيابة النائب الثاني - أي محمد بن عثمان - التي استمرت ما يقرب من خمسين عاماً (راجع: ص ٢٤٨ ح ٦٢٧) وكانت وفاة محمد بن عثمان سنة ٣٠٤ هـ، أي بعد ٤٥ عاماً من بداية الغيبة (ر.ك: ح ٦٢٧) حيث اعتبرت خمسين عاماً مع شيء من التسامح، وعليه فإن مدة نيابة النائب الأول يجب أن تكون قصيرة للغاية.

ويمكن القول: إن المراد من النيابة لمدة خمسين عاماً، من زمان الإمام العسكري عجله حتى زمان الغيبة الصغرى؛ لأنّ محمد بن عثمان هو من وكلاء الإمام العسكري عجله أيضاً، ومن ثمّ فإنّ هذا النصّ يدخل من الأدلّة على النيابة الخاصّة لمحمد بن عثمان.

ونقول في الجواب: جاء في رواية أبي نصر في وصف زمان وكالة محمد بن عثمان: إنه كان يتولّى هذا الأمر نحواً من خمسين سنة يحمل الناس إليه أموالهم ويخرج إليهم التوقيعات بالخطّ الذي كان يخرج في حياة الحسن عجله إليهم. (راجع: ص ٣٤ ح ٦٢٧).

٣. راجع: ص ٢٣٦ ح ٦١٥.

وفات عثمان بن سعید

زمان نیابت عثمان بن سعید از امام مهدی علیه السلام چندان طولانی نبود. اگرچه تاریخ دقیق وفات او گزارش نشده، ولی اجمالاً مشخص است که او چند سال پس از شهادت امام عسکری علیه السلام، به سرای باقی شتافته است. یکی از مهم‌ترین قرآن، مرگ احمد بن هلال است. احمد بن هلال، از کسانی است که پس از وفات عثمان بن سعید، به مخالفت با نایب دوم پرداخت و نیابت او را نپذیرفت و در نتیجه، امام علیه السلام در ضمن توقیع، او را مطرود دانست. این شخص در سال ۲۶۷ق از دنیا رفته است.^۱ بنا بر این، مشخص می‌شود که وفات نایب اول مدت زمانی قبل از او یعنی در سال‌های ۲۶۵ یا ۲۶۶ بوده است.^۲

پس از وفات محمد بن عثمان، توقیعی از جانب امام مهدی علیه السلام خطاب به نایب دوم یعنی محمد بن عثمان بن سعید صادر شد که در آن، از عثمان بن سعید ستایش فراوان شده بود:

پدرت سعادت‌مندانه زیست و ستوده در گذشت . خداوند ، او را رحمت کند و به
اولیا و دوستدارانش ملحق کند که همواره در کار آنان کوشا بود و تلاشش در
کارهایی بود که او را به خدای تعالی و به ایشان نزدیک می‌کرد! خداوند ، رویش را
خرّم گرداند و لغزشش را نادیده بگیرد!^۳

۱. الفهرست، طوسی: ص ۸۲.

۲. برخی، قرآن دیگری را نیز بر این مطلب ارائه کرده‌اند. از آن جمله، طولانی بودن مدت نیابت نایب دوم یعنی محمد بن عثمان است که نزدیک به پنجاه سال بوده است؛ فوت محمد بن عثمان در سال ۳۰۴ق یعنی ۴۵ سال پس از آغاز غیبت بوده است (ر.ک: ۳۴۹ ح ۶۲۷) که با تسامح، پنجاه سال دانسته شده است. بنا بر این، مدت زمان نیابت نایب اول می‌باید بسیار کوتاه باشد. البته می‌توان گفت: مقصود از پنجاه سال نیابت، از زمان امام عسکری علیه السلام تا زمان غیبت صغری است؛ چون محمد بن عثمان، جزو وکلای امام عسکری علیه السلام هم بوده است. در نتیجه، این متن، دلالتی بر نیابت اختصاصی محمد بن عثمان ندارد. در جواب می‌گوییم: در گزارش ابو نصر در توصیف زمان وکالت محمد بن عثمان آمده است: او حدود پنجاه سال، نیابت امام را به عهده داشته است و مردم، اموالی را که باید به امام می‌رساندند، به او می‌سپردند و وی توقیعات را به همان دست‌خط روزگار حیات امام حسن [عسکری] علیه السلام به شیعیان می‌رساند.

۳. ر.ک: ص ۳۳۷ ح ۶۱۵.

ويقع مرقده في غرب بغداد إلى جوار ساحة الميدان، وقد كان مائلاً في زمان الشيخ الطوسي أيضاً، وهو الآن من الأماكن المعروفة.

٦٠٥. الغيبة للطوسي: أمّا الشفراء الممدوحون في زمان الغيبة: فأولهم: من نصبه أبو الحسن علي بن محمد العسكري، وأبو محمد الحسن بن علي بن محمد ابنه^١، وهو الشيخ الموثوق به أبو عمرو عثمان بن سعيد العمري^٢، وكان أسدياً، وإنما سمي العمري لما رواه أبو نصر هبة الله بن محمد بن أحمد الكاتب ابن بنت أبي جعفر العمري^٣، قال أبو نصر: كان أسدياً فنسب إلى جده ف قيل: العمري. وقد قال قوم من الشيعة: إن أبا محمد الحسن بن علي^٤ قال: «لا يجمع على امرئ بين عثمان وأبو عمرو» وأمر يكسر كنيته، ف قيل: العمري.

ويقال له: العسكري أيضاً، لأنه كان من عسكر سر من رأى، ويقال له: السمان، لأنه كان يتجر في السمن تغطية على الأمر. وكان الشيعة إذا حملوا إلى أبي محمد^٥ ما يجب عليهم حمله من الأموال أنفذوا إلى أبي عمرو، فيجعله في جراب السمن وزقاقه^٦ ويحمله إلى أبي محمد^٧ تقيته وخوفاً.

٦٠٦. الغيبة للطوسي: روى أحمد بن علي بن نوح أبو العباس السيرافي، قال: أخبرنا أبو نصر هبة الله بن محمد بن أحمد المعروف بابن بريئة^٨ الكاتب، قال: حدثني بعض الشراف من الشيعة الإمامية أصحاب الحديث، قال: حدثني أبو محمد العباس بن أحمد الصائغ، قال: حدثني الحسين بن أحمد الخصبي، قال: حدثني محمد بن إسماعيل وعلي بن عبد الله الحسينيان قالوا:

١. الزق: السقاء. وجمع القلة أزقاق. والكثير زقاق وزقان. مثل: ذئب وذؤبان. والزق من الأهب [أي الجلد]: كل

وعاء اتخذ لشراب ونحوه (لسان العرب: ج ١٠ ص ١٤٣ «زقق»).

٢. في المصدر: «بابن بريئة». والصواب ما أثبتناه كما في المصادر الرجالية.

مزار او در غرب بغداد در کنار خیابان میدان بوده است. این مکان در زمان شیخ طوسی نیز پابرجا بوده و اکنون نیز محل مشهوری است.

۶۰۵. الغیبة، طوسی: سفیران ستایش شده، در روزگار غیبت، چند تن هستند. نخستین آنها، کسی است که امام هادی علیه السلام او را نصب کرد و امام حسن عسکری علیه السلام، فرزند امام هادی علیه السلام، نیز او را ابقا نمود و او شیخ قابل اعتماد، ابو عمرو، عثمان بن سعید عمری است. او از بنی اسد بود؛ اما همان گونه که ابو نصر، هبة الله بن محمد بن احمد کاتب، نوۀ دختری ابو جعفر عمری، نقل می کند، او را به جدش منسوب کردند و به او با آن که اسدی بود، عمری گفتند. گروهی از شیعیان هم نقل می کنند: امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «نام عثمان و کنیه ابو عمرو در یک نفر جمع نمی شود» و فرمان داد کنیه اش را کوتاه کند. پس به او «عمری» گفته شد.

به او «عسکری» نیز گفته می شود؛ زیرا از لشکر سامرا بوده است، و به او «سمان (روغن فروش) هم گفته می شود؛ زیرا تجارت روغن می کرد تا ارتباطش را با امام علیه السلام پوشش دهد. شیعیان، هنگامی که می خواستند حقوق واجب مالی خود را برای امام عسکری علیه السلام بفرستند، آن را به ابو عمرو می دادند، و او نیز آنها را از سر بیم و برای رعایت تقیه در ظرف و مشک روغن قرار می داد و برای امام عسکری علیه السلام می فرستاد.^۱

۶۰۶. الغیبة، طوسی - با سندش به نقل از حسین بن احمد خصیبه - : محمد بن اسماعیل و علی بن عبد الله که از سادات حسنی هستند، برایم نقل کردند که: ما در سامرا بر امام حسن عسکری علیه السلام وارد شدیم. گروهی از دوستان و پیروانش پیش روی او بودند که بدر، خادمش، بر ایشان وارد شد و گفت: مولای من! گروهی پریشان و غبارآلود، جلوی در ایستاده اند. امام علیه السلام به ایشان فرمود: «اینان، گروهی از شیعیان ما در یمن

دَخَلْنَا عَلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ (ع) بِسُرٍّ مَن رَأَى وَبَيْنَ يَدَيْهِ جَمَاعَةٌ مِّنْ أَوْلِيَائِهِ
وَشِيعَتِهِ، حَتَّى دَخَلَ عَلَيْهِ بَدْرٌ خَادِمُهُ، فَقَالَ: يَا مَوْلَايَ، بِالْبَابِ قَوْمٌ شُعْتُ غُبْرًا، فَقَالَ
لَهُمْ: هَؤُلَاءِ نَفَرٌ مِّنْ شِيعَتِنَا بِالْيَمَنِ - فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ يَسُوقَانِهِ إِلَى أَنْ يَنْتَهِيَ - إِلَى أَنْ
قَالَ الْحَسَنُ (ع) لِبَدْرِ: فَاْمُضْ فَائْتِنَا بِعُثْمَانَ بْنِ سَعِيدِ الْعَمْرِيِّ، فَمَا لَبِثْنَا إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى
دَخَلَ عُثْمَانُ.

فَقَالَ لَهُ سَيِّدُنَا أَبُو مُحَمَّدٍ (ع): اْمُضْ يَا عُثْمَانُ، فَإِنَّكَ الْوَكِيلُ وَالثَّقَّةُ الْمَأْمُونُ عَلَى
مَالِ اللَّهِ، وَاقْبِضْ مِمَّنْ هَؤُلَاءِ النَّفَرِ الْيَمَنِيِّينَ مَا حَمَلُوهُ مِنَ الْمَالِ.
ثُمَّ سَأَلَ الْحَدِيثَ إِلَى أَنْ قَالَا: ثُمَّ قُلْنَا بِأَجْمَعِنَا: يَا سَيِّدَنَا! وَاللَّهِ إِنَّ عُثْمَانَ لَمِنْ
خِيَارِ شِيعَتِكَ، وَلَقَدْ زِدْتَنَا عِلْمًا بِمَوْضِعِهِ مِنْ خِدْمَتِكَ، وَإِنَّهُ وَكَيْلُكَ وَثِقَتُكَ عَلَى مَالِ
اللَّهِ تَعَالَى.

قَالَ: نَعَمْ وَاشْهَدُوا عَلَيَّ أَنْ عُثْمَانَ بْنَ سَعِيدِ الْعَمْرِيِّ وَكَيْلِي، وَأَنَّ ابْنَهُ مُحَمَّدًا
وَكَيْلُ ابْنِي مَهْدِيَّكُمْ.

٦٠٧. الغيبة للطوسي: أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ هَارُونَ بْنِ مُوسَى، عَنْ أَبِي عَلِيٍّ
مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامِ الْإِسْكَافِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الْجَمِيرِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا
أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ سَعِيدِ الْقُمِّيِّ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ، فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، أَنَا أُغِيبُ وَأَشْهَدُ وَلَا يَنْتَهِي إِلَيَّ
الْوُصُولُ إِلَيْكَ إِذَا شَهِدْتُ فِي كُلِّ وَقْتٍ، فَقَوْلٌ مَّنْ نَقْبَلُ وَأَمْرٌ مَّنْ نَمْتَلِلُ؟ فَقَالَ لِي
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ:

هَذَا أَبُو عَمْرٍو الثَّقَّةُ الْأَمِينُ؛ مَا قَالَهُ لَكُمْ فَعَنِّي يَقُولُهُ، وَمَا أَدَاهُ إِلَيْكُمْ فَعَنِّي
يُؤَدِّيهِ.

هستند» و سپس حدیث بلندی را نقل کرد، تا آن جا که امام حسن علیه السلام به بدر فرمود: «برو و عثمان بن سعید عمری را نزد ما بیاور». طولی نکشید که عثمان وارد شد و سرورمان، امام حسن علیه السلام، به او فرمود: «ای عثمان! تو وکیل و مورد اعتماد و در مال خدا، امین هستی. برو و اموالی را که این یمنی ها آورده اند، بگیر».

حدیث ادامه دارد تا آن جا که هر دو گفتند: سپس همگی به امام علیه السلام گفتیم: «ای سرور ما! به خدا سوگند، عثمان از برگزیدگان شیعه توست و شما آگاهی ما را از جایگاه خدمتش به خودتان، افزودی و همانا او وکیل تو و در مال خدای متعال، مورد اعتماد توست. امام علیه السلام فرمود: «آری و گواه باشید که عثمان بن سعید عمری، وکیل من است و پسرش محمد، وکیل پسر مهدی شماست»^۱.

۶۰۷. الغیبة، طوسی - با سندش به نقل از احمد بن اسحاق بن سعد قمی - روزی از روزها بر امام هادی علیه السلام - که دروذهای خدا بر او باد - وارد شدم و گفتم: سرورم! من حاضر و غایب (مسافر) می شوم و برایم میسر نیست که در همه زمان هایی که حاضرم، خدمت شما برسم. سخن چه کسی را گوش کنم و فرمان چه کسی را ببرم؟

امام - که دروذهای خدا بر او باد - فرمود: «این ابو عمرو، که مورد اعتماد و امین است، آنچه بگوید، از جانب من گفته است و آنچه به شما برساند، از سوی من رسانده است».

هنگامی که امام هادی علیه السلام در گذشت، به خدمت فرزندش، امام حسن عسکری علیه السلام، رسیدم و به ایشان همان را گفتم که به پدرش گفته بودم. امام علیه السلام، به من فرمود: «این ابو عمرو، که مورد اعتماد و امین است، در [زمان امام] گذشته، مورد وثوق بوده و مورد وثوق من در زندگی و پس از مرگم است. آنچه به شما بگوید، از

۱. الغیبة، طوسی: ص ۳۵۵ ح ۲۱۷، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۴۵.

فَلَمَّا مَضَى أَبُو الْحَسَنِ ع، وَصَلَتْ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ ابْنِهِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ ع ذات
يَوْمٍ، فَقُلْتُ لَهُ ع مِثْلَ قَوْلِي لِأَبِيهِ، فَقَالَ لِي:
هَذَا أَبُو عَمْرٍو وَالثَّقَّةُ الْأَمِينُ، نِيقَةُ الْمَاضِي وَثِقَتِي فِي الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، فَمَا قَالَهُ لَكُمْ
فَعَنِّي يَقُولُهُ، وَمَا أَدَى إِلَيْكُمْ فَعَنِّي يُؤَدِّيهِ.

قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ هَارُونَ: قَالَ أَبُو عَلِيٍّ: قَالَ أَبُو الْعَبَّاسِ الْجَمِيرِيُّ: فَكُنَّا كَثِيرًا مَا
تَنَذَرُ هَذَا الْقَوْلَ وَتَتَوَاصَفُ جَلَالَةَ مَحَلِّ أَبِي عَمْرٍو.

٦٠٨. كمال الدين: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ وَمُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ
وَأَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، قَالُوا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى
الْعَطَّارُ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ رِيَّاحِ الْبَصْرِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْعَمْرِيِّ، قَالَ: لَمَّا
وُلِدَ السَّيِّدُ ع قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ ع: ابْعَثُوا إِلَيَّ أَبِي عَمْرٍو، فَبِعْتَّ إِلَيْهِ فَصَارَ إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ:
اشْتَرِ عَشْرَةَ آلَافٍ رِطْلٍ خُبْزٍ، وَعَشْرَةَ آلَافٍ رِطْلٍ لَحْمٍ وَفَرِّقْهُ - أَحْسِبُهُ قَالَ:
عَلَى بَنِي هَاشِمٍ - وَعَقَّ عَنْهُ بِكَذَا وَكَذَا شَاءَ.

٦٠٩. الغيبة للطوسي: قَالَ^٢: وَقَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكِ الْفَزَارِيِّ الْبَرَّازِيُّ، عَنْ جَمَاعَةٍ
مِنَ الشَّيْعَةِ - مِنْهُمْ: عَلِيُّ بْنُ بِلَالٍ، وَأَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ، وَمُحَمَّدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ بْنِ حَكِيمٍ،
وَالْحَسَنُ بْنُ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ - فِي خَبَرٍ طَوِيلٍ مَشْهُورٍ، قَالُوا جَمِيعًا:

اجْتَمَعْنَا إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ع نَسَأَلُهُ عَنِ الْحُجَّةِ مِنْ بَعْدِهِ، وَفِي
مَجْلِسِهِ ع أَرْبَعُونَ رَجُلًا، فَقَامَ إِلَيْهِ عُثْمَانُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ عَمْرٍو الْعَمْرِيُّ، فَقَالَ لَهُ: يَا بَنَ
رَسُولِ اللَّهِ، أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ أَمْرٍ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي. فَقَالَ لَهُ: اجْلِسْ يَا عُثْمَانُ،

١. الرطل: مكييل والصاع تسعة ارطال بالعراق وان الصاع الشرعى ثلاث كيلوات تقريباً.

٢. أي أحمد بن علي بن نوح أبو العباس السيرافي.

جانب من گفته است و آنچه به شما برساند، از سوی من رسانده است».

ابو محمد هارون می گوید: ابو علی گفت که ابو العباس حمیری به او گفت: ما این سخن را فراوان یاد می کردیم و جلالت جایگاه ابو عمرو را شرح می دادیم.^۱

۶۰۸. کمال الدین - با سندش به نقل از ابو جعفر عمری - : هنگامی که آقا علیه السلام متولد شد، امام عسکری علیه السلام فرمود: «به دنبال ابو عمرو بفرستید»، و دنبالش فرستادند و آمد. امام علیه السلام به او فرمود: «ده هزار رطل^۲ نان و ده هزار رطل گوشت بخر قسمت کن، و نیز چندین گوسفند را برایش عقیقه کن» و گمان می کنم فرمود: «میان بنی هاشم قسمت کن».^۳

۶۰۹. الغیبة، طوسی - با سندش به نقل از گروهی از شیعیان از جمله علی بن بلال، احمد بن هلال، محمد بن معاویه بن حکیم و حسن بن ایوب بن نوح، در حدیثی طولانی و معروف - : نزد امام حسن عسکری علیه السلام گرد هم آمدیم تا از حجت پس از او بپرسیم. در مجلس او، چهل مرد بودند که عثمان بن سعید بن عمرو عمری برخاست و گفت: ای فرزند پیامبر خدا! می خواهم چیزی را از شما بپرسم که از من به آن داناترید.

امام علیه السلام به او فرمود: «ای عثمان! بنشین».

عثمان خشمگینانه برخاست که برود، که امام فرمود: «هیچ کس بیرون نرود». پس هیچ یک از ما تا مدتی بیرون نرفت. آن گاه امام علیه السلام عثمان را ندا داد و او بر پا ایستاد. امام علیه السلام فرمود: «از آنچه برایش آمده اید، به شما خبر بدهم؟». گفتند: آری،

۱. الغیبة، طوسی: ص ۳۵۴ ح ۳۱۵ (با سند صحیح)، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۲۴.

۲. رطل، واحد اندازه گیری است و گونه عراقی آن، برابر با یک نهم صاع است (ر.ک: الکافی: ج ۴ ص ۱۷۲) و چون هر صاع سه کیلوگرم است، ده هزار رطل، حدود سه هزار و سیصد و سی و سه کیلوگرم می شود (ر.ک: الأوزان و المقادیر، ایراهیم سلیمان: ص ۵۷ و ۹). (م)

۳. کمال الدین: ص ۲۳۰ ح ۶، روضة الواعظین: ص ۲۸۵، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۵ ح ۹.

فَقَامَ مُغْضَبًا لِيُخْرَجَ، فَقَالَ: لَا يَخْرُجَنَّ أَحَدٌ، فَلَمْ يَخْرُجْ مِنَّا أَحَدٌ إِلَى أَنْ كَانَ بَعْدَ سَاعَةٍ، فَصَاحَ ﷺ بِعُثْمَانَ، فَقَامَ عَلِيُّ قَدَمِيهِ، فَقَالَ: أَخْبِرْكُمْ بِمَا جِئْتُمْ، قَالُوا: نَعَمْ، يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ.

قَالَ: جِئْتُمْ تَسْأَلُونِي عَنِ الْحُجَّةِ مِنْ بَعْدِي، قَالُوا: نَعَمْ، فَإِذَا غُلَامٌ كَأَنَّهُ قِطْعُ قَمَرٍ، أَشْبَهُ النَّاسِ بِأَبِي مُحَمَّدٍ ﷺ فَقَالَ: هَذَا إِمَامُكُمْ مِنْ بَعْدِي وَخَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ، أَطِيعُوهُ وَلَا تَتَفَرَّقُوا مِنْ بَعْدِي فَتَهْلِكُوا فِي أَدْيَانِكُمْ، أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَهُ مِنْ بَعْدِ يَوْمِكُمْ هَذَا حَتَّى يَبِيَّ لَهُ عُمُرٌ، فَاقْبَلُوا مِنْ عُثْمَانَ مَا يَقُولُهُ، وَانْتَهُوا إِلَى أَمْرِهِ، وَاقْبَلُوا قَوْلَهُ، فَهُوَ خَلِيفَةُ إِمَامِكُمْ وَالْأَمْرُ إِلَيْهِ.

٦١٠. الغيبة للطوسي: عنه^١، عن أبي نصر هبة الله (بن مُحَمَّد) بن أحمد الكاتب ابن بنت أبي جعفر العمري قدس الله روحه وأرضاه، عن شيوخه: أنه لما مات الحسن بن علي^{عليه السلام}، حضر غسله عثمان بن سعيد رضي الله عنه وأرضاه، وتولى جميع أمره في تكفينه وتحنيطه وتقبيره، مأموراً بذلك للظاهر من الحال التي لا يمكن جحدها ولا دفعها إلا بدفع حقائق الأشياء في ظواهرها.

٦١١. المقنع في الإمامة: جعل (الإمام) الحسن^{عليه السلام} وكيله أبا مُحَمَّد عثمان بن سعيد العمري الوسيط بينه وبين شيعته في حياته، فلما أدركته الوفاة أمره^{عليه السلام} فجمع شيعته، وأخبرهم أن ولده الخلف صاحب الأمر بعده^{عليه السلام}، وأن أبا مُحَمَّد عثمان بن سعيد العمري وكيله، وهو بائنه والسفير بينه وبين شيعته، فمن كانت له حاجة قصده كما كان يقصده في حال حياته.

٦١٢. الغيبة للطوسي: كانت توقيعات صاحب الأمر^{عليه السلام} تخرج على يدي عثمان بن

١. أي: أحمد بن علي بن نوح أبو العباس السيرافي.

ای فرزند پیامبر خدا! فرمود: «آمده‌اید تا از حجت پس از من بپرسید». گفتند: آری.
در این هنگام، پسری همچون پاره ماه که شبیه‌ترین مردم به امام حسن علیه السلام بود، وارد شد. امام فرمود: «این، امام پس از من و جانشین من بر شماست. از او فرمان بپذیرید و پس از من، متفرق نشوید، که دیتان تباه می‌شود. هان! از امروز به بعد، دیگر او را نخواهید دید تا سنی از او بگذرد. پس آنچه را عثمان می‌گوید، بپذیرید و به فرمان او گردن نهید و گفته‌اش را بپذیرید، که او جانشین امامتان است و کار به دست اوست»^۱.

۶۱۰. الغیبة، طوسی - با سندش به نقل از ابو نصر هبة الله بن محمد بن احمد کاتب، نوه دختری ابو جعفر عمري، از استادانش :- هنگامی که امام عسکری علیه السلام در گذشت، عثمان بن سعید - که خدا از او خشنود باد و او را خشنود کند - در غسل دادن جنازه حاضر شد و همه کارها، از کفن کردن و حنوط نهادن تا دفن کردن را به عهده گرفت و از ظواهر امر، آشکار بود که به این کارها مأمور شده است؛ ظاهری که امکان رد و انکارش نبود، مگر برای کسی که حقیقت‌های آشکار را نیز نمی‌پذیرد.^۲

۶۱۱. المقنع فی الإمامة: امام حسن [عسکری] علیه السلام وکیلش، ابو محمد عثمان بن سعید عمري، را در روزگار حیاتش واسطه میان خود و پیروانش قرار دارد و هنگامی که اجل امام علیه السلام در رسید، به او فرمان داد که پیروانش را گرد آورد و به آنان خبر داد که فرزندش، جانشین وی و صاحب امر ولایت پس از ایشان است و ابو محمد عثمان بن سعید عمري، وکیل او و باب و سفیر میان او و شیعیانش خواهد بود و هر کس درخواستی دارد، به عمري مراجعه کند، همان گونه که در روزگار حیات امام علیه السلام به او مراجعه می‌کرده است.^۳

۶۱۲. الغیبة، طوسی: توفیق‌های صاحب الامر علیه السلام که در بر دارنده امر و نهی و پاسخ پرسش‌ها و

۱. الغیبة، طوسی: ص ۳۵۷ ح ۳۱۹ (چهار سند که دو تای آنها معتبر است)، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۲۴۶. نیز.

برای دیدن همه حدیث، ر. ک: همین دانش‌نامه: ج ۵ ص ۲۴ ح ۷۷۲.

۲. الغیبة، طوسی: ص ۳۵۶ ح ۳۱۸. بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۲۴۶.

۳. المقنع فی الإمامة: ص ۱۴۶.

سعيد وابنه أبي جعفر محمد بن عثمان، إلى شيعته وخواص أبيه أبي محمد عليه السلام بالأمر والنهي والأجوبة عما يسأل الشيعة عنه إذا احتاجت إلى السؤال فيه، بالخط الذي كان يخرج في حياة الحسن عليه السلام، فلم تزل الشيعة مقيمة على عدالتهما إلى أن توفي عثمان بن سعيد رحمه الله ورضي عنه، وغسله ابنه أبو جعفر وتولى القيام به وحصل الأمر كله مردوداً إليه، والشيعة مجتمعاً على عدالته وثقتيه وأمانته، لما تقدم له من النص عليه بالأمانة والعدالة والأمر بالرجوع إليه في حياة الحسن عليه السلام وبعد موته في حياة أبيه عثمان رحمه الله عليه.

٦١٣. رجال الكشي: حكى بعض الثقات بنيسابور أنه خرج لإسحاق بن إسماعيل من أبي محمد عليه السلام توقيع: يا إسحاق بن إسماعيل... فلا تخرجن من البلدة حتى تلقى العمري رضي الله عنه برضاي عنه، وتسلم عليه وتعرفه ويعرفك، فإنه الظاهر الأمين العفيف القريب منا وإلينا، فكل ما يحمل إلينا من شيء من النواحي فإليه المسير آخر عمره^١، ليوصل ذلك إلينا، والحمد لله كثيراً، سترنا الله وإياكم يا إسحاق بستره، وتوكل في جميع أمورك بصنعيه، والسلام عليك وعلى جميع موالي ورحمة الله وبركاته، وصلى الله على سيدنا محمد النبي وآله وسلم كثيراً.

٦١٤. الغيبة للطوسي: قال أبو نصر هبة الله بن محمد: وقبر عثمان بن سعيد بالجانب الغربي من مدينة السلام، في شارع الميدان، في أول الموضع المعروف^٢ بدرب جبلة، في مسجد الدرب يمتد الداخل إليه، والقبر في نفس قبلة المسجد رحمه الله.

١. يمكن اعتبار السند باعتبار توثيق الكشي للبعض.

٢. في بحار الأنوار: «قأليه يصير آخر أمره».

٣. (في الدرب المعروف بـ ل).

درخواست‌های شیعیان بود، به دست عثمان بن سعید و فرزندش (ابو جعفر محمد بن عثمان) به شیعیان و خواص پدرش امام عسکری علیه السلام می‌رسید. خط توقیع‌ها، همان خط توقیعاتی بود که در روزگار حیات امام حسن علیه السلام بیرون می‌آمد، و شیعیان همواره عدالت عثمان بن سعید را قبول داشتند، تا آن که در گذشت - خدایش رحمت کند و از او خشنود باشد - و فرزندش، ابو جعفر، او را غسل داد و کارهای او را عهده‌دار شد و همه کارها به دست او سپرده شد و شیعیان بر عدالت و مورد اعتماد و امین بودن او اتفاق دارند؛ زیرا در همان روزگار پدرش عثمان - که خدا رحمتش کند - به امانتداری و عدالت او تصریح داشتند و کارها را در روزگار حیات امام حسن علیه السلام و پس از وفات ایشان، به او ارجاع داده بودند.^۱

۶۱۳. رجال الکشی: برخی افراد مورد اعتماد در نیشابور حکایت کردند که توقیعی از سوی امام عسکری علیه السلام به اسحاق بن اسماعیل^۲ رسید که: «ای اسحاق بن اسماعیل! ... از شهر بیرون برو تا عمری را ببینی - که خدا به خاطر خشنودی‌ام از وی، از او خشنود باشد - و بر او سلام بده و او را بشناس و او تو را بشناسد، که وی پاک و امین و عقیق و به ما نزدیک و نزد ما عزیز است. پس هر چه برای ما از هر کجای آوردی، تا پایان عمرش، به او برسانید تا او به ما برساند و خدا را فراوان می‌ستاییم. ای اسحاق! خداوند، ما و شما را با پرده پوشش خود، پوشاند و همه امورت را به دست خود گیرد! سلام و رحمت و برکات خدا بر تو و همه دوستانم و درود و سلام فراوان خدا بر سرورمان محمد، پیامبر خدا، و خاندان او باد!»^۳

۱. الغیبة، طوسی: ص ۳۵۶، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۲۴۶.

۲. اسحاق بن اسماعیل نیشابوری: تفه، از اصحاب امام عسکری علیه السلام و از کسانی است که از سوی سفیران امام، برای آنها توقیع رسیده است. این توقیع، بر مدح وی دلالت دارد (ر.ک: رجال الطوسی: ص ۳۹۷ ش ۵۸۲۲ و رجال ابن داود: ص ۴۸ ش ۱۶۰، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۱ ص ۵۵۰ ش ۲۰۰۲).

۳. رجال الکشی: ج ۲ ص ۸۲۴ و ۸۴۷ ش ۱۰۸۸، تحف العتول: ص ۴۸۴، بحار الأنوار: ج ۵۰ ص ۳۲۳ ح ۱۵.

قال محمد بن الحسن مصنف هذا الكتاب: رأيت قبره في الموضع الذي ذكره، وكان بُني في وجهه حائط وبه محراب المسجد، وإلى جنبه باب يدخل إلى موضع القبر في بيت ضيق مظلم، فكنا ندخل إليه ونزوره مشاهرة، وكذلك من وقت دخولي إلى بغداد، وهي سنة ثمان وأربعمئة إلى سنة نيف وثلاثين وأربعمئة.

ثم نقض ذلك الحائط الرئيس أبو منصور محمد بن الفرج، وأبرز القبر إلى براء^١ وعمل عليه صندوقاً، وهو تحت سقف يدخل إليه من أراده ويزوره، ويتبرك جيران المحلة بزيارته، ويقولون: هُوَ رَجُلٌ صَالِحٌ، وَرُبَّمَا قَالُوا: هُوَ ابْنُ دَايَةِ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَلَا يَعْرِفُونَ حَقِيقَةَ الْحَالِ فِيهِ، وَهُوَ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا - وَذَلِكَ سَنَةٌ سَبْعٌ وَأَرْبَعِينَ وَأَرْبَعِمِئَةً - عَلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ.

راجع: ص ٢٢٨ ح ٦١٨

٢ / ٣

النائب الثاني: محمد بن عثمان

محمد بن عثمان بن سعيد ابن النائب الأول ووكيل الإمامين: العسكري والمهدي عليهما السلام، تولّى الوكالة عنهما لزم من طويل يناهز الخمسين عاماً، وله منزلة خاصة ورفيعة لدى الأئمة عليهم السلام كما كانت لوالده من قبل، حيث قال الإمام العسكري عليه السلام في شأنهما لأحمد بن إسحاق:

العمرى وابنه ثقتان، فما أديا إليك عني فعتي يؤديان، وما قالا لك فعتي يقولان، فاسمع لهما وأطعهما فإنهما الثقتان المأموران.^٢

١. إلى براء: أي إلى خارج (هامش المصدر).

٢. الكافي: ج ١ ص ٢٣٠، النية للطوسي: ص ٢٢٣ الرقم ٢٠٩.

۶۱۴. الغيبة، طوسی - به نقل از ابو نصر هبة الله بن محمد - : قبر عثمان بن سعید در سمت غرب مدینة السلام (بغداد) است، در خیابان میدان، در ابتدای جایی که به دروازه «جبله» معروف است و در مسجد آن جا در سمت راست کسی که به مسجد داخل می شود، قرار دارد و قبر، درست در قبله مسجد قرار دارد. خدایش رحمت کند!

محمد بن حسن طوسی، مؤلف کتاب الغيبة، می گوید: قبرش را در همین جایی که ذکر کرده است، دیده ام. در مقابلش دیواری ساخته اند که محراب مسجد نیز آن جاست و در کنارش دری است که به جایگاه تنگ و تاریک قبر باز می شود. ما به آن جا داخل می شدیم و آشکارا زیارتش می کردیم و این کار را از آغاز ورودم به بغداد در سال چهار صد و هشت تا چهار صد و سی و اندی انجام می دادم. سپس رئیس ابو منصور محمد بن فرج، آن دیوار را خراب و کاری کرد که قبر از بیرون پیدا باشد و ضریحی برای آن ساخت. اکنون قبر، زیر سقف است و هر کس بخواهد، داخل می شود و زیارت می کند و همسایگان قبر در آن محله، به زیارت او تبرک می جویند و می گویند: او مردی صالح بوده است و برخی می گویند: او فرزند دایه امام حسین علیه السلام است و حقیقت ماجرا را نمی دانند و این وضعیت تا اکنون (سال ۴۴۷) برقرار است.^۱

و.ک: ص ۲۴۹ ج ۶۱۸ و ج ۵ ص ۵۸ (عثمان بن سعید).

۲/۳

نایب دوم: محمد بن عثمان

محمد بن عثمان بن سعید، فرزند نائب اول و وکیل امام عسکری علیه السلام و امام مهدی علیه السلام بود که در زمانی طولانی، نزدیک به پنجاه سال، وکالت امام عسکری علیه السلام و امام مهدی علیه السلام را به عهده داشت. او همانند پدر خویش، منزلتی خاص و ویژه در نزد امامان علیهم السلام داشت. امام حسن عسکری علیه السلام به احمد بن اسحاق درباره او و پدرش فرموده است:

عمری و فرزند او مورد اعتماد من هستند و آنچه به تو برسانند، از سوی من رسانده اند و آنچه بگویند از جانب من گفته اند. پس سخن آن دو را گوش فراده و

۱. الغيبة، طوسی: ص ۲۵۸ ح ۳۲۰، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۴۷.

ووصفه الإمام المهدي (ع) أيضاً بمفردات من قبيل «ثقتي»^١ وغيرها . وهو من الأشخاص الذين حازوا ثقة الإمام العسكري (ع) وعرفهم بولده الإمام المهدي (ع).^٢ مبدأ تاريخ وكالته يبدأ منذ عهد الإمام العسكري (ع). وسمو قدره وشخصيته لدى العلماء والشيعة وقرا أرضية خصبة لقبول نيابته، بل كان منذ زمن والده ذا شخصية رفيعة معروفة في نظام الوكالة. فبعد موت أبيه عثمان بن سعيد صدر له توقيع شريف من الإمام يعزّيه بوفاة والده ويعيّنه بهذا المنصب، فكتب الإمام المهدي (ع) فيه يثني على عثمان بن سعيد:

كَانَ مِنْ كَمَالِ سَعَادَتِهِ أَنْ رَزَقَهُ اللهُ تَعَالَى وَلَدًا مِثْلَكَ يَخْلُفُهُ مِنْ بَعْدِهِ، وَيَقُومُ مَقَامَهُ بِأَمْرِهِ، وَيَتَرَحَّمُ عَلَيْهِ.^٣

كما وردت الإشارة إلى نيابته للإمام المهدي (ع) في أحاديث الإمام العسكري (ع) أيضاً، حيث قال في الإشادة بذكر الوالد وولده:

وَأَنَّ ابْنَهُ مُحَمَّدًا وَكَيْلُ ابْنِي مَهْدِيكُمْ^٤.

هذه الخصائص أدت إلى عدم ظهور مخالفة مؤثرة يُعتدّ بها حيال نيابته، فكتب الشيخ الطوسي في رأي عموم الشيعة به مايلي:

وَالشَّيْعَةُ مُجْتَمِعَةٌ عَلَى عَدَالَتِهِ وَثِقَتِهِ وَأَمَانَتِهِ، لِمَا تَقَدَّمَ لَهُ مِنَ النَّصِّ عَلَيْهِ بِالْأَمَانَةِ وَالْعَدَالَةِ، وَالْأَمْرِ بِالرُّجُوعِ إِلَيْهِ فِي حَيَاةِ الْحَسَنِ (ع)، وَبَعْدَ مَوْتِهِ فِي حَيَاةِ أَبِيهِ عُثْمَانَ بْنِ سَعِيدٍ، لَا يَخْتَلِفُ فِي عَدَالَتِهِ، وَلَا يَرْتَابُ بِأَمَانَتِهِ، وَالتَّوْقِيعَاتُ تَخْرُجُ عَلَى يَدِهِ إِلَى الشَّيْعَةِ فِي الْمُهَيَّمَاتِ طَوَلَ حَيَاتِهِ، بِالْخَطِّ الَّذِي كَانَتْ تَخْرُجُ فِي حَيَاةِ أَبِيهِ عُثْمَانَ، لَا يَعْرِفُ الشَّيْعَةُ فِي هَذَا الْأَمْرِ غَيْرَهُ،

١. راجع: ص ٣٤٤ ح ٦٢٣.

٢. راجع: ج ٥ ص ٥٨.

٣. راجع: ص ٣٣٦ ح ٦١٥.

٤. راجع: ص ٣٢٢ ح ٦٠٦.

فرمان آن دو را اطاعت کن، که آنها مورد اعتماد و امین هستند.^۱
 امام مهدی علیه السلام نیز او را با واژه‌هایی همچون «ثقتی»^۲ توصیف نموده است. او از جمله افرادی است که معتمد امام عسکری علیه السلام بوده و ایشان، فرزندش امام مهدی علیه السلام را بدانان نمایانده است.^۳

پیشینه وکالت او در زمان امام عسکری علیه السلام و جاهت و شخصیت او در نزد عالمان و شیعیان، زمینه پذیرش نیابت او را فراهم ساخته بود. او در زمان پدرش نیز شخصیتی وجیه و شناخته شده در نهاد و وکالت بود. پس از درگذشت عثمان بن سعید، توفیق شریف از ناحیه امامت نسبت به او صادر شد و پس از تعزیت مرگ پدر، او را بدین سمت، منصوب کرد. امام مهدی علیه السلام در این توفیق، ضمن تجلیل از عثمان بن سعید نوشته‌اند:

از کمال سعادتش، آن بود که خدای متعال، فرزندی مانند تو را روزی‌اش نمود
 که جایش را پس از او بگیرد و به فرمانش، بر جای او بنشیند و برای او رحمت
 الهی طلب کند.^۴

نیابت او نسبت به امام مهدی علیه السلام در سخنان امام عسکری علیه السلام نیز گزارش شده است. ایشان در ستایش از پدر و پسر فرموده است:

همانا که پسرش [محمد بن عثمان] وکیل پسر مهدی شماست.^۵

این ویژگی‌ها سبب شد که مخالفت جدی و تأثیرگذار با نیابت او پدید نیاید. شیخ طوسی در باره باور عمومی نسبت به او نوشته است: شیعیان، بر عدالت و وثوق و امانتداری او اتفاق نظر داشتند؛ زیرا در همان روزگار حیات پدرش، به امانتداری و عدالت او و لزوم مراجعه به وی در روزگار امام حسن علیه السلام و نیز پس از حیات ایشان، تصریح شده بود. در عدالتش اختلاف نظر و در امانتداری‌اش، شکی نبود و شیعه، کسی را جز او در

۱. ر.ک: ج ۵ ص ۵۸.

۲. ر.ک: ص ۳۴۵ ج ۶۲۳.

۳. ر.ک: ص ۳۲۳ ج ۶۰۷، الکافی: ج ۱ ص ۳۳۰، التنبیه، طوسی: ص ۲۴۳ ج ۲۰۹.

۴. ر.ک: ص ۳۳۷ ج ۶۱۵.

۵. ر.ک: ص ۳۲۱ ج ۶۰۶.

ولا يَرْجِعُ إِلَى أَحَدٍ سِوَاهُ.^١

جدير بالذكر، أَنَّ بَعْضَ مَنْ اخْتَلَفَ فِي أَمْرِهِ - نَظِيرًا: أَحْمَدُ بْنُ هَلَالٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ نَصِيرٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ بِلَالٍ - لَمْ يَأْخُذِ الْمَجْتَمَعُ الشَّيْعِيُّ بِرَأْيِهِمْ.

إِنَّ الزَّمَانَ الْمَدِيدَ لِنِيَابَةِ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ مَعَ شَرَفِ شَخْصِيَّتِهِ، أَفْضَتْ إِلَى تَعْزِيزِ تَشْكِيلَاتِ الْوَكَالَةِ وَتَرْسِيخِهَا إِبَانِ هَذَا الْوَقْتِ الطَّوِيلِ، فَقَدْ زَاوَلَ نَشَاطَاتِ النَّائِبِ الْخَاصِّ بِالْإِمَامِ أَرْبَعِينَ عَامًا^٢ تَقْرِيْبًا، كَانَ فِيهَا يَجِيبُ عَنِ أَسْئَلَةِ النَّاسِ وَيَسْعَى فِي تَلْبِيَةِ حَوَائِجِهِمْ، وَيَسَاعِدُهُ فِي ذَلِكَ عَشْرَةٌ مَعَاوِنِينَ فِي بَغْدَادٍ فَقَطْ؛ أَحَدُهُمُ الْحُسَيْنُ بْنُ رُوحٍ الَّذِي خَلَفَهُ عَلَى مَنْصِبِهِ فِيمَا بَعْدَ.

كُتَابَاتُهُ

لِمُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ كُتَابَاتٌ فِي الْفِقْهِ وَالْحَدِيثِ إِضَافَةً إِلَى مَنْصِبِهِ الْإِجْرَائِيِّ فِي النِّيَابَةِ وَالْوَكَالَةِ، حَيْثُ دُوِّنَ بِخَطِّهِ أَسْئَلَتُهُ لِلْإِمَامِ الْعَسْكَرِيِّ ﷺ وَأُجُوبَتُهُ عَنْهَا، وَوَضَعَهَا تَحْتَ تَصَرُّفِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ.^٣

كَمَا أَلَّفَ عَدَّةَ كُتُبٍ فِي مَوْضُوعَاتِ فِقْهِيَّةٍ جَمَعَتْ أَحَادِيثَ الْإِمَامِينَ الْعَسْكَرِيِّ وَابْنِهِ الْمَهْدِيِّ ﷺ ثُمَّ وَضَّحَتْهَا؛ وَنَقَلَ عَنِ وَالِدِهِ أَحَادِيثَ الْإِمَامِ الْهَادِيِّ ﷺ.

وَقَدْ وَصَلَتْ هَذِهِ الْكُتَابَاتُ إِلَى مَنْ أَعْقَبَهُ مِنَ الْوَكَلَاءِ فِيمَا بَعْدَ^٤، وَذَكَرَتْ الْكُتُبُ الْحَدِيثِيَّةُ مَنَاقِشَاتَهُ الدِّينِيَّةَ مَعَ بَعْضِ الْأَشْخَاصِ^٥.

وَفَاتُهُ

أَحَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَثْمَانَ فِي آخِرِ أَيَّامِهِ بَعْضَ الْأَعْمَالِ - وَبِخَاصَّةٍ تَسْلِيمَ الْأَمْوَالِ -

١. راجع: ص ٢٢٨ ح ٦١٨.

٢. راجع: ص ٢٤٨ ح ٦٢٧.

٣. رجال النجاشي: ص ٢١٩، الفهرست للطوسي: ص ١٦٧.

٤. الغيبة للطوسي: ٣٦٣ الرقم ٦٢٢٨ راجع الذريعة: ج ٢ ص ١٠٦.

٥. كمال الدين: ص ٥٠٧ و ٥١٩.

این امر نمی‌شناخت و به کسی جز وی مراجعه نمی‌کرد.^۱ گفتنی است که برخی از مخالفت‌ها از ناحیه کسانی چون: احمد بن هلال، محمد بن نصیر، و محمد بن علی بن بلال،^۲ مورد قبول جامعه شیعی قرار نگرفت. مدت طولانی نیابت و وکالت محمد بن عثمان، همراه با وجاهت شخصیت او سبب گردید تا تشکیلات وکالت در این مدت طولانی، پابرجا بماند و تقویت شود. محمد بن عثمان در حدود چهل سال به عنوان نایب خاص، فعالیت داشت.^۳ در این مدت طولانی، او به پاسخگویی به پرسش‌ها و نیازهای مردم می‌پرداخت. تنها در حوزه بغداد، ده نفر دستیار به او یاری می‌رساندند. یکی از این ده نفر، حسین بن روح است که بعدها به جانشینی او منصوب گشت.

نگاشته‌ها

افزون بر منصب اجرایی نیابت و وکالت، او نگاشته‌هایی در حدیث و فقه نیز داشته. سؤالات او از امام عسکری علیه السلام همراه با جواب ایشان به خط او در اختیار عبد الله بن جعفر جمیری قرار داشت.^۴ وی همچنین کتاب‌هایی را در موضوعات فقهی نگاشته که جمع‌آوری و تبیین احادیث امام عسکری علیه السلام و فرزندش امام مهدی علیه السلام است. محمد بن عثمان، احادیث امام هادی علیه السلام را از طریق پدرش نقل کرده است.

این نوشتار، بعدها در اختیار وکیلان پس از او قرار گرفت.^۵ مباحثات علمی او با برخی از افراد نیز در کتاب‌های حدیثی بیان شده است.^۶

وفات

محمد بن عثمان در سال‌های پایانی عمر خویش، برخی از کارها بویژه پرداخت اموال

۱. ر.ک: ص ۳۲۹ ح ۶۱۸.

۲. ر.ک: ص ۳۴۹ ح ۶۲۷.

۳. الغیبة، طوسی: ص ۳۶۶.

۴. الرجال، نجاشی: ص ۲۱۹، الفهرست، طوسی: ص ۱۶۷.

۵. الغیبة، طوسی: ص ۳۶۳، نیز، ر.ک: الذریعة: ج ۲ ص ۱۰۶.

۶. کمال الدین: ص ۵۰۷ و ۵۱۹.

على الحسين بن روح؛^١ ليهيئ أرضية نيايته . ثم إنه حفر قبراً له وراح يتلو القرآن فيه كل يوم^٢، فقد أخبره الإمام المهدي (ع) بموعد وفاته^٣، وأخبر هو أيضاً بعض خواصه بذلك، ثم توفي في آخر جمادى الأولى سنة (٣٠٤ أو ٣٠٥ هـ)^٤، ودُفن في باب الكوفة في بغداد إلى جوار قبر والدته^٥، ومرقده مشهور فيها باسم الخلاني .

٦١٥. الغيبة للطوسي : أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابَوَيْهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هَارُونَ الْفَائِي، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْجَمِيرِيِّ، عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْجَمِيرِيِّ، قَالَ: خَرَجَ التَّوْقِيْعُ إِلَى الشَّيْخِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ بْنِ سَعِيدِ الْعَمَرِيِّ - قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ - فِي التَّعْزِيَةِ بِأَبِيهِ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ.

وفي فصلٍ مِنَ الْكِتَابِ: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، تَسْلِيمًا لِأَمْرِهِ وَرِضًا بِقَضَائِهِ، عَاشَ أَبُوكَ سَعِيدًا وَمَاتَ حَمِيدًا فَرَحِمَهُ اللَّهُ وَأَلْحَقَهُ بِأَوْلِيَائِهِ وَمَوَالِيهِ (ع)، فَلَمْ يَزَلْ مُجْتَهِدًا فِي أَمْرِهِمْ، سَاعِيًا فِيمَا يُقَرِّبُهُ إِلَى اللَّهِ (ع) وَإِلَيْهِمْ، نَضَّرَ اللَّهُ وَجْهَهُ، وَأَقَالَهُ عَشْرَتَهُ».

وفي فصلٍ آخَرَ: «أَجَزَلَ اللَّهُ لَكَ الثَّوَابَ وَأَحْسَنَ لَكَ الْعِزَاءَ، رُزِمْتَ^٦ وَرُزِنَا وَأَوْحَشَكَ فِرَاقَهُ وَأَوْحَشَنَا، فَسَرَّهُ اللَّهُ فِي مُنْقَلَبِهِ، (و) كَانَ مِنْ كَمَالِ سَعَادَتِهِ أَنْ رَزَقَهُ

١. ر.ك: ص ٣٥٨ ح ٦٣٠، الغيبة للطوسي: ص ٣٦٧ و ٣٧٠.

٢. راجع: ص ٣٤٤ ح ٦٢٦.

٣. المصدر نفسه.

٤. راجع: ٣٤٨ ح ٦٢٧، خلاصة الأقوال: ص ٢٥٠، الكامل في التاريخ: ج ٥ ص ٦٠.

٥. راجع: ص ٣٤٨ ح ٦٢٧.

٦. الرُّزْمَةُ: المصيبةُ بِفقدِ الأعزَّةِ (النهاية: ج ٢ ص ٢١٨ «ررأ»).

را به حسین بن روح ارجاع می‌داد^۱ و زمینه نیابت وی را فراهم می‌نمود. او در اواخر حیات خویش، قبر خود را آماده کرده بود و همه روز در قبر خویش آیاتی از قرآن را تلاوت می‌کرد.^۲

او که با خیر امام مهدی علیه السلام از زمان مرگ خویش آگاه بود،^۳ آن را به آگاهی برخی از خواص خود نیز رسانده بود. محمد بن عثمان در پایان جمادی الاولی سال ۳۰۵ یا ۳۰۴ ق درگذشت^۴ و در کنار مادرش در باب الکوفة بغداد به خاک سپرده شد.^۵ مزار وی هم‌اکنون نیز در بغداد، مشهور به خلانی است.

۶۱۵. الغیبة، طوسی - باسندش به نقل از عبد الله بن جعفر جمیری^۶ - : توقیعی به شیخ ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری - که خداوند، روحش را پاک بدارد - در تسلیت فوت پدرش - که خدای متعال از او خشنود باد - رسید و در بخشی از آن نوشته آمده بود: «ما از آن خدایم و به سوی او باز می‌گردیم، در برابر فرمانش تسلیم و به قضایش خشنود هستیم. پدرت سعادت‌مندانه زیست و ستوده در گذشت. خداوند، او را رحمت کند و به اولیا و دوستانش ملحق کند که همواره در کار آنان کوشا بود و تلاشش در کارهایی بود که او را به خدای علیه السلام و به ایشان نزدیک می‌کرد! خداوند، رویش را خرم گرداند و لغزشش را نادیده بگیرد!».

و در بخشی دیگر، آمده بود: «خدا پاداشت را فراوان و عزاداریات را نیکو کند!

۱. ر.ک: ص ۳۵۹ ح ۶۲۰، الغیبة، طوسی: ص ۳۶۷ و ۳۷۰.

۲. ر.ک: ص ۳۲۷ ح ۶۲۶.

۳. همان جا.

۴. ر.ک: ص ۳۴۹ ح ۶۲۷، خلاصة الأقوال: ص ۲۵۰، النکامل فی التاریخ: ج ۵ ص ۶۰.

۵. ر.ک: ص ۳۴۹ ح ۶۲۷.

۶. ابو عباس عبد الله بن جعفر بن حسین جمیری قمی: شیخ و بزرگ اهل قم، ثقة و از اصحاب امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام است. پس از سال ۲۹۰، وارد کوفه شد و اهالی این شهر، از او حدیث شنیدند و بسیار نقل کردند. او کتاب‌ها، رساله‌ها و نیز نامه‌هایی از سوی امام مهدی علیه السلام دارد (ر.ک: رجال النجاشی: ج ۲ ص ۱۸ ش ۵۷۱، الفهرست، طوسی: ص ۱۶۷ ش ۴۲۹ رجال الطوسی: ص ۳۸۹ ش ۵۷۲۷، ص ۴۰۰ ش ۵۸۵۷، رجال البرقی: ص ۶۰).

الله تَعَالَى وَلَدًا مِثْلَكَ يَخْلُفُهُ مِنْ بَعْدِهِ، وَيَقُومُ مَقَامَهُ بِأَمْرِهِ، وَيَتَرَحَّمُ عَلَيْهِ، وَأَقُولُ:
الْحَمْدُ لِلَّهِ، فَإِنَّ الْأَنْفُسَ طَيِّبَةً بِمَكَانِكَ، وَمَا جَعَلَهُ اللهُ فِيكَ وَعِنْدَكَ، أَعَانَكَ اللهُ
وَقَوَّكَ، وَعَضَّدَكَ وَوَفَّقَكَ، وَكَانَ لَكَ وَلِيًّا وَحَافِظًا، وَرَاعِيًّا وَكَافِيًّا».

٦١٦. الغيبة للطوسي: بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ
حَمَّوِيهِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الرَّازِيِّ، فِي سَنَةِ ثَمَانِينَ وَمِئَتَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ
إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارِ الْأَهْوَازِيِّ، أَنَّهُ خَرَجَ إِلَيْهِ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِي عَمْرٍو:

وَالِابْنُ وَقَاهُ اللهُ لَمْ يَزَلْ يُقْتَنَا فِي حَيَاةِ الْأَبِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ وَأَرْضَاهُ وَنَضَّرَ وَجْهَهُ،
يَجْرِي عِنْدَنَا مَجْرَاهُ، وَيَسُدُّ مَسَدَهُ، وَعَنْ أَمْرِنَا يَأْمُرُ الْإِبْنَ بِوَيْهِ يَعْمَلُ، تَوْلَاهُ اللهُ؛ فَانْتَهَى
إِلَى قَوْلِهِ، وَعَرَّفَ مُعَامَلَتَنَا ذَلِكَ.

٦١٧. الغيبة للطوسي: أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُوسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ، قَالَ:
قَالَ لِي عَبْدُ اللهِ بْنُ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ: لَمَّا مَضَى أَبُو عَمْرٍو^١ - رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ - أَتَيْنَا
الْكُتُبَ بِالْحَطِّ الَّذِي كُنَّا نَكَاتِبُ بِهِ بِإِقَامَةِ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) مَقَامَهُ.

٦١٨. الغيبة للطوسي: قَالَ أَبُو الْعَبَّاسِ: أَخْبَرَنِي هَبَّةُ اللهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ بِنْتِ أُمِّ كُلْثُومِ بِنْتِ
أَبِي جَعْفَرِ الْعَمْرِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ، عَنْ شُيُوخِهِ، قَالُوا: لَمْ تَزَلِ الشَّيْعَةُ مُقِيمَةً عَلَى
عَدَالَةِ عُثْمَانَ بْنِ سَعِيدٍ وَمُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ رَحِمَهُمَا اللهُ تَعَالَى، إِلَى أَنْ تُوُفِّيَ أَبُو عَمْرٍو
عُثْمَانُ بْنُ سَعِيدٍ رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى، وَعَسَلَهُ ابْنُهُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ، وَتَوَلَّى
الْقِيَامَ بِهِ، وَجُعِلَ الْأَمْرُ كُلُّهُ مَرْدُودًا إِلَيْهِ.

١. أبي: جماعة عن هارون بن موسى.

٢. نائب الأول.

مصیبت تو، مصیبت ما هم هست و جدایی اش تو و ما را تنها کرده است. خداوند، او را در بازگشتگاهش شادمان کند! از کمال سعادتش، آن بود که خدای متعال، فرزندی مانند تو را روزی اش نمود که جایش را پس از او بگیرد و به فرمانش، بر جای او بنشیند و برای او رحمت الهی طلب کند، و من می گویم: خدا را سپاس که جانها از جایگاهت و از آنچه خداوند تعالی در تو و نزد تو قرار داده، خوشنودند. خداوند، تو را یاری دهد و نیرومند سازد و پشتیبانی ات کند و موفقیت نماید و سرپرست و نگهدار و مراقب و کفایت کننده ات باشد! ^۱

۶۱۶. الغیبة، طوسی - به نقل از محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی - پس از وفات ابو عمرو [عمری] توقیعی [به من] رسید که نوشته بود: «و پسر - که خداوند، حفظش کند - همواره در روزگار حیات پدرش - که خدا از او خوشنود باشد و خوشنودش کند و رویش را خرم گرداند - مورد اعتماد ما بود و نزد ما همان جایگاه و مأموریت را دارد و پسر نیز از ما فرمان می گیرد و مطابق آن عمل می کند. خداوند، سرپرستی او را به عهده بگیرد! گفته او را گوش دار و این تعامل ما با او را به همه برسان» ^۲.

۶۱۷. الغیبة، طوسی - با سندش به نقل از عبد الله بن جعفر حمیری - هنگامی که ابو عمرو ^۳ - که خدای متعال، از او خوشنود باشد - در گذشت، نامه هایی در جانشینی ابو جعفر [محمد بن عثمان عمری] به ما رسید که با همان خطی بود که با آن مکاتبه می کردیم. ^۴

۶۱۸. الغیبة، طوسی - به نقل از ابو العباس - هبة الله بن محمد، نوه دختری ام کلثوم، دختر ابو جعفر عمری - که خدا از او خوشنود باد - برایم از استادانش نقل کرد که آنان گفتند: شیعه همواره عدالت عثمان بن سعید و محمد بن عثمان - که خدای متعال، هر دو را رحمت کند - را قبول داشتند، تا آن که ابو عمرو عثمان بن سعید، وفات کرد - خدایش رحمت کند - و

۱. الغیبة، طوسی: ص ۳۶۱ ح ۳۲۳ (با سند معتبر)، کمال الدین: ص ۵۱۰ ح ۴۱، الاحتجاج: ج ۲ ص ۵۶۲ ح ۳۵۳، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۴۸.

۲. الغیبة، طوسی: ص ۳۶۲ ح ۳۲۵، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۴۹ ح ۲.

۳. ابو عمرو، عثمان بن سعید، اولین نایب امام زمان علیه السلام است.

۴. الغیبة، طوسی: ص ۳۶۲ ح ۳۲۴، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۴۹ ح ۲.

وَالشَّيْعَةُ مُجْتَمِعَةٌ عَلَى عِدَالَتِهِ وَثِقَتِهِ وَأَمَانَتِهِ، لِمَا تَقَدَّمَ لَهُ مِنَ النَّصِّ عَلَيْهِ بِالْأَمَانَةِ وَالْعِدَالَةِ، وَالْأَمْرَ بِالرُّجُوعِ إِلَيْهِ فِي حَيَاةِ الْحَسَنِ (ع)، وَبَعْدَ مَوْتِهِ فِي حَيَاةِ أَبِيهِ عُثْمَانَ بْنِ سَعِيدٍ، لَا يَخْتَلِفُ فِي عِدَالَتِهِ، وَلَا يَرْتَابُ بِأَمَانَتِهِ، وَالتَّوَقُّعَاتُ تَخْرُجُ عَلَى يَدِهِ إِلَى الشَّيْعَةِ فِي الْمُهَمَّاتِ طَوْلَ حَيَاتِهِ، بِالْخَطِّ الَّذِي كَانَتْ تَخْرُجُ فِي حَيَاةِ أَبِيهِ عُثْمَانَ، لَا يَعْرِفُ الشَّيْعَةُ فِي هَذَا الْأَمْرِ غَيْرَهُ، وَلَا يَرْجِعُ إِلَى أَحَدٍ سِوَاهُ. وَقَدْ نُقِلَتْ عَنْهُ دَلَائِلُ كَثِيرَةٌ، وَمُعْجَزَاتُ الْإِمَامِ ظَهَرَتْ عَلَى يَدِهِ، وَأُمُورٌ أَخْبَرَهُمْ بِهَا عَنْهُ زَادَتْهُمْ فِي هَذَا الْأَمْرِ بَصِيرَةً، وَهِيَ مَشْهُورَةٌ عِنْدَ الشَّيْعَةِ.

٦١٩. كمال الدين : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ (ع)، قَالَ : حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ

الْحِمَيْرِيِّ، قَالَ : سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعَمْرِيِّ (ع) يَقُولُ :

رَأَيْتُهُ صَلَّاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مُتَعَلِّقًا بِأَسْنَانِ الْكَعْبَةِ فِي الْمُسْتَجَارِ^١، وَهُوَ يَقُولُ : اللَّهُمَّ

انْتَقِمْ لِي مِنْ أَعْدَائِي .

٦٢٠. كتاب من لا يحضره الفقيه : رُوِيَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ الْعَمْرِيِّ (ع) أَنَّهُ قَالَ : وَاللَّهِ، إِنَّ

صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لَيَحْضُرُ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ، يَرَى النَّاسَ وَيَعْرِفُهُمْ وَيَسْرُونَهُ وَلَا

يَعْرِفُونَهُ.

وَرُوِيَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحِمَيْرِيِّ أَنَّهُ قَالَ : سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ

الْعَمْرِيِّ (ع) فَقُلْتُ لَهُ : رَأَيْتَ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ؟ فَقَالَ : نَعَمْ، وَأَخِرُّ عَهْدِي بِهِ عِنْدَ بَيْتِ

اللَّهِ الْحَرَامِ، وَهُوَ يَقُولُ : اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي .

١. المُسْتَجَارُ مِنَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ : هُوَ الْحَائِطُ الْمَقَابِلُ لِلْبَابِ دُونَ الرُّكْنِ الْيَمَانِيِّ، سُمِّيَ بِذَلِكَ لِأَنَّهُ يَسْتَجَارُ عِنْدَهُ بِأَفْه

مِنَ النَّارِ (مَجْمَعُ الْبَحْرَيْنِ : ج ١ ص ٣٣٨ «جور»).

فرزندش، ابو جعفر محمد بن عثمان، او را غسل داد و کارهایش را به عهده گرفت و همه امور به او سپرده شد، و شیعیان بر عدالت و وثوق و امانتداری او اتفاق نظر داشتند؛ زیرا در همان روزگار حیات پدرش، به امانتداری و عدالت او و لزوم مراجعه به وی در روزگار امام حسن علیه السلام و نیز پس از حیات ایشان، تصریح شده بود. در عدالتش اختلاف نظر و در امانتداری اش، شکی نبود، و در کارهای مهم، توقیعات با همان دست خط زمان پدرش عثمان و در تمام طول حیاتش با دست او به شیعیان می رسید و شیعه، کسی را جز او در این امر نمی شناخت و به کسی جز وی مراجعه نمی کرد. کرامت های فراوانی از او نقل و معجزه های امام عصر علیه السلام به دست او ظاهر شده است و اموری که وی شیعه را از آنها باخبر کرده، بر بصیرت آنان در این امر (ولایت) افزوده و اینها همه نزد شیعیان مشهور است.^۱

۶۱۹. کمال الدین - با سندش به نقل عبد الله بن جعفر حمیری - شنیدم که محمد بن عثمان عمری می گوید: او (صاحب الزمان علیه السلام) را - که دروذهای خدا بر او باد - دیدم که در مستجار^۲ به پرده های کعبه آویخته، می گوید: «خدایا! انتقامم را از دشمنانم بگیر».^۳

۶۲۰. کتاب من لایحضره الفقیه: از محمد بن عثمان عمری، نقل شده است که گفت: به خدا سوگند، صاحب این امر، هر سال در موسم حج حاضر می شود، مردم را می بیند و می شناسد و مردم هم او را می بینند؛ اما نمی شناسند.

از عبد الله بن جعفر حمیری نیز نقل شده که گفت: از محمد بن عثمان عمری پرسیدم: آیا صاحب این امر (ولایت) را دیده ای؟ گفت: آری و آخرین بار، او را نزد کعبه دیده ام که می گفت: «خدایا! آنچه را به من وعده داده ای، محقق کن».

۱. النبیة، طوسی: ص ۳۶۲ ح ۳۲۷، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۵۰ ح ۳.

۲. مستجار، بخشی از دیوار کعبه، روبه روی در پشتی آن و نزدیک به رکن یمنی است. مستجار، جایگاه دعا و پناه بردن به خداوند از دوزخ است.

۳. کمال الدین: ص ۴۴۰ ح ۱۰ (با سند صحیح)، النبیة، طوسی: ص ۳۶۴ ح ۳۳۰.

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ عليه السلام: وَرَأَيْتُهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ مُتَعَلِّقًا بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ فِي الْمُسْتَجَارِ، وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ انْتَقِمْ لِي مِنْ أَعْدَائِكَ^١.

٦٢١. الخرائج والجرائح: عَنْ أُمِّ كُلثُومِ بِنْتِ أَبِي جَعْفَرِ الْعَمْرِيِّ، أَنَّهُ حُمِلَ إِلَى أَبِيهَا مِنْ قُمْ مَالٌ يُنْفِذُهُ إِلَى صَاحِبِ الْأَمْرِ عليه السلام، فَأَوْصَلَ الرَّسُولُ مَا دُفِعَ إِلَيْهِ وَجَاءَ لِتَنْصَرَفَ، فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ: قَدْ بَقِيَ شَيْءٌ وَأَيْنَ هُوَ؟ قَالَ: لَمْ يَبْقَ شَيْءٌ إِلَّا وَقَدْ سَلَّمْتُهُ!

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ: إِمضِ إِلَى فُلَانِ الْقَطَّانِ الَّذِي حَمَلْتَ إِلَيْهِ الْعِدْلَيْنِ مِنَ الْقَطَنِ، فَافْتَقِ أَحَدَهُمَا الَّذِي عَلَيْهِ مَكْتُوبٌ كَذَا وَكَذَا فَإِنَّهُ فِي جَانِبِهِ، فَتَحَيَّرَ الرَّجُلُ، فَوَجَدَ كَمَا قَالَ.

٦٢٢. كمال الدين: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَسِيَلٍ، قَالَ: قَالَ عَمِّي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسِيَلٍ، دَعَانِي أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ السَّمَّانُ الْمَعْرُوفُ بِالْعَمْرِيِّ عليه السلام، فَأَخْرَجَ إِلَيَّ نُوبِيَّاتٍ مُعَلَّمَةً وَصُرَّةً فِيهَا دَرَاهِمٌ. فَقَالَ لِي: يَحْتَاجُ أَنْ تُصِيرَ بِنَفْسِكَ إِلَى وَاسِطٍ فِي هَذَا الْوَقْتِ، وَتَدْفَعَ مَا دَفَعْتُ إِلَيْكَ إِلَى أَوَّلِ رَجُلٍ يَلْقَاكَ عِنْدَ صُعودِكَ مِنَ الْمَرْكَبِ إِلَى الشَّطِّ بِوَاسِطٍ.

قَالَ: فَتَدَاخَلَنِي مِنْ ذَلِكَ عَمُّ شَدِيدٌ، وَقُلْتُ: مِثْلِي يُرْسَلُ فِي هَذَا الْأَمْرِ، وَيَحْمِلُ هَذَا الشَّيْءَ الْوَتِيحَ^٢!

قَالَ: فَخَرَجْتُ إِلَى وَاسِطٍ، وَصَعِدْتُ مِنَ الْمَرْكَبِ، فَأَوَّلُ رَجُلٍ تَلَقَّانِي، سَأَلْتُهُ عَنِ

١. وليس في النسخة: ح ٢٢٢ صدره «والله إن... ولا يعرفونه».

٢. شيء وريح: أي قليل تافه (الصحيح: ج ١ ص ٤١٧ «وتيح»).

محمد بن عثمان می‌گوید: و او را - که دروذهای خدا بر او باد - دیدم که در مستجار به پرده‌های کعبه آویخته است و می‌گوید: «خدایا! انتقامم را از دشمنانم بگیر».^۱

۶۲۱. الخرائج و الجرائح: أم کلثوم، دختر ابو جعفر عمری، می‌گوید: مالی را از قم برای پدرم آوردند تا به صاحب الأمر برساند. پیک، آنچه را به او سپرده بودند، داد و رفت تا به شهرش باز گردد. ابو جعفر [عمری] به او گفت: یک چیز باقی مانده است. کجاست؟

پیک گفت: همه را داده‌ام و چیزی نمانده است.

ابو جعفر گفت: نزد فلان پنه‌زن که دو لنگه بار پنه برایش بردی، برو و یکی از دو بار پنه را که بر رویش فلان مطلب نوشته شده، بشکاف. آن چیز باقی مانده، در گوشه آن است. آن پیک، حیران شد و آن را همان گونه که ابو جعفر گفته بود، یافت.^۲

۶۲۲. کمال الدین - با سندش به نقل از جعفر بن محمد بن متیل -: ابو جعفر محمد بن عثمان سمان (روغن فروش) معروف به «عمری»، مرا فرا خواند و چند تکه پارچه کوچک راه راه و کیسه‌ای را با چند درهم در آن به من داد و گفت: نیاز است که هم‌اکنون خودت را به واسط^۳ برسانی و آنچه را به تو داده‌ام، به نخستین کسی بسپاری که هنگام سوار شدن به قایق برای رفتن به واسط می‌بینی. از این مأموریت به شدت ناراحت شدم و گفتم: مانند منی^۴ برای این کار فرستاده می‌شود؛ آن هم برای بردن این چیزهای ناقابل! اما به سوی واسط بیرون رفتم. به قایق که سوار شدم، از نخستین مردی که دیدم، در باره حسن بن محمد بن قطة صیدلانی، وکیل اوقاف در واسط، پرسیدم. گفتم: خودم هستم. تو کیستی؟ گفتم: من جعفر بن محمد بن متیل هستم.

مرا به وسیله نامم شناخت و به من سلام داد. من هم بر او سلام دادم و با هم روبوسی

۱. کتاب من لایحضره الفقیه: ج ۲ ص ۵۲۰ ح ۳۱۱۵ (با سند معتبر). الفیبة، طوسی: ص ۳۶۳ ح ۳۲۹ - ۳۳۰ و ص ۲۵۱ ح ۲۲۲. بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۵۰ ح ۳.

۲. الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۱۴ ح ۲۹.

۳. واسط، شهری در عراق میان بصره و کوفه است. (م)

۴. راوی یعنی جعفر بن محمد بن متیل. از بزرگان شیعه و فرد بسیار نزدیک به ابو جعفر عمری بوده است (ر.ک: ص ۳۶۳ ح ۶۲۳).

الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ قَطَاةِ الصَّيْدَلَانِيِّ وَكَيْلِ الْوَقْفِ بِوَاسِطٍ^١. فَقَالَ: أَنَا هُوَ، مَنْ أَنْتَ؟
فَقُلْتُ: أَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَثَلٍ. قَالَ: فَعَرَفَنِي بِاسْمِي وَسَلَّمْ عَلَيَّ، وَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ
وَتَعَانَقْنَا، فَقُلْتُ لَهُ: أَبُو جَعْفَرِ الْعَمْرِيِّ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ، وَدَفَعَ إِلَيَّ هَذِهِ الشُّوْبَاتِ،
وَهَذِهِ الصَّرَّةَ لِأَسْلَمَهَا إِلَيْكَ.

فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، فَإِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْحَائِرِيَّ قَدْ مَاتَ، وَخَرَجْتُ لِأَصْلِحَ
كَفَنَهُ، فَحَلَّ الثِّيَابَ، وَإِذَا فِيهَا مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ جَبْرٍ^٢ وَثِيَابٍ وَكَافُورٍ، وَفِي الصَّرَّةِ
يَكْرَى الْحَمَّالِينَ وَالْحُقَّارِ. قَالَ: فَشَيْعْنَا جِنَازَتَهُ، وَانصَرَفْتُ.

٦٢٣. كمال الدين: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامِ الْكَلِينِيِّ^٣، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ
يَعْقُوبَ الْكَلِينِيِّ، عَنِ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعَمْرِيَّ رَضِيَ
اللهُ عَنْهُ أَنْ يُوَصِّلَ لِي كِتَابًا قَدْ سَأَلْتُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ أَشْكَلْتُ عَلَيَّ فَوَرَدَ (ت فِي)
التَّوْقِيعِ بِحَطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ^٤:

أَمَّا [مَا]^٥ سَأَلْتَ عَنْهُ، أَرْشَدَكَ اللهُ وَتَبَّتْكَ مِنْ أَمْرِ الْمُنْكَرِينَ لِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِنَا وَبَنِي
عَمَّنَا، فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللهِ^٦ وَبَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ، وَمَنْ أَنْكَرَنِي فَلَيْسَ مِنِّي وَسَبِيلُهُ
سَبِيلُ ابْنِ نُوحٍ^٧. أَمَّا سَبِيلُ عَمِّي جَعْفَرٍ وَوَلَدِهِ فَسَبِيلُ إِخْوَةِ يَوْسُفَ^٨.

أَمَّا الْفُقَّاعُ فَشُرْبُهُ حَرَامٌ، وَلَا بَأْسَ بِالسَّلْعَابِ^٩. وَأَمَّا أَمْوَالُكُمْ فَلَا نَقْبَلُهَا إِلَّا
لِتَطَهَّرُوا، فَمَنْ شَاءَ فَلْيَصِلْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَقْطَعْ فَمَا آتَانِي اللهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ. وَأَمَّا

١. الواسط: القصة التي بين الكوفة والبصرة (معجم البلدان: ج ٢ ص ٤٦١).

٢. الجبزة: ثوب يصنع باليمن من قطن أو كتان مخطوط والجمع: جبز (معجم البحرين: ج ١ ص ٢٥١ «حبر»).

٣. ما بين المعقوفين سقط من المصدر، وأثبتناه من المصادر الأخرى.

٤. السلماب: شراب يتخذ من الشليم، وهو حب شبيه بالشعير وفيه تخدير نظير البنج (هامش المصدر).

کردیم. آن گاه به او گفتم: ابو جعفر عمری، به تو سلام می‌رساند و این چند تکه پارچه و این کیسه را به من داده است تا به تو بدهم. گفت: خدا را سپاس! محمد بن عبد الله حائری در گذشته است و من بیرون آمده‌ام تا کفنش را تهیه کنم. پس پارچه‌ها را باز کرد و همه آنچه به آن نیاز داشت، از پارچه یمنی راه راه [سرتاسری] و پارچه کفن تا کافور، در آن بود. در کیسه نیز کرایه حمل جنازه و حفر قبر بود. جنازه او را تشییع کردیم و من باز گشتم.^۱

۶۲۳. کمال الدین - با سندش به نقل اسحاق بن یعقوب - : از محمد بن عثمان عمری - که خدا از او خشنود باد - خواستم که نامه‌ام را به امام علیه السلام برساند. در آن نامه، از مسئله‌هایی که برایم پیچیده می‌نمود، پرسیده بودم. پس، توقیعی چنین به خط مولایمان، صاحب الزمان علیه السلام، رسید: «اما آنچه را پرسیده بودی - خدا ره‌نمونت کند و استوارت بدارد - که: کار منکران من که خویشاوندان و عموزادگان ما هستند، چه می‌شود؟ بدان که خدای تعالی با کسی، خویشاوندی ندارد. هر کس مرا انکار کند، از من نیست و مانند پسر نوح به همان راه می‌رود؛ اما وضعیت عمویم، جعفر کذاب و فرزندانش، مانند برادران یوسف هستند.

و اما نوشیدن آبجو، حرام است؛ اما شلماب^۲ اشکالی ندارد، و اما دارایی‌هایتان را تنها برای این می‌پذیرم که پاک شوید. پس هر کس می‌خواهد، برساند و هر کس می‌خواهد، نفرستد که آنچه خداوند به من داده، بهتر از چیزی است که به شما داده است. و اما ظهور فرج، با خدای والایاد است و وقت‌گذاران، دروغ می‌یافند اما گفته کسانی که ادعا می‌کنند حسین علیه السلام کشته نشده است، کفر و گمراهی و تکذیب

۱. کمال الدین: ص ۵۰۴ ح ۳۵، الناقب فی المناقب: ص ۵۹۸ ح ۵۴۲، الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۱۹ ح ۳۵.

بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۳۶ ح ۶۳.

۲. شلماب را از گیاهی به نام شلیم می‌گیرند که شبیه جو است؛ اما در آن، الكل و ماده زدايندۀ عقل نیست؛ بلکه گونه‌ای مخدر شبیه شاه‌دانه است.

ظُهُورُ الْفَرَجِ فَإِنَّهُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ، وَكَذَّبَ الْوَقَاتُونَ، وَأَمَّا قَوْلُ مَنْ زَعَمَ أَنَّ
الْحُسَيْنَ ﷺ لَمْ يُقْتَلْ فَكُفْرٌ وَتَكْذِيبٌ وَضَلَالٌ، وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى
رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ. وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ
الْعَمْرِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَعَنْ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ - فَإِنَّهُ ثِقَّتِي وَكِتَابُهُ كِتَابِي.

٦٢٢. الغيبة للطوسي : قَالَ ابْنُ نُوحٍ ١ : أَخْبَرَنِي أَبُو نَصْرٍ هَبَّةُ اللَّهِ ابْنُ بِنْتِ أُمِّ كُلْثُومِ بِنْتِ
أَبِي جَعْفَرِ الْعَمْرِيِّ، قَالَ: كَانَ لِأَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ الْعَمْرِيِّ كُتُبٌ مُصَنَّفَةٌ فِي
الْفِقْهِ مِمَّا سَمِعَهَا مِنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ ﷺ، وَمِنْ الصَّاحِبِ ﷺ، وَمِنْ أَبِيهِ عُثْمَانَ بْنِ
سَعِيدٍ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ وَعَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ ﷺ فِيهَا كُتُبٌ تَرَجَعَتْهَا «كُتُبُ
الْأَشْرِبَةِ». ذَكَرَتِ الْكَبِيرَةُ أُمُّ كُلْثُومِ بِنْتُ أَبِي جَعْفَرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا وَصَلَتْ إِلَى
أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عِنْدَ الْوَصِيَّةِ إِلَيْهِ، وَكَانَتْ فِي يَدِهِ. قَالَ
أَبُو نَصْرٍ: وَأَظْنُّهَا قَالَتْ: وَصَلَتْ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ السَّمُرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
وَأَرْضَاهُ.

٦٢٥. كمال الدين : حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْأَسْوَدِيُّ ﷺ، أَنَّ أَبَا جَعْفَرٍ الْعَمْرِيَّ حَفَرَ
لِنَفْسِهِ قَبْرًا وَسَوَّاهُ بِالسَّاجِ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: لِلنَّاسِ أَسْبَابٌ. ثُمَّ سَأَلْتُهُ بَعْدَ
ذَلِكَ، فَقَالَ: قَدْ أَمَرْتُ أَنْ أُجْمَعَ أَمْرِي. فَمَاتَ بَعْدَ ذَلِكَ بِشَهْرَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ.

٦٢٦. الغيبة للطوسي : قَالَ ابْنُ نُوحٍ : أَخْبَرَنِي أَبُو نَصْرٍ هَبَّةُ اللَّهِ ابْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ : حَدَّثَنِي
أَبُو عَلِيٍّ بْنُ أَبِي جَبْرِ الْقُمِّيُّ ﷺ، قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الدَّلَالُ الْقُمِّيُّ،
قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ ﷺ يَوْمًا لِأَسْلَمَ عَلَيْهِ، فَوَجَدْتُهُ وَبَيْنَ

١. أبو العباس أحمد بن علي بن عباس بن نوح السمراني صاحب الرجال (راجع : ص ٣٥٧ ح ٦٢٨ الهامش ٢).

حقیقت است، و اما در پیشامدها، به راویان حدیث ما مراجعه کنید، که ایشان حجّت من بر شمایند و من نیز حجّت خدا بر آنان هستم. اما محمد بن عثمان عمّری - که خدا از او و پیش از او، از پدرش خوشنود باشد -، مورد اعتماد من و نوشته او نوشته من است.^۱

۶۲۴. الغیبة، طوسی - با سندش به نقل از ابو نصر هبة الله، نوه دختری امّ کلثوم، دختر ابو جعفر عمّری -؛ ابو جعفر محمد بن عثمان عمّری، نوشته‌هایی در ابواب فقه داشت که آنها را از امام عسکری علیه السلام و نیز از صاحب [الأمر] علیه السلام و از پدرش عثمان بن سعید، به نقل از امام عسکری و امام هادی علیه السلام شنیده بود و در آنها نوشته‌هایی با عنوان «کتاب نوشیدنی‌ها» بود. مادر بزرگ، امّ کلثوم دختر ابو جعفر - که خدا از او خوشنود باد - می‌گفت که آنها را پس از وصیت ابو جعفر، به ابو القاسم، حسین بن روح (نایب سوم) - که خدا از او خوشنود باد - سپردند و در دست اوست. گمان می‌کنم مادر بزرگ گفت: نوشته‌ها پس از او به ابو الحسن سمّری (نایب چهارم) - که خدا از او خوشنود باشد و خوشنودش کند - رسید.^۲

۶۲۵. کمال الدین - به نقل از ابو جعفر محمد بن علی اسود^۳ -؛ ابو جعفر عمّری، قبری برای خود، حفر و آن را با چوب درخت محکم ساج، صاف کرد. علت را از او جویا شدم. گفت: مردم، وسیله‌هایی دارند.^۴ پس از مدّتی، دوباره پرسیدم. گفت: فرمان یافته‌ام که کارهایم را جمع و جور کنم. او پس از دو ماه در گذشت. خدا از او خوشنود باد!^۵

۶۲۶. الغیبة، طوسی - با سندش به نقل از ابو نصر هبة الله بن محمد -؛ ابو علی بن ابی جید قمی به من خبر داد که: ابو الحسن علی بن احمد دلال قمی گفت: روزی بر ابو جعفر، محمد بن

۱. کمال الدین: ص ۴۸۳ ح ۴. الغیبة، طوسی: ص ۲۹۰ ح ۲۴۷. الاحتجاج: ج ۲ ص ۵۲۲ ح ۲۴۴. الخرائج و الجرائح: ج ۲ ص ۱۱۱۳ ح ۳۰. إعلام الثوری: ج ۲ ص ۲۷۰. كشف الغمة: ج ۳ ص ۳۲۱. بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۸۰ ح ۱۰. نیز، برای دیدن همه حدیث، ر.ک: همین دانش‌نامه: ج ۴ ص ۴۲۸.

۲. الغیبة، طوسی: ص ۳۶۳ ح ۳۲۸ (با سند حسن). بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۵۰.

۳. ابو جعفر محمد بن علی اسود قمی: از مشایخ صدوق است و توقیعیاتی دارد (ر.ک: ص ۳۵۹ ح ۶۳۰ و ج ۲ ص ۳۲۲ ح ۶۹۶ و ص ۳۲۴ ح ۶۹۷ و مستدرکات علم رجال الحديث: ج ۷ ص ۲۱۷ ش ۱۳۹۳۴).

۴. با توجه به نقل مشابه این ماجرا در الغیبة طوسی. احتمال دارد مقصود، این باشد که ابو جعفر عمّری بر چوب ساج، ذکرها و دعا‌هایی را نوشته بوده تا وسیله رفع عذاب و دفع فشار قبر از او باشند. (م)

۵. کمال الدین: ص ۵۰۲ ح ۲۹ (با سند معتبر). الغیبة، طوسی: ص ۳۶۵ ح ۳۳۳. إعلام الثوری: ج ۲ ص ۲۶۸. بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۵۱.

يَدِيهِ سَاجَةً^١ وَنَقَاشٌ يَنْفُسُ عَلَيْهَا، وَيَكْتُبُ آيَا مِنَ الْقُرْآنِ وَأَسْمَاءَ الْأَنْعَمَةِ عَلَيْهِ عَلَيْهِ عَلِيٌّ
خَوَاشِيهَا. فَقُلْتُ لَهُ: يَا سَيِّدِي مَا هَذِهِ السَّاجَةُ؟

فَقَالَ لِي: هَذِهِ لِتَقْبِرِي تَكُونُ فِيهِ أَوْضَعٌ عَلَيْهَا - أَوْ قَالَ: أَسْنُدُ إِلَيْهَا - وَقَدْ عَرَفْتُ^٢
مِنْهُ، وَأَنَا فِي كُلِّ يَوْمٍ أَنْزَلُ فِيهِ فَأَقْرَأُ جُزْءاً مِنَ الْقُرْآنِ (فِيهِ) فَأُصَعِّدُ - وَأُظَنُّهُ قَالَ:
فَأَخَذَ بِيَدِي وَأَرَانِيهِ - فَإِذَا كَانَ يَوْمٌ كَذَا وَكَذَا، مِنْ شَهْرٍ كَذَا وَكَذَا، مِنْ سَنَةٍ كَذَا وَكَذَا،
صِرْتُ إِلَى اللَّهِ ﷻ وَدُفِنْتُ فِيهِ وَهَذِهِ السَّاجَةُ (مَعِي).

فَلَمَّا خَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ أَتَيْتُ مَا ذَكَرَهُ، وَلَمْ أَزَلْ مُتَرَقِّباً بِهِ ذَلِكَ، فَمَا تَأَخَّرَ الْأَمْرُ
حَتَّى اعْتَلَّ أَبُو جَعْفَرٍ، فَمَاتَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي ذَكَرَهُ مِنَ الشَّهْرِ الَّذِي قَالَهُ مِنَ السَّنَةِ الَّتِي
ذَكَرَهَا، وَدُفِنَ فِيهِ.

قَالَ أَبُو نَصْرِ هِبَةُ اللَّهِ: وَقَدْ سَمِعْتُ هَذَا الْحَدِيثَ مِنْ عَبْرِ (أَبِي) عَلِيِّ، وَحَدَّثَنِي بِهِ
أَيْضاً أُمُّ كُلْثُومِ بِنْتُ أَبِي جَعْفَرٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُمَا.

٦٢٧. الغيبة للطوسي: قَالَ أَبُو نَصْرِ هِبَةُ اللَّهِ: وَجَدْتُ بِحِطِّ أَبِي غَالِبِ الزُّرَّارِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ
وَعَفَّرَ لَهُ، أَنَّ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعَمْرِيِّ ﷺ مَاتَ فِي آخِرِ جُمَادَى الْأُولَى سَنَةَ
خَمْسٍ وَثَلَاثِمِئَةٍ. وَذَكَرَ أَبُو نَصْرِ هِبَةُ اللَّهِ (بْنُ) مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ أَنَّ أَبَا جَعْفَرٍ الْعَمْرِيِّ ﷺ
مَاتَ فِي سَنَةِ أَرْبَعٍ وَثَلَاثِمِئَةٍ، وَأَنَّهُ كَانَ يَتَوَلَّى هَذَا الْأَمْرَ نَحْوًا مِنْ خَمْسِينَ سَنَةً؛
يَحْمِلُ النَّاسُ إِلَيْهِ أَمْوَالَهُمْ، وَيُخْرِجُ إِلَيْهِمُ التَّوْقِيعَاتِ بِالْحِطِّ الَّذِي كَانَ يَخْرُجُ فِي حَيَاةِ
الْحَسَنِ ﷺ إِلَيْهِمْ، بِالْمُهَمَّاتِ فِي أَمْرِ الدِّينِ وَالْدُنْيَا، وَفِيهَا يَسْأَلُونَهُ مِنَ الْمَسَائِلِ

١. الساجة: لوح من الخشب المخصوص (مجمع البحرين: ج ٢ ص ٩٠١ «سوج»).

٢. هكذا في المصدر، وفي بحار الأنوار: وقد عرفت منه.

عثمان، وارد شدم تا سلامی بدهم. دیدم که چوب ساجی پیش روی اوست و [همچون] نقاشی بر روی آن، چیزهایی را نقش می‌کرد و آیاتی از قرآن و نام امامان را بر کناره‌های آن می‌نگاشت. به او گفتم: سرور من! این چوب ساج چیست؟ گفت: این برای قبرم است تا مرا بر آن بگذارند - یا گفت: به آن تکیه می‌دهم - و کار آن را تمام کرده‌ام.^۱ هر روز به داخل قبر می‌روم و یک جزء قرآن می‌خوانم و بالا می‌آیم.

ابو علی قمی گفت: گمان می‌کنم که [ابو الحسن دلال قمی] گفت: ابو جعفر، دست مرا گرفت و قبر را به من نشان داد و گفت: در فلان روز، از فلان ماه سال فلان، به سوی خدا می‌روم و در این قبر دفن می‌شوم و این چوب ساج با من خواهد بود.

هنگامی که از نزد او بیرون آمدم، آنچه را گفته بود، یادداشت کردم و همواره مترصد بودم که چه می‌شود. چندی نگذشت تا این که ابو جعفر بیمار شد و در همان سال و ماه و روزی که ذکر کرده بود، در گذشت و در همان قبر به خاک سپرده شد.

[ابو نصر هبة الله می‌گوید:] این سخن را از غیر از ابو علی قمی نیز شنیدم و ام کلثوم، دختر ابو جعفر عمری - که خدای متعال، از هر دو، خشنود باشد - نیز برایم گفته است.^۲

۶۲۷. الغیبة، طوسی: ابو نصر هبة الله گفت: در نوشته‌ای به خط ابو غالب زراری^۳ - که خدا او را رحمت کند و بیامرزد - دیدم که ابو جعفر محمد بن عثمان عمری، در آخر جمادی الاولی در سال ۳۰۵ در گذشته است، و ابو نصر هبة الله بن محمد بن احمد، خود می‌گفت که ابو جعفر عمری، در سال ۳۰۴ در گذشته و او حدود پنجاه سال، نیابت امام را به عهده داشته است و مردم، اموالی را که باید به امام می‌رساندند، به او می‌سپردند و وی توقیعات را به همان دست خط روزگار حیات امام حسن [عسکری] علیه السلام به شیعیان می‌رساند؛ توقیعاتی که

۱. ترجمه، مطابق با نسخه‌های دیگر از کتاب الغیبة طوسی است که همگی «فرغت منه» دارند. (م)

۲. الغیبة، طوسی: ص ۳۶۴ ح ۳۳۲. بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۵۱.

۳. ابو غالب احمد بن محمد بن سلیمان زراری کوفی (۲۸۵ - ۳۶۸ ق): تفه، جلیل القدر و پرروایت بود. در نظر شیعیان، عظمت، و در نظر محدثان، وجاهت علمی داشت و مورد اعتماد آنها بود. در بغداد، سکونت داشت و به محضر امام مهدی علیه السلام تشریف یافت و توقیعی در مدح او از ناحیه آن امام، صادر شد. شیخ طوسی می‌گوید: «شیخ اصحاب ما در عصر خود، و استاد و مورد اعتمادشان بوده است». تألیفات او را در کتاب الفهرست نام برده است (ر.ک: رجال النجاشی: ص ۲۲۰ ش ۱۹۹، رجال الطوسی: ص ۴۱۰ ش ۵۹۵۳، شرح نکمة رساله ابی غالب زراری: ص ۱۱۲ - ۱۱۵، الفهرست، طوسی: ص ۷۷ ش ۹۴).

بِالْأَجْوِبَةِ الْعَجِيبَةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَرْضَاهُ.

قال أبو نصر هبة الله: إنَّ قَبْرَ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ عِنْدَ الْإِدْتِيهِ فِي شَارِعِ بَابِ الْكُوفَةِ، فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَتْ دَوْرُهُ وَمَنَازِلُهُ (فِيهِ)، وَهُوَ الْآنَ فِي وَسْطِ الصَّحْرَاءِ قُدْسٌ بِيْرُهُ.

راجع: ص ٢٦٠ ح ٢٢١ و ص ٢٢٦ ح ١٢٦

٣ / ٣

النَّائِبُ الثَّلَاثُ: حُسَيْنُ بْنُ رُوحٍ

أبو القاسم الحسين بن روح النوبختي ثالث نائب خاص للإمام المهدي عج، نصب بهذا المقام سنة (٣٠٥ هـ) تقريباً. وهو عالم متقٍ من أسرة النوبختيين الكبيرة، وربطته علاقة بزعمائها وشيوخها.

عُدَّ من معاونين العشرة لمحمد بن عثمان في بغداد أثناء دورة نيابته، وقد أوكل إليه في آخر أيامه بعض الشؤون المالية. وولى الإمام المهدي عج الحسين بن روح هذا المنصب عند وفاة ابن عثمان مع وجود أشخاص معروفين، بينهم: أبو سهل النوبختي، وجعفر بن أحمد بن متيل، فتلقَى علماء الشيعة وأتباع أهل البيت عج نيابته بالرضا والقبول^١، وفيما يلي قول محمد بن عثمان في التعريف بحسين بن روح:

هذا أبو القاسم الحسين بن روح بن أبي بحر النوبختي القائم مقامي، والسفير بينكم وبين صاحب الأمر عج والوكيل له والثقة الأمين، فارجعوا إليه في أموركم وعولوا عليه في مهماتكم، فبذلك أمرت، وقد بلغت^٢.

١. النبية للطوسي: ص ٢٦٩ و ٢٧٠ الرقم ٢٢٧ و ٢٢٩، و ص ٢٧١ الرقم ٢٢١، وكمال الدين: ص ٥٠٢ ح ٢٢.

٢. ر.ك: ص ٢٦٤ ح ٢٢٦ (النية للطوسي).

در باره امور مهم دین و دنیایشان، و یا در بر دارنده پاسخ‌های شگفت‌انگیز مسئله‌هایی که پرسیده بودند. خدا از او خوشنود باشد و خوشنودش گرداند!

ابو نصر هبة الله می‌گوید: قبر ابو جعفر محمد بن عثمان، کنار قبر مادرش در خیابان دروازه کوفه [در بغداد] و در همان جایی است که خانه و محله‌اش بوده؛ ولی اکنون میان بیابان واقع شده است. خاکش پاک باد!^۱

ر.ک: ص ۳۶۱ ح ۶۳۱ و ص ۲۲۷ ح ۶۱۲

و ج ۵ ص ۱۰۳ (بخش ششم / فصل دوم / محمد بن عثمان عمری).

۳ / ۳

نایب سوم: حسین بن روح

ابو القاسم حسین بن روح نوبختی، سومین نایب خاص امام مهدی علیه السلام است که در حدود سال ۳۰۵ ق به این سمت منصوب گردیده است. او فردی دانشمند و متقی از خاندان بزرگ و دانشور نوبختیان بود و با بزرگان آن طایفه، آمد و شد داشت.

در دوران نیابت محمد بن عثمان، حسین بن روح، یکی از دستیاران ده نفره او در بغداد بود. در سال‌های پایانی عمر محمد بن عثمان، برخی از امور مالی به وی موکول شده بود. در هنگام مرگ محمد بن عثمان و با وجود حضور برخی از افراد سرشناس همچون ابوسهل نوبختی و جعفر بن احمد بن متیل، حسین بن روح از طرف امام مهدی علیه السلام به این سمت منصوب شد و نیابت او مورد پذیرش عالمان شیعی و پیروان اهل بیت علیهم السلام قرار گرفت.^۲ متن سخن محمد بن عثمان در معرفی حسین بن روح چنین است:

همین ابو القاسم، حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی، جانشین من و سفیر میان شما و صاحب الأمر و وکیل او خواهد بود. او مورد اعتماد و امین است. پس در کارهایتان به او مراجعه و در امور مهمتان به او تکیه کنید که من به این، فرمان یافته‌ام و آن را رساندم.^۳

۱. الغیبة، طوسی: ص ۲۶۶ ح ۲۲۴ (با سند حسن)، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۵۲ ح ۴.

۲. الغیبة، طوسی: ص ۲۷۰ ش ۳۴۱ و ص ۳۴۲ ش ۳۳۷ و ۳۳۹، کمال الدین: ص ۵۰۲ ح ۲۳.

۳. ر.ک: ص ۲۶۵ ح ۶۲۶.

وأثنى عليه الإمام المهدي عليه السلام حتى ليعدّ أفضل ما مُدح به، حيث قال:
 نَعْرِفُهُ عَرَفَهُ اللهُ الْخَيْرَ كُلَّهُ وَرِضْوَانَهُ وَأَسْعَدَهُ بِالتَّوْفِيقِ، وَقَفْنَا عَلَى كِتَابِهِ
 وَ[هُوَ] تَقْتَنَّا بِمَا هُوَ عَلَيْهِ، وَإِنَّهُ عِنْدَنَا بِالْمَنْزِلَةِ وَالصَّحْلِ اللَّذِينَ يَسْرَانِهِ، زَادَ
 اللهُ فِي إِحْسَانِهِ إِلَيْهِ.^٢

وأشادت بذكره المصنّفات الكلامية والرجالية كثيراً^٣، حتى إن مصادر أهل السنة
 أذعنّت بجلالة شخصيته وعظمتها.^٤

شخصيته العلمية

عُرف الحسين بن روح بأنه مفتي الشيعة^٥، وهذا يشير إلى منزلته العلمية. وهو مؤلف
 كتاب باسم «التأديب»؛ إذ يقال: إنه عرض مصنفاً باسم «كتاب التأديب» على علماء
 قم، وطلب رأيهم فيه، فأيدوا جميع الكتاب إلا مورداً واحداً^٦، واعتبر بعض المؤلفين
 أنه ليس بكتاب الحسين بن روح^٧. وعلى كل حال فالأمر المهم هنا هو الأسلوب
 العلمي المستحسن في عرض الكلام والكتاب على علماء الدين، وتأسيسه لطريقة
 الرجوع إلى العلماء من خلال هذا العرض، سواء كان الحسين بن روح قد ألف كتاب
 التأديب أم كتاباً آخر.

الحوادث التاريخية في زمن نيابته

مرّت السنوات الأولى من نيابة الحسين بن روح بهدوء، ولاسيما في زمن وزارة

١. ما بين المعرفين أضفناه من بحار الأنوار: ج ٥١ ص ٢٥٦.

٢. راجع: ص ٣٥٦ ح ٦٢٨.

٣. الفية للطوسي: ٣٧١ ح ٣٢٢، خلاصة الأقوال: ص ٤٢٢.

٤. سير أعلام النبلاء: ج ١٥ ص ٢٢٢ وفيه: توأصف أناس عقلمه، وص ٢٢٤: له جلالة عجيبة، تاريخ الإسلام:

حوادث سنة ٢٢٤ هـ ص ١٩١، الوافي بالوفيات: ج ١٢ ص ٣٦٦، لسان الميزان: ج ٢ ص ٢٨٣.

٥. سير أعلام النبلاء: ج ١٥ ص ٢٢٢-٢٢٤.

٦. راجع: ص ٣٦٦ ح ٦٢٨.

٧. راجع: جر عداى از دريا: ج ١ ص ١٧٥. وقد شكّ آية الله الشيرازي الزنجاني في الكتاب الذي عُرض على علماء

قم، وأنه هل هو بقلم الحسين بن روح أم لا؟

ستایش امام مهدی (عج) از حسین بن روح که به عنوان برترین ستایش نسبت به او محسوب می‌شود، این گونه است:

او را می‌شناسیم. خداوند، نیکی و رضوانش را به او بنمایاند و توفیق و سعادت را نصیبش سازد! ما از نامه‌اش آگاه شدیم و او در آنچه متصدی آن است، مورد اعتماد ماست. او نزد ما منزلت و جایگاهی دارد که خشنودش می‌کند. خداوند بر احسان کردن به او بیفزاید!^۱

وی در کتاب‌های کلامی و رجالی، بسیار ستایش شده است.^۲ حتی منابع اهل سنت نیز به جلالت و بزرگی او اذعان دارند.^۳

شخصیت علمی

حسین بن روح را مفتی شیعیان معرفی کرده‌اند^۴ که نشانگر جایگاه علمی اوست. او کتابی با عنوان التادیب نیز نگاشته است. گفتنی است که حسین بن روح، کتابی را با عنوان کتاب التادیب بر عالمان قم عرضه کرده و نظر آنان را نسبت به آن جویا شده است. آنان نیز تمام کتاب را به جز یک مورد، تأیید کرده‌اند.^۵ برخی این کتاب را کتابی بجز کتاب التادیب حسین بن روح بر شمرده‌اند.^۶ در هر صورت، نکته مهم، استفاده از شیوه عالمانه و مقبول در عرضه سخن و کتاب بر عالمان دین و نهادینه ساختن مراجعه به عالمان از این عرضه معلوم می‌شود؛ خواه کتاب التادیب نگاشته حسین بن روح باشد یا کتاب دیگری باشد.

حوادث دوران نیابت

سال‌های آغازین نیابت حسین بن روح به آرامش سپری شد بویژه تا زمانی که

۱. ر.ک: ص ۳۵۷ ح ۶۲۸.

۲. النبیة، طوسی: ص ۳۷۱ ح ۳۴۲، خلاصة الأقوال: ص ۴۲۲.

۳. سیر اعلام النبلاء: ج ۱۵ ص ۲۲۳ و ۲۲۴، تاریخ الإسلام: حوادث سال ۳۲۶ ص ۱۹۱، الوافی بالوفیات: ج ۱۲ ص ۳۶۶، لسان المیزان: ج ۲ ص ۲۸۳.

۴. سیر اعلام النبلاء: ج ۱۵ ص ۲۲۲-۲۲۴.

۵. ر.ک: ص ۳۶۷ ح ۶۳۸.

۶. ر.ک: جرعه‌ای از دریا: ج ۱ ص ۱۷۵ (آیه الله شبیری زنجانی در باره کتاب عرضه شده به علمای قم و این که آیا این کتاب به قلم حسین بن روح بوده است تردید کرده‌اند).

آل فرات للعبّاسيين، ولكن بعد عزلهم واعتقالهم بتهمة التعاون مع القرامطة سنة (٣١٢هـ)^١ وقعت عدّة حوادث أدت إلى اختفاء الحسين بن روح ثم حبسه؛^٢ إذ أُودع في السجن خلال (٣١٢ - ٣١٧هـ)، وفي ذلك الوقت حاد عن الصواب أحد أقرب المقرّبين إليه، وهو محمّد بن عليّ الشلمغاني، فادّعى النيابة وأنكر نيابة الحسين بن روح،^٣ وتعدّ ضلّالته وبخاصّة في أيّام اعتقال ابن روح من أخطر الحوادث التي تعرّض لها نظام النيابة.^٤

وبعد قيام الجيش بانقلابٍ على المقتدر العبّاسي سنة (٣١٧هـ) أُلقي هو في السجن وأطلق سراح المعتقلين القدماء؛^٥ ومنهم الحسين بن روح الذي استعاد قدرته ومنزلته السابقتين حينما قوي نفوذ بعض المنتمين لأسرة النوبختي في الجيش وفي البلاط العبّاسي.^٦

يعتبر الحسين بن روح من أهمّ الأشخاص وأكملهم عقلاً في زمانه بتصريح المخالفين والموافقين^٧، وله كرامة واحترام كبيرين بين عامّة الناس وحتى في بلاط الخلافة.^٨

١. راجع: تجارب الأمم: ج ١ ص ١٢٠-١٢٧.

٢. تاريخ الإسلام: ج ٢٥ ص ١٩٠.

٣. تاريخ الطبري: ص ١٢٢.

٤. راجع: ج ٢ ص ٢٤.

٥. تاريخ الإسلام: ج ٥ ص ١٩١.

٦. راجع: خاندان نوبختي: ص ١٨١-١٩٣.

٧. يمكن القول عن منزلة حسين بن روح في نظام الوكالة إبان عهد محمد بن عثمان بأنّ علاقة مودّة وثيقة ربطت الحسين بن روح وابن عثمان كما نقل عن ابنته، غير أنّ أشخاصاً أكثر بروزاً منه كان يحتمل أن تؤول إليهم النيابة الثالثة قبل الحسين بن روح، ولكن عندما بلغهم أمر الإمام عليه السلام باختيار ابن روح أطاع الجميع بإخلاص ذلك الأمر وقبلوا تصدّره لهم.

٨. راجع: تاريخ الإسلام: ج ٢٥ ص ١٩١.

خانندان آل فرات، وزارت عباسیان را در اختیار داشتند. در سال ۳۱۲ق و در پی کنار نهاده شده آل فرات و دستگیری و زندانی شدن آنها به اتهام همکاری با قرامطه،^۱ حوادثی پدید آمد که به اختفا و سپس حبس حسین بن روح انجامید.^۲ او در سالهای ۳۱۲ تا ۳۱۷ق در زندان به سر برد. در این زمان، یکی از نزدیکترین افراد به او یعنی محمد بن علی شلمغانی، منحرف شد و برای خود، ادعای نیابت کرد و نیابت حسین بن روح را انکار نمود.^۳

انحراف شلمغانی بویژه در ایام حبس حسین بن روح، از مهمترین حوادث در سازمان وکالت بوده است.^۴ در سال ۳۱۷ق، پس از کودتای سپاهیان علیه مقتدر عباسی، خلیفه به زندان افتاد و زندانیان پیشین آزاد شدند.^۵ پس از آزادی حسین بن روح از زندان و قدرت گرفتن برخی از افراد خانندان نوبختی در دربار عباسی و سپاه،^۶ او اقتدار و موقعیت پیشین خود را به دست آورد.

حسین بن روح، به تصریح موافقان و مخالفان، از مهمترین و عاقلترین افراد دوره خویش بود و در میان مردم و حتی دربار خلافت، عزت و احترام ویژه داشت.^۷

رفتار حسین بن روح بویژه در ارتباط با باورهای عمومی اهل سنت، بسیار محتاطانه بود. او دربان خویش را به سبب لعن کردن معاویه، از کار برکنار نمود^۸ و با

۱. ر.ک: تجارب الأمم: ج ۱ ص ۱۲۰-۱۲۷.

۲. تاریخ الإسلام: ج ۲۵ ص ۱۹۰.

۳. تاریخ الطبری: ص ۱۲۲.

۴. ر.ک: ج ۴ ص ۹۷ (فصل چهارم / محمد بن علی شلمغانی).

۵. تاریخ الإسلام: ج ۵ ص ۱۹۱.

۶. ر.ک: خانندان نوبختی: ص ۱۸۱-۱۹۳.

۷. ر.ک: تاریخ الإسلام: ج ۲۵ ص ۱۹۱.

۸. الغیبة، طوسی: ص ۳۸۵ ح ۳۴۸.

وأما سلوكه وبخاصة حيال المعتقدات العامة لأهل السنة، فكان غاية في الاحتياط، حتى إنه عزل حاجبه عن العمل بسبب لعنه لمعاوية^١، واتبع الهدوء والتساهل في تعامله مع أهل السنة^٢، فغدا هذا النهج سبباً ليكتسب القدرة والسيادة اللازمتين لقيادة النظام الشيعي بين أوساط الحكم وأهل السنة.

وفاته:

توفي الحسين بن نوح النوبختي في شعبان سنة (٥٣٢٦هـ) بعد ٢١ عاماً من النيابة الخاصة بالإمام المهدي عليه السلام، ودُفن في مقبرة النوبختيين^٣ وعُرف قبل وفاته علي بن محمد السمري بأمر الإمام عليه السلام على أنه النائب الرابع له.

٦٢٨. الغيبة للطوسي: أَخْبَرَنِي جَمَاعَةٌ، عَنِ أَبِي الْعَبَّاسِ بْنِ نُوحٍ، قَالَ: وَجَدْتُ بِحَظِّ مُحَمَّدِ بْنِ نَفِيسٍ فِيمَا كَتَبَهُ بِالْأَهْوَازِ أَوَّلَ كِتَابٍ وَرَدَّ مِنْ أَبِي الْقَاسِمِ عَلَيْهِ:

نَعْرِفُهُ عَرَفَهُ اللَّهُ الْخَيْرَ كُلَّهُ وَرِضْوَانَهُ وَأَسْعَدَهُ بِالتَّوْفِيقِ، وَقَفْنَا عَلَى كِتَابِهِ وَ[هُوَ] ثَقَّتْنَا بِمَا هُوَ عَلَيْهِ، وَإِنَّهُ عِنْدَنَا بِالْمَنْزِلَةِ وَالْمَحَلِّ اللَّذَيْنِ يَسْرَانِهِ، زَادَ اللَّهُ فِي إِحْسَانِهِ إِلَيْهِ إِنَّهُ وَلِيُّ قَدِيرٍ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا.

وَرَدَتْ هَذِهِ الرُّقْعَةُ يَوْمَ الْأَحَدِ لَيْسَتْ لِيَالٍ خَلَوْنَ مِنْ شَوَّالٍ سَنَةِ خَمْسٍ وَثَلَاثِمِئَةٍ.

٦٢٩. الغيبة للطوسي: بِهَذَا الْإِسْنَادِ^٥، عَنِ هَيْبَةَ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ ابْنِ بِنْتِ أُمِّ كُلْثُومِ بِنْتِ

١. راجع: ص ٣٩٠ ح ٦٥١.

٢. راجع: ص ٣٩٢ ح ٦٥٣.

٣. راجع: ص ٣٩٥ ح ٦٥٥.

٤. الزيادة من بحار الأنوار.

٥. أي: الحسين بن إبراهيم عن ابن نوح.

اهل سنت به آرامی و تساهل برخورد می‌کرد.^۱ این شیوه، سبب شد که او اقتدار و جاهت لازم برای راهبری نظام شیعی را در میان حکومت و اهل سنت به دست آورد.

وفات

حسین بن روح نوبختی، پس از ۲۱ سال نیابت خاص امام مهدی علیه السلام در شعبان سال ۳۲۶ قمری رحلت کرد و در مقبره نوبختیان به خاک سپرده شد.^۲ او قبل از مرگ خویش علی بن محمد سمری را به امر امام مهدی علیه السلام به عنوان نایب چهارم ایشان معرفی کرد.

۶۲۸. الغیبة، طوسی - به سندش به نقل از ابو العباس بن نوح^۳ - نوشته‌ای به خط محمد بن نفیس^۴ دیدم که آن را در اهواز نگاشته بود که: «نخستین نامه‌ای که از ابو القاسم [حسین بن روح] آمد، چنین بود: او را می‌شناسیم. خداوند، نیکی و رضوانش را به او بنمایاند و توفیق و سعادت را نصیبش سازد! ما از نامه‌اش آگاه شدیم و او در آنچه متصدی آن است، مورد اعتماد ماست. او نزد ما منزلت و جایگاهی دارد که خوشنودش می‌کند. خداوند بر احسانش به او بیفزاید! همانا خداوند، سرپرستی توانمند است. ستایش، ویژه خدای بی‌همتا است. و خدا بر پیامبرش، محمد، و خاندانش درود و سلامی فراوان بفرستد. این نامه روز یکشنبه، شش روز از شوال سال سیصد و پنج گذشته، رسید».^۵

۶۲۹. الغیبة، طوسی - به نقل از ام کلثوم، دختر ابو جعفر عمری - ابو القاسم حسین بن روح، سال‌های فراوان، وکیل ابو جعفر عمری بود، به املاکش سرکشی می‌کرد و اخبار محرمانه‌اش را به سرکردگان شیعه می‌رساند و آن اندازه به او نزدیک بود و با وی انس

۱. الغیبة، طوسی: ص ۲۸۴ ح ۳۴۷.

۲. الغیبة، طوسی: ص ۲۸۶.

۳. احمد بن علی بن عباس سیرافی: نجاشی می‌گوید: «وی ساکن بصره بود. فقه، دقیق در نقل روایت، فقیه و آگاه به حدیث و روایت است و استاد و شیخ ماست و از او بهره برده‌ایم. کتاب‌های فراوان دارد، از جمله: المصاییح فی ذکر من روی عن الائمة علیهم السلام لکل امام» (ر.ک: رجال النجاشی: ج ۱ ص ۲۲۶ ش ۲۰۷).

۴. ابو الفرج محمد بن مظفر بن نفیس مصری: فقیه و از مشایخ صدوق است که از او در توفیقات کتاب کمال الدین، روایت کرده است (ر.ک: ج ۳ ص ۲۷۲ ح ۶۴۱ مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۷ ص ۳۳۱ ش ۱۴۵۱۱، معجم رجال الحدیث: ج ۱۸ ص ۲۷۹ ش ۱۱۸۳۰).

۵. الغیبة، طوسی: ص ۳۷۲ ح ۳۴۴ (با سند صحیح)، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۲۵۶.

أبي جعفر العمري، قالت: حَدَّثَنِي أُمُّ كُلثوم بنتُ أبي جعفر ع قالَتْ: كانَ أبو القاسمِ الحسينُ بنُ روحٍ ع وَكَيْلاً لِأبي جعفر ع سِنِينَ كَثِيرَةً يَنْظُرُ لَهُ فِي أَمَلِكِهِ، وَيُلْقِي بِأَسْرَارِهِ الرُّؤَسَاءَ مِنَ الشَّيْعَةِ، وَكَانَ خِصِيصاً بِهِ حَتَّى أَنَّهُ كَانَ يُحَدِّثُهُ بِمَا يَجْرِي بَيْنَهُ وَبَيْنَ جَوَارِيهِ لِقُرْبِهِ مِنْهُ وَأَنْسِيهِ.

قالت: وَكَانَ يَدْفَعُ إِلَيْهِ فِي كُلِّ شَهْرٍ ثَلَاثِينَ دِينَاراً رِزْقاً لَهُ، غَيْرَ مَا يَصِلُ إِلَيْهِ مِنَ الوُزَرَاءِ وَالرُّؤَسَاءِ مِنَ الشَّيْعَةِ؛ مِثْلَ آلِ القُرَاتِ وَغَيْرِهِمْ لِجَاهِهِ وَلِمَوْضِعِهِ وَجَلَالَةِ مَحَلِّهِ عِنْدَهُمْ، فَحَصَلَ فِي أَنْفُسِ الشَّيْعَةِ مُحَصَّلاً جَلِيلاً لِمَعْرِفَتِهِمْ بِاخْتِصَاصِ أَبِي إِيَّاهُ وَتَوَثُّقِهِ عِنْدَهُمْ، وَنَشَرَ فَضْلِهِ وَدِينِهِ وَمَا كَانَ يَحْتَمِلُهُ مِنْ هَذَا الأَمْرِ. فَمُهَّدَتْ لَهُ الحَالُ فِي طَوْلِ حَيَاةِ أَبِي إِلَى أَنْ انْتَهَتْ الوَصِيَّةُ إِلَيْهِ بِالنِّصِّ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَخْتَلِفْ فِي أَمْرِهِ وَلَمْ يَشُكَّ فِيهِ أَحَدٌ إِلاَّ جَاهِلٌ بِأَمْرِ أَبِي أَوَّلًا، مَعَ مَا لَسْتُ أَعْلَمُ أَنَّ أَحَدًا مِنَ الشَّيْعَةِ شَكَّ فِيهِ، وَقَدْ سَمِعْتُ هَذَا مِنْ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنْ بَنِي نُوْبَخْتِ رَحِمَهُمُ اللهُ، مِثْلِ أَبِي الحَسَنِ بْنِ كَبْرِيَاءَ وَغَيْرِهِ.

٦٣٠. كمال الدين: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ الأَسْوَدِيِّ ع، قَالَ: كُنْتُ أَحْمِلُ الأَمْوَالَ الَّتِي تُجَعَلُ فِي بَابِ الوَقْفِ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ العَمْرِيِّ ع فَيَقْبِضُهَا مِنِّي، فَحَمَلْتُ إِلَيْهِ يَوْمًا شَيْئاً مِنَ الأَمْوَالِ فِي آخِرِ أَيَّامِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَنَتَيْنِ أَوْ ثَلَاثِ سِنِينَ، فَأَمَرَنِي بِتَسْلِيمِهِ إِلَى أَبِي القَاسِمِ الرُّوحِيِّ ع. وَكُنْتُ أَطَالِبُهُ بِالقُبُوضِ، فَشَكَا ذَلِكَ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ العَمْرِيِّ ع، فَأَمَرَنِي أَلَّا أَطَالِبُهُ بِالقُبُوضِ، وَقَالَ: كُلَّمَا وَصَلَ إِلَى أَبِي القَاسِمِ وَصَلَ إِلَيَّ. قَالَ: فَكُنْتُ أَحْمِلُ بَعْدَ ذَلِكَ الأَمْوَالَ إِلَيْهِ وَلَا أَطَالِبُهُ بِالقُبُوضِ^١.

١. قال مصنف هذا الكتاب ع: الدلالة في هذا الحديث هي في المعرفة بمبلغ ما يحمل إليه والاستغناء عن القبوض، ولا يكون ذلك إلا من أمر الله ع.

داشت که ابو جعفر حتی آنچه را میان او و کنیزانش می‌گذشت، به او می‌گفت، و ابو جعفر، ماهانه سی دینار روزی مقرر او کرده بود و این افزون بر مبالغی بود که بزرگان و سرکردگان شیعه مانند خاندان فرات و غیر ایشان به خاطر مقام و جایگاه والا و بلندش نزد شیعه به او می‌رساندند. از این رو، ابو القاسم نزد شیعیان، جایگاه والاتری یافت؛ زیرا می‌دیدند چگونه پدرم (ابو جعفر عمری) او را از خواص خود قرار داده و وی را نزد آنان مورد اعتماد شمرده و فضیلت، دینداری و تحملش را نسبت به این امر، نشر داده است. از این رو زمینه در همان روزگار حیات پدرم برایش آماده شد تا آن که در وصیتش، به جانشینی او تصریح شد. بدین جهت، کسی در کار او شک و اختلاف نکرد، مگر کسی که از اول به کار پدرم، ناآگاه بود، هر چند کسی را از شیعه نمی‌شناسم که در او تردید کرده باشد، و این را از چند تن از نوبختیان - که خدا رحمتشان کند - مانند ابو الحسن بن کبریاء و غیر او شنیده‌ام.^۱

۶۳۰. کمال الدین - به نقل از ابو جعفر محمد بن علی اسود -: من اموالی را که وقف ناحیه می‌شد، برای ابو جعفر محمد بن عثمان عمری می‌بردم و او آنها را از من تحویل می‌گرفت. روزی در اواخر عمرش (دو یا سه سال پیش از وفاتش) اموالی را برایش بردم؛ اما او به من فرمان داد که آنها را به ابو القاسم روحی بسپارم. من آنها را به او سپردم و [قبض رسیدش را از او می‌طلبیدم؛ اما او به ابو جعفر عمری شکوه کرد و ابو جعفر به من فرمان داد که از او قبض نخواهم و گفتم: هر چه به ابو القاسم برسد، گویی به من رسیده است.

پس از آن، اموال را برای او می‌بردم و قبض هایش را از او نمی‌خواستم^۲.

۱. الثغیبة، طوسی: ص ۳۷۲ ح ۲۴۲، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۵۵.
 ۲. شیخ صدوق، مؤلف کتاب کمال الدین می‌نویسد: «نشانه‌ای که در این حدیث است، آگاهی [ناحیه مقدسه و وکیل او] از مبلغ رسانده شده به او (ابو القاسم روحی) و بی‌نیازی از قبض رسید است و این جز به امر الهی نمی‌شود».
 ۳. کمال الدین: ص ۵۰۱ ح ۲۸ (با سند معتبر)، الثغیبة، طوسی: ص ۳۷۰ ح ۳۳۸، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۵۴.

٦٣١. الغيبة للطوسي : أَخْبَرَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْقُمِّيُّ، قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ نَوْحٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ سُفْيَانَ الْبَزْوَفَرِيُّ ع، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمَدَائِنِيُّ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ قَزْدَا فِي مَقَابِرِ قُرَيْشٍ، قَالَ: كَانَ مِنْ رَسْمِي إِذَا حَمَلْتُ الْمَالَ الَّذِي فِي يَدِي إِلَى الشَّيْخِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ الْعَمَرِيِّ ع أَنْ أَقُولَ لَهُ مَا لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ يَسْتَقْبِلُهُ بِمِثْلِهِ: هَذَا الْمَالَ وَمِثْلُهُ كَذَا وَكَذَا لِلْإِمَامِ ع، فَيَقُولُ لِي: نَعَمْ دَعُهُ فَأَرَا جَعُهُ، فَأَقُولُ لَهُ: تَقُولُ لِي: إِنَّهُ لِلْإِمَامِ، فَيَقُولُ: نَعَمْ لِلْإِمَامِ ع، فَيَقْبِضُهُ.

فَصِرْتُ إِلَيْهِ آخِرَ عَهْدِي بِهِ ع وَمَعِيَ أَرْبَعُمِئَةِ دِينَارٍ، فَقُلْتُ لَهُ عَلِيُّ رَسْمِي، فَقَالَ لِي: اِمْضِي بِهَا إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ، فَتَوَقَّفْتُ فَقُلْتُ: تَقْبِضُهَا أَنْتَ مِنِّي عَلِيُّ الرَّسْمِ، فَزَدَّ عَلَيَّ كَالْمُنْكَرِ لِقَوْلِي وَقَالَ: قُمْ عَافَاكَ اللَّهُ فَادْفَعِهَا إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ.

فَلَمَّا رَأَيْتُ (فِي) وَجْهِهِ غَضَبًا خَرَجْتُ وَرَكِبْتُ دَابَّتِي، فَلَمَّا بَلَغْتُ بَعْضَ الطَّرِيقِ رَجَعْتُ كَالشَّاكِّ، فَدَقَقْتُ الْبَابَ، فَخَرَجَ إِلَيَّ الْخَادِمُ فَقَالَ: مَنْ هَذَا؟ فَقُلْتُ: أَنَا فَلَانُ فَاسْتَأْذِنَ لِي، فَرَا جَعَنِي وَهُوَ مُنْكَرٌ لِقَوْلِي وَرُجُوعِي، فَقُلْتُ لَهُ: أَدْخُلْ فَاسْتَأْذِنَ لِي فَإِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ لِقَائِهِ، فَدَخَلَ فَعَرَّفَهُ خَبْرَ رُجُوعِي، وَكَانَ قَدْ دَخَلَ إِلَى دَارِ النِّسَاءِ، فَخَرَجَ وَجَلَسَ عَلَيَّ سَرِيرٍ وَرِجْلَاهُ فِي الْأَرْضِ - وَفِيهِمَا نَعْلَانِ، يَصِفُ حُسْنَهُمَا وَحُسْنَ رِجْلَيْهِ ... فَقَالَ لِي: مَا الَّذِي جَرَّأَكَ عَلَيَّ الرَّجُوعِ وَلَمْ لَمْ تَمَثِّلْ مَا قُلْتَهُ لَكَ؟ فَقُلْتُ: لَمْ أَجْسُرْ عَلَيَّ مَا رَسَمْتَهُ لِي، فَقَالَ لِي وَهُوَ مُغَضَّبٌ: قُمْ عَافَاكَ اللَّهُ، فَقَدْ أَقَمْتُ أَبَا الْقَاسِمِ حُسَيْنَ بْنَ رُوحٍ مَقَامِي وَنَصَبْتُهُ مَنْصَبِي. فَقُلْتُ: بِأَمْرِ الْإِمَامِ؟ فَقَالَ: قُمْ عَافَاكَ اللَّهُ كَمَا أَقُولُ لَكَ.

فَلَمْ يَكُنْ عِنْدِي غَيْرُ الْمُبَادَرَةِ، فَصِرْتُ إِلَى أَبِي الْقَاسِمِ بْنِ رُوحٍ وَهُوَ فِي دَارِ

۶۳۱. الغیبة، طوسی - با سندش به نقل از ابو علی احمد بن جعفر بن سفیان بزوفری - : ابو عبد الله جعفر بن محمد مدائنی، معروف به ابن قزدا در مقابر قریش (کاظمین) برایم گفت: رسم من، این بود که چون اموال در اختیارم را برای شیخ ابو جعفر و محمد بن عثمان عمری می بردم، به او سخنی بگویم که کسی مانند آن را به او نمی گفت. من می گفتم: «این مال به مبلغ فلان و فلان، از آن امام علیه السلام است» و او به من می گفت: «آری، آن را بگذار» و من از او می خواستم که او نیز به من بگوید: «آن برای امام است» و او می گفت: «آری، برای امام است» و سپس آن را می گرفت. در آخرین بار، با چهارصد دینار نزد او رفتم و مطابق روشم با او سخن گفتم و او به من گفت: آنها را نزد حسین بن روح ببر. من درنگ کردم و گفتم: آنها را طبق شیوه معهود از من می گیری! اما او سختم زارد کرد و گفت: خدا عافیتت دهد! برخیز و آنها را به حسین بن روح بده.

هنگامی که خشم را در چهره اش دیدم، بیرون آمدم و بر مرکبم سوار شدم. بخشی از راه را رفته بودم که به تردید افتادم و باز گشتم. در زدم و خادم بیرون آمد و گفت: کیست؟ گفتم: «فلانی هستم. برایم اجازه ورود بگیر!» اما او سخن و بازگشت مرا نپذیرفت.

گفتم: داخل برو و برایم اجازه بگیر که من ناگزیر از دیدار اویم. خادم به داخل رفت و خبر بازگشتم را به او داد. او به اندرونی و اتاق زنان رفته بود. بیرون آمد و بر تخت نشست، در حالی که پاهایش در نعلین و روی زمین بود (راوی در این جا از زیبایی نعلین و پاهای وی تعریف می کند). به من گفت: با چه جرثتی باز گشتی و چرا آنچه را به تو گفتم، نکردی؟ گفتم: جرثت اقدام به آنچه را تو گفتی، نداشتی. خشمگینانه به من گفت: خدا عافیتت دهد! برخیز. من، ابو القاسم حسین بن روح را به جای خود نهاده و نصب کرده ام. گفتم: به فرمان امام؟ گفت: خدا عافیتت دهد! برخیز، همان گونه است که برایت می گویم. من چاره ای جز رفتن نداشتی. نزد

ضَيْقَةً، فَعَرَفْتُهُ مَا جَرَى، فَسُرَّ بِهِ وَشَكَرَ اللَّهُ ﷻ، وَدَفَعْتُ إِلَيْهِ الدَّنَانِيرَ، وَمَا زِلْتُ أَحْمِلُ
إِلَيْهِ مَا يَحْصُلُ فِي يَدِي بَعْدَ ذَلِكَ (مِنَ الدَّنَانِيرِ).

٦٣٢. الغيبة للطوسي: (قال) ١: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ بِلَالِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْمُهَلَّبِيَّ يَقُولُ
فِي حَيَاةِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قَوْلَوَيْهِ: سَمِعْتُ أَبَا الْقَاسِمِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ قَوْلَوَيْهِ
الْقُمِّيَّ يَقُولُ: سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ أَحْمَدَ بْنِ مَتَيْلِ الْقُمِّيَّ يَقُولُ:

كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ أَبُو جَعْفَرِ الْعَمْرِيِّ ﷻ لَهُ مَنْ يَتَصَرَّفُ لَهُ بِبَغْدَادَ نَحْوُ مِنْ
عَشْرَةِ أَنْفُسٍ، وَأَبُو الْقَاسِمِ بْنُ رُوْحٍ ﷻ فِيهِمْ، وَكُلُّهُمْ كَانُوا أَخَصَّ بِهِ مِنْ أَبِي الْقَاسِمِ بْنِ
رُوْحٍ، حَتَّى أَنَّهُ كَانَ إِذَا احتَاجَ إِلَى حَاجَةٍ أَوْ إِلَى سَبَبٍ يُنَجِّزُهُ عَلَى يَدِ غَيْرِهِ لِمَا لَمْ
يَكُنْ لَهُ تِلْكَ الْخُصُوصِيَّةُ، فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ مُضِيِّ أَبِي جَعْفَرٍ ﷻ، وَقَعَ الإِخْتِيَارُ عَلَيْهِ
وَكَانَتْ الوَصِيَّةُ إِلَيْهِ.

٦٣٣. الغيبة للطوسي: قال ٢: وَقَالَ مَشَايِخُنَا: كُنَّا لَا نَشْكُ أَنَّهُ إِنْ كَانَتْ كَائِنَةٌ مِنْ أَمْرِ
أَبِي جَعْفَرٍ، لَا يَقُومُ مَقَامَهُ إِلَّا جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مَتَيْلِ أَوْ أَبُوهُ؛ لِمَا رَأَيْنَا مِنْ
الْخُصُوصِيَّةِ بِهِ وَكَثْرَةِ كَيْنُونَتِهِ فِي مَنْزِلِهِ، حَتَّى بَلَغَ أَنَّهُ كَانَ فِي آخِرِ عُمُرِهِ لَا يَأْكُلُ
طَعَامًا إِلَّا مَا أَصْلِحَ فِي مَنْزِلِ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مَتَيْلِ وَأَبِيهِ بِسَبَبِ وَقَعِ لَهُ، وَكَانَ
طَعَامُهُ الَّذِي يَأْكُلُهُ فِي مَنْزِلِ جَعْفَرٍ وَأَبِيهِ.

وَكَانَ أَصْحَابُنَا لَا يَشْكُونَ إِنْ كَانَتْ حَادِثَةٌ لَمْ تَكُنِ الوَصِيَّةُ إِلَّا إِلَيْهِ مِنَ الْخُصُوصِيَّةِ
بِهِ، فَلَمَّا كَانَ عِنْدَ ذَلِكَ وَقَعَ الإِخْتِيَارُ عَلَى أَبِي الْقَاسِمِ، سَلَّمُوا وَلَمْ يُنْكِرُوا، وَكَانُوا
مَعَهُ وَبَيْنَ يَدَيْهِ كَمَا كَانُوا مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ ﷻ، وَلَمْ يَزَلْ جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مَتَيْلِ فِي

١. أي أبو عبدالله جعفر بن محمد المدائني.

٢. أي: أبو عبدالله جعفر بن محمد المدائني.

ابو القاسم بن روح - که در خانه‌ای کوچک بود - آمدم و همه چیز را برایش تعریف کردم. از آن، شاد شد و خدا را شکر کرد و من دینارها را به او دادم و تاکنون، هر چه به دستم می‌رسد، برای وی می‌برم.^۱

۶۳۲. الغیبة، طوسی - با سندش به نقل از جعفر بن احمد بن متیّل قمی -: محمد بن عثمان، ابو جعفر عمری، در بغداد حدود ده تن داشت که کارهایش را انجام می‌دادند و ابو القاسم بن روح هم میان آنان بود و همگی از ابو القاسم بن روح به او نزدیک‌تر بودند و به خاطر همین خاص نبودن، اگر ابو جعفر کار و درخواستی داشت، به غیر او می‌سپرد تا انجام دهد؛ اما وقتی ابو جعفر در گذشت، او [از طرف صاحب الأمر] برگزیده شد و به او وصیت گردید.^۲

۶۳۳. الغیبة، طوسی - به نقل از ابو عبد الله جعفر بن محمد مدائنی -: و نیز استادان ما می‌گفتند: ما شک نداشتیم که اگر برای ابو جعفر عمری پیشامدی رخ دهد، کسی جز جعفر بن احمد بن متیّل یا پدرش به جای او نخواهد نشست؛ زیرا نزدیکی و زیادی رفت و آمد و حضور او را در خانه‌اش می‌دیدیم. حتی ابو جعفر در آخر عمرش، به خاطر مسئله‌ای که برایش اتفاق افتاده بود، تنها غذایی را می‌خورد که در خانه جعفر بن احمد بن متیّل و پدرش، آماده شده بود و همان را هم در منزل جعفر و پدرش می‌خورد. و یاران ما تردید نداشتند که اگر پیشامدی رخ دهد، به خاطر خصوصیت جعفر، تنها به او [یا پدرش] وصیت خواهد شد؛ اما چون هنگام وصیت رسید و ابو القاسم برگزیده شد، همه [حتی جعفر و پدرش] تسلیم شدند و کسی انکار نکرد و ارتباطشان با او و حضورشان نزد وی، به همان گونه بود که با ابو جعفر بودند و جعفر بن احمد بن متیّل پیوسته و تا زمان وفاتش، جزو یاران ابو القاسم و پیش روی او بود، به همان سان که در خدمت ابو جعفر بود. پس هر که به ابو القاسم طعنه

۱. الغیبة، طوسی: ص ۲۶۷ ح ۲۳۵، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۲۵۲.

۲. الغیبة، طوسی: ص ۲۶۸ ح ۲۳۶، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۲۵۲.

جُمَلَهُ أَبِي الْقَاسِمِ عليه السلام وَبَيْنَ يَدَيْهِ، كَتَصَرُّفِهِ بَيْنَ يَدَيِ أَبِي جَعْفَرِ الْعَمَرِيِّ إِلَى أَنْ مَاتَ عليه السلام، فَكُلُّ مَنْ طَعَنَ عَلِيَّ أَبِي الْقَاسِمِ فَقَدْ طَعَنَ عَلِيَّ أَبِي جَعْفَرٍ، وَطَعَنَ عَلِيَّ الْحُجَّةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

٦٣٤. الغيبة للطوسي: أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ هَارُونَ بْنِ مُوسَى، قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَرْضَاهُ، أَنَّ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعَمَرِيَّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ جَمَعَنَا قَبْلَ مَوْتِهِ وَكُنَّا وُجُوهُ الشَّيْعَةِ وَشُيُوخَهَا، فَقَالَ لَنَا: إِنْ حَدَّثَ عَلِيٌّ حَدَّثَ الْمَوْتَ، فَلَا مَرُّ إِلَى أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحِ النَّوْبَخْتِيِّ، فَقَدْ أَمِرْتُ أَنْ أَجْعَلَهُ فِي مَوْضِعِي بَعْدِي، فَارْجِعُوا إِلَيْهِ وَعُولُوا فِي أُمُورِكُمْ عَلَيْهِ.

٦٣٥. كمال الدين: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَتَيْلٍ، عَنْ عَمِّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَتَيْلٍ، قَالَ: لَمَّا حَضَرَتْ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعَمَرِيَّ السَّمَانَ عليه السلام الْوَفَاةَ، كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ رَأْسِهِ أَسْأَلُهُ وَأُحَدِّثُهُ، وَأَبُو الْقَاسِمِ الْحُسَيْنُ بْنُ رُوحٍ، فَالْتَفَتَ إِلَيَّ ثُمَّ قَالَ لِي: قَدْ أَمِرْتُ أَنْ أُوصِيَّ إِلَى أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ. قَالَ: فَقُمْتُ مِنْ عِنْدِ رَأْسِهِ وَأَخَذْتُ بِيَدِ أَبِي الْقَاسِمِ وَأَجْلَسْتُهُ فِي مَكَانِي، وَتَحَوَّلْتُ عِنْدَ رِجْلَيْهِ.

٦٣٦. الغيبة للطوسي: أَخْبَرَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنِ ابْنِ نُوحٍ، عَنْ أَبِي نَصْرِ هَبَّةَ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي خَالِي أَبُو إِبْرَاهِيمَ جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ النَّوْبَخْتِيِّ، قَالَ: قَالَ لِي أَبِي أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَعَمِّي أَبُو جَعْفَرٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَجَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِنَا يَعْنِي بَنِي نَوْبَخْتٍ: أَنَّ أَبَا جَعْفَرِ الْعَمَرِيَّ لَمَّا اشْتَدَّتْ حَالُهُ اجْتَمَعَ جَمَاعَةٌ مِنْ وُجُوهِ الشَّيْعَةِ، مِنْهُمْ أَبُو عَلِيٍّ بْنُ هَمَّامٍ، وَأَبُو عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْكَاتِبُ، وَأَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْبَاقَطَانِيُّ، وَأَبُو سَهْلٍ إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ النَّوْبَخْتِيُّ، وَأَبُو عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْوَجْنَاءِ وَغَيْرُهُمْ مِنَ الْوُجُوهِ وَالْأَكَابِرِ، فَدَخَلُوا عَلَيَّ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالُوا لَهُ: إِنْ حَدَّثَ أَمْرٌ فَمَنْ يَكُونُ مَكَانَكَ؟

بزند، به ابو جعفر و نیز به حجّت - که دروذهای خدا بر او باد - طعنه زده است.^۱
 ۶۳۴. الغیبة، طوسی - با سندش به نقل از ابو علی محمد بن همام -: ابو جعفر محمد بن عثمان عمّری - که خدا روحش را پاک بدارد - پیش از مرگش؛ ما سرشناسان و بزرگان شیعه را گرد آورد و به ما گفت: اگر مرگ من فرا رسید، کار، با ابو القاسم حسین بن روح نوبختی است که من فرمان یافته‌ام او را پس از خودم به جایم بگذارم. پس به او مراجعه و در کارهایتان به او تکیه کنید.^۲

۶۳۵. کمال الدین - به نقل از محمد بن علی بن متیل، از عمویش جعفر بن محمد بن متیل -: هنگامی که وفات ابو جعفر محمد بن عثمان عمّری روغن فروش فرا رسید، من بالای سرش بودم و از او چیزهایی می‌پرسیدم و با او گفتگو می‌کردم. ابو القاسم حسین بن روح نیز حاضر بود. ابو جعفر به سویم توجه کرد و به من گفت: من فرمان یافته‌ام که به ابو القاسم، حسین بن روح، وصیت کنم.

من از بالای سرش برخاستم و دست ابو القاسم را گرفتم و او را به جای خود نشاندم و خود در پایین پاهایش نشستم.^۳

۶۳۶. الغیبة، طوسی - با سندش به نقل از احمد بن ابراهیم و ابو جعفر عبد الله بن ابراهیم و گروهی از افراد خاندان نوبختی -: هنگامی که ابو جعفر عمّری بیماری اش شدت گرفت، گروهی از سرشناسان شیعه نزد او گرد آمدند که از جمله آنها ابو علی بن همام، ابو عبد الله بن محمد کاتب، ابو عبد الله باقطنی، ابو سهل اسماعیل بن علی نوبختی، ابو عبد الله بن وچناء و دیگر بزرگان و سرشناسان شیعه بودند. ایشان بر ابو جعفر وارد شدند و به او گفتند: اگر پیشامدی رخ دهد، چه کسی جای تو خواهد بود؟

۱. الغیبة، طوسی: ص ۳۶۹ ح ۲۳۷ (با سند صحیح)، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۵۴.
 ۲. الغیبة، طوسی: ص ۳۷۱ ح ۲۴۱ (با سند صحیح)، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۵۴ ح ۶.
 ۳. کمال الدین: ص ۵۰۲ ح ۲۳. الغیبة، طوسی: ص ۳۷۰ ح ۲۳۹. الخرائج و الجرائع: ج ۳ ص ۱۱۲۰ ح ۳۷. بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۵۴ ح ۵.

قَالَ لَهُمْ: هَذَا أَبُو الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحِ بْنِ أَبِي بَحْرِ النَّوْبَخْتِيِّ، الْقَائِمُ مَقَامِي، وَالسَّفِيرُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ صَاحِبِ الْأَمْرِ عليه السلام، وَالْوَكِيلُ لَهُ وَالثَّقَّةُ الْأَمِينُ؛ فَارْجِعُوا إِلَيْهِ فِي أُمُورِكُمْ، وَعَوَّلُوا عَلَيْهِ فِي مُهِمَّاتِكُمْ، فَبِذَلِكَ أَمِرْتُ وَقَدْ بَلَّغْتُ.

٦٣٧. الغيبة للطوسي: قَالَ ابْنُ نُوحٍ: وَسَمِعْتُ جَمَاعَةً مِنْ أَصْحَابِنَا بِبُصْرَى يَذْكُرُونَ أَنَّ أَبَا سَهْلٍ النَّوْبَخْتِيَّ سُئِلَ فَقِيلَ لَهُ: كَيْفَ صَارَ هَذَا الْأَمْرُ إِلَى الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ دُونَكَ؟

فَقَالَ: هُمْ أَعْلَمُ وَمَا اخْتَارُوهُ، وَلَكِنْ أَنَا رَجُلٌ أَلْقَى الْخُصُومَ وَأَنَاظِرُهُمْ، وَلَوْ عَلِمْتُ بِمَكَانِهِ كَمَا عَلِمَ أَبُو الْقَاسِمِ وَضَعَطَنِي الْحُجَّةُ عَلَى مَكَانِهِ لَعَلِّي كُنْتُ أَدُلُّ عَلَى مَكَانِهِ! وَأَبُو الْقَاسِمِ؛ فَلَوْ كَانَتِ الْحُجَّةُ تَحْتَ ذَيْلِهِ وَقُرَّضَ بِالْمَقَارِيضِ مَا كَشَفَ الذَّيْلَ عَنْهُ - أَوْ كَمَا قَالَ -.

٦٣٨. الغيبة للطوسي: أَخْبَرَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ دَاوُدَ الْقُمِّيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي سَلَامَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: أَنْفَذَ الشَّيْخُ الْحُسَيْنُ بْنُ رُوحٍ عليه السلام كِتَابَ التَّأْدِيبِ^١ إِلَى قُمَّ، وَكَتَبَ إِلَى جَمَاعَةِ الْفُقَهَاءِ بِهَا وَقَالَ لَهُمْ: أَنْظَرُوا فِي هَذَا الْكِتَابِ وَأَنْظَرُوا فِيهِ شَيْءٌ يُخَالِفُكُمْ؟

فَكَتَبُوا إِلَيْهِ: أَنَّهُ كُلُّهُ صَحِيحٌ، وَمَا فِيهِ شَيْءٌ يُخَالِفُ إِلَّا قَوْلُهُ: فِي الصَّاعِ^٢ فِي الْفِطْرَةِ نِصْفُ صَاعٍ مِنْ طَعَامٍ، وَالطَّعَامُ عِنْدَنَا مِثْلُ الشَّعِيرِ مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ صَاعٌ.

١. قال في الذريعة: كتاب التأديب للشيخ أبي القاسم الحسين بن روح بن أبي بحر النوبختي، ثالث أبواب الأربعة وأنوكلاء الخواص للناحية المقدسة في الغيبة الصغرى، المتوفى سنة ٣٢٤ هـ (الذريعة: ج ٣ ص ٢١٠ الرقم ٧٧٥). والظاهر أن ذلك غير صحيح وكتاب التأديب وهو كتاب يوم وليلة لأحمد بن عبدالله بن خانبه عرض لابي محمد العسكري (راجع: رجال النجاشي: ص ٩١).

٢. مقدار الصاع ثلاث كيلوات تقريباً.

ابو جعفر به ایشان گفت: همین ابو القاسم، حسین بن روح بن ابی بصر نوبختی، جانشین من و سفیر میان شما و صاحب الأمر و وکیل او خواهد بود. او مورد اعتماد و امین است پس در کارهایتان به او مراجعه و در امور مهمتان به او تکیه کنید که من به این، فرمان یافته‌ام و آن را رساندم.^۱

۶۳۷. الغیبة، طوسی - با سندش به نقل از ابن نوح :- شنیدم که گروهی از یارانمان در مصر می‌گویند: از ابو سهل نوبختی پرسیدند: چگونه این امر (نیابت) را به شیخ ابو القاسم حسین بن روح، و نه تو سپردند؟

او گفت: آنان (متصدیان کار)، خود به گزینش خویش، آگاه‌ترند. من مردی هستم که می‌توانم با مخالفان گفتگو و مناظره کنم؛ ولی اگر من مکان امام را می‌دانستم، آن گونه که ابو القاسم می‌داند و مرا در تنگنا می‌گذاشتند، شاید مکان امام را لو می‌دادم، در حالی که ابو القاسم، اگر حجت در زیر جامه‌اش پنهان باشد و او را با قیچی ریز ریز کنند، جامه‌اش را از روی او بر نمی‌دارد (یا شبیه این را گفت).^۲

۶۳۸. الغیبة، طوسی - با سندش به نقل از سلامة بن محمد :- شیخ حسین بن روح، کتاب التادیب^۳ را به قم فرستاد و در نامه‌ای به جماعت فقیهان، از آنها خواست که در این کتاب بنگرند که آیا چیز مخالفی با نظر آنان دارد یا نه. آنان در پاسخ نوشتند: همه آن، صحیح است و چیزی مخالف در آن نیست، مگر این که زکات فطره را نیم صاع^۴ طعام از گندم و جو و امثال آن دانسته، در حالی که نزد ما زکات فطره برای هر شخص، یک صاع طعام (جو و امثال آن) است.^۵

۱. الغیبة، طوسی: ص ۳۷۱ ح ۳۴۲. بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۵۵.

۲. الغیبة، طوسی: ص ۳۹۱ ح ۳۵۸ (با سند معتبر). بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۵۹.

۳. شیخ آقا بزرگ تهرانی نوشته است: کتاب التادیب از جناب ابو القاسم حسین بن روح نوبختی، سومین تأیید امام زمان علیه السلام در دوران غیبت صغری است (الذریعة: ج ۳ ص ۲۱۰ ش ۷۷۵)؛ ولی ظاهراً این مطلب نادرست است و کتاب التادیب از آن احمد بن عبد الله بن مهران مشهور به ابن خانبه و همان کتاب یوم و لیلۃ است که بر امام حسن عسکری علیه السلام هم عرضه شده است (ر.ک: رجال النجاشی: ص ۹۱).

۴. هر صاع، برابر سه کیلوست.

۵. الغیبة، طوسی: ص ۳۹۰ ح ۳۵۷ (با سند صحیح). بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۵۹.

٦٣٩. الغيبة للطوسي : قال أبو الحسين بن تمام : حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ الْكُوفِيُّ خَادِمُ الشَّيْخِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ ع ، قَالَ : سُئِلَ الشَّيْخُ - يَعْنِي أَبَا الْقَاسِمِ ع - عَنْ كُتُبِ ابْنِ أَبِي الْعَزَاقِرِ بَعْدَ مَا ذُمَّ وَخَرَجَتْ فِيهِ اللَّعْنَةُ ، فَقِيلَ لَهُ : فَكَيْفَ نَعْمَلُ بِكُتُبِهِ وَيُؤْتِنَا مِنْهَا مَلَأَى ؟

فَقَالَ : أَقُولُ فِيهَا مَا قَالَهُ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَقَدْ سُئِلَ عَنْ كُتُبِ بَنِي فَضَالٍ ، فَقَالُوا : كَيْفَ نَعْمَلُ بِكُتُبِهِمْ وَيُؤْتِنَا مِنْهَا مَلَأَى ؟
فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ : خُذُوا بِمَا رَوَوْا وَذَرُوا مَا رَأَوْا .

٦٤٠. كمال الدين : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالْقَانِيُّ ع ، قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ ، مَعَ جَمَاعَةٍ فِيهِمْ عَلِيُّ بْنُ عَيْسَى الْقَصْرِيُّ ، فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ : إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ شَيْءٍ ، فَقَالَ لَهُ : سَلْ عَمَّا بَدَأَ لَكَ .

فَقَالَ الرَّجُلُ : أَخْبِرْنِي عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ع أَهْوَى وَلِيُّ اللَّهِ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : أَخْبِرْنِي ، عَنْ قَاتِلِهِ أَهْوَى عَدُوُّ اللَّهِ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ الرَّجُلُ : فَهَلْ يَجُوزُ أَنْ يُسَلِّطَ اللَّهُ عَدُوَّهُ عَلَى وَلِيِّهِ ؟

فَقَالَ لَهُ أَبُو الْقَاسِمِ الْحُسَيْنُ بْنُ رُوحٍ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ : إِنْهُمْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ ، اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لا يُخَاطِبُ النَّاسَ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ وَلا يُشَافِيهِمْ بِالْكَلامِ ، وَلَكِنَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ يَبْعَثُ إِلَيْهِمْ رُسُلًا مِنْ أَجْناسِهِمْ وَأَصْنَافِهِمْ بَشَرًا مِثْلَهُمْ ، وَلو بَعَثَ إِلَيْهِمْ رُسُلًا مِنْ غَيْرِ صِنْفِهِمْ وَصُورِهِمْ لَنَفَرُوا عَنْهُمْ وَلَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُمْ ، فَلَمَّا جَاؤُوهُمْ وَكَانُوا مِنْ جِنْسِهِمْ يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ ، قَالُوا لَهُمْ : أَنْتُمْ بَشَرٌ مِثْلُنَا وَلا نَقْبَلُ مِنْكُمْ حَتَّى تَأْتُونَنَا بِشَيْءٍ نَعِجْزُ أَنْ نَأْتِيَ بِمِثْلِهِ ، فَتَعْلَمَ أَنَّكُمْ مَخْصُوصُونَ دُونَنَا بِمَا لا تَقْدِرُ عَلَيْهِ ،

۶۳۹. الغيبة، طوسی - به نقل از ابو الحسین بن تمام^۱ - : عبد الله کوفی، خادم شیخ حسین بن روح، برایم نقل کرد: پس از آن که ابن ابی عذاقر نکوهش شد و [از ناحیه مقدسه] لعنت شد، از شیخ ابو القاسم، وضعیت نوشته‌های او را جویا شدند و پرسیدند: با کتاب‌های او چه کنیم که خانه‌هایمان از آنها پر است؟

ابو القاسم گفت: همان چیزی را می‌گویم که امام حسن بن علی عسکری - که درودهای خدا بر هر دوی آنان باد - در پاسخ به سؤالی مشابه فرمود. در باره کتاب‌های بنی فضال پرسیدند: با کتاب‌هایشان چه کنیم که خانه‌هایمان از آنها پر است؟ امام - که درودهای خدا بر او باد - فرمود: «آنچه را روایت کرده‌اند، بگیرید و آنچه را نظر داده‌اند، رها کنید»^۲.

۶۴۰. کمال الدین - به نقل از محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی - : به همراه گروهی که علی بن عیسی قیصری هم میان آنان بود، نزد شیخ ابو القاسم، حسین بن روح - که خدا روحش را پاک بدارد - بودیم. مردی به سوی او برخاست و به او گفت: می‌خواهم در باره چیزی از تو بپرسم. گفت: آنچه می‌خواهی، بپرس.

مرد گفت: به من بگو: آیا حسین بن علی، ولی خدا بود؟

گفت: آری. پرسید: به من بگو: آیا قاتل او دشمن خدا بود؟ گفت: آری.

مرد پرسید: آیا جایز است که خدای تعالی، دشمنش را بر ولیش مسلط کند؟

ابو القاسم حسین بن روح - که خدا روحش را پاک بدارد - به او گفت: آنچه را به تو می‌گویم، بفهم. بدان که خدای تعالی آشکارا و مستقیم با مردم سخن نمی‌گوید؛ بلکه خدای بزرگ باشکوه، فرستادگانی را به سان انسانی‌هایی از جنس و دسته خودشان، به سوی آنان

۱. ابو الحسن محمد بن علی بن فضل بن تمام کوفی: به دلیل این که مسکینان او را گرامی می‌داشتند، ملقب به «سکین» بود. ثقه، عین، دارای اعتقاد صحیح، خوش قلم، و پُرروایت و صاحب کتاب است. از مشایخ صدوق است. شیخ طوسی در وصف کتاب الفرج فی الغيبة، تعبیر «حسن کبیر» به کار برده است و در رجالش وی را در زمره کسانی شمرده که از ائمه علیهم السلام روایت نقل نکرده‌اند. در سال ۳۴۰، تلکبری از او روایت شنیده و اجازه روایت کتاب‌هایش را دریافت نموده است (ر.ک: رجال النجاشی: ج ۲ ص ۳۰۵ ش ۱۰۴۷، رجال الطوسی: ص ۴۲۳ ش ۶۲۲۰، الفهرست، طوسی: ص ۲۴۰ ش ۷۱۳، رجال ابن داوود: ص ۳۲۶ ش ۱۴۲۹، قاموس الرجال: ج ۹ ص ۴۵۵ ش ۷۰۶۵، معجم رجال الحديث: ج ۱۷ ص ۳۶۳-۳۶۲).

۲. الغيبة، طوسی: ص ۳۸۹ ح ۳۵۵، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۵۸.

فَجَعَلَ اللَّهُ لَهُمُ الْمُعْجَزَاتِ الَّتِي يَعْجِزُ الْخَلْقُ عَنْهَا .

فَمِنْهُمْ مَنْ جَاءَ بِالطُّوفَانِ بَعْدَ الْإِنذَارِ وَالْإِعْذَارِ، فَغَرِقَ جَمِيعٌ مِّنْ طَغَىٰ وَتَمَرَّدَ .
وَمِنْهُمْ مَنْ أَلْقَىٰ فِي النَّارِ فَكَانَتْ بَرْدًا وَسَلَامًا . وَمِنْهُمْ مَنْ أَخْرَجَ مِنَ الْحَجَرِ الصَّلْدِ
نَاقَةً وَأَجْرَىٰ مِنْ ضَرْعِهَا لَبَنًا . وَمِنْهُمْ مَنْ فَلَقَ لَهُ الْبَحْرَ، وَفَجَّرَ لَهُ مِنَ الْحَجَرِ الْعُيُونَ،
وَجَعَلَ لَهُ الْعَصَا الْيَابِسَةَ تُعْبَانًا تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ . وَمِنْهُمْ مَنْ أَمْرًا الْأَكْمَةَ^١ وَالْأَبْرَصَ
وَأَحْيَا الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ، وَأَنْبَأَهُمْ بِمَا يَأْكُلُونَ وَمَا يَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِهِمْ . وَمِنْهُمْ مَنْ
انْشَقَّ لَهُ الْقَمَرُ، وَكَلَّمَتْهُ الْبَهَائِمُ مِثْلَ الْبَعِيرِ وَالذَّنْبِ وَغَيْرِ ذَلِكَ .

فَلَمَّا أَتَوْا بِمِثْلِ ذَلِكَ وَعَجَزَ الْخَلْقُ عَنْ أَمْرِهِمْ وَعَنْ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِهِ، كَانَ مِنْ تَقْدِيرِ
اللَّهِ ﷻ وَلُطْفِهِ بِعِبَادِهِ وَحِكْمَتِهِ أَنْ جَعَلَ أَنْبِيَاءَهُ ﷺ مَعَ هَذِهِ الْقُدْرَةِ وَالْمُعْجَزَاتِ فِي حَالِهِ
غَالِبِينَ وَفِي أُخْرَىٰ مَغْلُوبِينَ، وَفِي حَالِ قَاهِرِينَ وَفِي أُخْرَىٰ مَقْهُورِينَ، وَلَوْ جَعَلَهُمْ
اللَّهُ ﷻ فِي جَمِيعِ أَحْوَالِهِمْ غَالِبِينَ وَقَاهِرِينَ وَلَمْ يَبْتَلِهِمْ وَلَمْ يَمْتَحِنَهُمْ، لَأَتَّخَذَهُمُ النَّاسُ
آلِهَةً مِنْ دُونِ اللَّهِ ﷻ، وَلَمَا عُرِفَ فَضْلُ صَبْرِهِمْ عَلَى الْبَلَاءِ وَالْمِحَنِ وَالِاخْتِبَارِ .

وَلِكِنَّهُ ﷻ جَعَلَ أَحْوَالَهُمْ فِي ذَلِكَ كَأَحْوَالِ غَيْرِهِمْ، لِيَكُونُوا فِي حَالِ الْمِحْنَةِ
وَالْبَلَاةِ صَابِرِينَ، وَفِي حَالِ الْعَافِيَةِ وَالظُّهُورِ عَلَى الْأَعْدَاءِ شَاكِرِينَ، وَيَكُونُوا فِي
جَمِيعِ أَحْوَالِهِمْ مُتَوَاضِعِينَ غَيْرَ شَامِخِينَ وَلَا مُتَجَبِّرِينَ، وَلِيَعْلَمَ الْعِبَادُ أَنَّ لَهُمْ ﷻ إِلَهًا
هُوَ خَالِقُهُمْ وَمُدَبِّرُهُمْ فَيَعْبُدُوهُ وَيُطِيعُوا رُسُلَهُ، وَتَكُونَ حُجَّةَ اللَّهِ تَابِتَةً عَلَى مَنْ تَجَاوَزَ
الْحَدَّ فِيهِمْ وَادَّعَىٰ لَهُمُ الرُّبُوبِيَّةَ، أَوْ عَانَدَ أَوْ خَالَفَ وَعَصَىٰ وَجَحَدَ بِمَا أَتَتْ بِهِ الرُّسُلُ
وَالْأَنْبِيَاءُ ﷺ؛ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَن بَيِّنَةٍ .

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ ﷺ: فَعُدْتُ إِلَى الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ بْنِ رُوحِ

١. الْأَكْمَةُ: هُوَ الَّذِي يُولَدُ أَعْمَى (مجمع البحرين: ج ٣ ص ١٥٩٦ «كمه»).

می‌فرستد، که اگر فرستادگانی از غیر آنان و با چهره‌ای دیگر می‌فرستاد، مردم از آنها می‌گریختند و چیزی را از آنان نمی‌پذیرفتند؛ اما چون از جنس آنان بودند و نزد ایشان آمدند و مانند مردم، غذا خوردند و در کوچه و بازار راه رفتند، به آنها گفتند: شما انسان‌هایی مانند ما هستید و چیزی را از شما نمی‌پذیریم، مگر آن که معجزه‌ای بیاورید که ما مانند آن را نتوانیم بیاوریم و بفهمیم که تنها شما و نه ما قدرت اختصاصی انجام آن را دارید. پس خداوند عز و جل معجزاتی برایشان قرار داد که مردم از آنها عاجزند.

یکی از آنها پس از هشدار و اتمام حجّت، طوفان را آورد و همه طغیان‌گران و نافرمانان غرق شدند. یکی از آنها به آتش افکنده شد؛ اما آتش بر او سرد و سلامت گردید. یکی از آنها از دل سنگ سخت، شتر ماده‌ای بیرون آورد و از پستانش شیر جاری کرد. برای برخی از آنها دریا را شکافت و چشمه‌هایی از دل سنگ بیرون کشید و چوب‌دستی خشکش را ماری کرد که همه دروغ‌های آنها را بلعید. یکی از آنها، کور مادرزاد و پستی را شفا داد و به اذن خدا، مرده‌ها را زنده کرد و از آنچه می‌خوردند و آنچه در خانه‌هایشان می‌اندوختند، باخبرشان ساخت، و برای برخی هم ماه را دو پاره کرد و چارپایان را مانند شتر و گاو و دیگر حیوانات را برای او به سخن در آورد.

پس هنگامی که پیامبران، مانند این چیزها را آوردند و مردم از کار ایشان و آوردن مانند آن، عاجز ماندند، از تقدیر الهی و لطف و حکمت او به بندگانش، این بود که پیامبران را با این قدرت و معجزه‌ها، گاه غالب و گاه مغلوب و گاه چیره و گاه در چنگال زورگویان، اسیر قرار دهد، و اگر خداوند، آنها را در همه حال، چیره و غالب قرار می‌داد و آنان را مبتلا نمی‌نمود و نمی‌آزمود، مردم آنها را به جای خداوند، خدایان خود می‌گرفتند و فضیلت صبرشان بر بلا و آزمایش و آزمون نمایان نمی‌شد.

اما خدای عز و جل حالت‌های آنان را در این باره، مانند حالت‌های دیگران قرار داد تا در محنت و بلا، شکیب و در عاقبت و چیرگی بر دشمنان، سپاس‌گزار باشند و در همه حالت‌هایشان فروتن و نه گردن‌کش و زورگو باشند و بندگان بدانند که آنان عز و جل خدایی دارند که آفریدگار و مدبّر ایشان است تا او را بندگی کنند و فرستادگانش را فرمان برند و حجّت خدا را بر کسانی تمام کند که در فضیلت ایشان از حدّ در می‌گذرند و ربوبیت را برایشان ادّعا می‌کنند و یا در برابر آنچه فرستادگان و پیامبران آورده‌اند، لجبازی

قَدَسَ اللهُ رُوْحَهُ مِنْ الْغَدْرِ وَأَنَا أَقُولُ فِي نَفْسِي: أَتَرَاهُ ذَكَرَ مَا ذَكَرَ لَنَا يَوْمَ أَمْسٍ مِنْ عِنْدِ نَفْسِهِ؟ فَأَبْتَدَأَنِي فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ، لَأَنْ أُخِرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتُخَطِّفَنِي الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِِي الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقُولَ فِي دِينِ اللهِ بِرَأْيِي أَوْ مِنْ عِنْدِ نَفْسِي، بَلْ ذَلِكَ عَنِ الْأَصْلِ وَمَسْمُوعٌ عَنِ الْحُجَّةِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ وَسَلَامُهُ.

قال الشيخ الطوسي بعد ذكر هذا الخبر: قد ذكرنا طرفاً من الأخبار الدالة على إمامة ابن الحسن (عج)، وثبوت غيبته ووجود عينه؛ لأنها أخبار تضمنت الإخبار بالغائبات، وبالشياء قبل كونه على وجه خارق العادة، لا يعلم ذلك إلا من أعلمه الله على لسان نبيه (ص)، ووصل إليه من جهة من دلّ الدليل على صدقه، ولولا صدقهم لما كان كذلك؛ لأنّ المعجزات لا تظهر على يد الكذابين، وإذا ثبت صدقهم دلّ على وجود من أسندوا ذلك إليه، ولم نستوف ما ورد في هذا المعنى؛ لئلا يطول به الكتاب، وهو موجود في الكتب.

٦٣١. كمال الدين: حَدَّثَنَا أَبُو الْفَرَجِ مُحَمَّدُ بْنُ الْمُظْفَرِ بْنِ نَفِيسٍ الْبَصْرِيُّ الْفَقِيهُ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الدَّوْدِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوْحٍ - قَدَسَ اللهُ رُوْحَهُ - فَسَأَلُهُ رَجُلٌ: مَا مَعْنَى قَوْلِ الْعَبَّاسِ لِلنَّبِيِّ (ص): إِنَّ عَمَّكَ أَبَا طَالِبٍ قَدْ أَسْلَمَ بِحِسَابِ الْجُمَّلِ^١؛ وَعَقَدَ بِيَدِهِ ثَلَاثَةً وَسِتِّينَ؟ فَقَالَ: عَنِي بِذَلِكَ إِلَهُ أَحَدُ جَوَادٍ. وَتَفْسِيرُ ذَلِكَ أَنَّ الْأَلْفَ وَاحِدًا، وَاللَّامَ ثَلَاثُونَ، وَالْهَاءَ خَمْسَةٌ، وَالْأَلْفَ وَاحِدًا، وَالْحَاءَ ثَمَانِيَّةً، وَالذَّالَ أَرْبَعَةٌ، وَالْجِيمَ ثَلَاثَةٌ، وَالْوَاوُ سِتَّةٌ، وَالْأَلْفَ وَاحِدًا، وَالذَّالَ أَرْبَعَةٌ. فَذَلِكَ ثَلَاثَةٌ وَسِتُّونَ.

١. تتم ترتيب الحروف في اللغة العربية على الأشكال التالية، حسب حساب الجملة: «أبجد، هوز، حطي، كلمن، سعفص، قرشت، ثخذ، ضطغ» ثم تتم مناظرة الأعداد من واحد إلى عشرة بالحروف العشرة الأولى، والأعداد من عشرين إلى مائة بالحروف العشرة الثانية، والأعداد من مائتين إلى ألف بالحروف الثمانية المتبقية.

و مخالفت و نافرمانی و انکار می‌ورزند، تا کسی که هلاک می‌شود، از روی آگاهی کامل، و کسی که حیات می‌یابد، از سر آگاهی کامل باشد.

[محمد بن ابراهیم بن اسحاق می‌گوید:] فردای آن روز، نزد شیخ ابو القاسم بن روح - که خدا روحش را پاک بدارد - باز گشتم، در حالی که با خود می‌گفتم: آیا چنین می‌بینی که آنچه دیروز برایمان گفت، از خودش می‌گفت؟! اما او بی آن که من سخنی بر زبان آورم، به من گفت: ای محمد بن ابراهیم! اگر از آسمان سقوط کنم و پرندگان [شکاری] مرا بربایند و یا باد، مرا به جایی دور بیفکند، برایم بهتر از آن است که در باره دین خدا، بر طبق نظرم یا از جانب خودم سخنی بگویم؛ بلکه آنچه می‌گویم، از اصل و شنیده شده از حجّت - که درودها و سلام خدا بر او باد - است.^۱ شیخ طوسی پس از ذکر این خبر، نوشته است: ما برخی اخباری را نقل کردیم که بر امامت فرزند امام عسکری علیه السلام و نیز وقوع غیبت و وجود او دلالت دارد؛ زیرا اینها اخباری هستند که به گونه‌ای خارق العاده از نادیده‌ها و یا چیزهایی که هنوز واقع نشده‌اند، خبر می‌دهند و اینها را تنها کسانی می‌دانند که خداوند از زبان پیامبرش صلی الله علیه و آله آنها را آگاه کرده است و از سوی کسی آمده که بر راستگویی اش دلیل داریم؛ زیرا اگر آنان راستگو نبودند، این گونه نمی‌توانستند خبر دهند؛ زیرا معجزات به دست دروغگویان داده نمی‌شود، و چون صدقشان ثابت شد، وجود کسی که اینها را به او نسبت می‌دهند، نیز ثابت می‌شود. و ما همه اخبار را در این باره نیاوردیم تا کتاب به درازا نکشد و [نیز به خاطر این که] در کتاب‌های دیگر آمده است.^۲

۶۴۱. کمال الدین - با سندش به نقل از ابو الحسن محمد بن احمد داوودی، از پدرش - نزد ابو القاسم حسین بن روح - که خداوند، روحش را پاک بدارد - بودم که مردی از او پرسید: معنای گفته عباس چیست که به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: عمویت ابو طالب، مطابق حساب جُمَّل.^۳

۱. کمال الدین: ص ۵۰۷ ح ۲۷ (با سند معتبر)، عُلّ الشرائع: ص ۲۴۱ ح ۱، الفیبة، طوسی: ص ۲۲۴ ح ۲۷۲.

الاحتجاج: ج ۲ ص ۵۴۶ ح ۳۴۶. بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۷۳ ح ۱.

۲. الفیبة، طوسی: ص ۳۲۷. بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۲۹۳ ح ۱.

۳. در حساب جُمَّل، حروف زبان عربی به این ترتیب چیده می‌شوند: «أبجد، هوز، حطی، کلمن، سعفس، قرشت، ثخذ، ضظغ» و سپس به ده حرف نخست، اعداد یک تا ده را متناظر می‌کنند و به ده حرف دوم، اعداد بیست تا صد و به هشت حرف باقی‌مانده، اعداد دویست تا هزار را نسبت می‌دهند.

٦٤٢. الخرائج والجرائح: وكان بعد ذلك^١ تحمّل الأموال إلى بغداد، إلى الثواب المنصوبين بها، وتخرج من عندهم التوقيعات؛ أوّلهم: وكيل أبي محمد (عج) الشيخ عثمان بن سعيد العمري، ثم ابنه أبو جعفر محمد بن عثمان، ثم أبو القاسم الحسين بن روح، ثم الشيخ أبو الحسن علي بن محمد السمری، ثم كانت الغيبة الطولى.
وكانوا - كل واحد منهم - يعرفون كمّية المال جملة وتفصيلاً، ويسمون أربابها؛ بإعلامهم ذلك من القائم (عج).

٦٤٣. الغيبة للطوسي: أخبرني جماعة، عن أبي عبد الله الحسين بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه، قال: حدّثني جماعة من أهل بلدنا المقيمين كانوا ببغداد - في السنة التي خرجت القرامطة^٢ على الحاج؛ وهي سنة تناثر الكواكب^٣ - أن والدي (عج) كتب إلى الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح (عج) يستأذن في الخروج إلى الحج. فخرج في الجواب: «لا تخرج في هذه السنة». فأعاد فقال: هو نذر واجب، أفتجوز لي القعود عنه؟

فخرج الجواب: «إن كان لا بد فكن في القافلة الأخيرة». فكان في القافلة الأخيرة، فسلم بنفسه، وقُتل من تقدّمه في القوافل الأخرى.

١. أي: بعد وفاة الإمام أبي محمد الحسن بن علي العسكري (عج).

٢. القرامطة: طائفة يقولون بإمامة محمد بن إسماعيل بن جعفر الصادق (عج) ظاهراً، وبالإلحاد وإبطال الشريعة باطناً؛ لأنهم يحلّلون أكثر المحرمات، ويعدّون الصلاة عبارة عن طاعة الإمام، والزكاة عبارة عن أداء الخمس إلى الإمام، والصوم عبارة عن إخفاء الأسرار، والزنا عبارة عن إفشائها، وسبب تسميتهم بهذا الاسم أنه كتب في بداية الحال واحد من رؤسائهم بخط مرمط، فسبوه إلى القرمطي، والقرامطة جمعه (شرح أصول الكافي: ج ٧ ص ٢٢٧).

٣. توفي في سنة ثلاثمائة وتسع وعشرين للهجرة بعض من أكبر نجوم العلم والفضيلة، مثل علي بن محمد السمری، آخر نواب إمام الزمان، الشيخ الكليني والمحدث الكبير مؤلف الكافي، وابن بابويه، فقيه مدينة قم و كبيرها في عصره ووالد الشيخ الصدوق، ولذلك سمي بهذا الاسم.

ایمان آورد و با دستش عدد شصت و سه را نشان داد؟

ابو القاسم پاسخ داد: مقصودش، «إله أحد جواد» است و تفسیر آن، این است که [مطابق حساب جُمَّل،] الف، برابر یک، لام، برابر سی، هاء، برابر پنج، الف، برابر یک، حاء برابر هشت، ذال، برابر چهار، جیم برابر سه، واو، برابر شش، الف، برابر یک، و دال، برابر چهار است و مجموع، شصت و سه می شود.^۱

۶۲۲. الخرائج و الجرائح: پس از وفات امام عسکری عج، اموال را به بغداد و نزد نایبان منصوب در آن جا می بردند و از نزد ایشان توقیع هایی بیرون می آمد. نخستین این نایبان، وکیل امام عسکری عج، شیخ عثمان بن سعید عمّری بود و پس از او، فرزندش ابو جعفر محمد بن عثمان، سپس ابو القاسم حسین بن روح و در پایان، شیخ ابو الحسن علی بن محمد سمّری که پس از او غیبت کبرا آغاز شد. هر یک از این چهار تن، از طریق خبر دادن قائم عج به ایشان، مقدار مالی را که باید تحویل می شد، به اجمال و تفصیل می دانستند و صاحبان آنها را نام می بردند.^۲

۶۲۳. الغیبة، طوسی - با سندش به نقل از ابو عبد الله حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه -: گروهی از همشهریان ما که در بغداد سکونت داشتند، در همان سالی که قرمطیان^۳ بر حاجیان هجوم بردند - که همان سال فروریختن ستارگان است -^۴ برایم نقل کردند که پدرم به شیخ ابو القاسم حسین بن روح، نامه نوشت و اجازه رفتن به حج خواست. پاسخ آمد: «امسال مرو». او درخواستش را تکرار کرد و گفت: نذر واجب دارم.

۱. کمال الدین: ص ۵۱۹ ح ۴۸. معانی الأخبار: ص ۲۸۶ ح ۲. بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۱۹۱ ح ۲۰.

۲. الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۰۸ ح ۲۵.

۳. قرمطیان، گروهی هستند که ظاهراً معتقد به امامت محمد بن اسماعیل بن امام صادق عج، و در واقع، معتقد به انحاد و باطل بودن شریعت اند؛ چون بیشتر حرام ها را حلال می دانند و نماز را اطاعت از امام و زکات را خمس دادن به امام و روزه را پنهان کردن اسرار، و زنا را بر ملا کردن اسرار، تأویل می کنند. وجه نام گذاری این گروه به قرمطیان، این است که در آغاز کار این گروه، یکی از رهبران آنها با خطّ مرمّط (کلمات را تنگ و باریک و ریز و در کنار هم نوشتن) می نوشت. بنا بر این، او را به «قرمطی» که جمعش قرمطه است، نسبت دادند.

۴. در سال ۲۲۹ هجری، برخی از بزرگ ترین ستارگان علم و فضیلت، از دنیا رفتند، مانند: علی بن محمد سمّری (آخرین نایب خاصّ امام زمان)، شیخ کلینی (محدث بزرگ و مؤلف الکافی) و ابن بابویه (فقیه و بزرگ قمیان در عصر خود و پدر شیخ صدوق). از این رو به این نام، نامیده شد.

٦٤٤. الغيبة للطوسي : قال^١ : سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَوْرَةَ الْقُمِّيَّ يَقُولُ : سَمِعْتُ سُرُورًا - وَكَانَ رَجُلًا عَابِدًا مُجْتَهِدًا لَقِيْتُهُ بِالْأَهْوَاذِ غَيْرَ أَنِّي نَسِيتُ نَسْبَهُ - يَقُولُ : كُنْتُ أَخْرَسَ لَا أَتَكَلَّمُ ، فَحَمَلَنِي أَبِي وَعَمِّي فِي صِبَايَ وَسِنِّي إِذْ ذَاكَ ثَلَاثَةٌ عَشْرَ أَوْ أَرْبَعَةَ عَشْرَ إِلَى الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ بْنِ رُوحٍ عليه السلام ، فَسَأَلَهُ أَنْ يَسْأَلَ الْحَضْرَةَ أَنْ يَفْتَحَ اللَّهُ لِسَانِي . فَذَكَرَ الشَّيْخُ أَبُو الْقَاسِمِ الْحُسَيْنُ بْنُ رُوحٍ ، أَنَّكُمْ أَمَرْتُمْ بِالْخُرُوجِ إِلَى الْحَائِرِ . قَالَ سُرُورٌ : فَخَرَجْنَا أَنَا وَأَبِي وَعَمِّي إِلَى الْحَائِرِ فَاعْتَسَلْنَا وَزُرْنَا ، قَالَ : فَصَاحَ بِي أَبِي وَعَمِّي : يَا سُرُورُ ، فَقُلْتُ بِلِسَانٍ فَصِيحٍ : لَبَيْكَ ! فَقَالَ لِي : وَيْحَكَ تَكَلَّمْتَ ! فَقُلْتُ : نَعَمْ .

قال أبو عبد الله بن سوره: وكان سرور هذا رجلاً ليس بجهوري^٢ الصوت.

٦٤٥. كمال الدين : حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ بُزْرَجِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ بْنِ بُزْرَجِ صَاحِبِ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ : سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَسَنِ الصَّيْرَفِيِّ الدُّورَقِيِّ الْمُقِيمِ بِأَرْضِ بَلْخِ يَقُولُ :

أَزَدْتُ الْخُرُوجَ إِلَى الْحَجِّ وَكَانَ مَعِيَ مَالٌ بَعْضُهُ ذَهَبٌ وَبَعْضُهُ فِضَّةٌ ، فَجَعَلْتُ مَا كَانَ مَعِيَ مِنَ الذَّهَبِ سَبَائِكًا ، وَمَا كَانَ مَعِيَ مِنَ الْفِضَّةِ نُقْرًا^٤ ، وَكَانَ قَدْ دُفِعَ ذَلِكَ الْمَالُ إِلَيَّ لِأَسْلَمَهُ مِنَ الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ . قَالَ : فَلَمَّا نَزَلْتُ سَرْخُسَ^٥ ضَرَبْتُ خَيْمَتِي عَلَى مَوْضِعٍ فِيهِ رَمْلٌ ، فَجَعَلْتُ أَمِيرًا

١. أي ابن نوح.

٢. صوت جهوري: أي شديد عالٍ (النهاية: ج ١ ص ٢٢١ «جهر»).

٣. بلخ: مدينة مشهورة بخراسان (معجم البلدان: ج ١ ص ٤٧٩).

٤. النقرة: القطعة المذابة من الذهب والفضة: يعني السبيكة، وجمعها نقر (انظر: مجمع البحرين: ج ٣ ص ١٨٢٣ «نقر»).

٥. سرخس: مدينة قديمة من نواحي خراسان وهي بين نيسابور ومرو (معجم البلدان: ج ٣ ص ٢٠٨).

آیا برایم جایز است که نروم؟ پاسخ آمد: «اگر ضروری است، با آخرین کاروان برو، او با آخرین کاروان همراه شد و جان به سلامت برد؛ اما کسانی که با کاروان‌های پیش از او رفته بودند، [به دست قرمطیان] کشته شدند.^۱

۶۴۴. الغیبة، طوسی - با سندش به نقل از ابو عبد الله بن سورة قمی^۲ - شنیدم که سرور - که مردی عابد و کوشا بود و او را در اهواز دیدم، هر چند نسبش را فراموش کرده‌ام -، می‌گوید: من لال بودم و نمی‌توانستم سخن بگویم، پدر و عمویم، مرا در نوجوانی، هنگامی که سیزده یا چهارده سال داشتم، نزد شیخ ابو القاسم بن روح بردند و از او خواستند که از حضرت [حجّت] بخواهد که خداوند، زبان مرا بگشاید. شیخ ابو القاسم حسین بن روح به آنان گفت: شما فرمان یافته‌اید که به حائر [حسینی] بروید.

سرور گفت: من با پدر و عمویم به سوی حائر رفتیم و غسل کردیم و زیارت نمودیم و چون پدر و عمویم مرا به اسم فرا خواندند، من با زبانی شیوا گفتم: بله بله! پس به من گفت: وای! سخن می‌گویی! گفتم: آری.

این سرور، مردی بود که صدایی آهسته داشت.^۳

۶۴۵. کمال الدین - با سندش به نقل از محمد بن حسن صیرفی دورقی که در سرزمین بلخ سکونت داشت -، چون می‌خواستم به حج بروم و طلا و نقره همراه داشتم، آنها را به صورت شمش در آوردم و اینها اموالی بودند که به من سپرده شده بودند تا آنها را به شیخ ابو القاسم حسین بن روح - که خدا روحش را پاک بدارد - تحویل دهم.

هنگامی که در سرخس^۴ فرود آمدم، در شنزاری چادر زدم و شمش‌های طلا و نقره را از هم جدا می‌کردم که یکی از طلاها، بدون آن که بفهمم، از دستم افتاد. هنگامی که وارد همدان شدم، دوباره شمش‌ها را واری کردم تا از محفوظ ماندنشان آسوده‌خاطر شوم.

۱. الغیبة، طوسی: ص ۳۲۲ ح ۲۷۰، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۲۹۳ ح ۱.

۲. ابو عبد الله حسین بن محمد بن سورة قمی: نام وی در کتاب‌های رجال‌شناسی ذکر نشده است. وی معاصر پدر شیخ صدوق بوده است و ابن نوح و دیگران از او نقل می‌کنند (مستدرکات علم رجال‌التحدیث: ج ۷ ص ۲۳ ش ۱۲۹۹۴).

۳. الغیبة، طوسی: ص ۳۰۹ ح ۲۶۲، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۲۵.

۴. سرخس، شهری قدیمی از شهرهای خراسان که مابین نیشابور و مرو قرار گرفته است.

تِلْكَ السَّبَائِكِ وَالنُّقْرِ، فَسَقَطَتْ سَبِيكَةٌ مِنْ تِلْكَ السَّبَائِكِ مِنِّي وَغَاضَتْ^١ فِي الرَّمْلِ وَأَنَا لَا أَعْلَمُ، قَالَ: فَلَمَّا دَخَلْتُ هَمْدَانَ مَيَّزْتُ تِلْكَ السَّبَائِكِ وَالنُّقْرِ مَرَّةً أُخْرَى اهْتِمَاماً مِنِّي بِحِفْظِهَا، فَفَقَدْتُ مِنْهَا سَبِيكَةً وَزَنْهَا مِئَةٌ مِثْقَالٍ وَثَلَاثَةٌ مِثْقَالٍ - أَوْ قَالَ: ثَلَاثَةٌ وَتِسْعُونَ مِثْقَالاً -.

قَالَ: فَسَبَكْتُ مَكَانَهَا مِنْ مَالِي بِوَزْنِهَا سَبِيكَةً وَجَعَلْتُهَا بَيْنَ السَّبَائِكِ، فَلَمَّا وَرَدْتُ مَدِينَةَ السَّلَامِ^٢ فَصَدْتُ الشَّيْخَ أَبَا الْقَاسِمِ الْحُسَيْنَ بْنَ رُوحٍ - قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ - وَسَلَّمْتُ إِلَيْهِ مَا كَانَ مَعِيَ مِنَ السَّبَائِكِ وَالنُّقْرِ، فَمَدَّ يَدَهُ مِنْ بَيْنِ تِلْكَ السَّبَائِكِ إِلَيَّ السَّبِيكَةَ الَّتِي كُنْتُ سَبَكْتُهَا مِنْ مَالِي بَدَلاً مِمَّا ضَاعَ مِنِّي، فَرَمَى بِهَا إِلَيَّ وَقَالَ لِي: لَيْسَتْ هَذِهِ السَّبِيكَةُ لَنَا، وَسَبِيكُنَا ضَيَّعْتُهَا بِسَرْحَسٍ حَيْثُ ضَرَبَتْ خَيْمَتَكَ فِي الرَّمْلِ، فَارْجِعْ إِلَى مَكَانِكَ وَأَنْزِلْ حَيْثُ نَزَلْتُ، وَاطْلُبِ السَّبِيكَةَ هُنَاكَ تَحْتَ الرَّمْلِ فَإِنَّكَ سَتَجِدُهَا، وَسَتَعُودُ إِلَى هَهُنَا فَلَا تَرَانِي.

قَالَ: فَارْجَعْتُ إِلَى سَرْحَسٍ وَنَزَلْتُ حَيْثُ كُنْتُ نَزَلْتُ، فَوَجَدْتُ السَّبِيكَةَ تَحْتَ الرَّمْلِ وَقَدْ نَبَتْ عَلَيْهَا الْحَشِيشُ، فَأَخَذْتُ السَّبِيكَةَ وَأَنْصَرَفْتُ إِلَى بَلَدِي، فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ حَاجَجْتُ وَمَعِيَ السَّبِيكَةُ، فَدَخَلْتُ مَدِينَةَ السَّلَامِ وَقَدْ كَانَ الشَّيْخُ أَبُو الْقَاسِمِ الْحُسَيْنُ بْنُ رُوحٍ^٣ مَضَى، وَلَقِيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ السَّمْرِيِّ^٤ فَسَلَّمْتُ السَّبِيكَةَ إِلَيْهِ.

٦٣٦. كمال الدين: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقُمِّيِّ الْمَعْرُوفُ بِأَبِي عَلِيٍّ

١. في المصادر الأخرى: «غاصت» بدل «غاضت» وكلاهما بمعنى واحد.

٢. مدينة السلام: بغداد، سميت بغداد مدينة السلام تقرباً من دجلة وكانت دجلة تسمى نهر السلام (معجم البلدان:

ج ٣ ص ٢٢٣).

یک شمش به وزن صد و سه مثقال یا نود و سه مثقال را نیافتم. از این رو از طلاهای خودم، یک شمش به همان وزن ریختم و میان آنها گذاشتم. هنگامی که به شهر مدینه السلام^۱ وارد شدم، به سوی شیخ ابو القاسم حسین بن روح - که خدا روحش را پاک بدارد - رفتم و شمش های طلا و نقره را که همراهم بود، به او تحویل دادم. او دستش را دراز کرد و از میان شمش ها، همان شمش را که من از مال خودم و به جای شمش گم شده ریخته بودم، بیرون کشید و به سوی من افکند و گفت: این شمش، از آن ما نیست. شمش ما را در سرخس از دست دادی؛ همان جا که در شنزار، چادر زدی. به همان جا باز گرد و همان جا که فرود آمده بودی، فرود آی و زیر شن ها، به دنبال شمش طلا بگرد که آن را می یابی و به زودی به این جا باز می گردی؛ ولی دیگر مرا نمی بینی.

به سرخس باز گشتم و در همان جا که فرود آمده بودم، فرود آمدم و شمش طلا را زیر شن ها یافتم که رویش علف رویده بود. شمش را برداشتم و به شهرم رفتم. پس از آن دوباره به حج رفتم. شمش همراهم بود. به بغداد وارد شدم؛ ولی شیخ ابو القاسم حسین بن روح، در گذشته بود و [به جایش] ابو الحسن علی بن محمد سمری را دیدم و شمش را به او تحویل دادم.^۲

۶۴۶. کمال الدین - به نقل از حسین بن علی بن محمد قمی معروف به ابو علی بغدادی :-
من در بخارا بودم که فردی مشهور به ابن جاوشیر، ده شمش طلا به من داد و از من خواست که آنها را در مدینه السلام (بغداد) به شیخ ابو القاسم حسین بن روح - که

۱. مدینه السلام، نام دیگر بغداد است؛ زیرا رود دجله را که از میان آن می گذرد، وادی السلام نیز می گفته اند.
۲. کمال الدین: ص ۵۱۶ ح ۴۵. الثاقب فی المناقب: ص ۶۰۰ ح ۵۴۸. الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۲۶ ح ۴۴.
بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۴۰ ح ۶۸.

البغدادي، قال: كُنْتُ بِبُخَارَى فَدَفَعَ إِلَيَّ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ جَاوَشِيرٍ عَشْرَةَ سَبَائِكٍ ذَهَبًا، وَأَمَرَنِي أَنْ أُسَلِّمَهَا بِمَدِينَةِ السَّلَامِ إِلَى الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ، فَحَمَلْتُهَا مَعِيَ.

فَلَمَّا بَلَغْتُ [مَفَاذَةَ] ١ أُمُوِيَه ٢ ضَاعَتْ مِنِّي سَبِيكَةٌ مِنْ تِلْكَ السَّبَائِكِ وَلَمْ أَعْلَمْ بِذَلِكَ، حَتَّى دَخَلْتُ مَدِينَةَ السَّلَامِ. فَأَخْرَجْتُ السَّبَائِكَ لِأُسَلِّمَهَا، فَوَجَدْتُهَا قَدْ تَقَصَّتْ وَاحِدَةً، فَاشْتَرَيْتُ سَبِيكَةً مَكَانَهَا بِوَزْنِهَا، وَأَضْفَيْتُهَا إِلَى التَّسْعِ السَّبَائِكِ، ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَى الشَّيْخِ أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ، وَوَضَعْتُ السَّبَائِكَ بَيْنَ يَدَيْهِ. فَقَالَ لِي: خُذْ تِلْكَ السَّبِيكَةَ الَّتِي اشْتَرَيْتَهَا - وَأَشَارَ إِلَيْهَا بِيَدِهِ - وَقَالَ: إِنَّ السَّبِيكَةَ الَّتِي ضَيَعْتَهَا قَدْ وَصَلَتْ إِلَيْنَا، وَهُوَ ذَا هِيَ. ثُمَّ أَخْرَجَ إِلَيَّ تِلْكَ السَّبِيكَةَ الَّتِي كَانَتْ ضَاعَتْ مِنِّي بِأُمُوِيَه فَتَنْظَرْتُ إِلَيْهَا فَعَرَفْتُهَا.

٦٤٧. الغيبة للطوسي: بهذا الإسناد ٣، عن الصفواني، قال: وافى الحسن بن عليّ الوجيه الناصبي ٤ سنة سبع وثلاثين ومعه محمد بن الفضل الموصلي، وكان رجلاً شيعياً غير أنه ينيكز وكالة أبي القاسم بن روح عليه السلام ويقول: إن هذه الأموال تُخرج في غير حقوقها.

فَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْوَجِيهَ لِ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ: يَا ذَا الرَّجُلِ، اتَّقِ اللَّهَ فَإِنَّ صِحَّةَ وَكَالَةِ أَبِي الْقَاسِمِ كَصِحَّةِ وَكَالَةِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ الْعَمْرِيِّ. وَقَدْ كَانَا نَزَلَا بِبَغْدَادَ عَلَى الزَّاهِرِ، وَكُنَّا حَضَرْنَا لِلْسَّلَامِ عَلَيْهِمَا، وَكَانَ قَدْ حَضَرَ هُنَاكَ شَيْخٌ لَنَا يُقَالُ

١. ما بين المعقوفين أبتناء من المصادر الأخرى، والمفاضة، البرية والقر. (النهاية: ج ٣ ص ٤٧٨ «فوز»).

٢. أمويته: وهي أمل الشط وهي أكبر مدينة بطبرستان (معجم البلدان: ج ١ ص ٢٥٥).

٣. أي: محمد بن محمد بن النعمان والحسين بن عبيد الله.

٤. قال في معجم رجال الحديث: أنه متحد مع الحسن بن محمد الوجيه (راجع: ص ٦٠٩).

خداوند، روحش را پاک بدارد - تحویل دهم. من نیز آنها را با خود بردم و چون به دشت آمل رسیدم، یکی از آن شمش‌ها از دستم افتاد و گم شد؛ ولی من متوجه نشدم تا این که به مدینه السلام وارد شدم و شمش‌ها را بیرون آوردم تا آنها را بسپارم که دیدم یکی کم است. یک شمش به جا و اندازه آن خریدم و به نه شمش دیگر اضافه کردم و سپس بر شیخ ابو القاسم حسین بن روح - که خداوند، روحش را پاک بدارد - وارد شدم و شمش‌ها را پیش رویش نهادم. او به من گفت: آن شمش را که خریده‌ای، بردار. و با دستش به آن اشاره کرد. نیز گفت: شمش را که از دست داده بودی، به ما رسیده است و آن، همین است. آن گاه همان شمش را که در دشت آمل از دستم افتاده بود، بیرون آورد و چون به آن نگریستم، آن را شناختم.^۱

۶۴۷. الغیبة، طوسی - با سندش به نقل از صفوانی -: حسن بن علی و جناء نصیبی در سال ۳۰۷ همراه محمد بن فضل موصلی بود. او (محمد بن فضل) مردی شیعه، اما منکر وکالت ابو القاسم بن روح بود و می گفت: این اموال، حق او نیست و نباید به او تحویل شود.

حسن بن علی و جناء به محمد بن فضل گفت: ای مرد! تقوا پیشه کن؛ چرا که درستی وکالت ابو القاسم، به درستی وکالت ابو جعفر محمد بن عثمان عمری است. آن دو در محله زاهر بغداد، منزل گرفته بودند و ما نیز برای سلام دادن به آنها، نزدشان رفته بودیم. در آن جا مردی کهن سال به نام ابو الحسن بن ظفر و نیز ابو القاسم بن زاهر حاضر بودند که گفتگوی محمد بن فضل و حسن بن علی به درازا کشید. محمد بن فضل به حسن گفت: چه کسی شاهد درستی گفتارت و اثبات کننده وکالت حسین بن روح است؟ حسن بن علی و جناء گفت: من این را با دلیلی ثابت می کنم که در جانت بنشیند.

۱. کمال الدین: ص ۵۱۸ ح ۴۷. اثناب فی السناب: ص ۶۰۱ ح ۵۴۹، الخرائج و الجرائع: ج ۳ ص ۱۱۲۳ ح ۴۱. بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۴۱ ح ۶۹.

لَهُ أَبُو الْحَسَنِ بْنُ ظَفَرٍ وَأَبُو الْقَاسِمِ بْنُ الْأَزْهَرِ، فَطَالَ الْخِطَابُ بَيْنَ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ وَبَيْنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ لِلْحَسَنِ: مَنْ لِي بِصِحَّةِ مَا تَقُولُ وَتَثْبُتِ وَكَأَلِهِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوْحٍ؟

فَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْوَجَنَاءُ: أُبَيِّنُ لَكَ ذَلِكَ بِدَلِيلٍ يَثْبُتُ فِي نَفْسِكَ، وَكَانَ مَعَ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ دَفْتَرٌ كَبِيرٌ فِيهِ وَرَقٌ طَلْحِيٌّ مُجَلَّدٌ بِأَسْوَدَ فِيهِ حُسْبَانَاثُهُ، فَتَنَاوَلَ الدَّفْتَرَ الْحَسَنُ وَقَطَعَ مِنْهُ نِصْفَ وَرَقَةٍ كَانَ فِيهِ بَيَاضٌ، وَقَالَ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ: إِبْرُوا لِي قَلَمًا، فَبَرَى قَلَمًا، وَاتَّفَقَا عَلَى شَيْءٍ بَيْنَهُمَا لَمْ أَقِفْ أَنَا عَلَيْهِ وَأَطْلَعَ عَلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ بْنُ ظَفَرٍ، وَتَنَاوَلَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْوَجَنَاءُ الْقَلَمَ، وَجَعَلَ يَكْتُبُ مَا اتَّفَقَا عَلَيْهِ فِي تِلْكَ الْوَرَقَةِ بِذَلِكَ الْقَلَمِ الْمَبْرِيِّ بِلَا مِدَادٍ، وَلَا يُؤَثَّرُ فِيهِ حَتَّى مَلَأَ الْوَرَقَةَ، ثُمَّ خَتَمَهُ وَأَعْطَاهُ لِشَيْخٍ كَانَ مَعَ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ أَسْوَدَ يَخْدُمُهُ، وَأَنْفَذَ بِهَا إِلَى أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوْحٍ وَمَعَنَا ابْنُ الْوَجَنَاءِ أَمْ يَبْرَحُ.

وَحَضَرَتْ صَلَاةُ الظُّهْرِ فَضَلَّيْنَا هُنَاكَ، وَرَجَعَ الرَّسُولُ فَقَالَ: قَالَ لِي: إِمضِ فَإِنَّ الْجَوَابَ يَجِيءُ، وَقُدِّمَتِ الْمَائِدَةُ فَنَحْنُ فِي الْأَكْلِ إِذْ وَرَدَ الْجَوَابُ فِي تِلْكَ الْوَرَقَةِ، مَكْتُوبٌ بِمِدَادٍ عَنِ فَصْلِ فَصْلٍ، فَلَطَمَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ وَجْهَهُ وَلَمْ يَتَّهَنَأْ بِطَعَامِهِ، وَقَالَ لِابْنِ الْوَجَنَاءِ: قُمْ مَعِي، فَقَامَ مَعَهُ حَتَّى دَخَلَ عَلَى أَبِي الْقَاسِمِ بْنِ رُوْحٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَبَقِيَ يَبْكِي وَيَقُولُ: يَا سَيِّدِي أَقْلَنِي أَقَالَكَ اللَّهُ، فَقَالَ أَبُو الْقَاسِمِ: يَغْفِرُ اللَّهُ لَنَا وَلَكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

٦٢٨. كمال الدين: أَخْبَرَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَلَوِيُّ ابْنُ أَخِي طَاهِرٍ بِبَغْدَادَ طَرَفِ سَوِي الْقُطَنِ فِي دَارِهِ، قَالَ: قَدِمَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْعَقِيقِيُّ بِبَغْدَادَ فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَتِسْعِينَ وَمِئَتَيْنِ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ عَيْسَى بْنِ الْجَرَّاحِ - وَهُوَ

دفتر بزرگی همراه محمد بن فضل بود که برگه‌هایش از کاغذ [و نه پوست]، جلدش سیاه‌رنگ و حساب‌هایش در آن بود. حسن دفتر را گرفت و نیمی از یک برگه سفید آن را کند و به محمد بن فضل گفت: قلمی برای من بترائید. قلمی برایش تراشید و آن دو با هم توافقی کردند که من از آن آگاه نشدم؛ اما ابو الحسن بن ظفر فهمید. حسن بن علی و جناب قلم را به دست گرفت و هر چه را با هم توافق می‌کردند، با همان قلم تراشیده، اما بدون مرکب، در آن برگه می‌نوشت، بی آن که اثرش بماند، تا آن که برگه را به انتها رساند. سپس آن را مهر کرد و به پیرمردی سیاه‌پوست که خادم محمد بن فضل بود، سپرد تا آن را برای ابو القاسم حسین بن روح ببرد و ابن و جناب با ما ماند و نرفت.

وقت نماز ظهر که فرا رسید، همان جا نماز خواندیم. پیک باز گشت و گفت: [ابو القاسم حسین بن روح] به من گفت: تو برو، پاسخ می‌آید. به غذا خوردن مشغول شدیم که در همان حال، پاسخ در همان برگه رسید. فصل به فصل با مرکب نوشته شده بود. محمد بن فضل که چنین دید، خود را زد و غذا از گلویش پایین نرفت. به ابن و جناب گفت: برخیز و با من بیا. او همراه شد تا بر ابو القاسم بن روح - که خداوند از او خشنود باشد - وارد شد و همچنان که می‌گریست، می‌گفت: ای سرور من! خطایم را نادیده بگیر، خدا از تو نادیده بگیرد. ابو القاسم نیز گفت: خداوند، ما و تو را می‌آمرزد، ان شاء الله.^۱

۶۴۸. کمال الدین - به نقل از ابو محمد حسن بن محمد بن یحیی علوی - : ابو الحسن علی بن احمد بن علی عقیقی^۲ در سال ۲۹۸ در بغداد بر علی بن عیسی بن جراح - که در

۱. النبیة، طوسی: ص ۳۱۵ ح ۲۶۴ (با دو سند صحیح).

۲. ابو الحسن علی بن احمد عقیقی علوی (زنده در ۳۰۵ ق): او معاصر شیخ صدوق بوده، از فقهایان و نویسندگان شیعه و رجالی است. شیخ در رجالش او را در زمره کسانی شمرده که از انصاری روایت نکرده‌اند. او چندین کتاب دارد. از جمله: کتاب المدینة (ر.ک: رجال الطوسی: ص ۲۲۴ ش ۶۲۱۷، النهرست، طوسی: ص ۱۶۲ ش ۲۲۴، موسوعة طبقات الفقهاء: ج ۴ ص ۲۷۲ ش ۱۴۷۸، مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۵ ص ۲۹۶ ش ۹۶۵۰).

يَوْمَئِذٍ وَزِيرٌ - فِي أَمْرِ ضَيْعَةٍ لَهُ، فَسَأَلَهُ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ أَهْلَ بَيْتِكَ فِي هَذَا الْبَلَدِ كَثِيرٌ، فَإِنْ ذَهَبْنَا نَعْطِي كُلَّمَا سَأَلُونَا طَالَ ذَلِكَ. - أَوْ كَمَا قَالَ -.

فَقَالَ لَهُ الْعَقِيقِيُّ: فَإِنِّي أَسْأَلُ مَنْ فِي يَدِهِ قَضَاءُ حَاجَتِي، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ عَبَّاسٍ: مَنْ هُوَ؟ فَقَالَ: اللَّهُ ﷻ، وَخَرَجَ مُغْضَبًا. قَالَ: فَخَرَجْتُ وَأَنَا أَقُولُ: فِي اللَّهِ عِزَاءٌ مِنْ كُلِّ هَالِكٍ، وَدَرْكٌ مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ.

قَالَ: فَانصَرَفْتُ، فَجَاءَنِي الرَّسُولُ مِنْ عِنْدِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوْحٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ^١ وَأَرْضَاهُ، فَشَكَوْتُ إِلَيْهِ فَذَهَبَ مِنْ عِنْدِي فَأَبْلَغَهُ، فَجَاءَنِي الرَّسُولُ بِمِئَةِ دِرْهَمٍ عَدَدًا وَوَزْنًا وَمِنْ دِيلٍ وَشَيْءٍ مِنْ حَنُوطٍ^٢ وَأَكْفَانٍ، وَقَالَ لِي: مَوْلَاكَ يُقْرِنُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ: إِذَا أَهَمَّكَ أَمْرٌ أَوْ عَمٌّ فَامْسَحْ بِهَذَا الْمِنْدِيلِ وَجْهَكَ، فَإِنَّ هَذَا مِنْدِيلُ مَوْلَاكَ ﷻ، وَخُذْ هَذِهِ الدَّرَاهِمَ وَهَذَا الْحَنُوطَ وَهَذِهِ الْأَكْفَانَ وَسْتَقْضِي حَاجَتَكَ فِي لَيْلَتِكَ هَذِهِ، وَإِذَا قَدِمْتَ إِلَى مِصْرَ يَمُوتُ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ مِنْ قَبْلِكَ بِعَشْرَةِ أَيَّامٍ، ثُمَّ تَمُوتُ بَعْدَهُ فَيَكُونُ هَذَا كَفَنَكَ وَهَذَا حَنُوطَكَ وَهَذَا جِهَارَكَ.

قَالَ: فَأَخَذْتُ ذَلِكَ وَحَفِظْتُهُ وَانصَرَفَ الرَّسُولُ، وَإِذَا أَنَا بِالْمَشَاعِلِ عَلَيَّ بِأَبِي وَالْبَابُ يُدَقُّ، فَقُلْتُ لِغُلَامِي خَيْرٌ: يَا خَيْرُ، أَنْظِرْ أَيُّ شَيْءٍ هُوَ ذَا؟ فَقَالَ خَيْرٌ: هَذَا غُلَامٌ حَمِيدٌ مِنْ مُحَمَّدِ الْكَاتِبِ ابْنِ عَمِّ الْوَزِيرِ فَأَدْخَلَهُ إِلَيَّ، فَقَالَ لِي: قَدْ طَلَبَكَ الْوَزِيرُ، وَيَقُولُ لَكَ مَوْلَايَ حَمِيدٌ: اِرْكَبْ إِلَيَّ.

قَالَ: فَارْكَبْتُ وَخَبْتُ^٣ الشُّوَارِعَ وَالدَّرُوبَ، وَجِئْتُ إِلَى شَارِعِ الرَّزَازِينِ فَإِذَا بِحَمِيدٍ

١. من الواجب ذكره أن الحسين بن روح لم يكن نائباً في سنة ٢٩٨ بل أدي مسؤوليته كمساعد النائب.

٢. الحنوط، وهو ما يخلط من الطيب لأكفان الموتى وأجسامهم خاصة (النهاية: ج ١ ص ٤٥٠ «حنط»).

٣. كذا في المصدر، ولعل الصواب: «وخببت»، من الخبب: العدو. ضربٌ من العدو: أي الإسراع في المشي (تاج

العروس: ج ١ ص ٤٤٧) وفي بقية المصادر: «وفتخت بدل «وخببت».

آن زمان، وزیر بود، و وارد شد و از او در باره مزرعه‌اش درخواستی کرد. وی پاسخ داد: خاندان تو در این شهر، فراوان اند و اگر هر چه بخواهند، به آنها بدهیم، زیاد می‌شود - یا شدنی نیست ..

عقیقی به او گفت: من برآورده شدن خواسته‌ام را از کسی خواهم خواست که کار به دست او است.

علی بن عیسی به وی گفت: او چه کسی است؟

گفت: خدای عز و جل. و خشمگینانه بیرون رفت. او خود می‌گوید: در همان حال که بیرون می‌رفتم، می‌گفتم: خدا تسلیت دهنده هر مصیبت و جبران کننده هر از دست رفته‌ای است. در بازگشت، فرستاده‌ای از سوی حسین بن روح - که خدا از او خشنود باشد^۱ و خشنودش کند - نزد آمد و شکایتم را به او کردم و او رفت تا به او برساند. سپس آن فرستاده صد درهم کامل و دستمال و کمی حنوط^۲ و کفن برایم آورد و گفت: مولایت سلامت می‌رساند و می‌فرماید: هنگامی که از چیزی اندیشناک یا اندوهناک شدی، صورتت را با این دستمال مسح کن، که این، دستمال مولایت است و این درهم‌ها و حنوط و کفن‌ها را بگیر که حاجتت امشب برآورده می‌شود و چون به شهر خودت رسیدی، [می‌بینی که] محمد بن اسماعیل، ده روز است که مرده است و تو نیز پس از او خواهی مرد و این کفن و حنوط تو و این هم توشه‌ات باشد.

عقیقی می‌گوید: آنها را گرفتم و حفظ کردم و فرستاده باز گشت. من کنار چراغدان‌های [پشت] در خانه‌ام بودم که در زدند. به غلامم، خیر، گفتم: ای خیر! ببین چه کسی است؟ خیر گفت: این غلام حمید بن محمد کاتب، پسر عموی وزیر، است. آن گاه او را بر من وارد کرد. وی به من گفت: وزیر، تو را خواسته است

۱. لازم به ذکر است که حسین بن روح در سال ۲۹۸ ق نایب نبوده، بلکه به عنوان دستیار نایب، این کار را کرده است.

۲. حنوط، عمل مخلوط کردن مواد خوشبو و زدن آن به کفن و بدن مرده را می‌گویند.

قَاعِدٌ يَنْتَظِرُنِي، فَلَمَّا رَأَى أَنِّي أَخَذْتُ بِيَدِي وَرَكِبْنَا فَدَخَلْنَا عَلَى الْوَزِيرِ، فَقَالَ لِي الْوَزِيرُ: يَا شَيْخُ، قَدْ قَضَى اللَّهُ حَاجَتَكَ، وَاعْتَذَرَ إِلَيَّ وَدَفَعَ إِلَيَّ الْكُتُبَ مَكْتُوبَةً مَخْتُومَةً قَدْ فَرَعُ مِنْهَا، قَالَ: فَأَخَذْتُ ذَلِكَ وَخَرَجْتُ.

قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ: فَحَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْعَقِيقِيُّ^١ بِنَصِيْبِينَ^١ يَهَذَا، وَقَالَ لِي: مَا خَرَجَ هَذَا الْخَنُوطُ إِلَّا لِعَمَّتِي فَلَانَّةٌ لَمْ يُسَمَّهَا، وَقَدْ نُعِيَتْ إِلَيَّ نَفْسِي، وَلَقَدْ قَالَ لِي الْحُسَيْنُ بْنُ رُوحٍ^٢: إِنِّي أَمَلِكُ الضَّيْعَةَ وَقَدْ كَتَبَ لِي بِالَّذِي أَرَدْتُ، فَقُمْتُ إِلَيْهِ وَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ وَعَيْنَيْهِ، وَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، أُرِنِي الْأَكْفَانَ وَالْخَنُوطَ وَالذَّرَاهِمَ، قَالَ: فَأَخْرَجَ إِلَيَّ الْأَكْفَانَ وَإِذَا فِيهَا بُرْدٌ جَبْرَةٌ مُسَهَّمٌ مِنْ نَسِيْجِ الْيَمَنِ وَثَلَاثَةُ أَثْوَابٍ مَرْوِيٍّ وَعِمَامَةٌ^٣، وَإِذَا الْخَنُوطُ فِي خَرِيْطَةٍ، وَأَخْرَجَ إِلَيَّ الذَّرَاهِمَ فَعَدَدْتُهَا مِئَّةَ دِرْهَمٍ وَوَزَنُهَا مِئَّةَ دِرْهَمٍ.

قُلْتُ: يَا سَيِّدِي، هَبْ لِي مِنْهَا دِرْهَمًا أَصُوغُهُ خَاتَمًا، قَالَ: وَكَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ؟ خُذْ مِنْ عِنْدِي مَا شِئْتَ، فَقُلْتُ: أُرِيدُ مِنْ هَذِهِ، وَالْحَحْتُ عَلَيْهِ، وَقَبَّلْتُ رَأْسَهُ وَعَيْنَيْهِ، فَأَعْطَانِي دِرْهَمًا فَشَدَدْتُهُ فِي مَنْدِيلٍ وَجَعَلْتُهُ فِي كُمِّي، فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى الْخَانِ^٣ فَتَحْتُ زَنْفِيلَجَةً^٤ مَعِي وَجَعَلْتُ الْمَنْدِيلَ فِي الزَنْفِيلَجَةِ وَقَيْدُ الدَّرْهَمِ مَشْدُودٌ، وَجَعَلْتُ كُتُبِي وَدَفَاتِرِي فَوْقَهُ، وَأَقَمْتُ أَيَّامًا، ثُمَّ جِئْتُ أَطْلُبُ الدَّرْهَمَ فَإِذَا الصُّرَّةُ مَصْرُورَةٌ بِحَالِهَا وَلَا شَيْءَ فِيهَا، فَأَخَذَنِي شِبْهُ الْوَسْوَاسِ فَصِرْتُ إِلَى بَابِ الْعَقِيقِيِّ،

١. نصيبين، مدينة في شمال العراق الراهن.

٢. القماش (المروزي)، أي القماش الذي كان ينتج في مرو، التي كانت مدينة كبيرة في خراسان القديمة.

٣. الخان: الحانوت أو صاحب الحانوت، فارسي معرب، وقيل: الخان الذي للتجار (لسان العرب: ج ١٣ ص ١٤٦ «خون»).

٤. الزنفيلجة - بكسر الزاي والفاء وفتح اللام -: شبيه بالكيف (والذي هو عبارة عن وعاء أو ظرف) وهو معرب، وأصله بالفارسية: «زين پيله» (الصحاح: ج ١ ص ٣٢٠ «زنفلج»؛ وهامشه).

و دوستت حمید هم گفته است: بیا با هم برویم.

عقیقی می‌گوید: سوار شدم و خیابان‌ها و دروازه‌ها را به شتاب پشت سر گذاشتم و به خیابان برنج‌فروش‌ها رسیدم که دیدم حمید به انتظار من نشسته است و چون مرا دید، دستم را گرفت و سوار شد و با هم بر وزیر وارد شدیم. وزیر به من گفت: ای پیرمرد! خدا حاجتت را روا کرد. آن‌گاه از من عذر خواست و نوشته‌های پاسخ داده و مهر کرده و کاز تمام شده را به من داد. من هم آنها را گرفتم و بیرون آمدم.

ابو الحسن علی بن احمد عقیقی، این ماجرا را در نصیبین^۱ برای ما حکایت کرد و به من گفت: این حنوط جز برای عمه‌ام فلانی - که نامش را نبرد - بیرون نیامده است و مرگ من نزدیک شده و حسین بن روح به من گفته است که من مزرعه را در اختیار می‌گیرم، و آنچه را که می‌خواستم، برایم نوشته بود.

من برخاستم و سر و چشمانش را بوسیدم و گفتم: سرور من! کفن‌ها و حنوط و درهم‌ها را به من نشان بده. او نیز کفن‌ها را بیرون آورد، پارچه‌های پنبه‌ای خط و نشان‌دار یمنی و سه پارچه مروی^۲ و عمامه بود، و حنوط هم در انبانی قرار داشت. درهم‌ها را نیز بیرون آورد که چون آنها را شمردم، صد درهم کامل بود. گفتم: سرور من! یک درهم از آنها را به من بده تا از آن انگشتر بسازم. گفت: چگونه چنین می‌شود؟! چیز دیگری که می‌خواهی، از من بگیر. گفتم: از همین می‌خواهم و به او اصرار کردم و سر و چشمانش را بوسیدم. او یکی از آن درهم‌ها را به من داد و من آن را در دستمالی محکم بستم و در آستینم نهادم و هنگامی که به کاروان‌سرا رسیدم، زنبیلم را گشودم و دستمال را در آن گذاشتم و دستمال درهم را بسته نگاه داشتم و کتاب‌ها و دفترهایم را روی آن نهادم و چند روزی ماندم و سپس به دنبال درهم آمدم. کیسه، در بسته و به همان حال اول بود؛ اما چیزی در آن نبود. مرا وسواس گرفت و به در خانه عقیقی رفتم و به غلامش، خیر، گفتم: می‌خواهم نزد شیخ بروم. مرا بر او وارد کرد. [شیخ] به من گفت: تو را چه شده است؟ گفتم: سرور من! درهمی که آن را به من داده بودی، در کیسه نیافتم! او زنبیل خود را

۱. نصیبین، شهری در شمال عراق کنونی است.

۲. پارچه مروی، یعنی پارچه‌ای که در مرو (شهری بزرگ در خراسان قدیم)، تولید شده است. (م)

فَقُلْتُ لِغَلَامِي خَيْرٍ: أُرِيدُ الدُّخُولَ إِلَى الشَّيْخِ، فَأَدْخَلَنِي إِلَيْهِ، فَقَالَ لِي: مَا لَكَ؟

فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، الدَّرْهَمُ الَّذِي أُعْطَيْتَنِي إِيَّاهُ مَا أَصَبْتُهُ فِي الصُّرَّةِ! فَدَعَا بِالزَّنْفِيلِجَةِ وَأَخْرَجَ الدَّرَاهِمَ فَإِذَا هِيَ مِئَةٌ دِرْهَمٍ عَدَدًا وَوَزْنًا، وَلَمْ يَكُنْ مَعِيَ أَحَدٌ اتَّهَمْتُهُ. فَسَأَلْتُهُ فِي رَدِّهِ إِلَيَّ فَأَبَى، ثُمَّ خَرَجَ إِلَى مِصْرَ وَأَخَذَ الضِّيْعَةَ، ثُمَّ مَاتَ قَبْلَهُ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بِعَشْرَةِ أَيَّامٍ كَمَا قِيلَ، ثُمَّ تُوُفِّيَ ﷺ وَكُفِّنَ فِي الْأَكْفَانِ الَّتِي دُفِعَتْ إِلَيْهِ.

٦٣٩. كمال الدين: قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفِ بِأَبِي عَلِيٍّ الْبَغْدَادِيِّ، قَالَ: رَأَيْتُ تِلْكَ السَّنَةَ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ امْرَأَةً، فَسَأَلْتَنِي عَنْ وَكَيْلِ مَوْلَانَا مَنْ هُوَ؟ فَأَخْبَرْتَهَا بَعْضُ الْقَمِيِّينَ أَنَّهُ أَبُو الْقَاسِمِ الْحُسَيْنُ بْنُ رُوحٍ، وَأَشَارَ إِلَيْهَا فَدَخَلَتْ عَلَيْهِ وَأَنَا عِنْدَهُ.

فَقَالَتْ لَهُ: أَيُّهَا الشَّيْخُ أَيُّ شَيْءٍ مَعِيَ؟ فَقَالَ: مَا مَعَكَ إِذْهَبِي فَأَلْقِيهِ فِي دِجَلَةَ^١، ثُمَّ اتَّبَعَنِي حَتَّى أَخْبِرَكَ. قَالَ: فَذَهَبَتِ الْمَرْأَةُ، وَحَمَلَتْ مَا كَانَ مَعَهَا، فَأَلْقَتْهُ فِي دِجَلَةَ، ثُمَّ رَجَعَتْ، وَدَخَلَتْ إِلَى أَبِي الْقَاسِمِ الرَّوْحِيِّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ. فَقَالَ أَبُو الْقَاسِمِ لِمَمْلُوكَةٍ لَهُ: أَخْرِجِي إِلَيَّ الْحَقُّ، فَأَخْرَجَتْ إِلَيْهِ حَقَّةً^٢، فَقَالَ لِلْمَرْأَةِ: هَذِهِ الْحَقَّةُ الَّتِي كَانَتْ مَعَكَ، وَرَمَيْتَ بِهَا فِي دِجَلَةَ، أَخْبِرَكَ بِمَا فِيهَا أَمْ تُخْبِرِينِي؟ فَقَالَتْ لَهُ: بَلْ أَخْبِرْنِي أَنْتَ.

فَقَالَ: فِي هَذِهِ الْحَقَّةِ رَوْحُ سِوَارِ ذَهَبٍ، وَحَلَقَةٌ كَبِيرَةٌ فِيهَا جَوْهَرَةٌ وَحَلَقَتَانِ صَغِيرَتَانِ فِيهِمَا جَوْهَرٌ أَحَدُهُمَا فَيَرُورُجٌ، وَالْآخَرُ عَفِيقٌ. فَكَانَ الْأَمْرُ كَمَا ذَكَرَ لَمْ

١. في المصدر: «الدجلة» والتصويب من المصادر الأخرى، كذا في المواضع الأخرى.

٢. الحقُّ: وعاء من خشب (القاموس المحيط: ج ٣ ص ٢٢١ «حقق»).

خواست و درهم‌ها را بیرون آورد. صد درهم کامل بود، و کسی با من نبود که او را متهم [به بازگرداندن درهم به نزد عقیقی] کنم. از او خواستم آن را به من بازگرداند؛ اما نکرد. سپس به سوی شهر رفت و مزرعه را گرفت و همان‌گونه که گفته شده بود، محمد بن اسماعیل ده روز پیش از او مرده بود و سپس وی در گذشت و در همان پارچه‌هایی که به او داده شده بود، کفن [و دفن] شد.^۱

۶۴۹. کمال‌الدین - به نقل از حسین بن علی بن محمد [قمی] معروف به ابو علی بغدادی -: در آن سال، زنی را در بغداد دیدم که از من پرسید: وکیل مولایمان چه کسی است؟ یکی از قمی‌ها به او گفت که ابو القاسم حسین بن روح وکیل است و زمینه ورود آن زن را بر او فراهم کرد و چون آمد، من آن جا بودم.

زن به او گفت: ای شیخ! چه چیزی همراه من است؟ شیخ ابو القاسم گفت: آنچه را همراه داری، ببر و به رود دجله بینداز و نزد من بیا تا به تو بگویم.

آن زن رفت و چیزی را که همراه داشت، با خود برد و آن را به دجله افکند و سپس باز گشت و بر ابو القاسم بن روح - که خدا روحش را پاک بدارد - وارد شد. شیخ ابو القاسم به کنیزش گفت: جعبه کوچک چوبین را بیرون بیاور و او آن را آورد. ابو القاسم به زن گفت: این جعبه‌ای بود که همراه داشتی و آن را در دجله انداختی. حال من بگویم در آن، چه بود یا تو می‌گویی؟ زن گفت: شما بفرمایید.

ابو القاسم گفت: در این جعبه، یک جفت‌النگوی طلا، یک انگشتر بزرگ نگین‌دار و دو انگشتر کوچک است که یکی نگین فیروزه و دیگری نگین عقیق دارد. واقعاً بی‌هیچ کم و کاستی، همین‌گونه بود و او چیزی را جا نگذاشت. سپس در جعبه را گشود و آنچه را در آن بود، به من نشان داد. زن به آن نگریست و گفت: این دقیقاً همان چیزی است که همراه خود بردم و به دجله انداختم. من و آن زن، هر دو، به خاطر دیدن راستی ادعای ابو القاسم، مدهوش شدیم.

شیخ صدوق، مؤلف کتاب کمال‌الدین می‌گوید: پس از ذکر این ماجرا، حسین بن علی

۱. کمال‌الدین: ص ۵۰۵ ح ۲۶. الغیبه، طوسی: ص ۳۱۷ ح ۲۶۵. بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۲۷ ح ۶۴.

يُغَادِرُ مِنْهُ شَيْئاً. ثُمَّ فَتَحَ الْحُقَّةَ، فَعَرَضَ عَلَيَّ مَا فِيهَا، فَنَظَرْتُ الْمَرَأَةَ إِلَيْهِ فَقَالَتْ: هَذَا الَّتِي حَمَلْتُهُ بِعَيْنِهِ، وَرَمَيْتُ بِهِ فِي دِجْلَةٍ. فَقُشِيَ عَلَيَّ وَعَلَى الْمَرَأَةِ فَرِحاً بِمَا شَاهَدَنَاهُ مِنْ صِدْقِ الدَّلَالَةِ.

ثُمَّ قَالَ الْحُسَيْنُ لِي بَعْدَ مَا حَدَّثَنِي بِهَذَا الْحَدِيثِ: أَشْهَدُ عِنْدَ اللَّهِ ﷻ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَا حَدَّثْتُ بِهِ أَنَّهُ كَمَا ذَكَرْتُهُ لَمْ أَزِدْ فِيهِ وَلَمْ أَنْقُصْ مِنْهُ.

٦٥٠. كمال الدين: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مَسْبُورٍ قَالَ: كَانَتْ امْرَأَةٌ يُقَالُ لَهَا: زَيْنَبُ، مِنْ أَهْلِ آبَةِ ١ - وَكَانَتْ امْرَأَةً مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْإِيَّيِّ - مَعَهَا ثَلَاثُمِئَةِ دِينَارٍ، فَصَارَتْ إِلَى عَمِّي جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْبُورٍ وَقَالَتْ: أَحِبُّ أَنْ أُسَلِّمَ هَذَا الْمَالَ مِنْ يَدِي ٢ إِلَى يَدِ أَبِي الْقَاسِمِ بْنِ رُوْحٍ ﷺ، قَالَ: فَأَنْفَذَنِي مَعَهَا أَنْتَرِجُمُ عَنْهَا.

فَلَمَّا دَخَلَتْ عَلَى أَبِي الْقَاسِمِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، أَقْبَلَ يُكَلِّمُهَا بِلِسَانِ أَبِي فَصِيحٍ، فَقَالَ لَهَا: «زَيْنَبُ جُونَا خُوِيذَا، كُوَابِذَا، چُونِ اسْتِه»، وَمَعْنَاهُ: كَيْفَ أَنْتِ، وَكَيْفَ كُنْتِ، وَمَا خَبِرُ صَبِيَانِكَ؟ قَالَ: فَاسْتَعْنَتْ عَنِ التَّرْجِمَةِ، وَسَلَّمَتِ الْمَالَ، وَرَجَعَتْ.

٦٥١. الغيبة للطوسي: قَالَ أَبُو نَصْرِ هَبَةُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ: حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ بْنُ كِسْرِيَاءَ النَّوْبَخْتِيُّ، قَالَ: بَلَغَ الشَّيْخَ أَبَا الْقَاسِمِ ﷺ أَنَّ بَوَّاباً كَانَ لَهُ عَلَى الْبَابِ الْأَوَّلِ قَدْ لَعَنَ مُعَاوِيَةَ وَشَتَمَهُ، فَأَمَرَ بِطَرْدِهِ وَصَرَفِهِ عَنِ خِدْمَتِهِ، فَبَقِيَ مُدَّةً طَوِيلَةً يَسْأَلُ فِي أَمْرِهِ فَلَا وَاللَّهِ مَا رَدَّهُ إِلَى خِدْمَتِهِ، وَأَخَذَهُ بَعْضُ الْأَهْلِ فَشَغَلَهُ مَعَهُ، كُلُّ ذَلِكَ لِلتَّقِيَّةِ.

٦٥٢. الغيبة للطوسي: قَالَ أَبُو نَصْرِ هَبَةُ اللَّهِ: حَدَّثَنِي أَبُو أَحْمَدَ دِرَانَوِيهِ الْأَبْرَصُ الَّذِي كَانَتْ دَائِرُهُ فِي دَرْبِ الْقَرَّاطِيْسِ، قَالَ: قَالَ لِي: إِنِّي كُنْتُ أَنَا وَإِخْوَتِي نَدْخُلُ إِلَى

١. آية: بليدة تقابل ساوه تعرف بين العامة بأوه (معجم البلدان: ج ١ ص ٥٠).

٢. في المصدر: «من يد» والتصويب من المصادر الأخرى.

(راوی ماجرا) به من گفت: روز قیامت، نزد خدای جل جلاله گواهی می‌دهم که آنچه گفتم، به همان گونه اتفاق افتاده و من بر آن نیفزوده و از آن نکاسته‌ام.^۱

۶۵۰. کمال‌الدین - به نقل از محمد بن علی متیل - زنی به نام زینب از اهالی آبه^۲ که همسر محمد بن عبیدیل آبه‌ای بود، سیصد دینار همراه داشت و نزد عمویم جعفر بن محمد بن متیل آمد و گفت: دوست دارم این مال را به دست خودم به ابو القاسم بن روح تحویل دهم. از این رو عمویم مرا همراه او فرستاد تا مترجم میان او [که زبانش فارسی بود] و شیخ ابو القاسم [که عرب‌زبان بود] باشم.

هنگامی که آن زن بر ابو القاسم - که خدا از او خوشنود باشد - وارد شد، شیخ با همان زبان شیوای آبه‌ای با او سخن گفت و به او گفت: «چونی؟ چگونه‌ای؟ بچه‌هایت چه طورند؟». بدین ترتیب، زن از ترجمه بی‌نیاز شد و مال را تحویل داد و باز گشت.^۳

۶۵۱. الغیبة، طوسی - با سندش به نقل از ابو الحسن بن کبریای نوبختی - به شیخ ابو القاسم خبر رسید که یکی از حاجبان او بر درگاه اول، معاویه را لعن کرده و او را دشنام داده است. از این رو فرمان داد که او را برانند و از خدمت وی بیرونش کنند. مدتی طولانی آن فرد، همواره درخواست بازگشت داشت؛ اما - به خدا سوگند - شیخ ابو القاسم، او را به خدمت خویش باز نگرداند، و یک نفر از خاندانش او را پذیرفت و وی را به کاری گماشت، و همه اینها به خاطر تقیه بود.^۴

۶۵۲. الغیبة، طوسی - با سندش به نقل از ابو احمد درانویه ابرص که خانه‌اش در دروازه قراطیس (کاغذها) بود - من و برادرانم که اهل خرید و فروش بودیم، بر ابو القاسم حسین بن روح وارد می‌شدیم و با او معامله می‌کردیم و ما اگر ده نفر بودیم، نه نفر، او را لعنت می‌کردیم

۱. کمال‌الدین: ص ۵۱۹ ح ۴۷، الثناقب فی المناقب: ص ۶۰۲ ح ۵۵۰، الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۲۵ ح ۴۳، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۴۲.

۲. آبه، روستایی میان قم و ساوه است که «آوه» نیز نامیده می‌شود. (م)

۳. کمال‌الدین: ص ۵۰۳ ح ۳۴، الغیبة، طوسی: ص ۳۲۱ ح ۲۶۸، الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۲۱ ح ۴۸، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۳۶ ح ۶۲.

۴. الغیبة، طوسی: ص ۳۸۵ ح ۳۴۸، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۵۷.

أبي القاسم الحسين بن روح عليه السلام نعامله، قال: وكانوا باعة، ونحن مثلاً عشرة، تسعة نلغنه وواحد يشكك، فنخرج من عنده بعدما دخلنا إليه تسعة نتقرب إلى الله بمحبته وواحد واقف، لأنه كان يجارينا من فضل الصحابة ما رويناه وما لم نروه، فنكتبه لحسنه عنه عليه السلام.

٦٥٣. الغيبة للطوسي: روى أبو نصر هبة الله بن محمد، قال: حدثني أبو عبد الله بن غالب حمو أبي الحسن بن أبي الطيب، قال: ما رأيت من هو أعدل من الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح، ولعهدي به يوماً في دار ابن يسار^١، وكان له محل عند السيد^٢ والمقتدر عظيم، وكانت العامة أيضاً تعظمه، وكان أبو القاسم يحضر تقيته وخوفاً.

وعهدي به وقد تناظر اثنان، فرعم واحد أن أبا بكر أفضل الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وآله ثم عمر ثم علي، وقال الآخر: بل علي أفضل من عمر، فزاد الكلام بينهما. فقال أبو القاسم عليه السلام: الذي اجتمعت الصحابة عليه هو تقديم الصديق، ثم بعده الفاروق، ثم بعده عثمان ذو النورين، ثم علي الوصي، وأصحاب الحديث على ذلك، وهو الصحيح عندنا، فبقي من حضر المجلس متعجباً من هذا القول، وكان العامة الحضور يرفعونه على رؤوسهم، وكثر الدعاء له والطعن على من يرميه بالرفض.

فوقع علي الضحك فلم أزل أتصبر وأمنع نفسي، وأدس كمي في فمي، فخشيت أن أفصح، فوثبت عن المجلس ونظرت إلي ففطن بي، فلما حصلت في منزلي فإذا

١. في بعض النسخ «ابن بشار» والظاهر أنه محمد بن ابوالقاسم بن محمد بن بشار المتوفى سنة ٣٢٨. (هامش المصدر).

٢. في بعض النسخ: «السيدة» وهي أم المتوكل.

و یک تن تردید می‌کرد؛ اما پس از آن که بیرون می‌آمدیم، نه نفر، دوستی با او را موجب تقرّب به خداوند می‌دانستند و یک نفر چیزی نمی‌گفت؛ زیرا فضایل صحابه را که نقل می‌کردیم، همپای ما می‌آمد و آنچه را ما نقل نمی‌کردیم، به خاطر خوبی‌اش، از زبان او می‌نوشتیم.^۱

۶۵۳. الغیبة، طوسی - با سندش به نقل از ابو عبد الله بن غالب، پدر یا عموی همسر ابو الحسن بن ابی طیب -: من کسی عاقل‌تر از شیخ ابو القاسم حسین بن روح ندیده‌ام. یادم می‌آید روزی در خانه ابن بشار^۲ بودیم او نزد خلیفه (المقتدر بالله) و مادرش جایگاه والایی داشت و عموم مردم نیز او را بزرگ می‌داشتند و شیخ ابو القاسم نیز از سر تقیه و هراس، در مجلس وی حضور می‌یافت.

به یاد دارم که دو تن با هم مناظره می‌کردند. یکی از آنها ادعا می‌کرد که برترین مردم پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، اول ابو بکر است، سپس عمر و پس از او علی، و دیگری می‌گفت: علی از عمر، برتر است؛ و کلام میان آنها بالا گرفت. ابو القاسم گفت: آنچه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن اتفاق کرده‌اند، تقدیم صدیق و پس از او فاروق و آن‌گاه عثمان ذوالنورین و سپس علی وصی است. محدثان نیز بر این عقیده‌اند و صحیح نزد ما نیز همین است.

حاضران در مجلس از این گفته در شگفت ماندند و عموم حاضران، او را بر بالای سرشان نشانند و دعا در حق او و طعنه به کسانی که او را متهم به رافضی بودن می‌کردند، فراوان شد؛ اما من خنده‌ام گرفت و پیوسته خود را نگاه داشتم و جلوی خنده‌ام را گرفتم. و آستینم را روی دهانم گذاشتم تا مبادا رسوایی به بار آورم و آن‌گاه از مجلس بیرون پریدم. شیخ ابو القاسم مرا دید و متوجه شد و چون به خانه‌ام رسیدم و جای گرفتم، دیدم در می‌زنند. بدون فاصله در را باز کردم. دیدم شیخ ابو القاسم حسین بن روح است که سوار بر استرش، از مجلس، مستقیم و بدون آن‌که به خانه‌اش برود، خود را به من رسانده است. او به من گفت: ای ابو عبد الله خداوند، تأییدت کن! چرا خندیدی؟ می‌خواستی به من

۱. الغیبة، طوسی: ص ۳۸۶ ح ۳۴۹، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۵۷.

۲. متن حدیث از این جا تا یک سطر. تصحیفاتنی دارد. مانند «بشار» به جای «یسار» و «السيدة» به جای «السید» که در نسخه‌های دیگر کتاب الغیبة آمده و مطابق همان‌ها نیز ترجمه شده است. (م)

بِالْبَابِ يَطْرُقُ، فَخَرَجْتُ مُبَادِرًا فَإِذَا بِأَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ (ع) رَاكِبًا بَعْلَتُهُ قَدْ وَافَانِي مِنَ الْمَجْلِسِ قَبْلَ مُضِيِّهِ إِلَى دَارِهِ، فَقَالَ لِي: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، أَيُّدِكَ اللَّهُ لِمَ ضَحِكْتَ، فَأَرَدْتُ أَنْ تَهْتِفَ بِي كَأَنَّ الَّذِي قُلْتُهُ عِنْدَكَ لَيْسَ بِحَقٍّ؟ فَقُلْتُ: كَذَاكَ هُوَ عِنْدِي.

فَقَالَ لِي: إِنَّهُ اللَّهُ أَيُّهَا الشَّيْخُ، فَإِنِّي لَا أَجْعَلُكَ فِي حِلٍّ، تَسْتَعْظِمُ هَذَا الْقَوْلَ مِنِّي، فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي، رَجُلٌ يَرَى بِأَنَّهُ صَاحِبُ الْإِمَامِ وَوَكِيلُهُ يَقُولُ ذَلِكَ الْقَوْلَ لَا يُتَعَجَّبُ مِنْهُ وَلَا يُضْحَكُ مِنْ قَوْلِهِ هَذَا؟ فَقَالَ لِي: وَحَيَاتِكَ، لَيْتَنِ عُدْتُ لِأَهْجُرْتُكَ. وَوَدَّعَنِي وَانصَرَفَ.

٦٥٤. الغيبة للطوسي: قَالَ ابْنُ نُوحٍ: حَدَّثَنَا أَبُو الْفَتْحِ أَحْمَدُ بْنُ ذَكَا - مَوْلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَرَاتِ رَحِمَهُ اللَّهُ - قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو عَلِيٍّ بْنُ هَمَّامِ بْنِ سُهَيْلٍ بِتَوْقِيعِ خَرَجٍ فِي ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ وَثَلَاثِمِئَةٍ، قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ صَالِحِ الصِّمُرِيِّ: أَنْفَذَ الشَّيْخُ الْحُسَيْنُ بْنُ رُوحٍ (ع) مِنْ مَحْبِسِهِ فِي دَارِ الْمُقْتَدِرِ، إِلَى شَيْخِنَا أَبِي عَلِيٍّ بْنِ هَمَّامِ فِي ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ وَثَلَاثِمِئَةٍ، وَأَمَلَاهُ أَبُو عَلِيٍّ عَلِيٌّ وَعَرَّفَنِي أَنَّ أَبَا الْقَاسِمِ (ع) رَاجَعَ فِي تَرْكِ إِظْهَارِهِ، فَإِنَّهُ فِي يَدِ الْقَوْمِ وَحَبْسِهِمْ، فَأَمَرَ بِإِظْهَارِهِ وَأَنْ لَا يَخْشَى وَيَأْمَنُ. فَتَخَلَّصَ وَخَرَجَ مِنَ الْحَبْسِ بَعْدَ ذَلِكَ بِمُدَّةٍ يَسِيرَةٍ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ.

٦٥٥. الغيبة للطوسي: أَخْبَرَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ أَبِي الْعَبَّاسِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ نُوحٍ، عَنِ أَبِي نَصْرِ هَبَيْةَ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ الْكَاتِبِ ابْنِ بِنْتِ أُمِّ كُثُومِ بِنْتِ أَبِي جَعْفَرِ الْعَمَرِيِّ (ع)، أَنَّ قَبْرَ أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ فِي التَّوْبِخْتِيَّةِ، فِي الدَّرْبِ الَّذِي كَانَتْ فِيهِ دَارُ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ التَّوْبِخْتِيِّ النَّافِذِ إِلَى التَّلِّ، وَإِلَى الدَّرْبِ الْآخِرِ وَإِلَى

اعلام بداری که آنچه را گفتم، گویی حق نمی‌دانی؟

گفتم: نزد من همین گونه است.

به من گفت: ای شیخ! پروا کن و من تو را حلال نمی‌کنم، که این سخن را از من بزرگ

می‌شماری؟

گفتم: سرور من! مردی که خود را همراه و وکیل امام می‌داند و این سخن (برتری ابو

بکر بر علی) را بگوید، خنده‌دار و شگفت‌آور نیست؟!

شیخ ابو القاسم به من گفت: به جانت سوگند، اگر دوباره بگویی، با تو قهر خواهم کرد.

آن‌گاه با من خداحافظی نمود و رفت.^۱

۶۵۴. الغیبة، طوسی - با سندش به نقل از محمد بن حسن بن جعفر بن اسماعیل بن صالح

صیمری^۲ - شیخ ابو القاسم حسین بن روح در ذی حجة سال ۳۱۲، از بازداشتگاهش در

سرای خنیفة عباسی (مقتدر)، نامه‌ای به شیخ ما ابو علی بن همام فرستاد و ابو علی آن را

برای من خواند و به من فهماند که ابو القاسم از سخنش در آشکار نکردن [لعن شلمغانی]

باز گشته است؛ زیرا در چنگال و زندان عباسیان بود؛ ولی اکنون به آشکار کردن آن، فرمان

داده است؛ زیرا [از سوی ناحیه مقدسه به او اطمینان داده شده و] دیگر بیم و هراسی ندارد

و در امان است، و به حمد الهی پس از مدت کوتاهی آزاد شد و از زندان بیرون آمد.^۳

۶۵۵. الغیبة، طوسی - با سندش به نقل از ابو نصر هبة الله بن محمد کاتب، نتیجه دختری ابو

جعفر عمری - قبر ابو القاسم حسین بن روح، در محله نوبختیان در دالانی است که خانه

علی بن احمد نوبختی در آن قرار داشت و به تپه و راهی دیگر و پل شوک [بر روی دجله]

راه دارد.

۱. الغیبة، طوسی: ص ۲۸۴ ح ۳۴۷، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۵۶.

۲. نام وی در منابع رجالی نیامده است.

۳. الغیبة، طوسی: ص ۴۱۰، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۲۴. نیز، برای دیدن همه حدیث، رک: همین

دانش‌نامه: ج ۴ ص ۱۵۶ ح ۶۶۹.

قَنْطَرَةَ الشُّوكِ (ع).

قَالَ: وَقَالَ لِي أَبُو نَصْرٍ: مَاتَ أَبُو الْقَاسِمِ الْحُسَيْنُ بْنُ رُوحٍ (ع) فِي شَعْبَانَ سَنَةِ سِتِّ وَعِشْرِينَ وَثَلَاثِمِئَةٍ، وَقَدْ رَوَيْتُ عَنْهُ أَخْبَاراً كَثِيرَةً.

راجع: ج ٣ ص ٢٧٨ ح ٧٢٨ و ص ٢٨٤ ح ٧٢٩.

٤ / ٣

النائب الرابع: علي بن محمد السمري

أبو الحسن علي بن محمد السمري^١ آخر نائب للإمام المهدي (ع)، صرح الحسين بن روح بتنصيبه بهذا المقام قبل وفاته.^٢

ولا توجد معلومات كافية عن تاريخ حياته وعمّا شهدته من حوادث في عهد نيابته، سوى أنه قبل ستة أيام من وفاته، صدرَ توقيع من الإمام (ع) يخبر عن موته في اليوم السادس. كما أخبر التوقيع أيضاً بأنه لا نائب خاص بعد علي بن محمد السمري، وأن زمن الغيبة الكبرى يوشك على البدء.^٣

توفي علي بن محمد السمري في الخامس عشر من شعبان سنة (٥٣٢٩هـ) بعد ثلاثة أعوام من نيابته^٤، ودُفن في بغداد بالقرب من مسجد براتا.

٦٥٦. الغيبة للطوسي: أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ التُّعْمَانِ وَالْحُسَيْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الصَّفْوَانِيِّ، قَالَ: أَوْصَى الشَّيْخُ أَبُو الْقَاسِمِ (ع) إِلَى

١. ذكر في بعض المصادر بلقب الصيمري، وهو خطأ ويتعلق بشخص آخر.

٢. راجع: ح ٦٥٦.

٣. راجع: ح ٦٥٧.

٤. الغيبة للطوسي: ص ٣٩٤ ح ٣٦٣.

ابو القاسم حسین بن روح در شعبان سال ۳۲۶ درگذشت و من اخبار فراوانی از او نقل کرده‌ام.^۱

ر.ک: ص ۳۷۹ ج ۲۲۸ و ص ۳۸۵ ج ۲۲۹.

۴ / ۳

نایب چهارم: علی بن محمد سمری

ابوالحسن علی بن محمد سمری،^۲ آخرین نایب امام مهدی علیه السلام است که با تصریح حسین بن روح، بدین سمت، منصوب گشته است.^۳

از پیشینه زندگی وی و حوادث دوران نیابتش، آگاهی چندانی در دست نیست. طبیعی است که او از دستیاران ارشد حسین بن روح بوده است.

شش روز قبل از مرگ او، توقیع ناحیه مقدسه صادر شد و از مرگ او پس از شش روز خبر داد. در این توقیع، تصریح شده است که بعد از علی بن محمد سمری، نایب خاصی نخواهد بود و دوران غیبت کبرا آغاز خواهد شد.^۴ علی بن محمد سمری در پانزدهم شعبان سال ۳۲۹ ق، پس از سه سال نیابت درگذشت^۵ و در بغداد در نزدیکی مسجد برائا، به خاک سپرده شد.

۶۵۶. الغیبة، طوسی - با سندش به نقل از ابو عبد الله صفوانی - : شیخ ابو القاسم به ابو الحسن علی بن محمد سمری وصیت کرد و او عهده‌دار امور وی گشت؛ اما هنگامی که وفات سمری فرا رسید، شیعیان نزد او حضور یافتند و از وی در باره وکیل تعیین شده و جانشین پس از او پرسیدند؛ اما او چیزی در این باره آشکار

۱. الغیبة، طوسی: ص ۳۸۶ ج ۳۵۰، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۵۷.

۲. برخی از منابع از او با عنوان «صیمری» یاد کرده‌اند که صحیح نیست و مربوط به شخص دیگری است.

۳. ر.ک: ج ۶۵۶.

۴. ر.ک: ج ۶۵۷.

۵. الغیبة، طوسی: ص ۳۹۴ ج ۲۶۳.

أبي الحسن علي بن محمد السمرى عليه السلام، فقام بما كان إلى أبي القاسم. فلما حضرته الوفاة حضرت الشيعة عنده، وسألته عن الموكل بعده ولمن يقوم مقامه، فلم يظهر شيئاً من ذلك، وذكر أنه لم يؤمر بأن يوصي إلى أحدٍ بعده في هذا الشأن.

٦٥٧. كمال الدين: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمُكْتَبُ قَالَ: كُنْتُ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ فِي السَّنَةِ الَّتِي تُوفِّيَ فِيهَا الشَّيْخُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمْرِيُّ - قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ - فَحَضَرْتُهُ قَبْلَ وَفَاتِهِ بِأَيَّامٍ، فَأَخْرَجَ إِلَى النَّاسِ تَوْقِيعاً نُسَخْتُهُ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، يَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمْرِيُّ، أَعْظَمَ اللَّهُ أَجْرَ إِخْوَانِكَ فِيكَ، فَإِنَّكَ مَيِّتٌ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ سِتَّةِ أَيَّامٍ، فَاجْمَعْ أَمْرَكَ وَلَا تَوْصِ إِلَى أَحَدٍ يَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ، فَقَدِ وَقَعَتِ الْغَيْبَةُ الثَّانِيَةُ^١ فَلَا ظَهْوَرَ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِ اللَّهِ عز وجل، وَذَلِكَ بَعْدَ طَوْلِ الْأَمَدِ وَقَسْوَةِ الْقُلُوبِ، وَامْتِلَاءِ الْأَرْضِ جَوْرًا، وَسَيِّئَاتِي شِيعَتِي مَنْ يَدَّعِي الْمُشَاهَدَةَ، أَلَا فَمَنْ ادَّعَى الْمُشَاهَدَةَ قَبْلَ خُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ وَالصَّيْحَةِ فَهُوَ كَاذِبٌ مُفْتَرٍ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

قال: فَنَسَخْنَا هَذَا التَّوْقِيعَ وَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ، فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ السَّادِسُ عُدْنَا إِلَيْهِ وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ، فَقِيلَ لَهُ: مَنْ وَصِيكَ مِنْ بَعْدِكَ؟ فَقَالَ: اللَّهُ أَمْرٌ هُوَ بِالْغَةِ. وَمَضَى عليه السلام، فَهَذَا آخِرُ كَلَامٍ سَمِعَ مِنْهُ.

١. في المصادر الأخرى: «الثامنة» بدل «الثانية».

نکرد و گفت: فرمانی نیافته است تا در این باره به کسی پس از خود وصیت کند.^۱

۶۵۷. کمال الدین - به نقل از ابو محمد حسن بن احمد مکتب^۲ :- در سالی که شیخ علی بن محمد

سمری - که خداوند، روحش را پاک بدارد - در گذشت، من در بغداد بودم. چند روز پیش از وفاتش نزد او حاضر شدم و توقیعی را برای مردم بیرون آورد که متنش این است:

«بسم الله الرحمن الرحيم. ای علی بن محمد سمری! خداوند، اجر برادرانت را به خاطر [از دست دادن] تو بزرگ بدارد که تو تا شش روز دیگر می میری. پس کارهایت را جمع و جور کن و به هیچ کس برای جانشینی پس از خودت، وصیت نکن که غیبت دوم (/کامل) واقع شده و تا خدای تعالی اجازه ندهد، پیدایی و ظهوری نیست، و این هم پس از به درازا کشیدن غیبت، سخت شدن دلها و پر شدن زمین از ستم خواهد بود. کسانی به سوی شیعیان من می آیند که ادعای مشاهده مرا دارند. بدانید که هر کس پیش از خروج سفیانی و بانگ [آسمانی] ادعای مشاهده کند، دروغگو و افترازننده است، و هیچ جنبش و نیرویی جز از سوی خداوند والای بزرگ نیست.»

ما از این توقیع، نسخه برداری کردیم و از نزد او بیرون آمدیم و چون روز ششم شد، به سوی سمری باز گشتیم و او در حال جان دادن بود. به او گفته شد: وصی پس از تو کیست؟ گفت: «خدا را کاری است که خود، آن را به انجام می رساند» و در گذشت و این، آخرین سخنی بود که از او شنیده شد.^۲

۱. الغیبة، طوسی: ص ۳۹۴ ح ۳۶۳ (با دو سند صحیح)، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۶۰.

۲. ابو محمد حسن (حسین) بن احمد مکتب: نام وی در منابع رجالی نیامده است. گفته شده است که از مشایخ شیخ صدوق است (ر.ک: معجم رجال الحدیث: ج ۵ ص ۲۷۲ ش ۲۷۲۶ و مستدرکات علم رجال الحدیث: ج ۲ ص ۳۴۸ ش ۳۳۶۲).

۳. کمال الدین: ص ۵۱۶ ح ۴۴، الغیبة، طوسی: ص ۳۹۵ ح ۳۶۵، الاحتجاج: ج ۲ ص ۵۵۵ ح ۲۴۹، الثاقب فی المناقب: ص ۶۰۳ ح ۵۵۱، إعلام الوری: ج ۲ ص ۲۶۰، الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۲۸ ح ۴۶، انصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۳۶ (با عبارت مشابه)، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۳۶۰ ح ۷، نیز، ر.ک: همین دانش نامه: ج ۴ ص ۱۷۷ ح ۶۸۲.

فهرست تفصیلی

۷	فصل ششم: ویژگی‌های امام مهدی <small>علیه السلام</small>
۷	۱/۶ ویژگی‌های پیامبرانه.....
۲۳	نکته.....
۲۳	۲/۶ خصوصیتی از ذوالقرنین.....
۲۵	۳/۶ شبیه‌ترین مردم به پیامبر خدا <small>صلی الله علیه و آله</small>
۲۷	۴/۶ برترین امامان، پس از امیر مؤمنان <small>علیه السلام</small>
۲۹	۵/۶ آخرین امام و وصی.....
۳۵	۶/۶ حضور همدساله در حج.....
۳۵	۷/۶ از سروران بهشت.....
۳۸	سخنی درباره سروران اهل بهشت.....
۴۱	فصل هفتم: پاسخ چند پرسش.....
۴۱	۱/۷ توضیحی درباره امامت در خردسالی.....
۴۵	۲/۷ ازدواج امام مهدی <small>علیه السلام</small>
۴۶	یک. نظریه موافقان.....
۴۶	الف- ازدواج، سنت مؤکد اسلامی.....
۴۷	ب- احادیث، ادعیه و زیارات.....
۵۱	ج- داستان جزیره خضرا.....

۵۲ د- کُنیه «ابا صالح»
۵۲ دو. نظریه مخالفان
۵۵ سه. نظریه تردید یا سکوت
۵۵ تحلیل و ارزیابی
۵۶ ۲/۷ مکان‌های منسوب به امام مهدی <small>علیه السلام</small>
۵۷ ۱. مسجد سهله
۵۹ ۲. مسجد جمکران
۶۰ ۲-۱- گزارش آغاز بنا
۶۴ ۲-۲- منابع گزارش
۶۴ یک. بررسی منابع گزارش
۶۵ دو. بررسی محتوای گزارش
۶۶ سه. موارد دیگر
۷۰ ۴/۷ جزیره خضراء
۷۲ تحلیل و نقد

بخش سوم: غیبت امام مهدی (عج)

۷۷ درآمد
۷۸ الف- اقدامات علمی (آگاهی بخشی و انکارزدایی)
۷۸ ۱. انکارزدایی
۷۹ ۱-۱. دو گونه بودن حضور امام
۸۰ ۱-۲. مشابه پیشین داشتن غیبت
۸۱ ۲. بیان ویژگی‌های غیبت
۸۱ ۲-۱. مقدر بودن غیبت

۸۳ ۲-۲. تعیین سرآغاز غیبت
۸۵ ۲-۳. دو بخشی و طولانی بودن غیبت
۸۶ ۳. تبیین آسیب‌های روزگار غیبت
۸۷ ۱-۳. حیرت و ضلالت
۹۰ ۲-۳. فتنه و یأس
۹۰ ۳-۳. بلا و محنت
۹۲ ۳-۴. اختلاف و درگیری
۹۳ ب- جریان‌های جانبی یاری دهنده
۹۳ ۱. نصب و کیلان خاص
۹۴ ۲. ارجاع به عالمان
۹۹ فصل یکم: پیشگویی غیبت امام مهدی <small>عج</small>
۹۹ ۱/۱. خبر دادن پیامبر <small>ص</small> از غیبت امام مهدی <small>عج</small>
۱۰۳ ۲/۱. خبر دادن امام علی <small>ع</small> از غیبت امام مهدی <small>عج</small>
۱۰۵ ۳/۱. خبر دادن امام حسن <small>ع</small> از غیبت امام مهدی <small>عج</small>
۱۰۹ ۴/۱. خبر دادن امام حسین <small>ع</small> از غیبت امام مهدی <small>عج</small>
۱۱۱ ۵/۱. خبر دادن امام زین العابدین <small>ع</small> از غیبت امام مهدی <small>عج</small>
۱۱۳ ۶/۱. خبر دادن امام باقر <small>ع</small> از غیبت امام مهدی <small>عج</small>
۱۱۵ ۷/۱. خبر دادن امام صادق <small>ع</small> از غیبت امام مهدی <small>عج</small>
۱۱۷ ۸/۱. خبر دادن امام کاظم <small>ع</small> از غیبت امام مهدی <small>عج</small>
۱۱۹ ۹/۱. خبر دادن امام رضا <small>ع</small> از غیبت امام مهدی <small>عج</small>
۱۲۱ ۱۰/۱. خبر دادن امام جواد <small>ع</small> از غیبت امام مهدی <small>عج</small>
۱۲۳ ۱۱/۱. خبر دادن امام هادی <small>ع</small> از غیبت امام مهدی <small>عج</small>
۱۲۳ ۱۲/۱. خبر دادن امام عسکری <small>ع</small> از غیبت امام مهدی <small>عج</small>

- ۱۲۵ ۱۳/۱ غیبتی طولانی دارد
- ۱۲۷ ۱۴/۱ دو غیبت کوتاه و بلند دارد
- ۱۳۱ ۱۵/۱ مردم، ظهور امام (عج) را به دلیل طولانی شدن غیبتش، بعید می‌شمرند
- ۱۳۴ چگونگی غیبت و توضیحی در باره سرداب غیبت
- ۱۳۴ ۱. چگونگی غیبت
- ۱۴۰ ۲. سرداب غیبت
- ۱۴۳ ۱. سرداب غیبت در منابع شیعه
- ۱۴۴ ۲. افترای ظهور امام مهدی (عج) از سرداب غیبت
- ۱۴۷ فصل دوم: اشاراتی به حکمت غیبت امام مهدی (عج)
- ۱۴۷ ۱/۲ رازی که جز پس از ظهور، آشکار نمی‌شود
- ۱۵۳ ۲/۲ آزمودن همه حکومت‌ها
- ۱۵۵ ۳/۲ آزمودن و ناب کردن مردم
- ۱۶۱ ۴/۲ بیعت برگردن نداشتن
- ۱۶۵ ۵/۲ اگر ظاهر شود، کشته می‌شود
- ۱۶۹ ۶/۲ جاری شدن سنت‌های پیامبران (عج) در باره او
- ۱۷۱ ۷/۲ بیرون آمدن ودیعه‌های خدا
- ۱۷۴ تبیین حکمت غیبت
- ۱۷۴ قلمرو این پژوهش
- ۱۷۵ سه نکته مهم در تبیین حکمت غیبت
- ۱۷۵ ۱. جهانی شدن اسلام در آینده تاریخ
- ۱۷۶ ۲. نقش انسان در سرنوشت خود و جهان
- ۱۷۷ ۳. نقش بی‌بدیل امام مهدی (عج) در جهانی شدن اسلام
- ۱۷۷ حکمت غیبت امام مهدی (عج)

۴۰۵	فهرست تفصیلی
۱۸۱	فصل سوم: برکات تکوینی امام غایب
۱۸۱	۱/۳ بقای نظام جهان
۱۹۵	۲/۳ نعمت نمان و هدايت پنهان
۲۰۳	۳/۳ خورشيد در پس ابر
۲۰۷	۴/۳ برکت‌های ديگر
۲۱۶	تبیین برکات امام غایب
۲۱۷	الف- برکت اجمالی وجود امام غایب
۲۱۸	ب- برکات تفصیلی وجود امام غایب
۲۱۸	برکات عام
۲۱۸	۱. بقای نظام زمین
۲۱۹	۲. بقای نظام جهان
۲۱۹	۳. فرود آمدن انواع نعمت‌ها
۲۲۰	۴. امان اهل زمین
۲۲۲	نقش خورشيد پشت ابر
۲۲۴	خطر بطلان حجّت‌های الهی
۲۲۴	برکات خاص
۲۲۹	واسطه فیوضات الهی
۲۳۰	نیازمندی فیض الهی به واسطه
۲۳۱	واسطه فیض الهی قبل از آفرینش انسان

بخش چهارم: سفیران امام مهدی عج در غیبت صغرا

۲۳۵	فصل یکم: نهاد وکالت در عصر امامان اهل بیت <small>ع</small>
۲۳۷	۱. دلایل تشکیل و گسترش نهاد وکالت

- ۲۳۷ ۱-۱. فراوانی شمار شیعیان
- ۲۳۸ ۱-۲. گسترش مناطق شیعه‌نشین
- ۲۴۰ ۱-۳. دشواری ارتباط مستقیم با امام
- ۲۴۰ ۱-۴. تنوع نیازها
- ۲۴۱ ۱-۵. پدید آمدن انحرافات
- ۲۴۲ ۱-۶. آماده‌سازی برای دوره غیبت کبرا
- ۲۴۳ ۲. وظایف نهاد وکالت
- ۲۴۴ ۲-۱. اقتصادی
- ۲۴۷ ۲-۲. فرهنگی
- ۲۴۹ ۲-۳. سیاسی اجتماعی
- ۲۵۰ ۲-۴. حفاظتی
- ۲۵۱ ۳. ساختار نهاد وکالت
- ۲۵۲ ۴. ویژگی‌های وکیلان
- ۲۵۳ ۴-۱. کاردانی، مدیریت و تدبیر
- ۲۵۴ ۴-۲. رازداری و نهانکاری
- ۲۵۵ ۴-۳. عدالت و وثاقت
- ۲۵۸ ۵. قلمرو جغرافیایی نهاد وکالت
- ۲۵۹ ۱. مدینه
- ۲۵۹ ۲. مکه
- ۲۵۹ ۳. کوفه
- ۲۶۰ ۴. بغداد
- ۲۶۲ ۵. سامرا
- ۲۶۲ ۶. قم

فهرست تفصیلی ۴۰۷

۲۶۲ ۸. ری

۲۶۲ ۹. همدان

۲۶۴ ۱۰. آذربایجان

۲۶۴ ۱۱. اهواز و بصره

۲۶۵ ۱۲. بیهق، سبزوار و نیشابور

۲۶۵ ۱۳. سمرقند

۲۶۶ ۷. اسامی یافته شده از وکیلان

۲۷۱ فصل دوم: فضای جامعه اسلامی منتهی به عصر غیبت کبرا

۲۷۱ الف - جهان اسلام، در آستانه غیبت صغرا

۲۷۲ ۱. خلافت عباسی

۲۷۳ ۱ - ۱. هارون بن معتصم ملقب به «الوائق بالله» (۲۲۷-۲۳۲ ق)

۲۷۳ ۱ - ۲. جعفر بن معتصم ملقب به «المتوکل علی الله» (۲۳۲-۲۴۷ ق)

۲۷۳ ۱ - ۳. محمد بن متوکل ملقب به «المستصر بالله» (۲۴۷-۲۴۸ ق)

۲۷۴ ۱ - ۴. احمد بن محمد بن معتصم ملقب به «المستعین بالله» (۲۴۸-۲۵۲ ق)

۲۷۴ ۱ - ۵. محمد بن متوکل ملقب به «المعتز بالله» (۲۵۲-۲۵۵ ق)

۲۷۵ ۱ - ۶. محمد بن واثق ملقب به «المهتدی بالله» (۲۵۵-۲۵۶ ق)

۲۷۵ ۱ - ۷. احمد بن متوکل ملقب به «المعتمد علی الله» (۲۵۶-۲۷۹ ق)

۲۷۶ ۲. تجزیه دولت عباسی

۲۷۷ ۲ - ۱. اغلییان (۱۸۴-۲۹۶ ق)

۲۷۷ ۲ - ۲. طاهریان (۲۰۷-۲۵۴ ق)

۲۷۷ ۲ - ۳. صفاریان (۲۵۴-۲۹۶ ق)

۲۷۷ ۲ - ۴. طولونیان (۲۵۴-۲۹۲ ق)

۲۷۸ ۲ - ۵. علویان طبرستان (۲۵۴-۳۱۴ ق)

- ۲۷۸ ۲-۶. سامانیان (۲۶۱-۳۸۹ق)
- ۲۷۹ ۲-۷. فاطمیان (۲۹۶-۵۷۸ق)
- ۲۷۹ ۲-۸. حمدانیان (۲۹۳-۳۹۲ق)
- ۲۸۱ ۳. امامان و خلافت عباسی
- ۲۸۸ ب- جهان اسلام در دوران غیبت صغریا
- ۲۸۸ ۱. خلافت عباسی
- ۲۸۸ ۱-۱. محمد بن متوکل ملقب به «المعتمد علی الله» (۲۵۶-۲۷۹ق)
- ۲۸۹ ۱-۲. احمد بن موفق ملقب به «المعتضد بالله» (۲۷۹-۲۸۹ق)
- ۲۸۹ ۱-۳. علی بن معتضد ملقب به «المکتفی بالله» (۲۸۹-۲۹۵ق)
- ۲۹۰ ۱-۴. جعفر بن معتضد ملقب به «المقتدر بالله» (۲۹۵-۳۲۰ق)
- ۲۹۱ ۱-۵. احمد بن معتضد ملقب به «القاهر بالله» (۳۲۰-۳۲۲ق)
- ۲۹۱ ۱-۶. احمد بن مقتدر ملقب به «خلیفه الراضی بالله» (۳۲۲-۳۲۹ق)
- ۲۹۲ ۲. رویدادهای سیاسی مهم
- ۲۹۲ ۲-۱. قیام زنگیان
- ۲۹۳ ۲-۲. قیام زیدیان
- ۲۹۳ ۲-۳. قیام اسماعیلیان
- ۲۹۴ ۲-۴. قیام قرمطیان
- ۲۹۶ ۳. شیعیان و عباسیان
- ۳۰۰ ۴. اوضاع علمی و فرهنگی
- ۳۰۱ ۴-۱. دانش حدیث
- ۳۰۱ ۴-۲. دانش فقه
- ۳۰۲ ۴-۳. نگاهشته‌های علوم دیگر
- ۳۰۲ ۴-۴. گسترش مکتب معتزله

۴۰۹	فهرست تفصیلی
۳۰۳	۴-۵. فعالیت‌های علمی و فرهنگی شیعیان
۳۰۴	۴-۶. دانشمندان بزرگ شیعه در عصر غیبت صغرا
۳۰۶	نتیجه‌گیری
۳۰۹	فصل سوم: نائبان چهارگانه امام مهدی <small>علیه السلام</small>
۳۰۹	۱/۳ نایب نخست: عثمان بن سعید عمری
۳۱۱	منزلت «عمری» نزد امامان <small>علیهم السلام</small>
۳۱۳	دلایل نیابت «عمری» از امام مهدی <small>علیه السلام</small>
۳۱۳	۱. اجماع شیعیان اثنا عشریه
۳۱۵	۲. روایاتی که دلالت بر نیابت وی دارند
۳۱۵	۳. وثاقت عثمان بن سعید
۳۱۷	۴. کراماتی که از وی صادر شد
۳۱۷	۵. صدور توقیعات به خط ناحیه مقدسه
۳۱۷	۶. وجوب اعلام امام در صورت عدم صحت ادعای عثمان
۳۱۹	وفات عثمان بن سعید
۳۳۱	۲/۳ نایب دوم: محمد بن عثمان
۳۳۵	نگاشته‌ها
۳۳۵	وفات
۳۵۱	۳/۳ نایب سوم: حسین بن روح
۳۵۳	شخصیت علمی
۳۵۳	حوادث دوران نیابت
۳۵۷	وفات
۳۹۷	۴/۳ نایب چهارم: علی بن محمد سمری

